www.bustaneketab.com

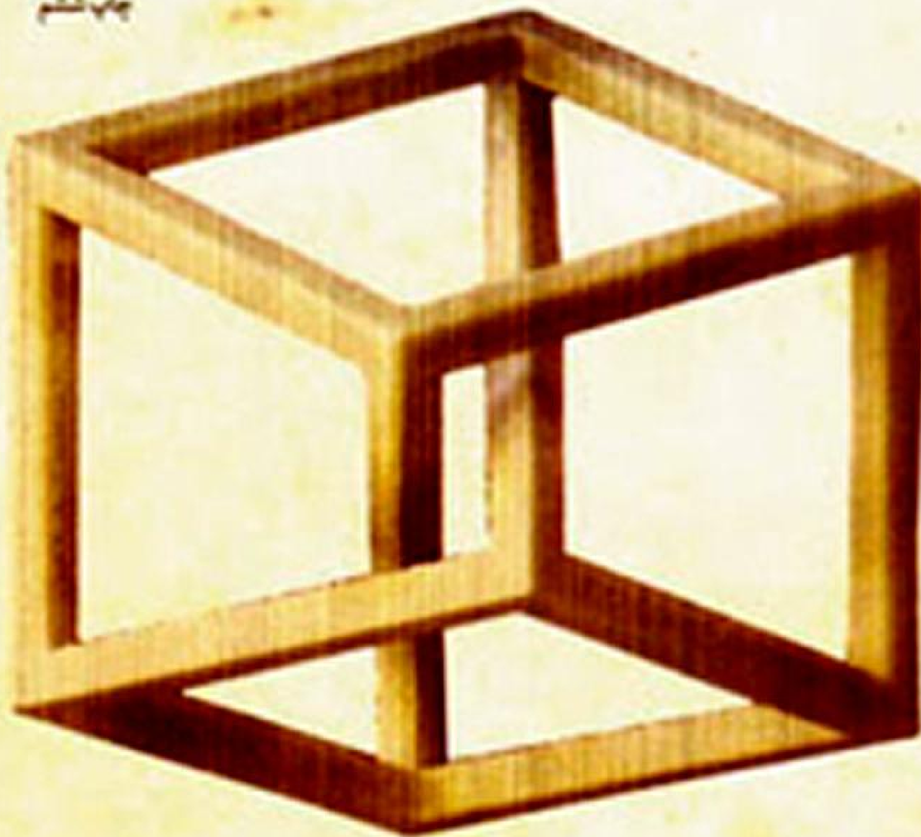
بوستان کتاب

مغالطات

علی اصغر خندان

تهیه پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی
پژوهشکده فلسفه و کلام اسلامی

چاپ ششم



مغالطات

علی اصغر خندان

تهیه: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی
پژوهشکدهٔ فلسفه و کلام اسلامی

بوستان کتاب قم
۱۳۸۴

Moğāleṭāt

[Sophistical refutations]

by

,Alī Aṣğar Xandān
Academy of Islamic Sciences and Culture

Būstān-e- Ketab- Qom, press

(The Garden of the Book - Qom)

[The Center of Publication and Printing of the

"Daftar-e- Tabliqāt Islāmī Huze `Elmiye Qom"

(The office of Islamic Prepagation of the Islamic Seminary of Qom)]

The most glorious selected publisher in Iran

Qom,IR.IRAN.P.O.Box: 37185.917

Phone No:+98251 7742155 Fax: + 98251 7742154

http: //www.bustaneketab.com

E-mail: bustan@ bustaneketab.com

مؤسسة بستان الكتب في قم

مركز الطباعة والنشر التابع لمكتب الإعلام الإسلامي

الناشر اكثر نجاحاً على المستوى الوطني

عنوان المكتب المركزي: ايران، قم، اول شارع شهداء، ركن الزقاق ۱۷، ص ب: ۹۱۷

الهاتف: ۷۷٤۲۱۵۵ ۹۸۲۵۱+، الفاكس: ۷۷٤۲۱۵٤ ۹۸۲۵۱+، التوزيع: ۷۷٤۳٤۲٦ ۹۸۲۵۱+

موضوع:
منطق: ۵ (فلسفه و عرفان: ۹۷)

گروه مخاطب:
تخصصی (طلاب و دانشجویان)

شمارهٔ کتاب: ۱۰۱۰
مسلسل انتشار: ۲۳۶۷

پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی/۱۶۱

خندان، علی اصغر، ۱۳۴۸ ـ
مغالطات / علی اصغر خندان . تهیه: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، پژوهشکدهٔ فلسفه و کلام اسلامی . ـ قم: بوستان کتاب قم (مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیهٔ قم)، ۱۳۸۰.
[۳۸۴] ص .: مصور . ـ (بوستان کتاب قم؛ ۱۰۱۰. آثار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی؛ ۱۶۱) (منطق؛ ۵. فلسفه و عرفان؛ ۹۷)

ISBN 964 - 371 - 681 - 3 :ریال ۲۳۵۰۰

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا.
پشت جلد به انگلیسی: 'Alī Asgar Xandān. Mogāleṭāt [sophistical refutations]
کتابنامه: ص. [۳۸۱] ـ ۳۸۳؛ همچنین به صورت زیرنویس.
چاپ دوم: ۱۳۸۴.
۱. سفسطه. الف. دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیهٔ قم. پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی. پژوهشکدهٔ فلسفه و کلام اسلامی. ب. دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیهٔ قم. مؤسسه بوستان کتاب قم. ج. عنوان.

BC ۱۷۵ / ۶م ۹خ　　۱۶۰
۱۳۸۴

بوستان کتاب قم

مغالطات

● نویسنده: علی اصغر خندان
● تهیّه و تحقیق: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی پژوهشکدهٔ فلسفه و کلام اسلامی
● ناشر: مؤسسه بوستان کتاب قم (مرکز چاپ و نشردفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیّهٔ قم)
● چاپ و صحافی: چاپخانهٔ دفتر تبلیغات اسلامی ● نوبت چاپ: دوم / ۱۳۸۴
● شمارگان: ۱۵۰۰ ● بها: ۲۳۵۰ تومان

✔ دفتر مرکزی: قم، خ شهدا (صفائیه)، ص پ ۹۱۷، تلفن: ۷ ـ ۷۷۴۲۱۵۵، نمابر: ۷۷۴۲۱۵۴
✔ فروشگاه مرکزی : قم، چهار راه شهدا (عرضه ۱۲۰۰۰ عنوان کتاب با همکاری ۱۷۰ ناشر)
تلفن پخش: ۷۷۴۳۴۲۶
✔ فروشگاه شمارهٔ ۲: تهران، خ فلسطین جنوبی، کوچه دوم (پشن)، تلفن: ۶۴۶۰۷۳۵
✔ فروشگاه شمارهٔ ۳: مشهد، چهار راه خسروی، مجتمع یاس، تلفن: ۲۲۳۳۶۷۲
✔ فروشگاه شمارهٔ ۴: اصفهان، چهار راه کرمانی، گلستان کتاب، تلفن: ۲۲۲۰۳۷۰
✔ فروشگاه شمارهٔ ۵: اصفهان، میدان انقلاب، جنب سینما ساحل، تلفن: ۲۲۲۱۷۱۲

پست الکترونیک: E-mail:info@bustaneketab.com

با قدردانی از همکارانی که در تولید این اثر نقش داشته‌اند:

○ ویراستار: علی اکبر علیزاده ○ کنترل ویرایش: ابوالفضل طریقه‌دار ○ حروف‌نگار: علیرضا موسوی‌نسب ○ صفحه‌آرا: رمضانعلی قربانی ○ نمونه‌خوانی: عیسی اسفندیار و مجتبی نوربان ○ کنترل نمونه‌خوانی: سیّد علی اکبر حاجی ○ کنترل فنّی صفحه‌آرایی: سیّد علی قائمی ○ نظارت و کنترل: عبدالهادی اشرفی ○ مسؤول تولید: حسین محمّدی ○ پی‌گیر چاپ: سیّد رضا محمّدی

ناشر

به پاس بهره‌های معنوی و علمی فراوانی که از رئیس فرزانه،
استادان محترم و دانشجویان خوب دانشگاه امام صادق ﷺ برده‌ام
این اثر ناچیز را به پیشگاه شهیدان والا مقام آن دانشگاه تقدیم می‌کنم.

خندان

فهرست مطالب

فصل اول: تبیین‌های مغالطی

فصل دوم: ادعای بدون استدلال

فصل سوم: مغالطات مقام نقد

فصل چهارم: مغالطات مقام دفاع

فصل پنجم: مغالطه در استدلال (۱): مغالطات صوری

فصل ششم: مغالطه در استدلال (۲) مغالطات ناشی از یک پیش‌فرض نادرست

فصل هفتم: مغالطه در استدلال (۳) مغالطات ربطی

سخنی با خواننده

شاید مهم‌ترین کارِ ارسطو، دانای یونان، کشف، تنسیق و تدوین قوانین و قواعد حاکم بر تفکر باشد؛ یعنی همان مجموعه‌ای که نام ارغنون بر آن نهاده شد و ارسطو مدعی شد که رعایت آن‌ها موجب راه نیافتن خطا در تفکر است.

آدمی چه منطق‌دان باشد، چه از منطق و قواعد آن بی‌خبر، به طور طبیعی بر اساس قواعد خاصی تفکر و استدلال می‌کند و از قوهٔ تفکر که خداوند در وجود او به ودیعه گذاشته است در مواجهه با دیگران بهره می‌برد. اما این یک روی سکه است، روی دیگر آن است که چه ساز و کاری پیش روی بشر وجود دارد تا بتواند از نیروی تفکر خود به خوبی استفاده و یا اساساً از راه‌یابی خطا در تفکر جلوگیری کند؟ گرچه منطق از آن جهت که چگونه استدلال کردن را به بشر می‌آموزد و به او انواع استدلال و استنتاج را تعلیم می‌دهد، بسیار مهم است، اما شاید فایدهٔ دیگر آن که جلوگیری از راه یافتن مغالطه، یعنی خطای در استدلال است، مهم‌تر باشد. به‌همین دلیل اگر علاقه‌مندان منطق و نوآموزان از بحث مغالطات و انواع آن آغاز می‌کردند، البته با اشتیاق بیش‌تری منطق را می‌آموختند و به اهمیت آن بیش‌تر واقف می‌شدند. دانستن قواعد منطق و فراگرفتن مغالطات و انواع آن، اگرچه لازم و ضروری است، اما تمام مطلب نیست، بلکه همان‌طور که در تعریف منطق لحاظ شده است، قواعد را باید به کار برد و بسیار ممارست کرد تا هم خود دچار مغالطه و خطای در تفکر نشد و هم مغالطه و خطای استدلال دیگران را تشخیص داد. کوتاه سخن این‌که منطق

را باید به صورت کاربردی فراگرفت.

امروزه گروه‌های مختلف با علایقی متفاوت تلاش می‌کنند تا مخاطبان بیش‌تری به دست آورند، بدین منظور از ابزارهای تبلیغی مختلف از قبیل مطبوعات، کتاب، تلویزیون و... بهره می‌برند، بالطبع هر چه ابزار عرضهٔ تفکر پیچیده‌تر باشد، شناخت خطا و درستی تفکر نیز پیچیده‌تر خواهد بود، در نتیجه اهمیت منطق کاربردی و شناخت انواع مغالطه هم بیش‌تر می‌شود. این همه، تألیف کتاب‌هایی را در باب شناخت انواع مغالطاتی که ممکن است در صور مختلف تفکر، بیان و دفاع از آن رخ دهد نه تنها موجه بلکه ضروری می‌کند، به ویژه کتاب‌هایی که علاوه بر تعلیم منطق به مثابه ابزار، نحوهٔ استفادهٔ از آن را نیز تعلیم می‌دهد. ما در فرهنگ مکتوب خود شاید به اندازهٔ کافی کتاب‌هایی در باب تعلیم منطق داشته باشیم، اما در باب نحوهٔ استفاده از آن و «منطق کاربردی» دچار فقر تألیف هستیم.

از این‌رو، امیدواریم کتابی که اکنون با عنوان **مغالطات** تقدیم علاقه‌مندان مباحث منطقی می‌شود و جناب آقای **علی‌اصغر خندان** آن را تألیف کرده‌اند، گامی هر چند کوچک در جهت رفع نیاز مذکور و اعتلای حیات علمی فرهنگی کشور باشد و مقبول صاحب‌نظران افتد. ضمن تقدیر و تشکر از مؤلف محترم، بر خود لازم می‌دانیم از جناب استاد مصطفی ملکیان که سهم عمده‌ای در سامان یافتن این کتاب دارند و جناب آقای دکتر محسن جوادی که نکات سودمندی را متذکر شدند، سپاس‌گزاری نماییم.

پژوهشکدهٔ فلسفه و کلام اسلامی
مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها الذین ءامنوا اتقوا الله وقولوا قولاً سدیداً [1]

وزنوا بالقسطاس المستقیم [2]

نخستین روزهای ورود خود به دانشگاه را به یاد می‌آورم. دانش‌آموز رشتهٔ ریاضی در دبیرستان بودم که گمشدهٔ خود را در رشته‌های علوم انسانی یافته و با انتخاب رشتهٔ الهیات در دانشگاه امام صادق ﷺ وارد این وادی شدم. مانند بیش‌تر دانش‌آموزان، در دبیرستان توان علمی‌ام مصروف درس و بحث مربوط به رشتهٔ اصلی‌ام، یعنی ریاضی شده بود، از این رو، با حال و هوای دروس و مباحث علوم انسانی کاملاً بیگانه بودم و این امر زمینه‌ساز اتفاق جالبی در کلاس منطق شد.

استاد منضبطِ درس منطق فضای فکری خاص خود را داشت. جلسهٔ اول کلاس او را به خاطر می‌آورم که وقتی علم منطق را به دانشجویان معرفی و هدف آن را بیان کرد اعجاب مرا برانگیخت: «منطق ابزاری علمی است که به کارگیری آن ذهن انسان را از خطای در تفکر باز می‌دارد». با توجه به ذهنیتی که از تفکر در علوم ریاضی داشتم و با توجه فهم نادرست و خام خود از علوم انسانی، علم منطق برایم بسیار عجیب و رؤیایی می‌نمود و این گمان را در ذهنم ایجاد کرد که گویی منطق چراغ جادویی است

---

۱. احزاب (۳۳) آیهٔ ۷۰.

۲. شعراء (۲۶) آیهٔ ۱۸۲.

که با استخدام آن می‌توان بر مرکب اندیشه سوار شد و در قلمرو دانش و معرفت به هر سو تاخت و فاتح قلمروهای گوناگون شد و از هر عرصه، متاع چشم‌گیری به ارمغان آورد. احساس خسارت و غبن می‌کردم که چرا تاکنون از وجود چنین شاه کلیدی غافل و از استفاده از آن محروم مانده بودم. به راستی که چه جادویی می‌نمود؛ ابزاری علمی که به کارگیری آن ذهن را از خطای در تفکر باز می‌دارد!

بسیار طول کشید تا در یابم در این تعریف مراد از خطای در تفکر چیست و انواع تفکر کدام است و ابزار علمی به چه معنا است و منطق چه جایگاهی دارد.

اما حضور من در جلسات دوم به بعد که توقع شنیدن اسرار و رموز خاص عالم تفکر را برای اجتناب از لغزش در اندیشه داشتم، جالب بود. دروس منطقی به تدریج عرضه می‌شد و بر ناامیدی و سرخوردگی من می‌افزود. دقیقاً نمی‌دانستم به دنبال چه هستم، اما فقط می‌دیدم که مباحثی چون بحث الفاظ و دلالت، کلیات خمس، جنس، نوع، فصل، عرض عام و خاص و تطبیق چندین و چندباره و دائم آن‌ها بر مثال انحصاری «انسان، حیوان ناطق»، اشکال چهارگانه قیاس، ضروب شانزده‌گانه، شرایط انتاج هر یک (مغکب، خین کاین!) و مثال‌های مهجور و تکراری آن‌ها و ... مباحثی نبودند که مهارت اجتناب از خطای در اندیشه را در من ایجاد کنند. مباحث دروس منطقی گاهی چنان از هدف مورد توقع دور بود که می‌توانستم آن‌ها را هم ردیف موضوعاتی در علم نحو، معمای هوش یا حتی شیمی آلی قرار دهم.

به هر حال، آن درس به پایان رسید و در سال‌های بعدی نیز کتاب‌های منطقی دیگری را نیز خواندم. از جمله کتاب المنطق مرحوم مظفر و کتاب الاشارات و التنبیهات ابن سینا با شرح خواجه نصیر که البته جالب توجه بودند و موجب صرف تفکر و تشحیذ ذهن می‌شدند، اما با هدف تعیین شده برای افزایش مهارت تفکر در اجتناب از لغزش و خطا فاصلهٔ زیادی داشتند.

تجربهٔ آشنایی خود با درس منطق را به دو دلیل بیان کردم. دلیل اول مربوط به خامی و سوء فهم من و افراد بسیاری هم چون من است که با ذهنیت نادرستی با منطق مواجه می‌شوند و این امر عاملی است که استفاده از دانش منطق را به حداقل

می‌رساند. البته خداوند را شاکرم که بر من منت نهاد و توفیق یافتم حیرت خود نسبت به هدف عالی منطق از یک سو و شیوه‌های آموزش نارسای آن از سوی دیگر را تبدیل به دغدغه‌ای علمی نموده و گام کوچکی برای رفع این مشکل بردارم که حاصل آن دو کتاب منطق کاربردی و کتاب حاضر شد.

دلیل دوم در ذکر تجربهٔ مذکور این است که علی رغم اشکالات مربوط به متعلمین و بیگانگی افرادی مانند من نسبت به علوم انسانی، حقیقت این است که آموزش منطق به طور جدی دارای اشکالاتی است که جامعهٔ علمی ما را از رسیدن به اهدافی که خود مطرح می‌کند، محروم می‌دارد.

یکی از نکات بسیار مهم در تعریف منطق، ابزار دانستن آن است. آن چه در مورد ابزار باید بدانیم آشنایی و استفادهٔ صحیح از آن است تا ما را به غرض‌مان برساند؛ به عنوان مثال چراغ ابزاری است برای روشنایی محیط اطراف، خودرو وسیله‌ای است برای حمل و نقل و شاغول ابزاری برای اجتناب از کج ساختن بنا. در مورد هر ابزاری آن چه اولاً و بالذات مراد است بهره برداری و استفاده صحیح از آن برای رسیدن به هدف و غرض خاصی است. همهٔ مردم از چراغ تنها نور افشانی آن را می‌خواهند و بس، و البته در میان آن‌ها عدهٔ قلیلی نیز هستند که به چراغ‌شناسی و بیان انواع و ارکان آن از فتیله، زجاجه، زیت و ... می‌پردازند؛ همین طور است دیگر ابزار و آلات، اما نمی‌توان نام ابزار بر چیزی نهاد و بر این تصور بود که کسی به فکر استفاده از آن نباشد، بلکه همگان صرفاً در پی شناختنِ خودِ آن ابزار باشند.

گفتیم که منطق ابزاری است برای اجتناب از خطای در اندیشه، اما باید دانست که مشکل دانش منطق این است که حیثیت ابزاری آن یا به دست فراموشی سپرده شده و یا مورد خلط و اشتباه قرار گرفته است. به این ترتیب که منطق‌دانان به‌جای تعیین چگونگی استفادهٔ بهتر از این ابزار، تمام اهتمام خویش را مصروف شناخت هر چه دقیق‌تر آن کردند و دربارهٔ ابواب، فصول و مباحث گوناگون آن به موشکافی و چون و چرا پرداختند. جالب این که اختلاف نظرهایی در میان خود ایشان پدید آمد که غرض و غایت اصلی منطق را تا حد زیادی به دست فراموشی سپرد. البته باید اذعان کرد که

حاصل تلاش منطق‌دانان و آثار فراوانی که در این عرصه نگاشته شده و بر غنای این علم افزوده‌اند، یقیناً مهم و قابل توجه بوده است، لذا هرگز نمی‌توان و نمی‌باید حاصل کار آن‌ها را ناچیز و حقیر شمرد. اما سخن در این است که در کنار تمام کتاب‌های ابزارشناسی، در مورد علم منطق و دیگر موارد، بی‌تردید باید قدری دربارهٔ روش به کارگیری آن ابزار خاص نیز، کتاب نوشت و مطلب ارائه کرد؛ یعنی اگر بخواهیم متناسب با تعریف فوق به کارکرد ابزاری منطق مقید و ملتزم باشیم باید همواره در آموزش منطق این دغدغه را داشته باشیم که آیا این ابزار هدف مورد نظر را تأمین می‌کند یا نه؟ و آیا نوآموز منطق شیوهٔ به کارگیری این ابزار را نیز می‌آموزد یا نه؟

شایسته است از دو حیثیت مذکور (شناخت و استفاده از ابزار) با تعابیر دیگری مثل معرفت[1] و مهارت[2] یاد کنیم. رشته هایی مانند تاریخ، جغرافیا، لغت و ... صرفاً جنبهٔ معرفتی دارند و اموری مانند دوچرخه سواری و شناگری را می‌توان منحصر در بعد مهارتی دانست. اما عرصه‌هایی چون سخن‌وری، نویسندگی و هم‌چنین منطق دارای هر دو بُعد معرفتی و مهارتی هستند و شخص باید از هر دو جنبه بهره‌ای داشته باشد تا از آن‌ها فایده ببرد، به عبارت دیگر، صرف معرفت علمی به آن موضوع و رشته تا وقتی با مهارت عملی همراه نشود، فایده و غرض مورد انتظار را محقق نخواهد کرد. این نکته را در تعریف منطق نیز می‌توان مشاهده کرد، زیرا منطق را، دانشی ابزاری دانسته‌اند که مهارت در به کارگیری آن ـ و نه صرف معرفت ـ ذهن را از خطا حفظ خواهد کرد. از آن‌جاکه تبلور مسئلهٔ خطای در اندیشه و خطاسنجی منطق در بحث مغالطات قابل مشاهده است ضروری است که توضیح بیش‌تری در باب جایگاه مغالطات در علم منطق مطرح شود.

مبارزه با مغالطات، خاستگاه و خواست منطق

طرح بحث جدی مسئلهٔ مغالطه یا سفسطه در طول تاریخ با نام و شخصیت

---

1. Knowing that
2. Knowing how

سوفسطاییان یا سوفیست‌ها آغاز می‌شود. آن‌ها دانشمندانی بودند که در نیمهٔ دوم قرن پنجم قبل از میلاد نهضت شکاکیت را به وجود آوردند. در زبان یونانی لفظ سوفیست در اصل معنای بدی نداشت و به معنای حکیم، دانشور، معلم و استاد بود و کسی را سوفیست می‌نامیدند که تعالیمی را به مردم و به ویژه جوانان می‌آموخت که تقریباً در زندگی عملی به کار می‌رفت. از آن‌جا که برای آموزش‌هایی از این دست، مدارس یا آموزشگاه‌های عمومی وجود نداشت و سوفیست‌ها نیز برای امرار معاش خود در ازای این کار حق التدریس دریافت می‌کردند، تعالیم آن‌ها به کسانی عرضه می‌شد که توانایی مالی بالاتری داشتند.[۱]

یکی از مصادیق مهم و بارز تعالیم سوفیست‌ها، آموزش خطابه و سخن‌وری، به ویژه در محاکم و دادگاه‌ها بود. در یونان باستان مدعی و متهم شخصاً در برابر قضات قرار می‌گرفتند نه به واسطهٔ وکلای حرفه‌ای، لذا طبیعتاً توفیق یا شکست در دادگاه تا حد زیادی بستگی به مهارت در سخن‌رانی و توانایی اقناع مخاطبان و قاضیان دادگاه داشت.

البته شخص می‌بایست خود نطقش را ایراد کند، ولی می‌توانست متخصصی را نیز اجیر سازد تا این نطق را برایش بنویسد یا چنان که عدهٔ زیادی ترجیح می‌دادند، می‌توانست در ازای مبلغی پول، فنونی را که برای پیروزی در محاکم لازم بود فراگیرد. وظیفهٔ سوفسطاییان تعلیم همین فنون بود.[۲]

توانایی و مهارت سوفیست‌ها در ایراد خطابه و اقناع مخاطب و نیز یافتن لغزشگاه‌های اندیشه و سوء استفاده از مکالمات و سخن‌رانی‌های خود به حدی رسید که این تصور برای خود آن‌ها پیدا شد که اصلاً حق و حقیقتی مستقل از آن چه انسان اراده می‌کند وجود ندارد، به عبارت دیگر، انسان می‌تواند هر آن چه را بخواهد حق یا باطل جلوه دهد. به وجود آمدن این طرز فکر در سوفیست‌ها موجب شد تا

---

۱. برتراند راسل، تاریخ فلسفهٔ غرب، ترجمهٔ نجف دریابندری، ص ۱۲۷؛ جمیل صلیبا، فرهنگ فلسفی، ترجمهٔ منوچهر صانعی دره‌بیدی، ص ۳۹۳.

۲. راسل، همان، ص ۱۲۸ ـ ۱۲۹.

شخصیت آن‌ها به عنوان عده‌ای شکاک و روش استدلال آن‌ها با عنوان سفسطه یا مغالطه شناخته شود. در این‌جا برای آشنایی بیش‌تر با شیوهٔ سفسطه‌آمیز سوفیست‌ها در سخن گفتن به مصادیقی از استدلال‌های آن‌ها اشاره می‌کنیم:

پروتاگوراس[1] (۴۹۰ ـ ۴۲۰ ق م) که مهم‌ترین شخصیت سوفیست در یونان باستان است، به جوانی آداب سخن‌وری می‌آموخت با این شرط که اگر جوان در اولین جلسهٔ اقامهٔ دعوا پیروز شد، حق‌التعلیم او را بپردازد و الّا پولی پرداخت نکند. وی برای این که حق‌التعلیم‌اش هدر نرود، نخستین دعوا را خود علیه آن جوان اقامه کرد و اجازه داد تا جوان پیروز شود و بدین ترتیب، طبق قرارداد، حق‌الزحمهٔ خود را دریافت کرد![2]

البته این داستان به گونهٔ دیگری نیز نقل شده است، به این ترتیب که جوان در دادگاه، اقامهٔ دعوا کرد و گفت: اگر حکم دادگاه به نفع من باشد، در این صورت، به حکم دادگاه نباید پولی به استاد خود بپردازم و اگر پیروز نشوم به حکم قرار اولیه، نباید پولی پرداخت کنم.

استاد گفت: اتفاقاً بر عکس! اگر دادگاه به نفع جوان حکم کند، قرار ما محقق شده و جوان باید حق‌التعلیم مرا بپردازد و اگر دادگاه به نفع من حکم کند، البته روشن است که جوان باید به حکم دادگاه ملتزم شده و پولِ مقرر شده را بپردازد!

هم‌چنین نقل است که یکی دیگر از سوفیست‌ها سعی می‌کرد که شخص ساده‌لوحی را گیج کند و از خود او اقرار بگیرد که پدرش سگ است! مکالمه‌ای که بین آن‌ها واقع می‌شود چنین است:

ـ گفتی که یک سگ داری؟

ـ آری، سگ درنده‌ای دارم.

ـ و او توله‌هایی هم دارد؟

ـ آری، و خیلی هم به خودش شبیه‌اند.

---

1. Protagoras

۲. راسل، همان، ص ۱۳۱.

ـ و آن سگ پدر آن توله‌ها است.

ـ آری حتماً.

ـ آیا می‌پذیری که آن سگ پدر است و مال تو است؟

ـ البته آن سگ پدر است و مال من است.

ـ پس آن سگ پدر تو است.[1]

سوفیست دیگری سعی می‌کند به مخاطب خود ثابت کند که او یک حیوان است و چنین می‌گوید:

ـ من، تو نیستم. آیا چنین نیست؟

ـ بلی، بلی، تو غیر منی و من غیر تو هستم.

ـ و من انسان هستم.

ـ البته، تو انسان هستی.

ـ و من حیوان نیستم.

ـ آری، تو حیوان نیستی.

ـ و من غیر حیوان هستم.

ـ آری، این هم پذیرفته است که تو غیر حیوان هستی.

ـ اما خودت گفتی که من غیر تو هستم.

ـ البته گفتم. حتماً این چنین است.

ـ من غیر تو هستم و من غیر حیوان هستم.

ـ آری، آری.

ـ پس تو حیوانی!

سوفیست دیگر می‌گوید: دیوار موش دارد و موش گوش دارد، پس دیوار گوش دارد.[2]

از آن‌چه ذکر شد اجمالاً می‌توان معنای سوفیست و سفسطه یا مغالطه را دریافت.

---

۱. افلاطون، دورهٔ آثار افلاطون|ج ۲، (رسالهٔ اوتیدم) ترجمهٔ محمد حسن لطفی (با اندکی تغییر).

۲. علی اردبیلی، فرهنگ فلسفه و اعلام وابسته، ج ۵، ص ۱۹۱.

موضوع مهم تاریخی در مورد مغالطات و منطق این است که خاستگاه تدوین دانش منطق مبارزه با مغالطات سوفیست‌ها است. وقتی قوانین منطقی که عمدتاً در ذهن و ضمیر انسان‌ها مفطور است به وسیلهٔ سوفیست‌ها مورد شک و تردید و اهمال یا انکار قرار گرفت، فیلسوفان بزرگی هم‌چون **سقراط**[۱] (۴۶۹ ـ ۳۹۹ ق.م) **افلاطون**[۲] (۴۲۷ ـ ۳۴۷ ق.م) و **ارسطو**[۳] (۳۸۴ ـ ۳۲۲ ق.م) به مبارزه با آن‌ها برخاستند که سرانجام تلاش آن‌ها به ویژه با تدوین علم منطق به وسیلهٔ ارسطو به نهایت رسید. از این رو می‌گوییم که خاستگاه این علم مبارزه با مغالطات سوفیست‌ها بوده است.

رابطهٔ مغالطات و منطق از جهت دیگری نیز قابل توجه است و آن مبارزه با مغالطه و به طور کلی مبارزه با لغزش‌های اندیشه به عنوان هدف منطق است. معروف‌ترین تعریف از علم منطق نزد منطق‌دانان همان تعریفی است که در اولین جلسهٔ کلاس درس منطق اعجاب مرا برانگیخت: «المنطق آلة قانونیة تعصم مراعاتها الذهن عن الخطأ فی الفکر»[۴]؛ منطق ابزاری علمی است که به کارگیری آن ذهن انسان را از خطای در تفکر مصون می‌دارد. همان طور که در این تعریف ملاحظه می‌شود غایت و هدف منطق خطاسنجی و مصونیت‌بخشی ذهن نسبت به لغزش‌های اندیشه دانسته شده است و این امر اهمیت و ضرورت توجه کامل به لغزش‌های اندیشه، به ویژه مغالطات را در فرایند آموزش منطق دو چندان می‌کند.

تعریف مغالطه و طبقه‌بندی انواع آن

محدودترین تعریف مغالطه آن است که گفته‌اند: «قیاسی است مرکب از وهمیات یا مشبهات»[۵].

تعریف دیگر این است که مغالطه قیاس فاسدی است که منتج به نتیجهٔ صحیح

---

1. Socrats
2. Plato
3. Aristotle

۴. الشیخ محمدرضا المظفر، المنطق، ص ۱۰.
۵. جمیل صلیبا، همان، ص ۳۹۲.

نباشد و فساد آن یا از جهت ماده است یا صورت و یا هر دو.[1]

ابن رشد (۵۲۰ـ۵۹۵ هـ) می‌گوید: همان‌طور که برخی مردم واقعاً عابد هستند و برخی به ظاهر عابد، ولی در واقع، اهل ریا و خودنمایی و همان‌طور که برخی از طلا و نقره‌ها واقعی هستند و چیزهایی وجود دارند که به نظر می‌رسد طلا و نقره‌اند، هم‌چنین برخی قیاس‌ها نیز واقعاً قیاس‌اند و برخی شبیه قیاس، یعنی در حقیقت، قیاس نیستند که آن‌ها را مغالطه می‌نامیم.[2]

در تعریف عام‌تر، مغالطه منحصر به استدلال نیست، بلکه به طور کلی، شکل غیرمعتبری از استدلال دانسته شده است. به بیان دقیق‌تر، شکل‌هایی از استدلال که نتیجهٔ آن تابع مقدمه یا مقدمه‌هایش نیست.[3]

تعریف عام‌تر و کلی‌تری نیز وجود دارد که در آن انواع خطاها و آشفتگی‌هایی که کم و بیش مرتبط با خطای در استدلال است نیز به معنای وسیع کلمه مغالطه نامیده می‌شود.[4] طبق این تعریف وقوع مغالطات را می‌توان در حوزهٔ عالم استنتاج در نظر گرفت، به این معنا که شخص با مقدمات یا بدون مقدمات، از راه‌های منطقی یا غیر آن و به صورت معتبر یا غیر معتبر بخواهد صدق یا کذب گزاره‌ای را نتیجه بگیرد، به ویژه این که بخواهد در مقام تفهیم یا تأثیرگذاری، مدعا یا محتوای گزاره‌ای را به افراد دیگر منتقل نماید. چنین نتیجه‌گیری یا گذر استنتاجی چیزی است که متصف به مغالطی بودن می‌شود. در عام‌ترین تعریف، گاهی عنوان مغالطه حتی به چیزی در حد یک باور نادرست اطلاق می‌شود.[5]

باید توجه داشت که در تمام تعریف‌ها این نکته مفروض است که آگاهانه و عمدی بودن یا غیرآگاهانه و سهوی بودن، تأثیری در تعریف مغالطه ندارد. ارتکاب مغالطه

---

۱. قطب الدین شیرازی، شرح حکمة الاشراق، ص ۱۳۶؛ خواجه نصیرالدین طوسی، اساس الاقتباس، به تصحیح مدرس رضوی، ص ۵۱۸.

۲. ابی الولید ابن رشد، تلخیص السفسطة، تحقیق محمد سلیم سالم، ص ۲ ـ ۴.

3. Paul Edwards, *The Encyclopedia of Philosophy*, New York, vol III, p. 169 - 170.

4. *Ibid*.

5. *Ibid*.

می‌تواند عمدی یا سهوی باشد و مغالطه[1]‌ای که عمدی یعنی با آگاهی از عدم اعتبار انجام می‌شود، اما به ظاهر معتبر و مجاب‌کننده و در واقع، فریب‌دهندهٔ مخاطب است، سفسطه[2] نامیده می‌شود.[3]

نکتهٔ بسیار مهم در بحث مغالطات که متأثر از شیوهٔ تعریف مغالطه است، مسئلهٔ طبقه‌بندی انواع مغالطات می‌باشد که اشارهٔ مختصری نیز به این موضوع خواهیم کرد.

در کتاب‌های منطق سنتی، طبقه‌بندی رایج مغالطات چنین است که ابتدا به دو قسمِ مغالطه در قیاس و مغالطه در امور خارج از قیاس اشاره می‌شود. مراد از قسم دوم مواردی است هم چون شرمنده کردن مخاطب، ناسزا گفتن، مسخره کردن، قطع نمودن کلام او و... اما مغالطه در قیاس بر دو قسم لفظی و معنوی است که مغالطات لفظی یا بسیط هستند یا مرکب. مغالطات مرکب یا در نفس ترکیب است یا در ترکیب مفصل و یا در تفصیل مرکب و مغالطات بسیط یا در نفس ذات الفاظ است یا در هیأت و احوال الفاظ، چه هیأت ذاتی لفظ و چه حالات عرضی آن. اما مغالطات معنوی یا در یک قضیه رخ می‌دهد که شامل مغالطات ایهام انعکاس، اخذ غیر ذاتی به‌جای ذاتی و سوء اعتبار حمل می‌باشد و یا در قضایای مرکبه که مشتمل است بر چهار مغالطهٔ: سوء تألیف، مصادره به مطلوب، غیر علت را علت شمردن، و جمع چند مسئله در یک مسئله. به این ترتیب، سیزده نوع مغالطهٔ بیان شده به وسیلهٔ ارسطو تقریباً به شکل یک حصر عقلی فهرست می‌شود.[4]

در آثار منطق‌دانان اروپایی بیش‌تر مغالطات در تقسیم اولیه به دو بخش صوری و غیر صوری تقسیم می‌شوند. برخی برای مغالطات غیر صوری دو قسم ربطی و ایهامی ذکر می‌کنند[5] و برخی برای آن پنج قسم ربطی، استنتاج ضعیف، فرض

---

1. Fallacy
2. Sofistary

۳. پل ادواردز، همان؛ جمیل صلیبا، همان، ص ۳۹۲.

۴. ابن سینا، النجاة من الغرق فی بحر الضلالات، با ویرایش و مقدمهٔ محمدتقی دانش‌پژوه، ص ۱۷۵ ـ ۱۸۴؛ طوسی، همان، ص ۵۱۸ ـ ۵۲۵.

5. M. Copi, Irving, *Introduction to Logic*, New York, Mc Millian com. 1982. pp. 97 - 128.

نادرست، ابهامی و ناشی از مشابهت‌های دستوری را بر می‌شمرند.[۱] در دایرة‌المعارف **پل ادواردز**[۲] برای مغالطات دو قسم اصلی قیاسی (صوری و غیر صوری) و غیر قیاسی (استقرا، تمثیل و طبقه‌بندی) ذکر شده و در پایان دو قسم دیگر، یعنی مغالطات خطابی و فلسفی نیز افزوده شده است. تقسیم‌بندی دیگر انواع مغالطه را عبارت از سه نوع استدلال می‌داند:

الف) استدلال دارای مقدمات نادرست، ب) استدلال دارای مقدمات درست، اما بی‌ربط به نتیجه، ج) استدلال دارای مقدمات درست و مربوط، اما غیر کافی برای اثبات نتیجه.[۳]

سیری در تاریخچهٔ مغالطات

برخی معتقدندکه در دوران فلسفی و علمی قبل از ارسطو نیز موضوع مغالطه به عنوان علمی خاص، مدون و متداول بود، بلکه خواندن فن مغالطه قبل از علوم دیگر به دلیل این که ذهن مبتدی از اغلاط عمدی و سهوی مصون بماند، لازم و ضروری دانسته می‌شد. این امر نشان‌دهندهٔ آن است که مغالطه به تنهایی حکم منطق معمول را داشته است، حتی نقل شده که حکیمی مانند افلاطون معتقد بود دانشجویی که این فن را نیاموخته، حق تحصیل حکمت را ندارد، چنان‌که در مورد ریاضیات و هندسه نیز این شرط را مقرر داشته و بر سردر آکادمی خود نوشته بوده است.[۴]

اما همان‌طور که اشاره شد اولین بار تدوین منظم و علمی مباحث مربوط به مغالطات به وسیلهٔ ارسطو صورت گرفت. مبحث مغالطات یکی از هشت رساله‌ای بود که ارسطو در علم منطق تدوین کرد. این رسائل که چند قرن بعد از ارسطو مجدداً تنظیم شد و ارغنون[۵] نام گرفت عبارت‌اند از: قاطیغوریاس (مقولات) باری ارمیناس

1. J., Hurley. *Patrick A Concise Introduction to Logic*, Wadsworth Publishing com.

2. Paul Edwards, *Ibid*, pp. 170 - 179.

3. Theodore Schick, and Lewis Vaughn, *How to Think About Weird Things*.

۴. علی اردبیلی، همان، ص ۱۰۲.

5. Organon

(قضایا)، آنالوطیقای اول (قیاس به طور کلی)، آنالوطیقای ثانی (قیاس برهانی)، طوبیقا (جدل) سوفسطیقا (مغالطه)، ریطوریقا(خطابه) و بوطیقا (شعر). ذکر این نکته لازم است که فیلسوفی به نام **فرفوریوس**[1] (۲۳۲ ـ ۳۰۴ م) فصل مهم دیگری به مباحث فوق افزود که ایساغوجی (مدخل) نامیده می‌شود و به این ترتیب تعداد فصول و مباحث منطق ارسطویی به نُه باب رسید.

همهٔ کتاب‌های منطقی که از این فصل‌بندی و تبویب پیروی می‌کنند اصطلاحاً کتاب‌های منطقی نُه‌بخشی نامیده می‌شوند، مانند کتاب منطق الشفا از **ابن سینا** (۳۷۰ ـ ۴۲۸ ه) و اساس الاقتباس از **خواجه نصیرالدین طوسی** (۵۹۷ ـ ۶۷۲ ه). دستهٔ دیگری از کتاب‌های منطقی وجود دارند که از ابتکار منطق‌دان بزرگ اسلامی، ابن‌سینا در کتاب الاشارات والتنبیهات پیروی‌کرده و مباحث‌منطقی را به‌دو بخش‌اصلی **تصورات و تصدیقات** تقسیم می‌کنند. این دستهٔ اخیر اصطلاحاً کتاب‌های منطقی دو بخشی نام دارند که از جملهٔ آن‌ها می‌توان به کتاب‌های مطالع الانوار از **قاضی سراج الدین ارموی** (۵۹۴ ـ ۶۸۲ ه) و شمسیه از **کاتبی قزوینی** (۶۱۷ ـ ۶۷۵ ه) اشاره کرد. کتاب‌های منطقی دو بخشی بحث تصدیقات را در دو شاخهٔ صوری و مادی مطرح می‌کنند. در شاخهٔ صوری پس از بیان انواع قضیه و استدلال، روش‌های صحیح استنتاج از قضایای صادق مورد بررسی قرار می‌گیرند، اما در شاخهٔ مادی انواع استدلال به پنج نوع تقسیم می‌شوند که هر یک را صنعت و مجموع آن‌ها را صناعات خمس، یعنی مهارت‌های پنج‌گانه می‌نامند که عبارت‌اند از: برهان، جدل، خطابه، شعر و مغالطه.

پس از روشن شدن جایگاه بحث مغالطات در کتاب‌های منطقی نُه بخشی و دو بخشی، شایسته است نگاهی به برخی متون مشتمل بر بحث مغالطات در میان آثار منطق‌دانان مسلمان بیندازیم.

به عنوان نخستین آثار مربوط به بحث مغالطات می‌توان به کتاب‌های فی الاحتراس عن خدع السوفسطائیة از **یعقوب بن اسحاق ازکندی** (ف ۲۵۸ ه. ق) و کتاب شرح المغالطه و

---

1. Porphyry

کتاب المغالطین از **ابونصر فارابی** (۲۶۰ ـ ۳۳۹ هـ.ق) اشاره کرد.[1] اثر دیگر فارابی که بر خلاف کتب مذکور هم اکنون موجود و چاپ شده است کتاب الامکنة المغالطة است که در آن در دو بخشِ مغالطات لفظی و معنوی، به بیش از سی مغالطه اشاره شده است.[2]

کتاب بسیار مهم دیگر کتاب السفسطه از منطق الشفا اثر گران‌سنگ ابن‌سینا است که برخی آن را نقطهٔ عطف و سرآغازی برای تدوین بحث مغالطات به شکل مستقل و تفصیلی در کتب منطقی می‌دانند.[3] ابن‌سینا در این اثر تا حدود زیادی از ارسطو پیروی کرده و حتی در پایان همین کتاب تصریح می‌کند که ارسطو گفته است: ما این علم را تدوین کرده‌ایم و اگر در آن خطا یا نقصانی وجود داشته باشد، از هر کسی که بر آن اطلاع یابد عذر خواسته و به دیدهٔ منت می‌پذیریم که رأی صحیح را در این باب عرضه نماید. ابن سینا ادامه می‌دهد: اما امروز پس از حدود ۱۳۳۰ سال هنوز کسی برای ارسطو خطایی نشان نداده و زیادتی بر اثر او نیفزوده است.[4] البته یادآوری این نکته لازم است که برخی پژوهش‌گران تفاوت‌های متعددی برای کتاب سفسطهٔ ابن‌سینا و اثر ارسطو برشمرده‌اند.[5] علاوه بر بحث مغالطات در کتاب منطق الشفاء رسالهٔ مستقلی نیز در این باب به ابن‌سینا نسبت داده شده که هم اکنون در دست‌رس نیست.[6] نگارش رسالهٔ مستقلی در مورد بحث مغالطات بیش از هر دوره‌ای در نیمهٔ دوم قرن دهم هجری (دورهٔ انتقال حوزهٔ فلسفی شیراز به اصفهان) صورت گرفته است. روی آوردن دانشمندان در این دوره به بحث مغالطات، و به ویژه طرح معماهای منطقی، در حدی بوده که برخی تک نگاره‌ها به عنوان متن درسی مورد بحث قرار می‌گرفته‌اند. رسالهٔ مغالطات **کمال الدین محمود بخاری**، رسالهٔ سی مغالطهٔ **میر فضل اللمه استرآبادي** و رساله در مناظره **فخرالدین حسین** و رسالهٔ المغالطة والنکات والفوائد که مؤلف آن ناشناس

---

۱. القفطی، چاپ اروپا، ص ۲۶۹ و ۲۷۹، به نقل از: اهوانی احمد فؤاد، مقدمة سفسطة الشفا، ص ۱۰.

۲. ابونصر محمد بن محمد فارابی، المنطقیات للفارابی، به تحقیق محمدتقی دانش‌پژوه، ص ۱۹۶ ـ ۲۲۸.

۳. اهوانی، همان، ص ۷.

۴. ابن سینا، حسین بن عبدالله، منطق الشفاء، ص ۱۱۳ ـ ۱۱۴.

۵. اهوانی، همان، ص ۸ ـ ۱۶.

۶. آقا بزرگ تهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج ۲۱، ص ۲۹۱.

است و شامل پنجاه مغالطه و معمای منطقی، فلسفی و فقهی است، نمونه‌هایی از این رساله‌های مستقل در باب مغالطات و معماهای منطقی هستند.[۱]

با توجه به مطالب مذکور به خوبی می‌توان به اهمیت و جایگاه والای بحث مغالطات نزد منطق‌دانان مسلمان پی برد، اما نکتهٔ مهم این است که گرچه منطق‌دانان مسلمان به اهمیت مسئلهٔ مغالطات در مباحث منطقی تفطن یافته و حتی رساله‌های مستقلی در این باب نوشته و به تکثیر شقوق و بر شمردن تعداد مغالطات بیش‌تری نسبت به انواع بیان شده به وسیلهٔ ارسطو پرداخته‌اند، اما متأسفانه می‌بینیم که روی‌کرد ایشان به مسئلهٔ مغالطات هرگز صبغهٔ کاربردی نیافت و جایگاه شایستهٔ خود را در کتاب‌های آموزش منطق سنتی پیدا نکرد. این امر را می‌توان با مسئلهٔ روی‌کرد دانشمندان مسلمان در طول تاریخ تمدن اسلامی به علوم تجربی مقایسه کرد که گرچه معارف بسیار زیادی در عرصه‌های مختلف علوم تجربی مانند فیزیک، شیمی، پزشکی، نجوم، مکانیک و ... کسب کرده و رساله‌های فراوانی حتی با روی‌کرد کاربردی و ابزارسازی تألیف نمودند، اما گام نهایی برای استفادهٔ عملی و کاربردی از علوم تجربی را برنداشتند و به عرصهٔ فن‌آوری نرسیدند؛ یعنی مسلمانان هرگز فن‌آوری را جدی نگرفتند و در صدد بر نیامدند که به وسیلهٔ آن زندگی اقتصادی و وسایل تولید خود را تغییر دهند. هم‌چون چینیان که باروت داشتند، ولی هرگز توپ و تفنگ نساختند، تمدن اسلامی نیز اگر چه وسایل آن را داشت که ماشین‌های پیچیده بسازد و آن‌ها را در زندگی روزانه امت اسلامی به کار برد، اما هرگز گام نهایی را برای پیدایش صنعت و فن‌آوری برنداشت و از دانش تجربی فراوان خود استفادهٔ علمی نبرد.[۲]

در ادامهٔ بحث تاریخچهٔ مغالطات شایسته است اشاره‌ای نیز به آثار تألیف شده در این باب در مغرب زمین داشته باشیم، زیرا منطق‌دانان اروپایی در

---

۱. احد فرامرز قراملکی، «کمال الدین محمود بخاری و معمای جذر اصم»، خردنامهٔ صدرا، ش ۱۴، زمستان ۱۳۷۷ ص ۵۳ ـ ۵۵.

۲. سید حسین نصر، علم در اسلام، به اهتمام احمد آرام، ص ۱۵۶ ـ ۱۵۷.

قرون وسطا و پس از رنسانس نیز به شرح و بسط مباحث مربوط به مغالطات پرداختند و بیش‌تر کتاب‌های منطقی، مشتمل بر بخشی تحت عنوان مغالطه بوده است.

جرمی بنتام[1] (۱۷۴۸ - ۱۸۳۲م) در خلال نوشته‌هایش توجه بیش‌تری به استنتاج‌های مغالطه‌آمیز کرد و بسیاری از مغالطات را در کتاب مغالطات[2] جمع‌آوری کرد. پس از او **ریچارد واتلی**[3] (۱۷۸۷ - ۱۸۶۳م) در فصل سوم از کتاب خود مبادی منطق[4] طبقه‌بندی و تحلیل بسیار پیش‌رفته‌ای از مغالطات را ارائه کرد. **جان استوارت میل**[5] (۱۸۰۶ - ۱۸۷۳م) جلد پنجم از کتاب نظام منطق[6] را به گزارشی از مغالطات اختصاص داده و طبقه‌بندی و نگاه جدیدی نسبت به مغالطات پیشین (پیش‌داوری‌ها) و خطاهای مرتبط با مشاهده و استقرا ارائه کرده است.

آگوست د مورگان[7] (۱۸۰۶ - ۱۸۷۱) در فصل سوم از کتاب منطق صوری[8] تلاش برای ارائهٔ فهرستی از تمام لغزش‌های فکری را بیهوده می‌داند، اما خود تحلیلی دقیق و روش‌مند از بسیاری مغالطات سنتی ارائه می‌کند.

در قرن اخیر ام. آر. **کوهن**[9] (۱۸۸۰ - ۱۹۴۷) و ارنست **نیگل**[10] (۱۹۰۱ - ۱۹۸۵) در فصل نوزده از کتاب درآمدی به منطق و روش علمی[11]، آر. اچ. **تولس**[12]، در کتاب

1. Jeremy Bentham
2. *The Book of Fallacies*, Works of Jeremy Bentham, vol.II.
3. Richard Whately
4. Elements of Logic.
5. John Stuart Mill.
6. System of Logic
7. Augustus De Morgan
8. Formal Logic
9. M.R. Cohen
10. Ernest Nagel
11. *An Introduction to Logic and Scientific Metod*
12. R.H. Thouless

تفکر صحیح و سقیم[1]، **سوزان استبینگ**[2]، (۱۸۸۵ ـ ۱۹۴۳) در کتاب تفکر برای هدف خاص[3]، هم‌چنین **دبلیو. دبلیو. فرن ساید**[4]، و نیز **دبلیو. بی. هولتر**[5]، در کتاب مغالطه، نقطهٔ مقابل استدلال[6]، گزارش‌هایی جالب و خواندنی و مستند با مثال‌های فراوان از لغزش‌های شایع و سفسطه‌های کاربردی بر مناظرات سیاسی و اجتماعی و هم‌چنین عرصهٔ تبلیغات ارائه کرده‌اند.[7]

در چند دههٔ اخیر که روی‌کرد کاربردی در همهٔ شاخه‌های علوم و از جمله آموزش منطق افزایش یافته، شاهد انبوهی از کتاب‌های مختلف هستم که تحت عناوین مستقل مغالطه[8]، یا مغالطات[9]، یا با عناوینی چون منطق کاربردی[10]، منطق غیر صوری[11]، استدلال نقدی[12]، تفکر نقدی[13]، و ... به بحث مغالطات پرداخته‌اند. در پایان این کتاب و در بخش کتاب‌شناسیِ منابع و مآخذ اثر حاضر، به نمونه‌هایی از این دست کتب اشاره خواهیم کرد.

کتاب حاضر

کتاب حاضر عمدتاً اقتباسی است از کتاب مغالطات[14] اثر **مادسن پیری**. مطالعهٔ جزوهٔ درسی «تفکر نقدی» که استاد فاضل و گرامی ام جناب آقای مصطفی ملکیان در

---

1. *Straight and Crooked Thinking*
2. Susan Stebbing
3. *Thinking to Some Purpose*
4. W.W. Fearnside
5. W.B. Holther
6. *Fallacy, The Counterfeit of Argument*, englewod cliffs. n.s., 1959.
7. Edwards, *Ibid*, p. 179.
8. Fallacy
9. Fallacies
10. Applied Logic
11. Informal Logic
12. Critical Reasoning
13. Critical Thinking
14. Madsen Pirie, *The Book of The Fallacy*, London, Routledge, 1985.

مؤسسهٔ امام خمینی(ره) تدریس فرموده بودند، به ویژه تشویق خود ایشان که کتاب مذکور را در اختیارم قرار دادند، عاملی شد تا به ترجمهٔ آن کتاب بپردازم، البته به دلایل زیادی ترجمهٔ لفظ به لفظ کتاب مذکور را مفید نیافتم و لذا سعی کردم اولاً، با بومی‌سازی، مطالب و مثال‌های آن را در فضای فرهنگی جامعه خود بازنویسی نمایم و ثانیاً، با مراجعه به دیگر منابع فارسی، انگلیسی و عربی، تعداد مغالطات و مثال‌های کاربردی جدیدی برای هر مغالطه بیافزایم که به طور نسبی در این امر توفیق یافتم، زیرا از سویی تعداد مغالطات از حدود شصت و اندی مورد در کتاب مذکور به یکصد مغالطه بالغ گردید و از سوی دیگر، به نظر می‌رسد حال و هوای ترجمه بودن کتاب به حداقل رسید و غالب مطالب کتاب با مثال‌های جدید و در فضای فکری ـ فرهنگی جامعهٔ ما بازنویسی و مغالطات زیادی نیز طراحی و به عنوان تمرین در پایان هر فصل اضافه شده است.

یکی از نکات مهم در مورد کتاب حاضر شیوهٔ طبقه‌بندی مغالطات در آن است. قبلاً به شیوه‌های مختلف طبقه‌بندی مغالطات در کتاب‌های سنتی و جدید منطق اشاره کردیم. امری که در همهٔ شیوه‌های طبقه‌بندی مغالطات مشترک است این است که مغالطات بر اساس علت مغالطی بودن طبقه‌بندی می‌شوند؛ مثلاً تقسیم مغالطات به لفظی و معنوی به این معنا است که علت مغالطه در دستهٔ اول امری به الفاظ و در دستهٔ دوم نکته‌ای مرتبط با معانی است و همین طور شیوه‌ها و شاخه‌های طبقه‌بندی دیگر.

در این کتاب از هیچ‌یک از شیوه‌های مرسوم در طبقه‌بندی مغالطات پیروی نشده است. علاوه بر دشواری اندراج صد مغالطهٔ مورد بحث در این کتاب ذیل انواع و طبقات متداول از حیث دقت و نظم منطقی طبقه‌بندی، عاملی که موجب کنار گذاشتن شیوه‌های موجود و انگیزه‌ای برای ابداع شیوهٔ جدید در طبقه‌بندی مغالطات شد، ابعاد آموزشی این مسئله بود. فراگیری این که مثلاً مغالطه‌ای ناشی از ابعاد ذاتی است یا علت مغالطه عبارت است از مغالطهٔ معنوی در قضایای مرکبه از نوع جمع چند مسئله در مسئلهٔ واحد و ... برای نوآموز مغالطات و منطق دشوار است، به ویژه وقتی

که تعداد مغالطات از سیزده مورد مذکور در کتب قدما بالغ به بیش از صد مورد می‌شود.

در کتاب حاضر به‌جای تقسیم‌بندی بر اساس علت مغالطی بودن، این کار بر حسب محل ارتکاب مغالطات صورت گرفته است، به این ترتیب که مغالطات را به پنج دسته تقسیم کرده‌ایم: دستهٔ اول مغالطاتی هستند که به هنگام بیان یک قضیهٔ ساده امکان وقوع دارند. نام این دسته را «تبیین مغالطی» نهاده و در فصل اول حدود بیست مغالطه از این دسته را بر شمرده‌ایم. در این دسته از مغالطات نه تنها شخص درصدد اثبات مدعایی نیست و برای سخن خود استدلالی هم عرضه نمی‌کند، بلکه صرفاً مطلبی را مثلاً در قالب یک قضیهٔ ساده بیان می‌کند، اما در عین حال، وقوع مغالطه به معنای عام، یعنی ارتکاب خطای در اندیشه منتفی نیست و سوء استفاده از برخی ترفندها موجب مغالطی بودن آن بیان می‌شود.

دستهٔ دیگری از مغالطات که در فصل دوم از آن‌ها سخن گفته‌ایم مربوط به مواردی است که شخص در صدد اثبات مدعایی است که انتظار می‌رود برای اثبات مدعای خود استدلال، دلیل و برهان و یا شاهد و مؤیدی عرضه کند. اما گاهی در یک گفتار یا نوشتار شاهدیم که شخص در تأیید یا رد مدعایی، مطلبی می‌گوید، ولی برای سخن خود دلیلی ندارد یا دلیل وی برای اثبات مدعایش کافی نیست، در چنین مواردی اگر شخص به‌جای عرضهٔ استدلال منطقی از ترفندهایی استفاده کند تا مدعای خود را مستدل نشان دهد و آن را به مخاطبان بقبولاند، مرتکب این دسته از مغالطات شده است که ما آن‌ها را «ادعای بدون استدلال» نامیده‌ایم.

دستهٔ سوم از مغالطات مربوط به مواردی است که شخص در مقام نقد سخن دیگری باشد؛ یعنی سخنی را نادرست می‌داند، اما نمی‌تواند از راه‌های منطقی و با دلیل معقول، نادرستی آن سخن را نشان دهد، لذا متوسل به حیله‌ای می‌شود تا از آن طریق مدعای مورد بحث را غلط جلوه دهد و یا دست‌کم از میزان تأثیرگذاری و مقبولیت آن بکاهد. این دسته از مغالطات را در فصل سوم کتاب تحت عنوان «مغالطات مقام نقد» بررسی کرده‌ایم.

پس‌از این‌که سخن و مدعایی بیان شد ـ چه درست و منطقی و چه نادرست و مغالطی ـ و پس از آن که فرد یا افرادی به آن انتقاد و اعتراض کردند ـ چه نقدهای به‌جا و منطقی و چه نابه‌جا و مغالطی ـ طبیعی است که گوینده یا نویسندهٔ نخست، در صدد دفاع و پاسخ‌گویی به اعتراضات برآید و البته در این موضع و مقام هم شخص می‌تواند با رعایت اصول اخلاقی و در چهارچوب قواعد منطقی و معقول به پاسخ‌گویی بپردازد و هم ممکن است با کنار گذاشتن این اصول و قواعد و با استفاده از ترفندها و حیله‌هایی، سعی در توجیه اشکالات و نقاط ضعف سخن اول خود و سرپوش نهادن بر جنبه‌های نادرست آن را داشته باشد. دستهٔ دیگری از مغالطات که در فصل چهارم با نام کلی «مغالطات مقام دفاع» به آن‌ها اشاره خواهیم کرد، بیان‌گر ترفندهای اخیر هستند.

دستهٔ پنجم از مغالطات بر خلاف موارد پیشین مربوط به مواردی است که در فرایند استدلال به معنای منطقی آن، یعنی در سیر از مقدمات به نتیجه، شاهد لغزش و ارتکاب مغالطه‌ای هستیم. اهمیت این دسته از مغالطات به قدری است که بسیاری از منطق‌دانان، مغالطه را استدلال غیر معتبر تعریف کرده و صرفاً به این دسته از مغالطات پرداخته‌اند. اهمیت دیگر این دسته از مغالطات آن است که هم در مقام بیان، هم در مقام نقد و هم در مقام دفاع از یک مدعا، امکان ارتکاب چنین مغالاتی وجود دارد. به دلیل اهمیت بیش‌تر و گستردگی این دسته از مغالطات، در فصول پنجم تا هفتم کتاب حاضر تحت عناوین «مغالطات صوری»، «مغالطات ناشی از یک پیش‌فرض نادرست» و «مغالطات ربطی»، به بیش از سی مغالطه در این مورد اشاره شده و مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

روشن است که روش طبقه‌بندی مغالطات در این کتاب بر اساس این پیش فرض است که تعریف مغالطه را نه منحصر به استدلال‌های غیر معتبر، بلکه شامل همهٔ لغزش‌های تفکر و اندیشه بدانیم، چرا که در غیر این صورت، تقسیم‌بندی حاضر غیردقیق و مسامحی خواهد شد، مگر این که از استدلال بالقوه و استدلال بالفعل یاد کنیم، به این معنا که مثلاً اگر اشتراک لفظ یا ابهام ساختاری را یک مغالطه می‌دانیم و در

تبیین‌های مغالطی از آن‌ها یاد می‌کنیم، به این معنا نیست که در این‌جا با استدلال سر و کار نداریم و صرفاً در بیان سادهٔ یک مطلب و نه در استدلال برآن، مغالطه صورت گرفته است، بلکه در صورت پذیرش تعریف مذکور و این که اساساً تنها استدلال است که متصف به مغالطی بودن می‌شود، باید بگوییم که در مغالطات اشتراک لفظ، ابهام ساختاری و موارد دیگری از این دست هم با یک استدلال‌رو به رو هستیم، البته با یک استدلال بالقوه نه یک استدلال بالفعل، به این معنا که اگر قضیه‌ای که اکنون به صورت مستقل بیان شده و معنای خاصی از آن اراده می‌شود، در جایی دیگر، در استدلالی به کار گرفته و ادعا شود که معنای دیگری از آن مراد بوده و در نتیجه، استدلال مورد نظر نیز با لحاظ آن معنا تنظیم شود، شاهد ارتکاب چنین مغالطاتی خواهیم بود. این مسئله، یعنی بالقوه بودن استدلال را در دیگر مغالطات فصول اول تا چهارم (تبیین‌های مغالطی، ادعای بدون استدلال، مغالطات مقام نقد و مغالطات مقام دفاع) نیز می‌توان تطبیق کرد.

علاوه بر مسئلهٔ مذکور که در آن سعی شده تا با شیوهٔ ابداعی در طبقه‌بندی، جنبهٔ آموزشی و سهولت یادگیریِ انواع مغالطات تقویت شود، در شیوهٔ نگارش تک تک مغالطات نیز این هدف مورد توجه بوده است. یکی از موانع کاربردی شدن بحث مغالطات در کتب منطق سنتی این است که این موضوع در پایان کتب منطقی و پس از مباحث الفاظ، تعریف، قضایا، استدلال‌ها، قیاس‌ها و ... و در ذیل عنوان صناعات خمس و پس از دو صناعت برهان و جدل مطرح می‌شود. این امر موجب می‌شود که نوآموز منطق به ناچار راه سخت و پر نشیب و فرازی را طی نماید تا به مقصد و مقصود خود در مغالطات برسد، چه بسیار افرادی که در نیمه راه متوقف شده و هرگز از هدف اصلی آموزش منطق بهره‌مند نمی‌شوند. یکی از ابعاد آموزشی کردن بحث مغالطات با روی‌کرد هرچه کاربردی‌تر، آن است که در این کتاب اساساً مقدمه و پیش نیازی برای این امر در نظر گرفته نشده است. خوانندهٔ کتاب نیاز به دانستن علم منطق ندارد، زیرا در هر مغالطه با بیان ساده به طرح بحث پرداخته و سعی شده به دور از مغلق‌گویی و استفاده از اصطلاحات تخصصی، زمینه و بستر ارتکاب هر مغالطه

توضیح داده شود. استفاده از مثال‌های متعدد و کاربردیِ زندگی روزمره نیز با هدف نشان دادن میزان شیوع ارتکاب مغالطاتِ مورد بحث، صورت گرفته است تا بدین ترتیب اولاً، فهم مطالب برای خواننده آسان شود و ثانیاً، اهمیت بحث مغالطات در تفکر عملی روزانه یا در مباحث علمی و تخصصی آشکار گردد.

در مجموع می‌توان گفت که این کتاب برای یک مخاطب عمومی و دارای سواد در حد یک دانش‌آموز دبیرستان نوشته شده است. بزرگان گفته‌اند که یک گفتار و نوشتار خوبْ آن است که عوام آن را بفهمند و خواص در آن اشکال نکنند، و البته انجام این مهم هم چون حرکت در مسیری به باریکی مو و تیزی شمشیر، سخت و دشوار است که این جانب مدعی تحقق آن نیستم. ما در این کتاب تلاش کرده‌ایم تا بیش‌تر رعایت حال عموم خوانندگان و نوآموزان را نماییم، به همین دلیل از ذکر ارجاعات و نقل قول‌های مستقیم از کتب منطقی و بیان این که کدام مغالطه در چه کتاب‌های منطقی آورده شده پرهیز کرده و تنها فهرست منابع و مآخذ را در انتهای کتاب آورده و آن‌ها را معرفی کرده‌ایم.

نکتهٔ دیگری که اهمیت بسیار زیادی دارد و ما در این کتاب به آن نپرداخته‌ایم، مسئلهٔ تطبیق میان منطق سنتی، (به ویژه تحقیقات منطق‌دانان مسلمان در باب مغالطات) و مباحث و انواع جدید مغالطات است. مسئلهٔ تطبیق بسیار مهم و ارزش‌مند است، زیرا متضمن احیای میراث علمی فرهنگی ما می‌باشد، گرچه اخیراً از جانب دانشجویان در قالب رساله‌های دکتری و ... به تصحیح و تحشیهٔ کتب و رساله‌های منطقی منطق‌دانان مسلمان توجه شده است، اما این کار عظیم مستلزم تدوین و تألیف کتاب‌های مستقل و پژوهش‌های جدی است.

تعلیم مغالطات و سوء استفادهٔ از آن!

کتاب‌هایی به نام «پزشکی قانونی» تألیف و منتشر می‌شود که در آن‌ها به موضوعاتی از قبیل: ضرب و جرح، مسمومیت، خفگی، خودکشی و ... پرداخته شده است. در بخش‌هایی از این کتاب‌ها به برخی ترفندها و حیله‌های تبهکاران اشاره

می‌شود که مثلاً تلاش می‌کنند صحنهٔ قتل و آثار به‌جا مانده از آن را چنان طراحی کنند که به صورت خودکشی جلوه کند.

چند سال پیش یکی از این کتاب‌ها به وسیلهٔ مؤلف آن در دانشگاه امام صادق علیه‌السلام برای دانشجویان رشتهٔ حقوق تدریس می‌شد. یکی از دانشجویان نقل می‌کرد که از استاد خود سؤال کردیم که آیا تألیف و در اختیار عموم قرار دادن چنین کتابی نمی‌تواند مورد سوء استفاده قرار گیرد و جانیان و تبهکاران را بر آن دارد که با فراگیری و اجرای مطالب آن، جرم و جنایت بیش‌تری مرتکب شده و آن‌ها را مخفی بدارند؟ استاد در پاسخ گفت که اولاً، این کتاب صرفاً برای مجرمان و جنایتکاران تألیف نشده تا مورد سوء استفاده قرار گیرد، بلکه مخاطب اصلی آن اهل علم و دانشجویان رشتهٔ حقوق هستند. ثانیاً، مأموران پلیس و افسران کارآگاه و پزشکانی که در پزشکی قانونی خدمت می‌کنند، نه تنها به خوبی از مطالب آن آگاه‌اند، بلکه مطالب دقیق‌تر و پیش‌رفته‌تری را نیز می‌دانند و لذا امکان سوء استفاده از تبهکاران به معنای مذکور منتفی است.

از باب دفع دخل مقدر شایسته است که پرسش و اشکال مذکور را در مورد کتاب مغالطات مطرح کرده و پاسخ گوییم. راستی آیا نگارش کتاب مغالطات و چاپ و در اختیار عموم قرار دادن آن، زمینه را برای سوء استفاده از چنین دانشی فراهم نمی‌آورد؟ آیا معرفی و شناساندن انواع مغالطات باعث نمی‌شود که برخی افراد مغرض به‌جای اجتناب از آن‌ها، به استخدام و ارتکاب عامدانهٔ آن‌ها بپردازند؟

جالب این که در کشورهای غربی کم‌تر به چنین دغدغه‌های اخلاقی بر می‌خوریم. طرح مسئلهٔ مغالطات گاهی به گونه‌ای است که اشکال فوق را تقویت می‌کند. برخی نویسندگان صریحاً اعلام می‌کنند که هدف آن‌ها از تدوین ترفندهای مغالطی، آموزش و به کارگیری انواع مغالطات برای خوانندگان است؛ به عنوان مثال نام یکی از کتاب‌های معروف در زمینهٔ مغالطات هنر فریب دادن[1] است! در مقدمهٔ کتاب

1. Nicholas Capaldi, *The Art of Deception*, Buffalo New York Prometheus Books 1987.

دیگری نوشته شده که «این مجموعه در دستان یک فرد شریر بیش‌تر یک اسلحه است تا یک کتاب»[1]. در این کتاب‌ها پس از توضیح دربارهٔ هر یک از مغالطات، دستورالعمل‌های کاربردی بیش‌تری نیز برای به کارگیری مؤثرتر آن‌ها ارائه شده است!

اگرچه ممکن است عده‌ای از مطالب این کتاب سوء استفاده کنند و آن را به قصد فریب در جایی که مخاطبان دانش لازم را در مورد منطق و مغالطات نداشته باشند، به کار گیرند، اما از آن‌جاکه این کتاب در اختیار همه قرار می‌گیرد، اولاً، باعث می‌شود که هر خواننده‌ای دیدگاه انتقادی پیدا کرده و پیش از هر چیز ابتدا نسبت به گفتار و نوشتار خود حساس باشد و در مرحلهٔ بعد در سخنان و مکتوبات دیگران هشیاری به خرج دهد تا کسی مرتکب مغالطه نشود و استدلال‌های آن‌ها را نقادی کند و همین فایده برای شایستگی انتشار چنین مجموعه‌ای کافی است. ثانیاً، امیدواریم این کتاب از سوی جامعهٔ علمی کشور به دیدهٔ قبول نگریسته شود و برای دانشمندان و ارباب فضیلت و همهٔ دانشجویان و دانش پژوهان و طالبان علم مجموعهٔ مفید و سودمندی تلقی گردد. یقیناً در این شرایط، یعنی در صورت همگانی شدن آشنایی با مغالطات در جامعهٔ علمی، برای مغرضان و سوء استفاده کنندگان نیز مجالی برای ارتکاب عامدانهٔ مغالطه باقی نخواهد ماند، زیرا چنین افرادی می‌دانند که ناقدان هوشیار و مغالطه‌شناس خطاهای سخنان آن‌ها را آشکار خواهند کرد.

متفکر شهید استاد مطهری در این باب می‌فرماید:

«دانستن فن مغالطه نظیر شناختن آفات و میکروب‌های مضر و سمومات است و از آن جهت لازم است تا انسان از آن‌ها احتراز جوید یا اگر کسی خواست او را فریب دهد و مسموم کند، فریب نخورد، و یا اگر کسی مسموم شده باشد، بتواند او را معالجه کند. دانستن و شناختن انواع مغالطه‌ها برای این است که انسان شخصاً احتراز جوید و آگاهی یابد تا دیگران او را از [این] راه نفریبند و یا گرفتاران مغالطه را نجات دهد.

---

1. Madsen Pirie *The Book Of The Fallacy*, London, Routledge, 1985, p. viii.

... می‌توان گفت قیاس مغالطه، بیش‌تر از قیاس صحیح در کلمات متفلسفان وجود دارد. از این رو، شناختن انواع مغالطه‌ها و تطبیق آن‌ها به موارد که از چه نوع مغالطه‌ای است، ضروری و لازم است».[1]

امیدواریم به تدریج با آشنایی هر چه بیش‌تر جامعهٔ علمی ما با انواع مغالطات، خطای شخص مرتکب مغالطه را در صورتی که سهواً و ناخواسته مرتکب آن شده به وی یاد آوری کنند. این امر به عنوان گامی مثبت در جهت ترویج نقد علمی و ضابطه‌مند اندیشه‌ها، مهم‌ترین هدف تألیف و نشر این کتاب است.

نکتهٔ دیگری که دربارهٔ استفاده یا سوء استفاده از مغالطات باید به آن اشاره کرد این است که آیا ارتکاب مغالطه و استفادهٔ عامدانه از آن اخلاقاً غیر مجاز است و در هیچ شرایطی نمی‌توانیم و نباید از مغالطه استفاده کنیم؛ مثلاً شرایطی را فرض کنید که در آن درصدد اثبات مدعا و مطلبی هستیم که در حقانیت آن تردید نداریم، اما هرچه از راه‌های طبیعی پیش می‌رویم و استدلال‌های معتبر عرضه می‌کنیم موفق نمی‌شویم و مخاطب مجاب نمی‌گردد و آن را نمی‌پذیرد. در این شرایط چه اشکالی دارد که برای قبولاندن مدعای حق خود، از یک یا چند ترفند مغالطی استفاده کنیم، ترفندهایی که احتمال می‌دهیم مخاطب را مجاب و قانع کرده و به مخالفت‌های او پایان می‌دهد؟

پاسخ این است که به طور کلی و مستقل از شرایط خاص، هر یک از مغالطات مصداقی از خطا، و انحراف از حق و خروج از معیارهای عقلی در عرصهٔ اندیشه و تفکر هستند. یک انسان متعهد و ملتزم به ارزش‌های اخلاقی، در عرصهٔ تفکر نیز معیارهای اخلاقی را زیر پا نمی‌گذارد و به آن‌ها پایبند می‌ماند. اگر در بازار معاملات اجناس، غش در معامله خطا و گناه است و مثلاً بقال مجاز نیست که آب در شیر کند و زرگر حق ندارد به‌جای طلا مس عرضه کند چگونه می‌توان پذیرفت که شخص مجاز باشد سخن و استدلال غیر معتبر خود را معتبر جلوه دهد؟ آیا مغالطه چیزی جز حق جلوه دادن اندیشهٔ باطل است؟

---

۱. مرتضی مطهری، آشنایی با علوم اسلامی، ج ۱، (منطق و فلسفه) ص ۱۳۷ ـ ۱۳۹.

حال اگر ضد ارزش و غیراخلاقی بودن ارتکاب مغالطه را پذیرفتیم حکم شرایط خاص آن نیز روشن می‌شود، زیرا حداکثر این است که مانند حالت مفروض مذکور، شخص از ترفندهای مغالطی برای اثبات عقیدهٔ حقی استفاده می‌کند، اما نظام ارزشی و اخلاقی اسلام تکلیف این امر را نیز روشن کرده است، چرا که حقانیتِ هدف، مجوز استفاده از وسایل و ابزارهای نامشروع نیست و به اصطلاح «هدف وسیله را توجیه نمی‌کند».

در همین جا لازم است به نکتهٔ دیگری نیز اشاره کنیم و آن این که پس از آشنایی با انواع مغالطه، خوانندهٔ کتاب به طور ناخواسته نسبت به سخنان دیگران حساس شده و می‌تواند تا حدود زیادی مغالطات موجود در آن‌ها را در کشف کند. از طرف دیگر، مطالعهٔ این کتاب سبب می‌شود که هر یک از لغزش‌های ذهنی با نام یک مغالطه شناخته شود، مانند مغالطهٔ اشتراک لفظ، مغالطهٔ پهلوان پنبه، مغالطهٔ تقسیم و... و طبیعتاً شخص پس از مطالعهٔ کتاب هر یک از این لغزش‌ها را با نام مغالطهٔ مربوط اشاره می‌کند و یا اگر خطا و لغزش مشابهی را در سخن دیگری یافت، چنین به ذهنش تبادر می‌کند که این خطا مصداق فلان مغالطه است، اما نکتهٔ مهم این است که در چنین شرایطی، در نقد نوشتار و به ویژه در گفتار و نقد شفاهی به هنگام اعتراض و نقادی، هرگز نباید از لفظ «مغالطه» استفاده کرد؛ یعنی نباید به مخاطب گفت که شما مغالطه می‌کنید، یا فلان حرف شما مغالطه و سفسطه است و یا شما مرتکب فلان مغالطه شده‌اید، بلکه باید با بیان مستدل نشان داد که در کدام بخش از سخن او لغزش وجود دارد. علت این امر آن است که استفاده از کلمهٔ «مغالطه» دارای بار ارزشی بوده و به کار بردن آن به هنگام نقد موجب می‌شود شخص بدون این که وجه خطا بودن سخن مخاطب را بیان کند، او را متهم کرده و مدعایش را مردود جلوه دهد. نقاد خوب کسی است که با مشاهدهٔ خطا در سخنان دیگران و با یقین از مغالطی بودن آن، از سرخیر خواهی و با رعایت ادب نقد، بدون متصف کردن آن سخنان به مغالطه و سفسطه و...، موضع خطا را نشان دهد. دربارهٔ این مسئله در فصل سوم (مغالطات مقام نقد) ذیل مغالطهٔ «این که مغالطه است» توضیح بیش‌تری خواهیم داد.

تشکر و قدردانی

در پایان وظیفهٔ خود می‌دانم از همهٔ کسانی که تألیف این اثر به نحوی مدیون الطاف آن‌ها است، تشکر کنم. خانوادهٔ محترمم که مشغولیت‌های مختلف از جمله نگارش این اثر مرا از ادای بسیاری از حقوق آن‌ها بازداشت و آن‌ها بزرگوارانه این امر را تحمل کردند؛ دانشجویان و دوستان عزیزم در دانشگاه امام صادق علیه‌السلام که در امر ترجمه، بازنویسی و اصلاحات گوناگون این مجموعه مرا یاری کردند؛ دوست گرامی‌ام آقای عباس اسکوییان که متواضعانه و بی‌هیچ دریغ مرا در مراحل مختلف نگارش این کتاب مدد رساندند؛ دوست عزیزم آقای اسماعیل پناهی که طراحی بخش عمده‌ای از مثال‌ها و تمرین‌ها، مرهون پیشنهادهای سنجیده و دقیق ایشان است؛ هنرمند بسیجی و برادر ارجمندم آقای مازیار بیژنی که با کاریکاتورهای زیبای خود، جذابیت خاصی به این اثر بخشیدند؛ جناب آقای دکتر ضیا موحد که در معادل‌سازی اصطلاحات لاتین و برگردان اسامی مغالطات راهنمایی‌های سودمند کردند؛ جناب آقای دکتر قراملکی که بزرگوارانه منت نهاده و سطر به سطر این مجموعه را در اولین مراحل تدوین مطالعه کردند و با نکته‌سنجی و دقت خاص خویش، نکات اصلاحی ذی‌قیمتی مطرح فرمودند؛ و بیش و پیش از همه استاد فاضل و گرامی‌ام جناب آقای ملکیان که بیش‌ترین حق در خلق این اثر از آن ایشان است که با الطاف و عنایات فراوان از ابتدای راه با تشویق این جانب و در اختیار قرار دادن جزوات و کتاب‌های مفیدی در مورد بحث مغالطات، آغازگر این حرکت پژوهشی بودند و تا پایان این مسیر نیز با راهنمایی بسیار مفیدشان در هر مرحله بر غنای علمی این مجموعه افزودند و در پایان با اصلاح نهایی اثر، الطاف خویش را کامل کردند.

هم‌چنین لازم است که مراتب تشکر و قدردانی خود را نسبت به مسئولان محترم پژوهشکدهٔ فلسفه و کلام مرکز مطالعات و تحقیقات دفتر تبلیغات اسلامی به ویژه، حجة الاسلام علیرضا آل‌بویه که علاوه بر همکاری کامل در مراحل آماده‌سازی و چاپ این اثر، با این مسئله که خلاصه‌ای از کتاب مغالطات در کتاب

منطق کاربردی اضافه شود موافقت کردند و نیز ویراستار محترم جناب آقای علیزاده، اعلام نمایم.

نگارش اولین اثر در هر زمینه‌ای همواره کاستی‌ها و اشکالات خاص خود را دارد که این کتاب نیز از آن‌ها مستثنا نیست. این‌جانب نسبت به بسیاری از این کاستی‌ها و امکان تدوین مجموعه‌های مفیدتری در مورد آموزش کاربردی منطق و مغالطات، نیک واقفم، و امیدوارم با عنایت الهی و به مدد نکته سنجی‌ها و پیشنهادهای نقادانهٔ اهل علم و فضیلت، پیمودن مراحل بعدی در این راه، برایم آسان‌تر شود.

وآخر دعوانا ان الحمدلله رب العالمین

علی اصغر خندان

۱۳ رجب ۱۴۲۱

۲۰ مهر ۱۳۷۹

فصل اول

تبیین‌های مغالطی[1]

اشاره

وقوع مغالطه در بیان یک گزارهٔ ساده، بدون جنبهٔ استدلالی نیز امکان‌پذیر است؛ به این معنا که گاهی شخص برای مدعای خاص خود، دلیل اقامه می‌کند که طبعاً ممکن است مرتکب مغالطه شود. اما گاهی اساساً شخص در پی اثبات مدعایی نیست و صرفاً در صدد بیان گزاره‌ای است، در این صورت نیز زمینهٔ وقوع لغزش و ارتکاب خطا در اندیشه منتفی نیست.

آن‌چه در این فصل تحت عنوان تبیین‌های مغالطی به آن اشاره می‌شود، بیان همین لغزش‌ها و خطاهاست. تبیین‌های مغالطی را می‌توان به سه دستهٔ کلی تقسیم کرد:

دستهٔ اول مغالطاتی است که در آن، مطلب به صورت مبهم بیان می‌شود که همین ابهام، زمینه‌ساز خطاها و لغزشها می‌شود. ابهام در سخن ممکن است به دلیل بی‌دقتی و غفلت گوینده یا نویسنده باشد یا ممکن است شخص به طور آگاهانه و از روی تعمد و با هدف سوء از عوامل ابهام در سخن استفاده کند. بعضی از این عوامل

---

1. Fallacious explanations

عبارت‌اند از:

ـ استفاده از کلماتی که دارای دو یا چند معنا هستند، بدون وجود قرینه‌ای دال بر معنای مورد نظر (مغالطهٔ اشتراک لفظ).

ـ جمله‌ای که می‌تواند به دو یا چند صورت بیان و فهمیده شود (مغالطهٔ ابهام ساختاری).

ـ ترکیب دو جمله که به صورت مجزا صادقند، در یک جملهٔ مرکب به طوری که جملهٔ حاصل نادرست باشد (مغالطهٔ ترکیب مفصل).

ـ استفاده از کلمات مبهمی که قابلیت تفسیرهای متعدد دارند (مغالطهٔ واژه‌های مبهم).

ـ عدم ذکر سورگزاره و تلقیِ آن به عنوان گزارهٔ کلی (مغالطهٔ اهمال سور).

ـ استفاده از سورهایی شبیه سورهای کلی (مغالطهٔ سورهای کلی نما).

ـ شناساندن لفظ یا شیء مبهم «الف» با «ب»، در حالی که برای شناخت «ب» محتاج شناخت «الف» باشیم (مغالطهٔ تعریف دوری).

دستهٔ دیگر از تبیین‌های مغالطی در جایی است که از یک حقیقت خارجی، خبری غیر دقیق داده شود، به این صورت که در این خبر دادن، شخص گوینده یا نویسنده، متناسب با علایق و دیدگاه‌های خاص خود، بخش‌های خاصی از آن حقیقت را بیان می‌کند، به طوری که حاصل سخن به صورت گمراه کننده‌ای در می‌آید؛ نمونه هایی از این نوع تبیین‌های مغالطی عبارت‌اند از:

ـ معرفی یک صفت یا یک جنبهٔ خاص پدیده‌ای، به عنوان ذات و اساس آن (مغالطهٔ کنه و وجه).

ـ معرفی امری که یا علت نیست یا بخش کوچکی از علت است به عنوان علت اصلی (مغالطهٔ علت جعلی).

ـ جلوه دادن جنبه یا جنبه‌های خاصی از یک واقعیت به صورت بزرگ‌تر و مهم‌تر از آن‌چه هست (مغالطهٔ بزرگ‌نمایی).

ـ جلوه دادن جنبه یا جنبه‌های خاصی از یک واقعیت به صورت کوچک‌تر و

بی‌اهمیت‌تر از آن‌چه هست (مغالطهٔ کوچک‌نمایی).

ـ استفاده از اصطلاح آماری «متوسط» برای بیان اطلاعات خاص مورد نظر (مغالطهٔ متوسط).

ـ استفاده از نمودارها برای بیان اطلاعات آماری مطابق با اغراض خاص (مغالطهٔ نمودارهای گمراه‌کننده).

ـ استفاده نادرست از اندازهٔ تصاویری که به عنوان نشانه و سمبل داده‌های آماری به کار می‌روند (مغالطهٔ تصاویر یک بعدی).

دستهٔ دیگر تبیین‌های مغالطی که می‌توان آن‌ها را حالت خاصی از دستهٔ قبل دانست و نام «مغالطات نقل» بر آن‌ها نهاد، در جایی است که شخص، حادثه یا سخنی را نقل و بازگو می‌کند؛ در این نقل و بازگویی امکان ارتکاب این مغالطات وجود دارد:

ـ عدم مطابقت خبر نقل شده با واقع (مغالطهٔ دروغ).

ـ بیان سخنی که ظاهر معنای آن درست است، اما آن‌چه مخاطب از آن درک می‌کند نادرست و دروغین است (توریه).

ـ نقل گزینشی بخشی از سخنان دیگران به قصد فریب دادن مخاطبان (مغالطهٔ نقل قول ناقص).

ـ کاستن و افزودن محتوای یک متن (مغالطهٔ تحریف).

ـ تفسیر یک سخن به گونه‌ای مغایر با اغراض گویندهٔ آن (مغالطهٔ تفسیر نادرست).

ـ تکیه و تأکید بر برخی الفاظ یک گزاره و استنباط معانی خاصی که مورد نظر گویندهٔ آن نبوده (مغالطهٔ تأکید لفظی).

مغالطهٔ اشتراک لفظ[1]

زمینهٔ وقوع مغالطهٔ اشتراک لفظ، این حقیقت است که در تمام زبان‌ها بیش‌تر الفاظ و کلمات بیش از یک معنا دارند و می‌توان هر کلمه را به معانی گوناگونی به‌کار برد؛

1. equivocation

البته این حقیقت فی نفسه موجب بروز هیچ اشکالی نمی‌شود. چنان‌که استعمال جداگانه و مستقل هر یک از معانی در متون مختلف کاملاً طبیعی است، اما هنگامی که در یک متن به تعدد معانی یک لفظ توجه نشود و در یک جمله، آن لفظ به معنایی و در جملهٔ دیگر به معنای دیگر به کار برده شود و شواهد و قراینی وجود نداشته باشد که ما را از اختلاف معنای یک لفظ آگاه کند، خواه‌ناخواه مرتکب مغالطهٔ اشتراک لفظ شده‌ایم. قید وجود شواهد و قراین را از آن رو اضافه کرده‌ایم که اگر ما به اختلاف معنای یک لفظ در موارد گوناگونِ استعمال آن آگاه باشیم مرتکب مغالطه نشده‌ایم، مثلاً وقتی از دوست خود می‌پرسیم ساعت چند است و او می‌گوید «من ساعت ندارم» شواهد و قراین دلالت می‌کند لفظ ساعت در جملهٔ اول به معنای زمان باشد و در جملهٔ دوم به معنای وسیله‌ای که زمان را نشان می‌دهد، در واقع پرسیده‌ایم ساعت شما چه زمانی را نشان می‌دهد؟ حال اگر این سؤال را در مغازهٔ ساعت‌فروشی بپرسیم شواهد و قراین باعث می‌شود معنای لفظ «ساعت» و معنای لفظ «چند» تغییر کند و در آن‌جا معنای جملهٔ ما این خواهد بود: قیمت آن وسیلهٔ زمان‌سنج چه مقدار است؟

بنابراین، تعریف دقیق مغالطهٔ اشتراک لفظ چنین خواهد بود: استعمال یک لفظ در یک متن با معانی گوناگون، بدون توجه به تعدّد معانی آن، به طوری که این امر موجب یک استنتاج خطا شود؛ یکی از مثال‌های قدیمی و مشهور برای مغالطهٔ اشتراک لفظ چنین است:

سعادت غایت زندگی انسان است.

غایت زندگی انسان مرگ است.

بنابراین، سعادتِ انسان همان مرگ اوست.

آیا سعادت یعنی مردن، مسلماً نه؛ اما از استدلال فوق چنین استفاده می‌شود و به نظر می‌رسد در این میان اشکال وجود دارد. این اشکال ناشی از دو مغالطهٔ اشتراک لفظ در استدلال فوق است. کلمهٔ غایت در مقدمهٔ اول به معنای هدف و در مقدمهٔ دوم به معنای آخرین رویداد است، هم‌چنین کلمهٔ زندگی در مقدمهٔ دوم به معنای زندگی این جهانی و در مقدمهٔ اول، اعم از آن است.

در واقع از مقدمات استدلال فوق فهمیده می‌شود هر انسانی سعی می‌کند در زندگی خود به سعادت برسد و دیگر این‌که آخرین رویدادی که برای هر کس در زندگی این جهانی به وقوع می‌پیوندد مرگ اوست؛ از این دو مقدمه پس از تفکیک معانی الفاظ آن هرگز نتیجهٔ فوق حاصل نمی‌شود.

به جرأت می‌توان گفت که مغالطهٔ اشتراک لفظ مغالطه‌ای است که بیش از هریک از انواع دیگر مغالطه، شایع و متداول است و به علت محدودیت زبانی، مردم خواه‌ناخواه گرفتار این مغالطه می‌شوند. به قول مولوی «اشتراک لفظ دائم رهزن است». در این‌جا تذکر این نکته لازم است در کتاب‌های قدیمیِ منطق نام و تعریف و مثال‌های ارائه شده برای این مغالطه به گونه‌ای است که معمولاً خواننده به اهمیت این مغالطه پی نمی‌برد، زیرا قدما این مغالطه را منحصر به قیاس می‌کردند و آن را فقط در اشتراکِ لفظی حد وسطِ یک قیاس در نظر می‌گرفتند، مانند مثال فوق، در ضمن مثال‌های ارائه شده در کتاب‌های قدما یا تکراری است یا چنان بدیهی و آشکار است که بیش‌تر به یک شوخی یا لطیفه شبیه است.

ـ انگور شیرین است.
شیرین معشوق فرهاد است.
پس انگور معشوق فرهاد است.
ـ او سیر است.
سیر بو می‌دهد.
پس او بو می‌دهد!

مثال‌های جدی‌تری برای مغالطهٔ اشتراک لفظ، چه در شکل قیاسی و چه غیر آن وجود دارد که می‌تواند ما را به ظرافت و اهمیت فوق العادهٔ این مغالطه آگاه کند.

خانهٔ ارزان، کم‌یاب است.
هر چیز کم‌یاب گران است.
پس خانهٔ ارزان گران است.

این تناقض‌گویی که ارزان گران است چگونه قابل توجیه است؟ به نظر می‌رسد مقدمات از صحت و استحکام کامل برخوردارند و هیچ اشکالی به استدلال وارد

نیست، اما نتیجهٔ آن تناقض‌آمیز است. علی‌رغم این‌که این استدلال در این‌جا صراحتاً به عنوان نمونه و مثالی برای مغالطهٔ اشتراک لفظ مطرح شده، در عین حال، بسیاری از افراد نمی‌توانند اختلاف بسیار دقیق بیان دو معنای «کم‌یاب» در مقدمهٔ اول و دوم را تشخیص دهند.[1] همان‌طور که ذکر شد مغالطهٔ اشتراک لفظ منحصر به شکل قیاسی نیست، بلکه مثال‌های زیادی در اشکال دیگر برای این مغالطه وجود دارد.

یک شکارچی به دنبال یک سنجاب است تا آن‌را با تفنگ هدف قرار دهد و شکار کند. سنجاب پشت درخت قطوری پنهان می‌شود. شکارچی آهسته آهسته از فاصلهٔ دور به دور درخت می‌چرخد تا سنجاب را در تیررس خود قرار دهد. اما سنجاب نیز که پشت درخت پنهان شده با چرخش شکارچی می‌چرخد. به طوری‌که شکارچی موفق نمی‌شود سنجاب را ببیند. حال سؤال این است که شکارچی که به دور درخت می‌چرخد، آیا به دور سنجاب هم می‌چرخد یا نه؟

پاسخ به سؤال فوق می‌تواند برای افراد ناآگاه بحث طولانی و بی‌فایده‌ای را به دنبال داشته باشد، اما شخص آگاه، هم می‌تواند ثابت کند که شکارچی به دور سنجاب می‌چرخد و هم می‌تواند ثابت کند که شکارچی به دور سنجاب نمی‌چرخد. رمز این مطلب همان اشتراک لفظ و وجود دو معنا برای به «دور چیزی چرخیدن» است.

نکتهٔ دیگر دربارهٔ این مغالطه این است که بسیاری از منطق‌دانان آن را مغالطهٔ اشتراک اسم نامیده‌اند، اما چنان‌که ملاحظه شد ما آن را مغالطهٔ اشتراک لفظ نامیدیم، زیرا علاوه بر اشتراک اسم، «اشتراک فعل» و حتی «اشتراک حرف» را نیز در بر می‌گیرد و تعدّد معانی هر یک می‌تواند موجب ارتکاب مغالطه شود.

---

۱. ذکر این نکته لازم است که دربارهٔ علت مغالطه بودن مثال فوق. تحلیل‌های دیگری نیز وجود دارد. یک تحلیل این است که می‌توان در کلیت کبرا تردید کرد. تحلیل دیگر این است که کلمه «است» در کبرا به معنای «می‌شود» لحاظ شود، در این صورت، نتیجه خواهیم گرفت که «خانه ارزان گران می‌شود» که حکم درستی است

چند مثال برای اشتراک اسم و صفت

ـ او و همسرش پنج سال اختلاف داشتند. (اختلاف: تفاوت؛ مشاجره)

ـ در فارسی کتاب‌های امثال قرآن زیاد نیست. (امثال: نظیر و مانند، جمع مِثل؛ مجموعهٔ ضرب‌المثل‌ها، جمع مَثَل)

ـ حمید دوست بیست سالهٔ من است. (بیست ساله: برای مدت بیست سال؛ دارای سن بیست سال)

چند مثال برای اشتراک فعل

او چند غزل سعدی را خوب و بی‌اشکال خواند. (خواندن: قرائت کردن؛ اعلام کردن)

ـ آن‌ها از ما چند عکس گرفتند. (عکس گرفتن: دریافت کردن عکس؛ عکس انداختن)

ـ این کتاب قیمت ندارد. (قیمت نداشتن: بسیار با ارزش بودن؛ بسیار بی‌ارزش بودن)

ـ اگر دادگاه هم بگذارد، من پا روی حق نخواهم گذاشت. (گذاشتن: اجازه دادن؛ قرار دادن)

چند مثال برای اشتراک حرف

ـ دهمین و آخرین فصل کتاب دربارهٔ عبادت است. (و: عطف (با)؛ بیان (یعنی))

ـ با وجود امثال شما وضع دانشگاه اصلاح نمی‌شود. (با: علی‌رغم ؛ در صورت)

ـ او عمری با ریا و خودخواهی مبارزه کرد. (با: پیشوند ؛ حرف اضافه برای تعدیه)

ـ بعضی شرکت‌ها نظیر آرامکو یا کمپانی نفت خلیج باعث تضعیف مواضع اوپک می‌شوند. (یا: تقسیم و تردید ؛ تساوی، معنای «به عبارت دیگر»)

همان‌طور که به خاطر دارید مغالطهٔ اشتراک لفظ را چنین تعریف کردیم: «استعمال

یک لفظ در یک متن با معانی گوناگون، بدون توجه به تعدد معانی آن، به طوری که این امر موجب استنتاج خطا شود، مانند «سعادت غایت زندگی انسان است و غایت زندگی انسان مرگ است، پس سعادت انسان همان مرگ اوست»، اما با توجه به مثال‌هایی که اخیراً ذکر شد باید این نکته را اضافه کنیم که گاهی تعریف قبل بر مغالطهٔ اشتراک لفظ صدق نمی‌کند، زیرا اولاً، لفظ مشترک تنها یک بار استعمال می‌شود و ثانیاً، قید «بدون توجه به تعدد معانی» لازم نیست و چه بسا شخصی با علم و آگاهی از تعدد معانی لفظ مشترک، جملهٔ مشتمل بر آن لفظ را بیان می‌کند و در شرایط گوناگون مدعی می‌شود که معنای خاصی از آن را در نظر داشته است. ثالثاً، مغالطهٔ اشتراک لفظ در جملاتی از قبیل مثال‌های مذکور به طور بالفعل موجب استنتاج خطا نمی‌شود، زیرا اساساً استنتاجی صورت نگرفته است. بنابراین، با لحاظ مثال‌های اخیر می‌توان مغالطهٔ اشتراک لفظ را این طور تعریف کرد: «استفاده از یک لفظ مشترک در جمله، به طوری که شنونده یاخواننده معنایی مغایر با معنای مورد نظر گوینده یا شنونده را از آن درک کند و یا اینکه اساساً گوینده یا شنونده در مورد تعدد معانی تعمد داشته باشد و بخواهد در شرایط مختلف مدعی یکی از آن معانی شود.»[1]

در پایان جالب است توجه شما را به این نکته جلب کنیم که قرآن کریم در آیات گوناگون به ارتکاب بسیاری از مغالطات از سوی کفار، منافقان یا اهل کتاب اشاره کرده است که به تدریج و در ذیل هر مغالطه به آن اشاره خواهیم کرد. از جمله مغالطاتی که قرآن کریم به آن اشاره کرده و حتی راه جلوگیری از آن را نیز مشخص نموده، مغالطهٔ اشتراک لفظ است که خود قرآن به عنوان زبان بازی از آن یاد کرده است:

مِنَ الَّذینَ هادوا یُحَرِّفُونَ الکَلِمَ عَن مَواضِعِهِ وَ یَقُولوُن سَمِعنا و عَصَیْنا وَ اسْمَعْ غَیرَ مُسْمَعٍ وَ راعِنا لَیّاً بِألْسِنَتِهِمْ وَطَعْناً فِی الّدین[2]؛

بعضی از یهودیان کلمات را تحریف و جابه‌جا می‌کنند و می‌گویند: شنیدیم و

---

۱. باید توجه داشت که مغالطهٔ اشتراک لفظ فقط با معنا و تعریف اخیر نوعی از مغالطات تبیین نادرست به شمار می‌آید.

۲. نساء (۴) آیهٔ ۴۶.

نپذیرفتیم و بشنو و نشنیده بگیر و می‌گویند «راعنا» و زبان بازی می‌کنند و در دین (اسلام) طعنه می‌زنند.

«راعنا» در زبان عربی فعل امر از رعایت است؛ یعنی در کار ما بنگر و رعایت حال ما کن. اما در زبان عبری هم ریشهٔ رعونت است و معنای توهین‌آمیزی دارد و یا برابر است با «راعینا» تقریباً به معنای «چوپان ما»، چنان‌که آیهٔ فوق اشاره می‌کند که یهودیان کلمهٔ «راعنا» را خطاب به پیامبر اکرمﷺ به کار می‌بردند که در ظاهر معنای عربی و در واقع، عبری و توهین‌آمیز آن را در نظر می‌گرفتند. میبدی در تفسیر خود می‌گوید: سعد بن معاذ که یکی از اصحاب پیامبر اکرم ﷺ بود و زبان عبری می‌دانست، دریافت که یهودیان این کلمه را که در ظاهر و به زبان عربی معنای درستی دارد به قصد توهین در حق رسول خدا ﷺ به کار می‌برند. لذا آن‌ها را تهدید کرد که اگر بار دیگر چنین بگویند، با شمشیر گردنشان را خواهد زد.[۱]

قرآن کریم در جای دیگر برای جلوگیری از این مغالطه خطاب به مؤمنان می‌فرماید: به‌جای کلمهٔ «راعنا» از کلمهٔ «انظرنا» (به معنای به ما بنگر یا به ما مجال بده) استفاده کنند، در واقع، دستورالعمل کلی در پرهیز از این مغالطه این است که هرگاه استفاده از لفظ مشترک موجب دو پهلویی و ایهام کلام شود، به طوری که برخی معانی آن مطلوب و مورد نظر نبوده یا سبب سوء تفاهم مخاطب شود، باید از لفظ دیگری استفاده کرد که فقط معنای مطلوب و مورد نظر را افاده کند:

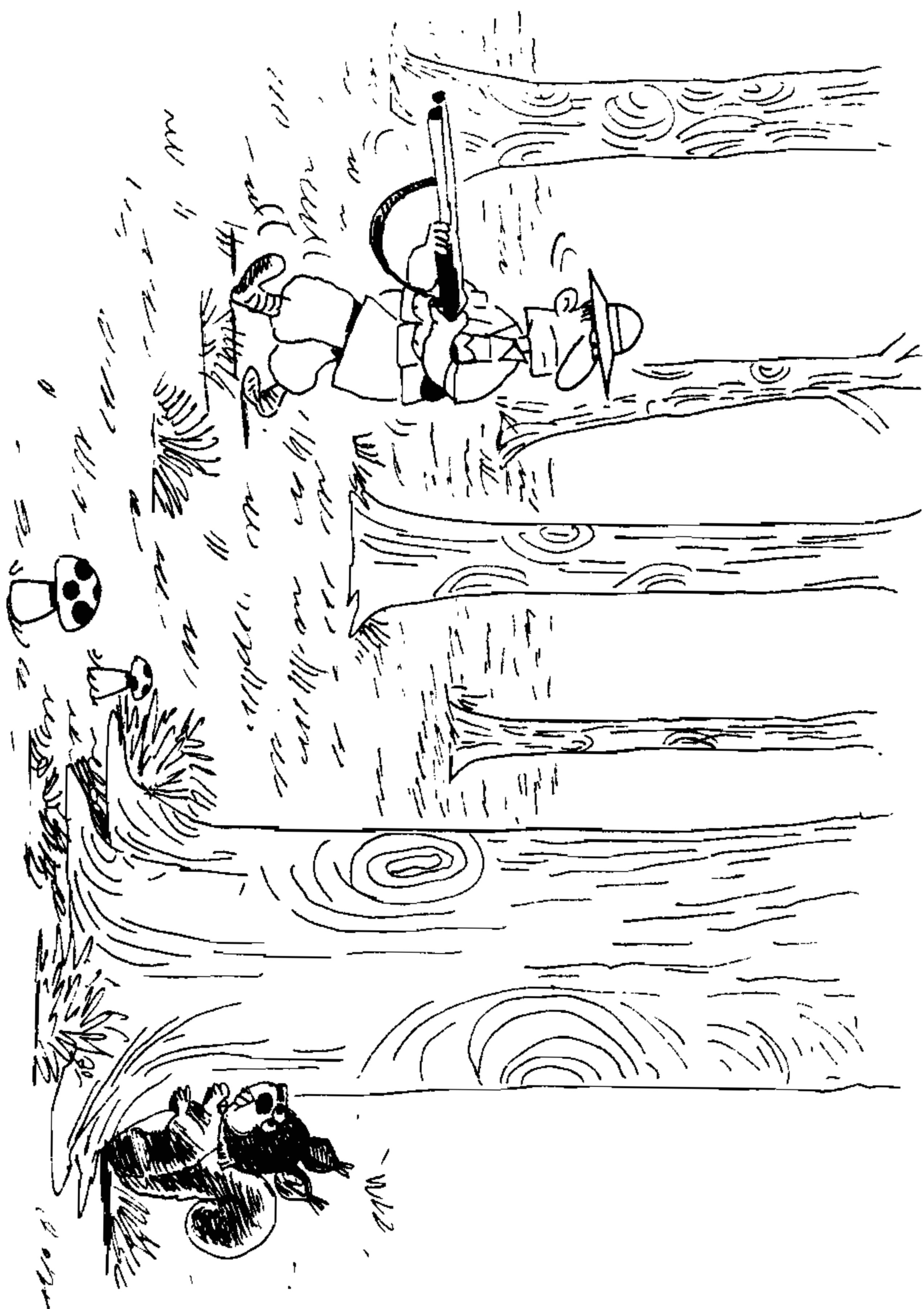
يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تَقُولُوا رٰاعِنٰا وَ قُولُوا انْظُرْنٰا وَاسْمَعُوا[۲]؛

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، نگویید: «راعنا» و بگویید «انظرنا» و گوش شنوا داشته باشید.

شاید عبارت «وَاسْمَعُوا» (و گوش شنوا داشته باشید) در آیهٔ فوق، به این معنا باشد که قرآن کریم دستور می‌دهد به اختلافات و ظرایف الفاظ و کلماتی از این قبیل حساس باشید و دقت کنید تا در دام خطاها و مغالطات مشابه نیفتید.

---

۱. ابوالفضل رشیدالدین میبدی، کشف الاسرار و عدة الابرار، ج ۱، ص ۳۰۶.
۲. بقره(۲) آیهٔ ۱۰۴.



شکارچی که به دور درخت می‌چرخد آیا به دور سنجاب هم می‌چرخد؟

مغالطهٔ ابهام ساختاری[1]

مغالطهٔ ابهام ساختاری نیز مانند مغالطهٔ اشتراک لفظی به دلیل وجود معانی گوناگونی است که از جمله فهمیده می‌شود. با این تفاوت که معانی گوناگون در این‌جا ناشی از یک لفظ نیست، بلکه جمله با ترکیب خاص خود به گونه‌ای است که بیش از یک معنا را افاده می‌کند. در این‌جا اگر گوینده یا نویسنده به تعدد معانی جمله و یا عبارت توجه داشته باشد و شواهد و قراینی نیز برای افاده منظور خاص وجود داشته باشد، مغالطه‌ای صورت نگرفته است.

چون ازو گشتی همه چیز از تو گشت   چون ازو گشتی همه چیز از تو گشت

از هر مصرع این بیت می‌توان چهار معنای مختلف استفاده کرد، اما به نظر می‌رسد که مقصود شاعر تنها یک معنا بوده است و آن، این که: اگر کسی واقعاً بنده و فرمانبردار خداوند شود همهٔ موجودات فرمانبردار او خواهند شد و اگر کسی از خداوند روی بگرداند همهٔ موجودات ازاو روی‌گردان خواهند شد. هم‌چنین‌است این شعر مولوی:

کار نیکان را قیاس از خود مگیر   گرچه باشد در نوشتن شیر شیر
آن یکی شیر است اندر بادیه   وان دگر شیر است اندر بادیه
آن یکی شیر است کادم می‌خورد   وان دگر شیر است کادم می‌خورد

مغالطهٔ ابهام ساختاری وقتی صورت می‌گیرد که شخصی جمله‌ای به کار برد که بیش از یک معنا داشته باشد و آن جمله برای مخاطب مطابق با یک تفسیر صحیح و مقبول باشد و مطابق با تأویل و تفسیر دیگر خطا و غیر قابل قبول. حال اگر شخص آن جمله را در مقدمات استدلال خود با معنای مطابق با تفسیر اول به کار برد، ولی استنتاج خود را مطابق با تفسیر دوم انجام دهد، مرتکب این مغالطه شده است. مثال معروف و قدیمی این مغالطه در کتاب‌های لاتین حکایت زیر است:

پادشاه لیدا که در نظر داشت با داریوش پادشاه ایران وارد جنگ شود، برای حصول اطمینان از نتیجهٔ مثبت جنگ با کاهن معبد دلفی مشورت کرد و این

---

1. amphiboly

پیش‌گویی را دریافت نمود: «اگر به جنگ داریوش بروی یک امپراتور قدرت‌مند را نابود خواهی ساخت.» پادشاه لیدا با شادمانی به جنگ داریوش رفت، اما به زودی شکست سختی از او خورد و نزدیک بود خود او هم کشته شود. وقتی از مرگ نجات یافت شکوائیه و نامهٔ گلایه‌آمیزی به کاهن معبد نوشت. کاهن پاسخ داد که پیش‌گویی درست بوده است و او در جنگ با داریوش واقعاً یک امپراتوری قدرت‌مند (یعنی خودش) را نابود کرده است.

علل اصلی وقوع مغالطهٔ ابهام ساختاری و به عبارت دیگر، عللی که باعث می‌شود یک جمله دارای بیش از یک معنا باشد، بسیار زیاد است که در این‌جا به مهم‌ترین آن اشاره می‌کنیم.

گاهی علت این امر ابهام در ضمایر است؛ یعنی اگر ضمیری (یا ضمایری) در متن به کار برده شده باشد که مرجع ضمیر مشخص نباشد و دو یا چند مرجع بتواند معنای اصلی آن ضمایر قرار گیرد، جمله چند پهلو و دارای معانی متعدد خواهد بود. حکایت معروف زیر نمونهٔ بارزی از این نوع ابهام است:

مردم دربارهٔ مذهب ابن جوزی صاحب کتاب تلبیس ابلیس تردید داشتند که آیا شیعی است یا سنی؟ و خود او هم به علت پرهیز از اختلاف فرقه‌ای سعی در کتمان مذهب خود داشته است. روزی هنگامیکه ابن جوزی بر بالای منبر بوده مردم از او می‌خواهند که با صراحت بگوید بعد از پیامبر اکرم ﷺ خلیفهٔ بر حق و بلافصل آن حضرت چه کسی بوده است.

ابن جوزی در پاسخ می‌گوید: «خلیفهٔ بلافصل پیامبر کسی است که دختر وی در خانهٔ اوست (مَن بنتُه فی بیته).»

می‌دانیم که امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام داماد پیامبر اکرم ﷺ بوده و پیامبر اکرم ﷺ نیز داماد ابوبکر. بنابراین، معنای «کسی که دختر وی در خانهٔ اوست» به علت ابهام دو ضمیر «وی» و «او» هم می‌تواند امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام باشد و هم ابوبکر. بدین ترتیب، هم‌چنان مردم نتوانسته‌اند از مذهب ابن جوزی آگاه شوند و هر گروهی گمان کرد که او از خودشان است. مثال‌های ملموس‌تر ابهام در ضمایر:

کودک تا پدرش را دید لباسش را مرتب کرد. (لباس خود را یا لباس پدرش را؟)
او گفت این کتاب من است. (کتاب او یا کتاب گویندهٔ جمله؟)

نوع دیگر و بسیار متداول ابهام ساختاری ناشی از عدم رعایت دقیق قواعد نقطه‌گذاری است. در این جملات، جابه‌جایی نقطه یا ویرگول باعث می‌شود که معانی مختلفی از جمله فهمیده شود، مانند این مثال معروف که حاکمی به عنوان دستور مجازات برای شخصی که امید می‌رفت مورد عفو و بخشش قرار گیرد، در نامه‌ای چنین نوشت:

عفو لازم نیست اعدامش کنید.

با جابه‌جایی نقطه پس از کلمه «عفو» و یا پس از« لازم نیست» معنای جمله تغییر می‌کند. مثال‌های دیگر جابه‌جایی ویرگول:

اجناس دزدیده شده، توسط مأمورین، کشف شد.
او برای بازدیدی، پنج روزه، از اصفهان، به تهران آمد.

در این‌جا به اختصار به برخی دیگر از عوامل در معنای جمله اشاره کرده و برای هر یک مثال ذکر می‌کنیم.

مشخص نبودن نقش دستوری کلمه:

من از راهنمایی شما پشیمانم. (شما: فاعل یا مفعول؟)
من تو را از برادرت بیش‌تر دوست دارم. (بیش‌تر از آن‌که برادرت تو را دوست دارد یا بیش‌تر از آن‌که من برادرت را دوست دارم؟)

مشخص نبودن تعلق صفت به مضاف یا به مضاف الیه:

جان دان، مورخ فلسفهٔ یهودی است. (مورخ یهودی یا مورخ «فلسفهٔ یهودی»؟)
شیشه عینک شکسته را برداشت. (شیشه شکسته یا عینک شکسته؟)

مشخص نبودن ممثل در مثال برای عبارت منفی:

من مثل تو زودباور نیستم. (تو زودباور هستی یا نیستی؟)
نمازت را آخر وقت نخوان مثل دیگران. (دیگران آخر وقت نماز می‌خوانند یا نمی‌خوانند؟)

مشخص نبودن عبارت محذوف و تقدیر آن:

میل دارید با ما غذا بخورید؟ نه میل ندارم (به غذا یا به هم غذایی با ما؟)
هندوانه‌ای مثل قند. (مثل قند شیرین یا مثل قند سفید؟!)

ابهام و چندپهلویی جمله عوامل دیگری نیز دارد که برای اختصار از ذکر آن‌ها خودداری می‌کنیم، زیرا به نظر می‌رسد موارد مذکور به خوبی اهمیت مغالطهٔ ابهام ساختاری را به عنوان یکی از مغالطات تبیین نادرست و امکان این‌که معانی گوناگون جمله موجب خطای در استدلال و تفکر شود، روشن کرده باشد.



اگر به جنگ داریوش بروی یک امپراتوری قدرتمند را نابود خواهی کرد.

مغالطهٔ ترکیب مفصل[1]

این مغالطه از انواع مشهور و شناخته شده از قدیم می‌باشد که در کتاب‌های قدیمی منطق ارسطویی نیز از آن یاد شده است.

مغالطهٔ ترکیب مفصل ناشی از این امر است که گاهی دو جمله به صورت مجزا و یا غیر تألیفی صادق هستند، اما اگر آن دو جمله به صورت ترکیبی و تألیفی در یک جمله بیان شوند، جمله حاصل کاذب خواهد بود؛ به عنوان مثال اگر کسی هم نویسنده باشد و هم ورزش‌کار، اما در نویسندگی بدون مهارت و در ورزش ماهر باشد، دربارهٔ این فرد می‌توان گفت که او نویسنده است، هم‌چنین می‌توان گفت که او ماهر است؛ یعنی اگر به طور جداگانه حکم کنیم سخن درستی گفته‌ایم. اما اگر این دو حکم را در یک جمله جمع کنیم و بگوییم او نویسنده و ماهر است، سخن ما مغالطه‌آمیز خواهد بود. هم‌چنین است اگر بگوییم او نویسنده و ورزش‌کار ماهری است، زیرا از دو جملهٔ اخیر این توهم پیش می‌آید که او نویسندهٔ ماهری نیز هست.

مغالطهٔ تفصیل مرکب[2]

این مغالطه کاملاً عکس مغالطهٔ قبل است و وقتی واقع می‌شود که در جمله‌ای به موضوع یا مبتدای جمله، یک صفت یا محمول مرکب اسناد داده شده باشد و حکم این جمله در این حالت ترکیبی صادق باشد، اما اگر بخواهیم جمله را از حالت ترکیبی خارج کنیم و موضوع را به طور جداگانه با هریک از اجزای محمول در دو جملهٔ مستقل بیان کنیم، به نتیجهٔ نادرستی می‌رسیم؛ مثلاً دربارهٔ اسب کوتاه قد می‌توان گفت که این حیوان، یک اسب کوچک است. محمول این جمله عبارت «اسب کوچک»

---

۱. composing the separated وجه تسمیه این مغالطه به ترکیب مفصل از این روست که برخی جملات به صورت تفصیلی و غیر مرکب صحیح هستند، اما اگر ترکیب و در یک جمله بیان شوند، مغالطه‌آمیز خواهند بود.

۲. separating the composed منظور از تفصیل مرکب این است که گاهی استناد یک محمول مرکب بر موضوع درست است. اما تفصیل دادن و جداکردن اجزای آن محمول باعث می‌شود به نتیجهٔ نادرست و مغالطه‌آمیزی برسیم.

است که به صورت مرکب و باهم بر موضوع خود صادق است. اما اگر گمان کنیم که ما دو محمول به موضوع نسبت داده‌ایم، یکی این‌که این حیوان اسب است و دیگر این‌که کوچک است و بگوییم «این حیوان، حیوان کوچکی است» دچار مغالطه شده‌ایم.

او یک ژاپنی بلند قد است، پس او بلند قد است.

البته گاهی مغالطهٔ تفصیل مرکب به سادگی قابل تشخیص نیست، مانند:

او آدم خوبی است، زیرا در تحقیقی که در کارخانه انجام دادیم همهٔ کارگران و کارفرمایان بر این عقیده بودند که او کارگر خوب و کوشایی است.

(شاید او کارگر خوبی باشد، اما در این‌که آدم خوبی هم باشد باید تردید کرد).

مغالطهٔ واژه‌های مبهم[1]

این مغالطه در جایی است که گوینده یا نویسنده از لغات و واژه‌هایی استفاده کند که به علت ابهام و عدم تعین، سخن او را غیر قابل نقد نماید؛ به این ترتیب که در هر شرایطی بتواند ادعا کند سخن او هنوز صحیح و پا برجاست و به این وسیله خود را از هر اعتراض و انتقادی مصون بدارد؛ مثلاً وقتی آمریکا اعلام می‌کند که «ما در کشورهای دیگر مداخلهٔ نظامی تمام عیار نمی‌کنیم، ولی در شرایط خاص، جنگ محدود را می‌پذیریم»، می‌گوییم این سخن مبهم و مغالطه‌آمیز است، زیرا اگر دامنهٔ جنگ به هر میزان گسترش یابد، بازهم آمریکایی‌ها ادعا می‌کنند که این یک جنگ محدود است.

من گفته بودم که خرج این مهمانی مبلغ معقولی خواهد بود و مسلماً با توجه به مهمانی برگزار شده این مقدار کاملاً معقول است.

برخی واژه‌های مبهم «صفات نسبی» هستند، مانند دور و نزدیک، کوچک و

---

۱. vague words در کتاب‌های انگلیسی این مغالطه با نام hedging شناخته می‌شود که به معنای پرچین یا حصار و نرده زدن به دور یک باغ میوه یا مزرعه است تا محصولات آن محفوظ بماند. بنابراین، می‌توان hedging را به معنای محافظت یا تأمین (در امن نگه داشتن) در نظر گرفت. اما hedging به عنوان یک مغالطه به این معناست که ما سخن خود را چنان در پرده‌ای از ابهام بگوییم که بتوانیم در پناه آن قرار بگیریم و بدین ترتیب از هر اعتراض و انتقادی محفوظ و مصون بمانیم.

بزرگ و... مثلاً می‌گوییم: قم یکی از شهرهای نزدیک تهران است. در حالی که فاصلهٔ آن‌ها ۱۴۰ کیلومتر است. از آن سو، به وسایل کنترل کنندهٔ دستگاه‌های الکترونیکی، مانند رادیو و تلویزیون که جدا از اصل آن دستگاه باشد، وسیلهٔ «کنترل از راه دور» می‌گوییم، اگر چه کنترل از فاصلهٔ یک متری صورت بگیرد. معنای نسبی بودن صفاتی، مانند دور و نزدیک، کوچک و بزرگ، ارزان و گران و... همین است و استفاده از این صفات نسبی، امکان ارتکاب مغالطهٔ «توسل به واژه‌های مبهم» را زیاد می‌کند.

کمّیات مبهم، مانند زیاد، اندک، خیلی، کم و... (در مقابل کمّیات معیّن، مانند ۳۱۳، ۵، ۱/۴، ۷۲٪، و...) نیز ابزار رایجی برای استفاده از این مغالطه هستند؛ مثلاً کسی ادعا می‌کند که پول کمی دارد و بعد از تحقیق معلوم می‌شود که بیست میلیون تومان دارد. چنین کسی در برابر اعتراض دیگران می‌تواند بگوید: بیست میلیون که پولی نیست، یک خانهٔ مناسب هم نمی‌توان با آن خرید! (باید اول معلوم شود که معنای خانهٔ مناسب چیست؟!) از آن طرف، ممکن است کسی بگوید که پول زیادی دارد و معلوم شود که مثلاً بیست تومان پول داشته است بعد بگوید: با بیست تومان می‌توان صد بار تلفن زد! مگر کم پولی است؟!

علت مغالطه در این‌جا این است که ما با الفاظ و مفاهیم نامعین سر و کار داریم که همین عدم تعیّن باعث می‌شود که صدق و کذب و مطابقت و عدم مطابقت با واقع تعریف نشده باقی بماند؛ یعنی سخن ما طوری است که اگر بخواهیم از آن دفاع کنیم، امر واقع و آن‌چه اتفاق می‌افتد، هرچه باشد سخن ما با آن قابل انطباق خواهد بود.

البته باید توجه داشت که استفاده از واژه‌های مبهم (صفات نسبی، کمّیات نامعین و...) در هر شرایطی مغالطه نیست، زیرا در بسیاری از موارد استعمال این کلمات مشکلی ایجاد نمی‌کند؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود: «روزهای کمی از سال در تهران هوا بارانی است»، اگر چه روشن نیست که دقیقاً چند درصد روزهای سال بارانی است، اما فی الجمله می‌توان پذیرفت که درصد کمی از روزها هوای تهران بارانی است.

مغالطی بودن استفاده از واژه‌های مبهم وقتی است که گوینده با استفاده از چنین واژه‌هایی خبری بدهد و قصد او این باشد که وقتی امر واقع مربوط به خبر او محقق

شد، بتواند امر خارجی را ـ هرچه باشد ـ در ابهام کلام خود بگنجاند و و سخن سابق خود را صادق جلوه دهد و بدین ترتیب، خود را از هر اعتراض و ایرادی مصون بدارد.

یکی از موارد متداول استفاده از این مغالطه در فال‌گیری و پیش‌گویی‌هاست. در پیش‌گویی‌ها معمولاً از لغات و عباراتی استفاده می‌شود که مبهم باشند و قابلیت انطباق با مصادیق گوناگونی را داشته باشند؛ مثلاً می‌گویند:

> شما استعداد زیادی در بعضی از رشته‌ها دارید و به زودی موفقیت بزرگی نصیب شما می‌شود و ...

نستراداموس، پزشک فرانسوی که در قرن شانزدهم(۱۵۰۳ ـ ۱۵۶۶ م) می‌زیسته و اهل علوم غریبه و پیش‌گویی بوده است، مجموعه سروده‌هایی دارد که به عنوان «پیش‌گویی‌های نستراداموس» معروف است و به زبان‌های مختلف و از جمله فارسی هم‌راه با شرح آن ترجمه شده است. این اعتقاد وجود دارد که نستراداموس همهٔ وقایع بعد از خود را پیش‌بینی کرده؛ از انقلاب فرانسه گرفته تا ظهور هیتلر و حتی انقلاب اسلامی و .... نکتهٔ قابل ملاحظه در پیش‌گویی‌های او، ابهام آن‌هاست که موجب شده با وقایع گوناگون قابل انطباق باشد.

> سیل و طاعون بزرگ برای زمانی دراز به شهر بزرگ حمله‌ور خواهد شد. پاسدار و نگهبان با دست به قتل می‌رسند. او به ناگاه به اسارت در می‌آید و در آن اسارت اشتباهی به کار نمی‌رود.[1]

> وحشتی سهمگین که از سوی سر حلقهٔ ماجرا نهفته نگاه داشته می‌شود، به ناگاه آشکار خواهد شد ... تبعیدیان شهر بزرگی را تسخیر خواهند کرد ... نزدیک به رودی بزرگ تجاوزی بزرگ انجام می‌گیرد.[2]

عبارات فوق قابل تطبیق با وقایع و شخصیت‌های گوناگون و متعددی است. همین ویژگی باعث شد که پیش‌گویی‌های این چنین همیشه بعد از یک واقعه و رخداد، قابل بیان و تحلیل باشد. لذا مردم هر عصر و زمان، پیش‌گویی‌های او را

---

۱. پیش‌گویی‌های نستر آداموس، ترجمه و پژوهش پوران فرحزاد، ص ۷۸۵.
۲. همان، ص ۳۷۵، ۳۸۴ و ۴۶۲

مربوط به دوران خود می‌دانند. برای اجتناب از این مغالطه همواره باید نسبت به استعمال کلمات مبهم حساسیت نشان داد و در مواردی که احتمال خطا و خلاف وجود دارد، به ویژه در تنظیم قراردادها و مسائل حقوقی و قانونی یا باید از چنین کلماتی اجتناب شود و یا مراد از هریک به‌صورت دقیق و تعریف شده مشخص گردد.



به زودی موفقیتِ بزرگی نصیب یکی از نزدیکان شما می‌شود.

مغالطهٔ گزاره‌های بدون سور[1]

قواعد منطقی به ما می‌گوید که یک گزاره، یا در مورد یک فرد خاص است مثل «سعید شاعر است» که گزارهٔ شخصی نامیده می‌شود یا در مورد افراد یک مجموعه. در صورت دوم نیز حکم یک گزاره یا دربارهٔ تمام افراد یک مجموعه است، مثل «هر مسلمانی موحد است»، «هیچ پلیسی نابینا نیست» که گزاره‌های کلی نام دارند، یا دربارهٔ بعضی از افراد آن مجموعه، مانند «بعضی از دانش‌جویان کوشا هستند» که گزارهٔ جزئی نامیده می‌شود. کلماتی، مانند بعضی، هیچ، هر، همه، تمام و ... که بیان‌گر میزان شمول حکم گزاره بر افراد یک مجموعه هستند، اصطلاحاً «سور» نامیده می‌شوند.

حال اگر گزاره‌ای دربارهٔ یک مجموعه باشد، اما سور آن گزاره بیان نشود، در منطق اصطلاحاً آن را گزارهٔ مهمله می‌نامند؛ یعنی نسبت به ذکر سور در آن اهمال صورت گرفته است، مانند «مردم این زمانه بی‌وفا هستند». در میان منطق‌دانان اختلاف نظر وجود دارد مبنی بر این‌که قضایای مهمله در اصل جزئی هستند یا کلی، که ما به این بحث نمی‌پردازیم و فقط خاطرنشان می‌کنیم که همان طور که از نظر منطق‌دانان برمی‌آید، قضیهٔ مهمله به خودی خود جنبهٔ مغالطی ندارد، گاهی هم بدون بروز خطا می‌توان از آن استفاده کرد، اما مغالطه بودن چنین قضایایی وقتی است که گوینده با قصد و غرض خاصی قضیهٔ خود را بدون سور بیان کند تا بتواند از آن سوء استفاده کند. مهم‌ترین شکل این مغالطه که نام گزاره‌های بدون سور بر آن نهاده‌ایم وقتی است که کسی یک حکم کلی بدهد، ولی همهٔ افراد مشمول آن حکم نشوند، مثل:

جوانان امروز لاابالی هستند.

در این گزاره هدف گوینده این است که همهٔ افراد این صفت را دارند، اما نمی‌تواند صریحاً بگوید «همه»، زیرا در آن صورت خطا بودن سخنش آشکار می‌شود و به او اعتراض خواهد شد که همه افراد این طور نیستند، لذا سخن خود را بدون سور بیان

1. concealed quantification

می‌کند. استعمال شایع و متداول این مغالطه وقتی است که کسی بخواهد کل یک گروه را به‌دلیل خطای برخی اعضای آن محکوم کند، مثل:

غذاخوری‌های بین راه بهداشتی نیستند.

استفادهٔ دیگر این مغالطه در جایی است که برای محکوم کردن یک فرد به این مسئله توجه می‌شود که او عضو کدام گروه یا صنف است، سپس با نسبت دادن یک صفت مذموم ـ که احتمالاً در بعضی از اعضای آن گروه یا صنف وجود دارد ـ به کل اعضای آن، نتیجه گرفته می‌شود که فرد مورد نظر نیز دارای آن صفت مذموم است، مثل:

داماد جدیدشان فارغ التحصیل رشتهٔ اقتصاد است. فارغ التحصیلان این رشته افراد بی‌سوادی هستند.

در این صورت، به راحتی می‌توان هر کسی را مورد نقد قرار داد و چهرهٔ او را خدشه‌دار کرد، زیرا به هر حال هر کسی تعلق به مجموعه‌ای دارد و عضو گروهی به حساب می‌آید و برای هر گروه و مجموعه می‌توان اوصاف مذموم در نظر گرفت و با سرایت دادن آن اوصاف مذموم به شخص مورد نظر، او را نیز مشمول آن صفت مذموم جلوه داد. البته باید توجه داشت که آن‌چه ذکر شد استفادهٔ متداول از گزاره‌های بدون سور در جهت منفی است، یعنی برای نقد و محکوم کردن یک گروه یا یک فرد که عضو آن گروه است، عیناً همین مغالطه برای مدح و ستایش و نسبت دادن یک صفت خوب به یک گروه یا یک فرد و عضو آن نیز استفاده می‌شود، مثل:

ما او را قبول داریم و نسبت به توانایی‌هایش تردید نمی‌کنیم. می‌دانید که او اصفهانی است و اصفهانی‌ها آدم‌های خیلی زرنگی هستند.

برای پرهیز از این مغالطه باید به دو نکته توجه کرد: نکتهٔ اول این‌که اگرچه استفاده از گزاره‌های مهمله (بدون سور) به خودی خود جنبهٔ مغالطی ندارد، اما بهتر است نسبت به استعمال این گزاره‌ها حساس بود و به عنوان مثال هنگام مطالعهٔ یک متن، استفاده از گزاره‌های بدون سور را با علامت مشخص کرد.

نکتهٔ دوم این که همواره باید گزاره‌های بدون سور را مورد آزمایش قرار داد تا مطمئن شد که جنبهٔ مغالطی ندارند. آزمون این گزاره‌ها چنین است که باید دید گوینده

یا نویسنده آیا قصد تعمیم حکم را دارد یا نه. اگر چنین قصدی وجود نداشته باشد، هیچ مغالطه‌ای صورت نگرفته است. یکی از علائم چنین استعمالی این است که همواره با گزارهٔ مهمله یک استثنا بیان شده، و به این ترتیب، کلیت آن گزاره نفی شده باشد؛ مثلاً وقتی حکم می‌کنیم که «کتاب‌های این نویسنده هیچ فایده‌ای ندارد، البته به‌جز آن‌هایی که در رشتهٔ تخصصی خود نوشته شده است»؛ یعنی حکم اول کلی نیست.

انّ الانسان لفي خسر الا الذين امنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر؛

همانا انسانْ در زیان است، مگر کسانی که ایمان آورده و عمل نیک انجام می‌دهند و یکدیگر را به حق و به صبر توصیه می‌کنند.

اما اگر گوینده و نویسنده از گزارهٔ بدون سور قصد عموم و کلیت داشت، مثل این‌که با نسبت دادن یک صفت به یک گروه می‌خواست بگوید تمام افراد آن گروه و از جمله فرد مورد نظر دارای آن صفت است، باید دید که آیا می‌توان به آن کلیت ملتزم بود یا نه؟ در صورت پذیرفتن آن کلیت، باز مغالطه‌ای صورت نگرفته است، اما در صورت عدم کلیت، باید آن گزارهٔ بدون سور را یک مغالطه به حساب آورد، مثل:

من ایشان را به عنوان استاد خود انتخاب کرده‌ام، زیرا شاگردان ایشان بسیار موفق بوده‌اند. (بدون استثنا؟!)

مغالطهٔ سورهای کلی‌نما[1]

گفتیم که مغالطهٔ گزاره‌های بدون سور وقتی جنبهٔ مغالطی خواهد داشت که گوینده یا نویسنده قصد معنای کلی گزاره را داشته باشد، حال آن که کلیت آن گزاره پذیرفته نیست. مغالطهٔ سورهای کلی نما نیز عیناً همین طور است، با این تفاوت که در آن‌جا هیچ سوری استعمال نشده، اما در این‌جا از سوری استفاده شده که مبهم است و ابهام آن به این معنا است که یک حالت محدود و غیر کلی را بیان کند، اما طرز بیان و ساختار

1. half-concealed quantificotion

گزاره طوری است که یک حالت کلی و ادعای عام و فراگیر را به ذهن متبادر می‌سازد.

تقریباً در همهٔ موارد، افزایش تقاضا باعث افزایش قیمت کالا می‌شود.

مانند آن‌چه در مغالطه‌های بدون سور ذکر شد، استفاده از سورهای مبهم (مانند: بیش‌تر، اکثر، غالباً و ...) نیز فی‌نفسه مغالطه نیست، بلکه چنین گزاره‌هایی وقتی مغالطه خواهند بود که بخواهیم از آن‌ها به عنوان گزاره‌های کلی استفاده کنیم؛ مثلاً بگوییم «اکثر قریب به اتفاق افراد دارای فلان صفت هستند، پس این فرد خاص دارای فلان صفت است». هم‌چنین است سورهایی که جنبهٔ نفی و سلب دارند، مانند به‌ندرت، خیلی کم، نادراً و ... :

درخت سرو به ندرت در این منطقه رشد می‌کند، پس این جنگل که در این نقطه از نقشه وجود دارد، باید از درختان دیگری باشد.

از سوی دیگر، وقتی کسی از قضایایی با سور مبهم استفاده می‌کند و مثلاً می‌گوید:

بیش‌تر گداهایی که در شهرهای بزرگ به تکدّی می‌پردازند از ثروت کلانی برخوردارند.

معمولاً موارد و مصادیقی که مؤید قول اوست به ذهن خطور می‌کند و دیگران نیز گوینده را تأیید می‌کنند، اما اگر کسی ذهن خود را متوجه موارد نقض کند و با بر شمردن آن موارد و آن استثناها به گوینده اعتراض کند، گوینده در پاسخ خواهد گفت: ما که نگفتیم همهٔ آن‌ها، گفتیم بیش‌تر آن‌ها. حال ممکن است این موارد نقض به حدی برسند که دیگر از شکل استثنا خارج شوند، اما آن شخص کماکان می‌گوید: «بیش‌تر آن‌ها چنانند»، یا می‌گوید:

غالب افراد بزهکار متعلق به طبقات پایین جامعه هستند.

حالت مشکل‌تر این مغالطه وقتی است که سور «هر» در قضایای منفی استفاده شود، مثل قضیهٔ «هر حزبی سیاسی نیست». این قضیه معادل است با این قضیه که: «برخی احزاب سیاسی‌اند و برخی سیاسی نیستند»، اما به دلیل استعمال سور «هر» کلی‌نمایی قضیهٔ اول بیش‌تر است، مثل:

من می‌خواهم برای فرزندانم معلم انتخاب کنم، ولی او یک دانش‌جوست. هر دانش‌جویی که نمی‌تواند معلم بشود.

(بعضی از دانش‌جویان نمی‌توانند، اما بعضی از دانش‌جویان معلمان توانایی هستند).

نکتهٔ قابل توجه دربارهٔ سورهای مبهم این است که استفاده از آن‌ها در علم و فلسفه جایز شمرده نمی‌شود. زیرا دانش قطعی، هیچ استفاده‌ای از این گزاره‌های مبهم نخواهد برد؛ مثلاً قانون جاذبهٔ عمومی فایده‌ای نداشت اگر این طور بیان می‌شد که: «معمولاً اجسام، متناسب با جرم خود، بعضی از اجسام را با نیروی خاصی به سوی خود جذب می‌کنند و به همین دلیل است که بیش‌تر اشیا، تحت نیروی جاذبهٔ زمین به پایین سقوط می‌کنند.».

امروزه در علوم تنها قضایای کلی، مقبول و مورد اعتنا هستند و اگر نتوان از قضیه‌ای تعبیر کلی ارائه کرد باید با استفاده از قانونِ آماری (statistic law) راه را بر روی هر مغالطه‌ای بست، به این ترتیب که مثلاً به‌جای این‌که بگوییم «بیش‌تر افراد آن مجموعه دارای صفت فلان هستند» باید بگوییم ۵۵ درصد و یا ۹۳/۵ درصد و ... .

برای جلوگیری از مغالطهٔ «سورهای کلی نما و مبهم» باید اولاً، انواع آن‌ها و اشکال استفاده از آن‌ها را شناخت و ثانیاً، همان‌طور که در مورد گزاره‌های بدون سور بیان شد، در هر گزاره‌ای به کیفیت استفاده از آن‌ها توجه کرده، اگر آن گزاره بیان‌گر حقیقتی بود که فی الجمله می‌توانست به صورت اکثر و اغلب پذیرفته شود و از بیان آن سور مبهم قصد القای معنایی کلی وجود نداشت، می‌توان آن گزاره را پذیرفت، مانند این گزاره که «بیش‌تر روزهای سال، هوای تهران آفتابی است»، اما اگر استعمال این سورهای مبهم به قصد بیان یک حکم کلی باشد، باید متوجه این مغالطه باشیم و عدم کلیت گزاره را با مثال‌های نقض به گوینده و دست‌کم به خود متذکر شویم.

مغالطهٔ تعریف دوری[1]

تعریف دوری در جایی است که برای معنا کردن یک واژه از واژهٔ دیگری استفاده شود، در حالی که در معنای واژهٔ دوم نیازمند دانستن معنا و مفهوم واژهٔ اول هستیم؛ برای مثال اگر کسی در تعریف خورشید بگوید: «خورشید ستاره‌ای است که در روز

---

1. circular definition

طلوع می‌کند»، اگر بپرسیم روز، یعنی چه؟ او بگوید: «روز، یعنی مدت زمان میان طلوع و غروب خورشید» چنین تعریفی دوری خواهد بود. هم‌چنین است اگر تعریف یک واژه، با چند واسطه به تعریف خود بر گردد، مانند تعاریف زیر:

«چریدن»، یعنی غذا خوردن حیوان از مرتع

«مرتع»، بخشی از دشت و صحراست که در آن علف فراوانی می‌روید

«علف»، یعنی گیاه در حال رشد که حیوان از آن می‌چرد.

یکی از نکات مهم در تدوین واژه نامه، رعایت همین نکته است که تعاریف موجود در واژه نامه نباید دوری باشد. البته ممکن است کسی گمان کند که تعریف دوری، امری عادی و حتی اجتناب‌ناپذیر است که اساساً مشکلی را هم به وجود نمی‌آورد و مثلاً تعاریفی، مانند تعاریف زیر طبیعی و بدون اشکال است: سیاه، یعنی مشکی، مشکی، یعنی سیاه؛ مملکت، یعنی کشور، کشور، یعنی مملکت و ... .

اما این گمان خطاست و اشکال این تعاریف وقتی آشکار می‌شود که شخص معنای هیچ یک از دو واژهٔ مترادف در تعریف را ندانند. در این صورت، تعریف بی‌فایده و اشکال دوری بودن آشکار خواهد شد، مانند تعاریف زیر با فرض عدم آشنایی با الفاظ به کاربرده شد.

خاخام، یعنی حبر، حبر، یعنی خاخام، ضخیم، یعنی هژبر، هژبر، یعنی ضخیم؛

جوهر، یعنی آن‌چه عرض نیست، عرض، یعنی آن‌چه جوهر نیست.

عارفی مدعی را پرسیدند جوانمردی چیست؟ گفت: ترک کام‌جویی، گفتند: کام‌جویی کدام است؟ پاسخ داد: ترک جوانمردی!

تعریف دوری نوعی بیان مبهم است، از این رو، جزء تبیین‌های مغالطی طبقه‌بندی شده است. جنبهٔ مغالطه‌آمیز تعریف دوری این است که مخاطب در فهم یک امر مبهم به امر مبهم دیگری احاله داده می‌شود، در حالی که برای فهم امر دوم نیازمند شناخت امر اول است. این نکته در این ابیات مولوی به خوبی ترسیم شده است.

محتسب در نیم‌شب جایی رسید

در بن دیوار مردی خفته دید

گفت: هی مستی؟ چـه خـوردستی؟ بگـو
گفت از این خوردم کـه هست انـدر سـبو
گــفت آخــر در سـبو واگـو کـه چـیست
گفت آن‌که خورده‌ام گفت این خفی است
گـفت آن‌چـه خـورده‌ای آن چـیست آن؟
گــفت آن‌کــه در ســبو مــخفی است آن
دور مــی‌شد ایــن سؤال و ایـن جـواب
مـاند چـون خـر مـحتسب انـدر خـلاب[۱]

مغالطهٔ کنه و وجه[۲]

فیلسوف انگلیسی قرن نوزدهم **آلفرد نورث وایتهد** در کتاب علم و جهان جدید[۳] بـه عنوان یک مغالطه و خطای علمی به این نکته اشاره کرده که ممکن است دانشمندی یکی از پدیده‌های طبیعی را مورد مطالعه قرار دهد و در حین مطالعه و تحقیقات خود به خصوصیت و صفتی دست یابد که رابطهٔ تنگاتنگی با آن پدیده داشته باشد؛ به این معنا که آن صفت از لوازم آن پدیده به شـمار آیـد. در ایـن‌جا خـطا و لغـزشی کـه آن دانشمند ممکن است با آن مواجه شود این است که از این مطالعه و تحقیق خود نتیجه بگیرد که آن پدیده هیچ چیز نیست جز همان صفت؛ یعنی گمان کند که قوام ذات و کنه آن پدیده تنها به آن صفت است و صفات دیگـر نـقشی در ذات و هـویت آن پـدیده ندارند.[۴]

وقتی داروین تئوری تکاملی خود را در عالم زیست‌شناسی عرضه کرد و گفت که جانداران ناقص در سیر تکاملی خود به‌تدریج به مراحل عالی‌تر دست می‌یابند و در نهایتِ این سیر تکاملیِ جانداران، انسان قرار دارد که موجود تکامل یافتهٔ مرحلهٔ قبل

---

۱. مثنوی معنوی، دفتر دوم، ابیات ۲۳۹۶ تا ۲۴۰۰.

۲. misplaced concreteness به معنای حقیقت از جای خود به در شده.

3. *science and the modern world*

۴. به نقل از: عبدالکریم سروش، تفرج صنع، ص ۱۵.

از خود، یعنی میمون است، در آن عصر عدهٔ زیادی مرتکب مغالطهٔ کنه و وجه شدند و گفتند: از این‌که موهای بدن میمون‌ها ریخته و به شکل انسان در آمده، به این نتیجه می‌رسیم که انسان هیچ چیز نیست به جز میمون برهنه. در این عصر **توماس هاکسل** دانشمند معاصر داروین به این مغالطه توجه داشته و متذکر شده است که فرضاً اگر تئوری داروین درست باشد و سیر تکاملی جانداران را بپذیریم، می‌توانیم بگوییم انسان ابتدا میمون بوده و بعد به انسانیت رسیده، اما نمی‌توان گفت که «انسان هیچ نیست جز میمونی که به سطح انسان ارتقا پیدا کرده است».

نام کنه و وجه برای این مغالطه از آن روست که چنان که ملاحظه شد شخص دانشمند یا هر فرد دیگر، هنگام مواجهه با یک صفت از اوصاف پدیدهٔ مورد نظر ـ هر چند که آن صفت بسیار مهم باشد ـ گمان می‌کند که ذات و کنه وجود پدیدهٔ مورد نظر چیزی نیست جز همان صفت. بنابراین، در این مغالطه خطای اصلی این است که صفت شیء که وجهی از وجوه آن است به‌جای ذات و کنه آن در نظر گرفته شده، به عبارت دیگر، کنه یک پدیده در وجهی از آن خلاصه شده است.

از آن‌جا که این مغالطه معمولاً با عبارت «پدیدهٔ الف چیزی نیست جز صفت ب» بیان می‌شود، نام دیگری که برای این مغالطه در نظر گرفته شده و در برخی کتاب‌های منطق کاربردی و مغالطات شاهد آنیم عبارت است از مغالطهٔ «هیچ نیست به جز»[1] که اشاره به همان مطلب مذکور است.

> جهان چیزی نیست به جز انرژی و همهٔ چیزهایی که می‌بینیم صورت‌ها و جلوه‌های مختلف انرژی هستند. این ادعا مبتنی بر نظریه انیشتین است که می‌گوید ماده قابل تبدیل به انرژی است و از روی فرمول $E=mc^2$ می‌توان معادل هر جرمی را به سهولت به دست آورد.
> («هر جرمی قابل تبدیل شدن به انرژی هست» آری ؛ «جهان چیزی نیست به جز انرژی» خیر.)

وایتهد، مغالطهٔ کنه و وجه را تنها در عرصهٔ علوم تجربی و طبیعی مطرح می‌کند،

1. nothing-but

اما باید توجه داشت که خطر ارتکاب این مغالطه در علوم انسانی به مراتب بیش‌تر است، زیرا بر خلاف علوم تجربی، در علوم انسانی ارائهٔ یک تعریف از پدیده‌های انسانی تأثیر عمیقی در نگرش انسان به آن پدیده و ترسیم سیمایی از آن و در نتیجه، موضع‌گیری و مقابله و انعکاس این همه را در برنامهٔ عملی زندگی به دنبال خواهد داشت و لذا حساسیت نسبت به این مغالطه باید در عرصهٔ علوم انسانی هر چه بیش‌تر باشد و اساساً به دلیل عمق و پیچیدگی فوق العاده زیاد پدیده‌های مربوط به عوالم انسانی می‌توان گفت که قالب «پدیدهٔ الف چیزی نیست جز صفت ب»، دربارهٔ هیچ یک از پدیده‌های علوم انسانی صادق نیست و بیان آن در مورد هر پدیده و هر صفتی یک مغالطه خواهد بود.

پدیدهٔ دین و اعتقاد به خدا در میان جوامع انسانی چیزی نیست به‌جز برنامه‌ای تنظیم شده از سوی اقویا و ثروت‌مندان برای عقب نگاه داشتن طبقات ضعیف.
(آیا شما هیچ‌وقت کشتی یا هواپیما سوار شده‌اید که با خطر غرق‌شدن یا سقوط مواجه شوید؟!)

مغالطهٔ علت جعلی[1]

این مغالطه دارای دو شکل اصلی است که ذیلاً به توضیح آن‌ها می‌پردازیم:

نوع اول این مغالطه وقتی است که در یک استدلال، چیزی به عنوان «علت» وانمود می‌شود که در واقع، «علت» نیست؛ یعنی در تحلیل عقلی و منطقی، آن چیز نمی‌تواند جنبهٔ علّی و تأثیرگذاری داشته باشد، اما گوینده یا نویسنده در استدلال خود آن را به عنوان و سبب یک امر خاص به حساب می‌آورد:

امروزه تجربه نشان داده است که مجلس و قوهٔ قانون‌گذاری در کشورهای مختلف هر چه قوانین پیچیده و دست‌وپاگیر بیش‌تری تصویب کنند، آمار جرم و جنایت و نقض قانون بیش‌تر می‌شود. ما باید این مطلب را بپذیریم که بهترین راه ادارهٔ کشور و جلوگیری از تخلفات قانونی این است که این نظام قضایی پیچیده و قوانین دست و پا گیر را کنار بگذاریم.

---

1. false cause

در مثال فوق، شخص مغالطه کننده می‌خواهد افزایش جرم و جنایت در جامعه را ناشی از این علت بداند که قانون‌گذاران کشورها به وضع قوانین زیادی مبادرت می‌کنند، در حالی که در تحلیل واقع‌بینانه و منطقی هرگز نمی‌توان قوانین زیاد را به عنوان علت افزایش جرم در جامعه به حساب آورد.

علت وقوع این مغالطه یا جهل است و یا غرض ورزی. منظور از جهل این است که افراد جاهل و کم‌اطلاع از مسائل مختلف برای تحلیل و تعلیل واقعه بدون در نظر گرفتن استدلال منطقی به اظهار نظر می‌پردازند و عدم واقع نگری آن‌ها باعث می‌شود که واقعه مورد نظر را منسوب به علل موهوم و غیرواقعی نمایند. حکایت طنزگونه زیر نمونه‌ای از چنین جعلی است:

نقل است که در دوران قدیم، فرزند ساده‌لوح یکی از طبیبان از پدر خود شنیده بود که هرگاه حال یکی از بیمارانت بد شد، بر بالین او حاضر شو و به اطراف او نگاه کن؛ ببین چه می‌بینی! اگر مثلاً پوست خربزه‌ای دیدی، بگو که بیمار خربزه خورده و مرضش شدت یافته ؛ یا اگر هستهٔ آلو دیدی، بدان که آلو خورده و ... . جوان ساده‌لوح روزی باخبر شد که حال یکی از بیمارانش وخیم است، لذا بر بالین او حاضر شد و مرتب می‌گفت که بیمار ناپرهیزی کرده و برای اثبات مدعای خویش به اطراف نگاه کرد و چیزی نیافت جز یک پالان، لذا خطاب به اطرافیان بیمار کرد و گفت: بیمار خر خورده!

منظور از غرض‌ورزی به عنوان علت وقوع مغالطهٔ علت جعلی این است که گاهی شخص از علت واقعی امری خبر دارد، اما برای این‌که بر آن حقیقت سرپوش نهد و تحلیل دیگری از مسئله ارائه دهد سعی می‌کند علت دیگری برای آن امر بتراشد و آن را به عنوان علت حقیقی معرفی نماید، مثل:

آقا اجازه! علت این‌که در این امتحان نمرهٔ کمی گرفته‌ام این است که در شب امتحان ما مهمانان زیادی داشتیم و نتوانستیم برای امتحان درس بخوانیم.

نوع دیگر مغالطهٔ علت جعلی این است که بخشی از علت به عنوان کل علت معرفی شود؛ یعنی اگر برای تحقق معلولی، مثلاً لازم است پنج عامل دست به دست هم بدهند تا آن معلول محقق شود، شخص مغالطه کنندهٔ آن معلول را تنها به یکی از آن علل استناد می‌دهد، مثل:

ما در دهۀ اخیر شاهد افت تحصیلی شدیدی در مدارس راهنمایی و دبیرستان‌های کشور هستیم. واضح است که آموزگاران و دبیران در انجام وظایف خود بسیار کوتاهی می‌کنند.

افت تحصیلی دانش‌آموزان راهنمایی و دبیرستان می‌تواند ناشی از علل بسیار زیادی باشد، مانند تغییرات متون درسی، سطح پایین آموزش در دورۀ ابتدائی، افزایش چشم‌گیر برنامه‌های تلویزیون و دیگر تفریحات. کوتاهی آموزگاران در انجام وظایف خود نیز می‌تواند یکی از علل افت تحصیلی باشد، اما در استدلال فوق شخص مغالطه کننده با چشم‌پوشی نسبت به علل و عوامل دیگر، تنها علت افت تحصیلی در دهۀ اخیر را کم‌کاری معلمان معرفی می‌کند.

شکل اخیر مغالطۀ علت جعلی بیش از شکل دیگر صورت می‌گیرد. علت این امر را می‌توان در این مسئله جست و جو کرد که در این‌جا علت مذکور به عنوان علت منحصر، امر بیگانه‌ای نسبت به معلول به حساب نمی‌آید و واقعاً آن علت دارای تأثیر علّی بر معلول مورد نظر است و همین امر باعث می‌شود که مخاطب به سادگی فریب خورده و این مغالطه را بپذیرد. معمولاً هدف این مغالطه این است که بار مثبت یا منفی استدلال را متوجه یک سو و یک علت کند؛ یعنی اگر در پی تحلیل یک امر نامطلوب هستیم، شخص مغالطه کننده سعی می‌کند که آن امر نامطلوب را تنها به یک علت مربوط کند و لذا نامی از علل دیگر به میان نمی‌آورد؛ چنان که استدلال فوق چنین بود. هم‌چنین ممکن است که شخص در پی تحلیل امری مطلوب و مثبت باشد. در این‌جا نیز سوق دادن بحث به یک سو و نسبت دادن آن امر به یک علت و فراموش کردن علل دیگر، منجر به مغالطه‌ای ناخواسته خواهد شد.

در پنجاه سال گذشته معدل و میانگین عمر انسان‌ها افزایش چشم‌گیری داشته است. هر یک از ما حدود ده سال بیش از والدین و پدر بزرگ و مادر بزرگان خود زندگی می‌کنیم. ما واقعاً مدیون هزاران پزشکی هستیم که برای تأمین سلامتی ما عمر خود را در بیمارستان‌ها و مطب‌ها برای این کار اختصاص داده‌اند.

(دربارۀ مسائل دیگر نظری ندارید؟ مانند کاهش جنگ‌ها، تصادفات و افزایش بهداشت غذا و آب، همگانی‌تر شدن ورزش و ... .)

مغالطهٔ بزرگ‌نمایی[۲]

وقتی بدون قصد و غرض خاصی بخواهیم خبری را بازگو کنیم و مطلبی را به اطلاع دیگران برسانیم، طبیعی است که بر هیچ یک از الفاظ و کلمات یا ابعاد محتوایی آن خبر تکیه و تأکید نمی‌کنیم. اما اگر در بازگو کردن آن خبر قصد و غرض خاصی داشته باشیم و هدف خاصی را دنبال کنیم، سعی خواهیم کرد که آن مطلب را به گونه‌ای بیان کنیم که آن قصد و غرض و هدف خاص هر چه بیش‌تر و بهتر تأمین شود. زمینهٔ ارتکاب مغالطهٔ بزرگ‌نمایی نیز در همین جاست، زیرا تلاش برای برجسته کردن بعضی از ابعاد یک خبر یا پیام، آن را از حالت طبیعی خارج می‌کند و احتمالاً باعث می‌شود که متضمن معانی غیر واقعی و نادرستی شود.

فرض کنید می‌خواهیم دربارهٔ فعالیت‌های علمی شخصی گزارش دهیم و فرض کنید شخص مورد نظر تاکنون سه کتاب و حدود ۹۸ مقاله نوشته است. البته می‌توانیم این اطلاعات و گزارش را دقیق‌تر کنیم و دربارهٔ محتوای کتاب‌ها و مقالات و ناشر و مطبوعات چاپ کنندهٔ آن‌ها نیز مطالبی اضافه نماییم، اما به همین مقدار بسنده می‌کنیم.

حال فرض کنید که شخص مورد نظر نامزد انتخاباتی باشد و خود یا اطرافیان او بخواهند برای او تبلیغ کنند و از جمله بخواهند فعالیت‌های علمی او را به اطلاع دیگران برسانند و البته سعی خواهند کرد این فعالیت‌ها را هرچه بزرگ‌تر و مهم‌تر جلوه دهند. از این رو، احتمالاً در آگهی تبلیغاتی او شاهد چنین عبارتی خواهیم بود:

محقق و نویسندهٔ بیش از صد کتاب و مقاله

اما عبارت فوق مغالطه‌آمیز است؛ مغالطهٔ بزرگ‌نمایی، زیرا خواننده گمان می‌کند که مثلاً نیمی از این تعداد را کتاب‌های او تشکیل می‌دهند، در حالی که او فقط سه کتاب تألیف کرده، به ویژه این‌که در عبارت فوق لفظ «کتاب» قبل از «مقاله» ذکر شده و

---

2. magnifying

اگر گفته می‌شد: «بیش از صد مقاله و کتاب»، جنبهٔ مغالطی‌اش کم‌تر می‌شد. از سوی دیگر، عبارت «بیش از صد» عددی بالغ بر صد و ده، صد و بیست یا بیش‌تر را به ذهن متبادر می‌کند، در حالی که مجموع مقالات و کتاب‌های او فقط صد و یک عدد است.

با توجه به مثال مذکور و درک بهتر مغالطهٔ بزرگ‌نمایی، می‌توان این مغالطه را چنین تعریف کرد: «تلاش برای برجسته کردن بعضی از ابعاد محتوایی یک خبر، به طوری که بیان آن خبر را از حالت طبیعی خارج کرده و آن را متضمن معانی نادرست و غیر واقعی کند».

مغالطهٔ بزرگ‌نمایی از راه‌های گوناگونی انجام می‌شود، یکی از این راه‌ها، نسبت دادن یک عدد به یک ترکیب عطفی است تا اهمیت یکی از اجزای آن ترکیب عطفی بیش‌تر از آن‌چه هست جلوه کند. نمونهٔ این مطلب را در مثال فوق ملاحظه کردید. راه دیگر مغالطهٔ بزرگ‌نمایی این است که مطلب مورد نظر چنان بیان می‌شود که ابعاد مطلوب آن کاملاً برجسته و مورد توجه و ابعاد نامطلوب آن نادیده گرفته شود.

> از هفت نفر اول قهرمان دو و میدانی در مسابقات المپیک، چهار نفر کفش پوما به پا داشته‌اند.
>
> (به نظر می‌رسد کفش پوما بهترین کفش ورزش دو و میدانی است که این‌قدر مورد توجه قهرمانان این رشته قرار گرفته، اما جالب است بدانید هیچ یک از سه نفر اول کفش پوما نپوشیده بودند، بلکه کفش آدیداس به پا داشتند!)

شیوهٔ دیگر ارتکاب مغالطهٔ بزرگ‌نمایی این است که مطلب مورد نظر با عبارات مختلف و از جوانب گوناگون چنان بیان می‌شود که آن مطلب هر چه مهم‌تر و بزرگ‌تر جلوه کند.

> با شرکت هواپیمایی ما سفر کنید. هواپیماهای این شرکت مسافربری در هر دویست ثانیه یک پرواز، در هر ساعت هیجده پرواز و روزانه چهارصد و سی و دو پرواز به تمام نقاط جهان در دویست و هیجده فرودگاه در نود و چهار کشور و پنج قارهٔ جهان دارند.

راه دیگر این مغالطه که مخصوصاً در مطبوعات و هم‌چنین آگهی‌های تبلیغاتی بسیار به چشم می‌خورد، این است که در ارائهٔ اطلاعات برای تکیه بر بخش مورد نظر

و مهم جلوه دادن آن، آن بخش بزرگ‌تر نوشته و نمایش داده شود.

حراج
لوازم خانگی از ۵٪ تا
۵۰٪ تخفیف

(احتمالاً نود درصد اجناس دارای تخفیف پنج درصدی، نه درصد دارای تخفیف بیش از پنج درصد و تنها یک درصد اجناس دارای تخفیف پنجاه درصدی است!)



محقق و نویسنده‌ای با بیش از صد کتاب و مقاله.

مغالطهٔ کوچک‌نمایی[2]

این مغالطه از نظر جایگاه، ساختار و عمل‌کرد عیناً مانند مغالطهٔ بزرگ‌نمایی است، با این تفاوت که در مغالطهٔ بزرگ‌نمایی برای برجسته کردن بعضی از ابعاد مطلب مورد نظر تلاش می‌شود و در مغالطهٔ کوچک‌نمایی برای کم‌رنگ کردن و بی‌اهمیت نشان دادن آن، اما در هر دو مغالطه، بیان مطلب به گونه‌ای است که در بردارندهٔ برخی معانی نادرست و غیر واقعی می‌شود و دست‌کم میزان اهمیت ابعاد مختلف مطلب مورد نظر را از حالت طبیعی و واقعی آن خارج می‌کند.

شیوه‌های ارتکاب مغالطهٔ کوچک‌نمایی همان شیوه‌های مغالطهٔ بزرگ‌نمایی است. البته با این جهت‌گیری که اگر در پیامی که قرار است به اطلاع دیگران رسانده شود، نکتهٔ نامطلوبی وجود داشته باشد. در این مغالطه سعی می‌شود آن نکته رقیق و کم رنگ بیان شود، به‌طوری که هر چه کم‌تر مورد توجه قرار گیرد. یکی از راه‌های این کار نسبت دادن یک عدد به یک ترکیب عطفی است، با این هدف که اهمیت یکی از اجزای آن ترکیب عطفی کم‌تر از آن‌چه هست جلوه کند:

> **تمام غیبت‌های موجه و غیر موجه من فقط نه ساعت است و تنها یک ساعت از حد مجاز بیش‌تر است. چرا این‌قدر مسئله را بزرگ می‌کنید؟**

(اتفاقاً مسئلهٔ بزرگی است چون شما هفت ساعت غیبت غیرمجاز داشته‌اید و به هر حال مجموع غیبت‌هایتان از حد مجاز هم تجاوز کرده است!)

راه دیگر ارتکاب این مغالطه که استفاده از آن در آگهی‌های تبلیغاتی شیوع بسیار دارد این است که نکات غیر مطلوب پیام مورد نظر کوچک‌تر نوشته و نمایش داده می‌شود.

> کمک **دندان‌پزشک** تجربی

> (اما به هر حال، او کمک‌دندان‌پزشک است و از طرفی، درس دانشگاهی نیز نخوانده و این رشته را به شکل تجربی آموخته است!)

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، می‌توان بعضی از مثال‌های مغالطهٔ کوچک‌نمایی را

---

2. trivializing

مثالی برای مغالطهٔ بزرگ‌نمایی نیز در نظر گرفت، زیرا اساساً کوچکی و بزرگی از مفاهیم نسبی هستند و در نتیجه، تلاش برای کوچک یا بزرگ جلوه دادن بعضی از ابعاد پیام مورد نظر، به ترتیب موجب بزرگ یا کوچک نشان دادن ابعاد دیگر می‌شود.

مغالطات آماری[1] (۱): متوسط[2]

در عصر حاضر، در عرصه‌های مختلف زندگی می‌توان آمار و استفاده از اطلاعات آماری را مشاهده کرد. در علوم مختلف به ویژه علوم انسانی و رشته‌هایی، هم‌چون اقتصاد، مدیریت، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و ... و هم‌چنین در زمینهٔ برخی مسائل اجتماعی در موضوعاتی، مانند محاسبهٔ میزان سواد، بیکاری، در آمد و ... از آمار استفاده می‌شود. اهمیت آمار و پیش‌رفت و پیچیدگی آن به حدی افزایش یافته که امروزه به عنوان علم مستقلی در نظر گرفته می‌شود و افرادی در رشته‌های مختلف دانشگاهی به عنوان متخصص در این زمینه تربیت می‌شوند.

استفاده از آمار و اطلاعات آماری علی رغم فواید زیاد آن در جریان اطلاع رسانی، لغزش‌گاهی است که زمینهٔ ارتکاب برخی مغالطات را نیز فراهم می‌کند که به تدریج به آن‌ها اشاره خواهیم کرد.

یکی از راه‌های متداول در ارائهٔ اطلاعات آماری استفاده از «متوسط» است، مانند متوسط طول قد افراد یک تیم ورزشی، متوسط محصولات مزارع کشاورزی در یک منطقه، متوسط سطح سواد مردم در یک شهر، متوسط درآمد خانواده‌ها در کشور و ... .

ارائهٔ متوسط به‌عنوان بخشی از اطلاعات آماری در مجموعه‌ها و جامعه‌های آماری کوچک به شکل دقیق و کامل محاسبه می‌شود و در جامعه‌های آماری بزرگ از طریق نمونه‌برداری و تخمین آماری صورت می‌گیرد، اما در هر دو حالت امکان ارتکاب مغالطه در ارائه این اطلاعات وجود دارد. اهمیت مغالطهٔ متوسط در این است که مطابق با اهداف و اغراضی که مؤسسات ارائه دهندهٔ اطلاعات آماری دنبال می‌کنند

---

1. statistic fallacies
2. average

می‌توانند با سوء استفاده از برخی اصطلاحات در علم آمار، متوسط یک مجموعه را کم یا زیاد اعلام کنند!

مثلاً اگر مؤسسه‌ای بخواهد دربارهٔ میزان درآمد مردم منطقه‌ای اظهارنظر کند می‌تواند متوسط در آمد آن منطقه را با استناد به آمار و ارقام قطعی مثلاً ماهانه ۱۵۰ هزار تومان و یا ماهانه ۴۵ هزار تومان اعلام کند! راز مطلب در این است که مؤسسات مذکور می‌توانند کلمهٔ «متوسط» را در نوبت‌های مختلف به معانی متفاوتی استعمال کنند. این معانی عبارت‌اند از: میانگین[1]، میانه[2] و نما[3].

برای درک معانی این سه اصطلاح آماری و تفاوت آن‌ها به مثال زیر توجه کنید:

فرض کنید در یک کلاس ۲۴ نفری می‌خواهیم متوسط میزان مطالعهٔ دانش‌جویان در هفته را محاسبه کنیم. در این‌جا به علت کوچک بودن جامعه آماری می‌توانیم میزان مطالعهٔ تک تک دانشجویان را یادداشت کرده و متوسط نهایی مطالعه را محاسبه کنیم. فرض کنید میزان مطالعهٔ دانشجویان، مطابق با جدول زیر باشد:

								جمع
تعداد افراد (نفر)	۱۲	۴	۳	۱	۲	۱	۱	۲۴
میزان مطالعه(ساعت درهفته)	۲	۳/۵	۵	۹	۱۵	۳۲	۴۴	۱۶۸

یکی از معانی رایج «متوسط» که ابتداءاً به ذهن متبادر می‌شود، میانگین است. میانگین یا معدل چند عدد برابر است با مجموع آن‌ها تقسیم بر تعداد آن‌ها. برای محاسبهٔ میانگین در مسئلهٔ فوق کافی است که مجموع میزان مطالعهٔ همهٔ افراد را بر تعداد آن‌ها تقسیم کنیم. میانگین میزان مطالعهٔ دانش‌جویان کلاس فوق هفت ساعت در هفته است. اما میانهٔ مطالعهٔ دانش‌جویان سه ساعت در هفته است. میانه، یک مجموعه عددی را به دو نیم تقسیم می‌کند، نیمی که هر یک از اعداد آن بیش‌تر از میانه

---

1. average
2. median
3. mode

و نیمی که کم‌تر از میانه است. در مثال فوق میانه، یعنی عدد سه، به ما می‌گوید که در کلاس فوق نیمی از دانش‌جویان، یعنی دوازده نفر بیش از سه ساعت و نیمی دیگر، یعنی دوازده نفر دیگر کم‌تر از سه ساعت در هفته مطالعه می‌کنند.

نما در یک مجموعه، عددی است که بیش از دیگر اعداد تکرار شده باشد، لذا در مسئلهٔ فوق نما عبارت است از دو، زیرا دوازده نفر از دانش‌جویان هفته‌ای دو ساعت مطالعه می‌کنند.

با توجه به محاسبات مذکور می‌توانیم ادعا کنیم که متوسط مطالعه در این کلاس دو ساعت، سه ساعت یا هفت ساعت در هفته است!

در مورد مؤسسه‌ای که دربارهٔ درآمد خانواده‌های یک منطقه مسکونی اظهار نظر می‌کند نیز قضیه از همین قرار است. عدد ۱۵۰ هزار تومان میانگین است؛ یعنی مجموع درآمد همهٔ خانواده‌ها تقسیم بر تعداد کل آن‌ها. به این ترتیب، وجود چند نفر میلیونر، حتی در یک منطقهٔ فقیرنشین باعث می‌شود متوسط درآمد آن منطقه، حتی تا چند برابر افزایش یابد. اما عدد ۴۵ هزار تومان می‌تواند میانه یا نما باشد. اگر میانه باشد به ما می‌گوید که نیمی از خانواده‌ها ماهانه درآمدی بیش از ۴۵ هزار تومان و نیم دیگر درآمدی کم‌تر از این مقدار دارند و اگر این عدد نما باشد به ما می‌گوید که در منطقهٔ مسکونی مورد نظر، تعداد خانواده‌هایی که درآمد آن‌ها ۴۵ هزار تومان در ماه است نسبت به سایر درآمدها در اکثریت است.

با توجه به آن‌چه ذکر شد می‌توان به این نتیجه رسید که وقتی به ما گفته می‌شود در یک جامعهٔ آماری فلان عدد یک «متوسط» است، هنوز اطلاع دقیقی به ما داده نشده، مگر این‌که مشخص شود کدام‌یک از معانی «متوسط» مورد نظر است.

نکتهٔ مفید دیگر دربارهٔ مغالطهٔ متوسط این است که این مغالطه وقتی اتفاق می‌افتد که دامنهٔ تغییرات در میان جامعهٔ آماری بسیار زیاد باشد، مانند مثال‌های فوق. اما اگر دامنهٔ تغییرات حداقل و حداکثر نسبت به تعداد افراد هر یک زیاد نباشد، مقادیر میانگین، میانه و نما تقریباً بر هم منطبق خواهد شد، لذا مثلاً در محاسبهٔ متوسط طول قد افراد یک کشور، احتمال وقوع این مغالطه وجود ندارد، اما در مواردی که دامنهٔ

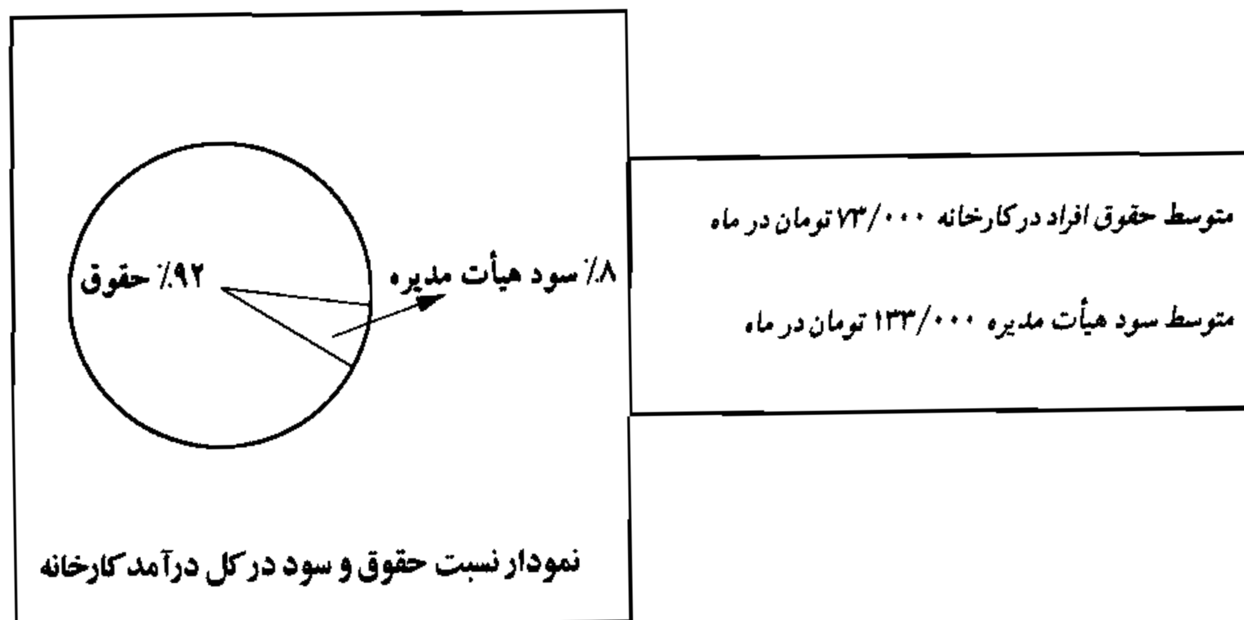
تغییرات مذکور زیاد باشد همواره باید هشیار بود تا از وقوع این مغالطه جلوگیری کنیم. از مصادیق و زمینه‌های بارز و مهم ارتکاب این مغالطه محاسبهٔ متوسط حقوق و درآمد افراد است که در این‌جا برای تکمیل این بحث و درک اهمیت این مغالطه توجه شما را به مثال زیر جلب می‌کنم:

کارخانه‌ای را فرض کنید که صد نفر کارگر و کارمند دارد و توسط پنج نفر اداره می‌شود که این افراد هیأت مدیره و صاحبان امتیاز کارخانه هستند. در این کارخانه سالانه مبلغ شصت میلیون تومان به عنوان حقوق کارگران و کارمندان و مبلغ دوازده میلیون تومان برای حقوق ثابت هیأت مدیرهٔ کارخانه اختصاص دارد. به‌علت نزدیکی مبلغ حقوق کارگران و کارمندان می‌توان میانگین ماهانه پنجاه هزار تومان را برای حقوق آن‌ها در نظر گرفت که تفاوت چندانی با میانه و نما ندارد. این مبلغ از تقسیم شصت میلیون بر صد (حقوق سالانه) و تقسیم بر دوازده (حقوق ماهانه) به دست می‌آید. همین‌طور میانگین حقوق هر یک از افراد هیأت مدیره عبارت است از ماهانه دویست هزار تومان.

حال فرض کنید کارخانهٔ مذکور سال موفقی را پشت سر گذاشته و سود سالانه‌ای معادل ۲۸ میلیون تومان به دست آورده باشد. هیأت مدیرهٔ کارخانه این مبلغ را میان خود تقسیم می‌کند و آن را به دلیل حق امتیاز و مدیریت از آنِ خود می‌داند. سهم هر یک از افراد هیأت مدیره پنج میلیون و ششصد هزار تومان خواهد شد؛ یعنی ماهانه حدود ۴۶۷ هزار تومان. حال اگر هیأت مدیره بخواهد در پایان‌سال وضعیت اقتصادی کارخانه را از حیث درآمد به اطلاع کارگران و کارمندان خود برساند، چه خواهد کرد؟ یک راه طبیعی این است که میزان حقوق و درآمد کارگران و کارمندان و هیأت مدیره را به تفکیک محاسبه و اعلام کند که با افزودن سود حاصل در سال به حقوق ثابت هیأت مدیره چنین خواهیم داشت:

	متوسط حقوق و درآمد
اعضای هیأت مدیره	۶۶۷،۰۰۰
کارگران و کارمندان	۵۰/۰۰۰

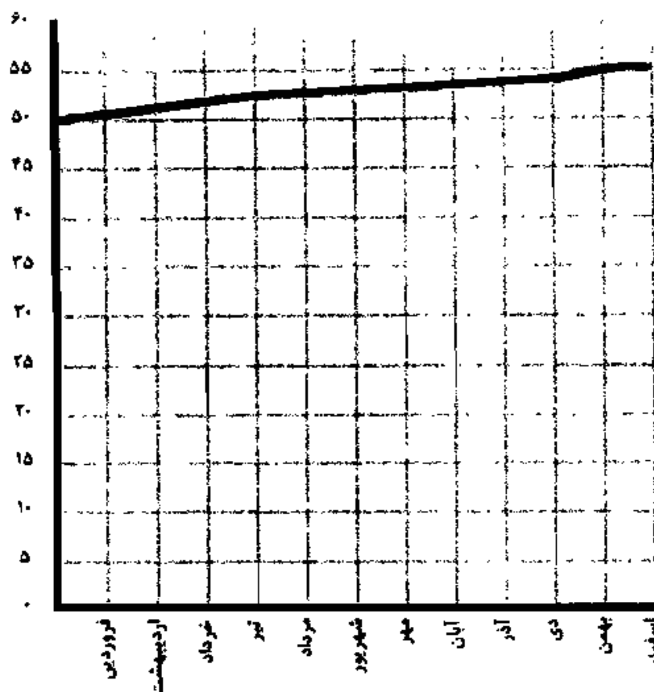
اما به نظر می‌رسد اختلاف بسیار زیاد در منبع فوق احتمالاً موجب خشم و اعتراض کارگران و کارمندان شود. لذا هیأت مدیره سعی خواهد کرد اطلاعات موجود را به گونه‌ای دیگر عرضه کند؛ مثلاً ۲۸ میلیون تومان سود را به دو بخش تقسیم می‌کند: بیست میلیون تومان حق امتیاز و هشت میلیون تومان سود خالص. اعضای هیأت مدیره می‌توانند حق امتیاز را جزء حقوق خود لحاظ کنند و به این ترتیب، متوسط حقوق همهٔ افراد در کارخانه را محاسبه نمایند. در این‌جا حتماً از میانگین استفاده خواهند کرد که عبارت است از مجموع حق امتیاز (بیست میلیون تومان)، حقوق ثابت هیأت مدیره (دوازده میلیون تومان) و حقوق کارگران و کارمندان (شصت میلیون تومان). به این ترتیب، متوسط (میانگین) حقوق افراد سالانه تقریبا ۸۷۶ هزار تومان و ماهانه تقریباً ۷۳ هزار تومان خواهد بود. از طرفی، سود هشت میلیون تومانی سالانه برای هیأت مدیره، میانگین ۱۳۳ هزار تومان در ماه برای هریک از آن‌ها خواهد بود. نتایج حاصل برای هیأت مدیره مطلوب است و با آرامش خاطر می‌تواند آن‌را به اطلاع همگان برساند، حتی برای آن نمودار نیز ترسیم کند و آن را در تابلوی اعلانات این چنین نصب کند:



نمودار نسبت حقوق و سود در کل درآمد کارخانه

مغالطات آماری (۲): نمودارهای گمراه‌کننده[1]

استفاده از نمودار در اعلان اطلاعات آماری شیوه‌ای رایج و متداول است. هنگامی که بیان اعداد، ارقام، متوسط‌ها، درصدها و ... از طریق جدول‌ها مشکل باشد و چنان که باید و شاید در مخاطبان تأثیر نکند ـ که معمولاً هم همین طور است ـ استفاده از نمودار شیوه‌ای مناسب برای انتقال اطلاعات آماری است. علت دیگر استفاده از نمودار این است که متأسفانه این شیوه می‌تواند وسیله‌ای مؤثر در بیان مغالطه‌آمیز بودن اطلاعات آماری باشد، لذا برای جلوگیری از سوء استفاده افراد و مؤسسات مغرض، شناختن این روش مغالطه ضروری است.

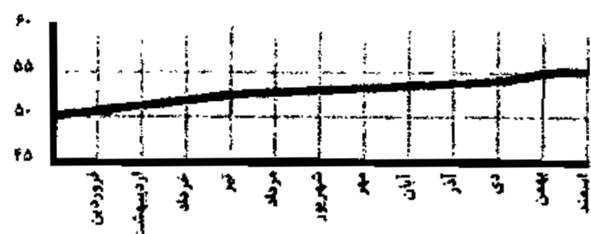


فرض کنید شرکت یا کارخانه‌ای در صدد جلب سرمایه گذاری افراد و موسسات دیگر است و برای این هدف و نیز نشان دادن میزان موفقیت خود، رشد سود خالص خود را در طول یک‌سال محاسبه می‌کند و می‌بیند سود خالص او در سال گذشته از پنجاه میلیون تومان به ۵۵ میلیون تومان افزایش یافته است؛ یعنی رشدی معادل ده درصد. این عدد خوبی است، اما به هیچ وجه اغراض شرکت مذکور را تأمین نمی‌کند. گام اول برای افزایش بُعد تبلیغاتی اطلاعات فوق ترسیم نمودار است. نمودار رشد خالص سود شرکت مذکور باید جدولی باشد که در محور افقی آن، ماه‌های سال و در محور عمودی آن مقادیر پول رایج، مثلاً بر حسب میلیون تومان درج شده باشد. پس از تعیین نقاط مربوط به سود خالص هر ماه و رسم کردن خط مربوط، نمودار مورد نظر رسم خواهد شد. این نمودار روشن و گویاست و وقوع ده درصد افزایش را به بیننده القا می‌کند؛ یعنی یک

---

1. the misleading graph

جریان صعودی قابل توجه، اما نه خیلی اغراق‌آمیز. اگر شرکت مذکور اصول اخلاقی را زیر پا بگذارد و بخواهد بیانی مغرضانه از اطلاعات موجود ارائه دهد تا بر جذابیت آن بیفزاید و سرمایه‌های بیش‌تری را جذب کند می‌تواند پایین جدول فوق را حذف کرده و نمودار زیر را ارائه کند:

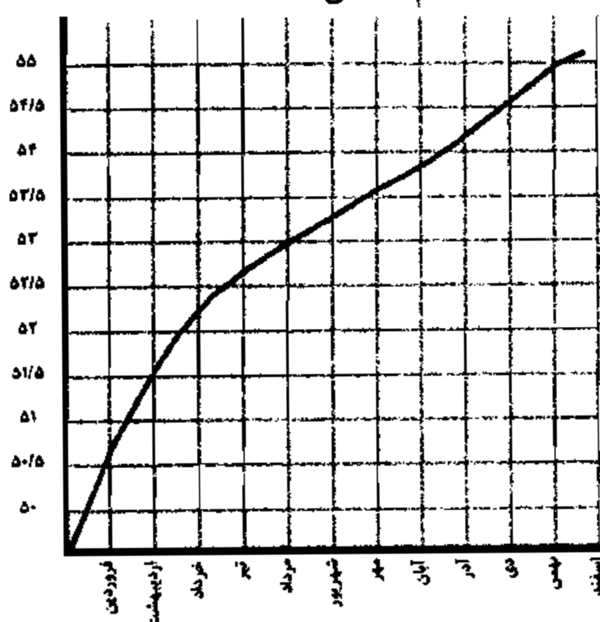


نمودار رشد سود خالص

البته شرکت فوق می‌تواند ادعا کند که هیچ اطلاعات غیر واقعی عرضه نکرده، بلکه در کاغذ نیز صرفه‌جویی کرده است، اما حاصل این کار این است که خواننده ناخودآگاه احساس می‌کند که سود خالص شرکت در عرض دوازده ماه به بالای کاغذ رسیده است و گویا این امر، یعنی افزایشی معادل صد در صد.

نمودار حاصل برای شرکت مذکور مطلوبیت بیش‌تری دارد، اما اگر راه تقلب باز شود، هنوز این پایان کار نیست، زیرا شرکت می‌تواند نسبت بین خطوط افقی و عمودی را تغییر دهد تا رشد ده درصدی خود را بسیار بزرگ‌تر نشان دهد. برای انجام این کار باید واحد پولی را در محور عمودی به یک دهم تقلیل داد.

نمودار حاصل چنان جذاب می‌شود که با تماشای آن هر کسی احساس می‌کند موفقیت و پیش‌رفت در تمام رگ‌های شرکت مذکور می‌جوشد! البته شرکت مذکور زیرکی و در واقع، تقلب خود را به این صورت تمام می‌کند که یا از رشد ده درصدی نامی به میان نمی‌آورد و یا چنین می‌نویسد: «یک صعود ده‌درصدی بی‌سابقه!»



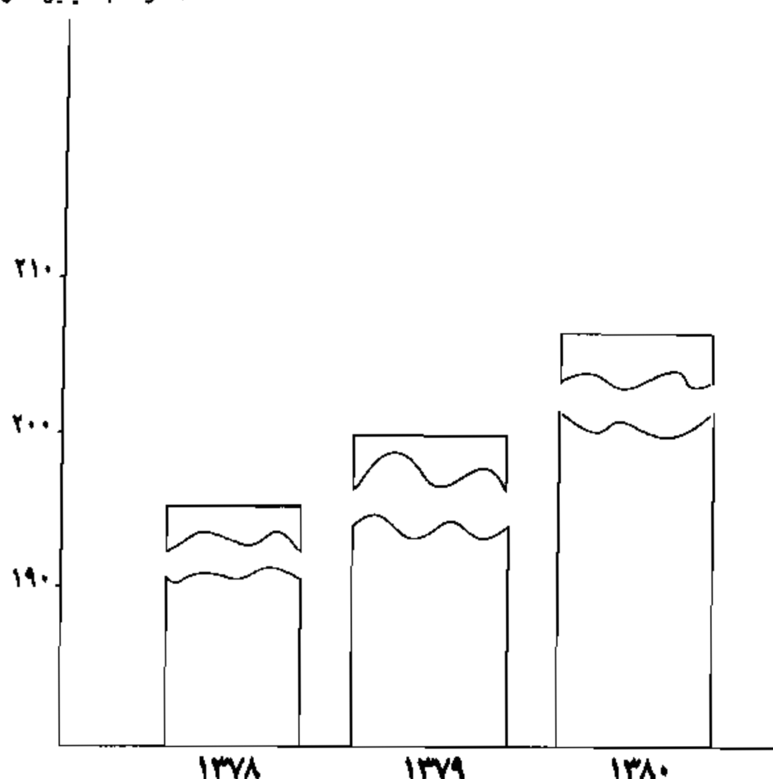
نمودار رشد سود خالص

به نظر می‌رسد مثال فوق جنبهٔ گمراه کنندهٔ نمودارها را به خوبی روشن می‌کند، اما برای تکمیل مثال‌های مربوط به مغالطهٔ نمودارهای گمراه کننده می‌توان دو مثال زیر را هم درمورد فعالیت‌های تبلیغاتی شرکت مذکور به این بحث افزود. اگر شرکت مذکور بخواهد اطلاعاتی دربارهٔ میزان افزایش حقوق دوازده درصدی کارگران و کارمندان خود ارائه دهد می‌تواند یکی از دو نمودار زیر را که اطلاعات واحدی را عرضه می‌کند انتخاب نماید:





همچنین می‌توان حدس زد که شرکت مذکور برای تبلیغات مربوط به موفقیت کالاهای تولیدی خود نمودار مربوط به افزایش صادرات خود را چنین ترسیم کند. توجه داشته باشید که وسط نمودار بریده شده و بیان واقعی از رشد صادرات شرکت مذکور عدد چهار درصد است!



مغالطات آماری (۳): تصاویر یک بُعدی[1]

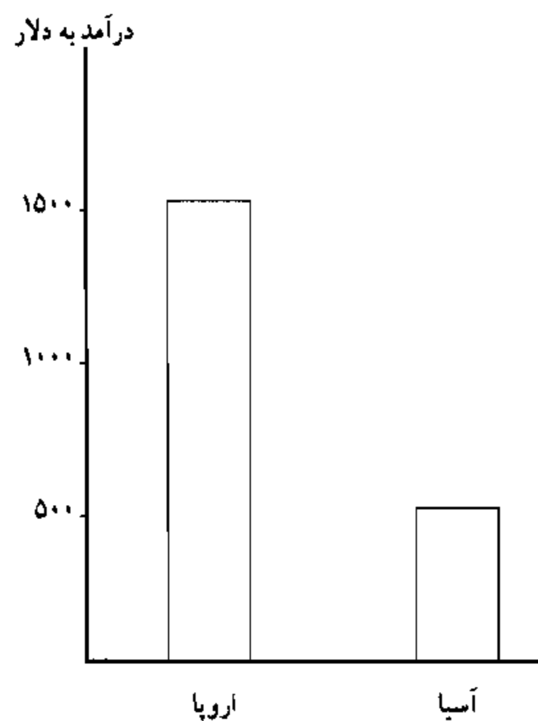
برای ارائهٔ اطلاعات آماری علاوه بر اعداد و ارقام، متوسط‌ها، درصدها و انواع نمودارهای خطی، ستونی و ... روش دیگری نیز به نام نمودار تصویری وجود دارد. مثال‌های نمودار تصویری عبارت‌اند از: تصویر یک آدمک به عنوان نمادی برای یک میلیون نفر، یک کلبهٔ قدیمی به‌عنوان صد هزار واحد مسکونی، یک کیسهٔ پول به منزلهٔ متوسط حقوق و درآمد، تصویر یک گاو به نشانهٔ میزان مصرف گوشت قرمز و ... .

نمودارهای تصویری وقتی به شکل یک‌بُعدی ترسیم می‌شوند، حالت فریبنده‌ای پیدا می‌کنند و می‌توانند عامل مؤثری در ارائهٔ مغالطه‌آمیز بودن اطلاعات آماری باشند.

---

1. the one-dimensional pictures

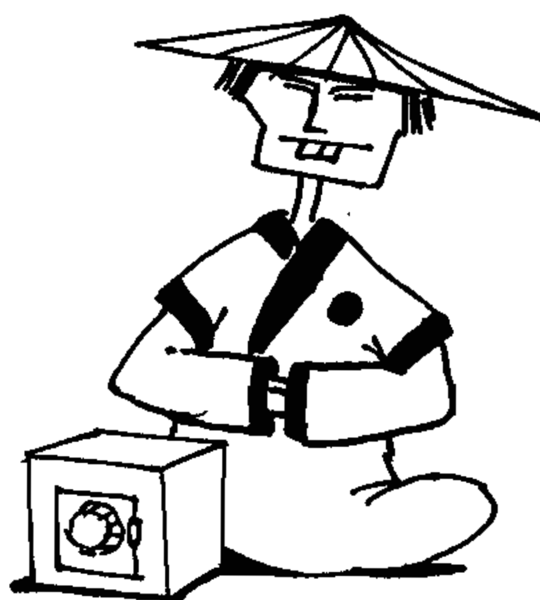
فرض کنید یک مجلهٔ اروپایی گزارشی دربارهٔ میزان متوسط درآمد رستوران‌ها در شهرهای اروپا و آسیا تهیه کرده و به این نتیجه رسیده که متوسط درآمد هفتگی رستوران‌ها در شهرهای اروپا، مثلاً هزار و پانصد دلار و در شهرهای آسیا پانصد دلار است. البته این مجله نمی‌گوید که منظور او چه نوع متوسطی است و چگونه به این ارقام دست یافته، اما فرض می‌کنیم در روش نمونه‌برداری خطایی صورت نگرفته و در ارائه اطلاعات به دست آمده نیز مغالطه و فریبی وجود ندارد. حال برای نمایش این اعداد راه ابتدایی این است که یک نمودار ستونی تنظیم شود که به‌طور صریح و صادقانه سه برابر بودن درآمد رستوران‌های اروپایی را نشان دهد:



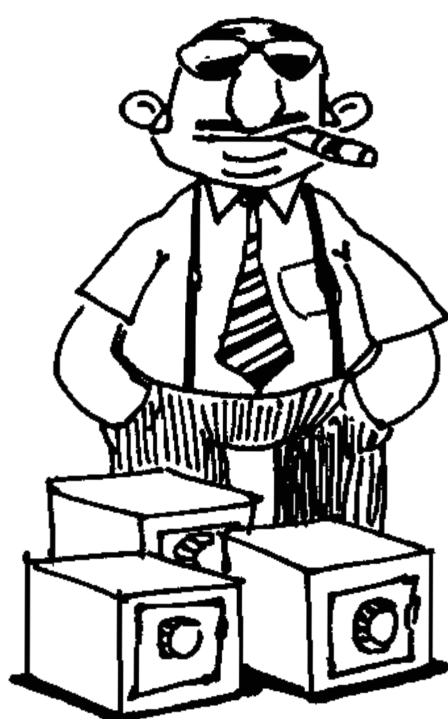
نمودار درآمد رستوران‌ها

اما نمودار فوق از نظر بصری جذابیتی ندارد و احتمالاً مجلهٔ مذکور ترجیح می‌دهد از شیوه‌ای استفاده کند که جذاب‌تر از این نمودار باشد و مخاطب خود را در حال و هوای رستوران‌ها و درآمد آن‌ها قرار دهد؛ مثلاً استفاده از گاوصندوق

پول؛ یعنی همان نمودار تصویری که دربارهٔ آن توضیح دادیم. در این‌جا مجله اگر صرفاً به فکر جذابیت تصویری در ارائهٔ اطلاعات آماری خود به شکل صحیح و قابل اعتماد و بدون نیرنگ و فریب باشد می‌تواند تصویری ارائه کند که از یک آشپز با یک گاوصندوق پول به نشانهٔ درآمد رستوران‌های آسیایی و تصویر آشپزی با سه گاوصندوق پول به نشانهٔ درآمد رستوران‌های اروپایی. این تصویر جذابیت مطلوب را برای مطبوعات دارا بوده و در آن حیله و نیرنگی به کار نرفته است.



مدیران رستوران‌های آسیایی.

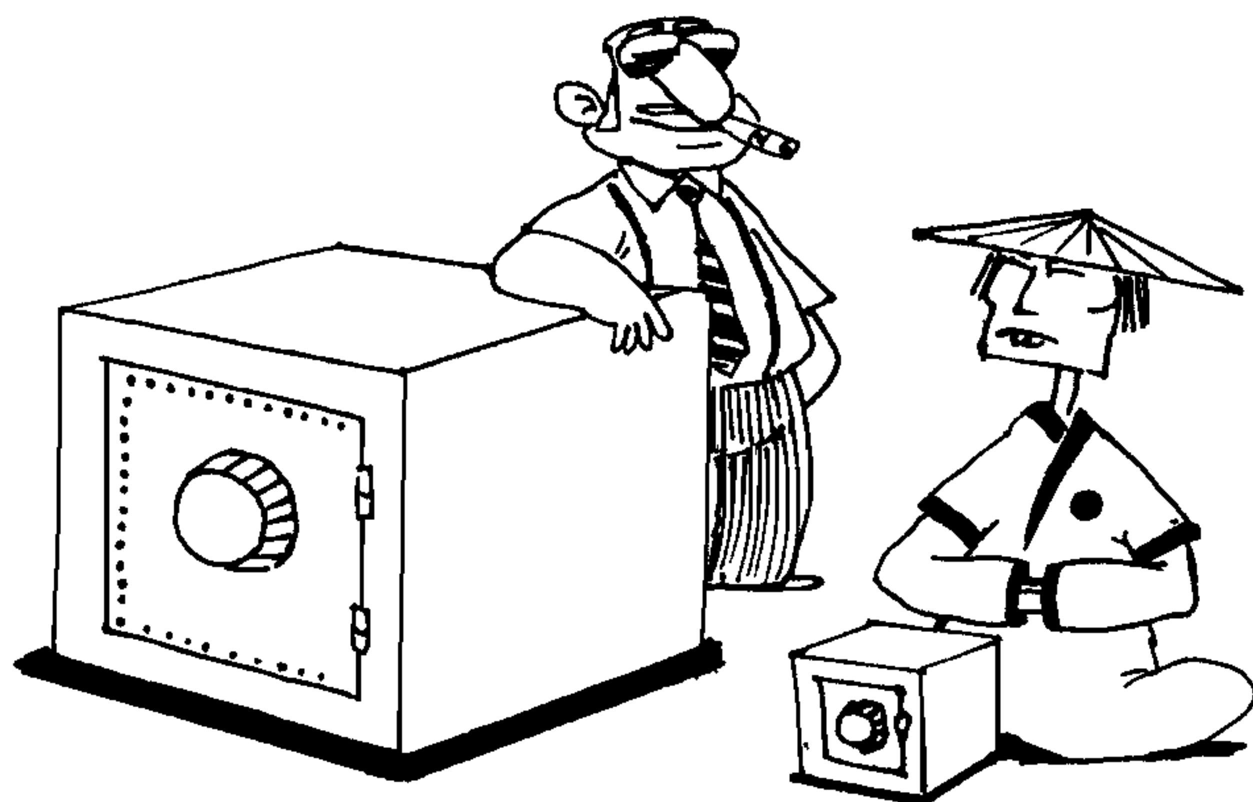


مدیران رستوران‌های اروپایی.

اما اگر هدف مجلهٔ مذکور صرفاً ارائهٔ اطلاعات نباشد، بلکه اغراض خاصی را هم دنبال کند و مثلاً بخواهد چنین وانمود نماید که به دلیل صنعت جهان‌گردی، روحیهٔ اجتماعی مردم، رونق اقتصادی و ...، رستوران‌های اروپایی وضعی به مراتب بهتر از

رستوران‌های آسیایی دارند. برای این منظور ناگزیر است اختلاف پانصد و هزار و پانصد دلار را به گونه‌ای نشان دهد که اولاً، اختلاف موجود هر چه برجسته‌تر نشان داده شود و ثانیاً، به گونه‌ای هم نباشد که موجب شود مجلهٔ مذکور مورد اعتراض و مؤاخذه قرار گیرد.

برای این کار مجلهٔ مذکور تنها یک گاوصندوق به نشانهٔ درآمد رستوران‌های آسیایی و یک گاوصندوق با طول و عرض و ارتفاع سه برابر به نشانهٔ درآمد رستوران‌های اروپایی ترسیم می‌کند. به نظر می‌رسد هنوز نسبت سه به یک محفوظ است. تصویر حاصل غرض مجله را تأمین می‌کند، زیرا چنین القا می‌کند که درآمد رستوران‌های آسیایی نسبت به رستوران‌های اروپایی ناچیز است. ظرافت مسئله در این است که گرچه طول و عرض و ارتفاع گاوصندوق نسبت سه به یک دارند، اما فضایی که گاوصندوق بزرگ‌تر روی کاغذ اشغال می‌کند نه برابر گاوصندوق کوچک‌تر است و اگر بخواهیم حجم آنها را حساب کنیم این نسبت بیست و هفت به یک خواهد بود!



لذا اگر گاوصندوق درآمد رستوران‌های آسیایی پانصد دلار گنجایش داشته باشد، ظرفیت گاوصندوق رستوران‌های اروپایی هزار سیصد و پنجاه دلار خواهد بود! جذابیت و مطلوبیت تصویر حاصل به قدری است که احتمالاً مجلهٔ مذکور اقدام به چاپ آن بر روی جلد مجله می‌کند. مثال فوق گرچه به صورت فرضی و با تفصیل فراوان شرح داده شد، برای نشان دادن جنبهٔ مغالطه‌آمیز تصاویر یک‌بعدی کفایت می‌کند.

مغالطهٔ تصاویر یک بعدی به دلیل رواج استفاده از نمودارهای تصویری شایع است و احتمالاً شما نیز تاکنون نمونه‌های متعددی از آن را مشاهده کرده‌اید. نکتهٔ مهم در نمودارهای تصویری این است که باید متوجه بود آیا نسبت القا شده به وسیلهٔ تصاویر با نسبت واقعی اعداد مطابقت دارد یا خیر.

مغالطهٔ دروغ[1]

دروغ معمولاً به عنوان یک فعل مذموم اخلاقی و از مهم‌ترین گناهان زبانی شناخته می‌شود. چنان که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

انّما یفْتری الکَذِبَ الّذین لا یؤمنون[2]؛

تنها کسانی به دروغ افترا می‌بندند که ایمان ندارند.

از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام منقول است که «بنده، طعم ایمان را نمی‌چشد مگر دروغ (چه شوخی و چه جدی آن) را ترک کند»[3].

اما علاوه بر جنبهٔ اخلاقی که به شخص دروغ‌گو بر می‌گردد، دروغ دارای یک جنبهٔ معرفتی نیز هست[4] که مربوط به افرادی است که سخن دروغی را می‌شنوند. به همین دلیل می‌توان دروغ را به عنوان یک مغالطه و از لغزش‌گاه‌های

---

1. lying

۲. نحل (۱۶) آیهٔ ۱۰۵.

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۴۰، ح ۱۱.

۴. باید توجه داشت که دروغ اخلاقی با دروغ منطقی فرق دارد. منظور از دروغ اخلاقی عدم مطابقت گزارهٔ بیان شده با اعتقاد گوینده و مراد از دروغ منطقی عدم مطابقت گزارهٔ بیان شده با واقعیت خارجی است.

اندیشه دانست، مثلاً:

او یکی از مدیرعاملان این سازمان است و مدیر عـاملان ایـن سـازمان حـقوقی بـیش از دویست هزار تومان در ماه دارند. بنابراین، باید حقوق او بیش از دویست هزار تومان در ماه باشد.

استدلال فوق از نظر صوری و رعایت قواعد استنتاج صحیح و بدون اشکال است، اما می‌توان تصور کرد که مقدمهٔ اول (او یکـی از مـدیر عـاملان ایـن سـازمان است) دروغ و غیر مطابق با واقع باشد و به این ترتیب، نادرستی این مقدمه موجب نادرستی و عدم اعتبار کـل اسـتدلال مـی‌شود. بـنابرایـن، کـارکرد مـغالطهٔ دروغ چـنین است که شخص به دروغ مدعی گزارهٔ نادرستی می‌شود و در فرایند اسـتدلال خـود از آن گزاره استفاده می‌کند و طبعیتاً در چنین شرایـطی نـتیجه‌ای کـه از آن اسـتدلال اخـذ می‌شود نیز نادرست خـواهـد بـود و مـخاطبانی کـه بـه درسـتی گـزارهٔ اول اعـتماد کرده‌اند، در صحت و درستیِ نتیجه تردید نخواهند کرد و همین امر چیزی است که باید به عنوان یک مغالطه و لغزشگاه اندیشه مورد توجه قـرار گـیرد. در قـرآن کـریم آمده است:

و جاءوا أباهم عشاءاً یبکون * قالوا یا أبانا انا ذهبنا نستبق و ترکنا یوسف عند متاعنا فأکله الذئب و ما انت بمؤمن لنا ولو کنا صادقین * و جاؤا علی قمیصه بدم کذب[1]؛
و برادران یوسف شبانگاه گریه‌کنان نزد پدرشان آمدند و گفتند پدرجان ما به مسابقه رفته بودیم و یوسف را نزد اثاثیهٔ خود گذاشته بودیم که گرگ او را خورد و ما حتی اگر راستگو هم باشیم، تو سخن ما را باور نخواهی کرد و بر پـیراهـن یـوسف خـونی دروغین آوردند.

بـا تـعریف و تـقریری کـه از مـغالطهٔ دروغ ارائـه کـردیم، مـیزان شـیوع آن در زندگی روزمره روشن شد. اهمیت خاص این مغالطه از آن جهت است که بر خلاف مغالطات دیگر قابل تشخیص نیست و با اصول عقلی و قـوانـین مـنطقی نـمی‌توان از ظاهر یک سخن به عدم مطابقت آن با واقع پی برد. این مسـئله مـوجب بـرجسته

---

۱. یوسف (۱۲) آیات ۱۶ ـ ۱۸

شدن مانع و زمینه‌ساز ارتکاب بیش‌تر این مغالطه شده است، در عین حال، برای جلوگیری از ارتکاب این مغالطه می‌توان دو دستورالعمل و توصیهٔ کلی را در نظر گرفت:

اول این که دقت در محتوای سخن برای یافتن تناقض و ناسازگاری است؛ به این معنا که چون شخص دروغ‌گو به قول معروف کم حافظه است و به هماهنگی صدر و ذیل کلام خود توجه نمی‌کند، گزارهٔ دروغی می‌گوید که با اجزای دیگر سخن خود و یا حقیقت مقبول دیگر متناقض و ناسازگار است که بادقت در سخنان او می‌توان به این تناقض و ناسازگاری پی برد، به عنوان مثال در ادامهٔ سورهٔ یوسف آمده است:

واستبقا الباب و قدّت قمیصه من دبر و ألفیا سیّدها لدی الباب قالت ماجزاء مَن اراد بأهلک سوءاً الا ان یسجن او عذاب الیم * قال هی راودتنی عن نفسی و شهد شاهد من اهلها ان کان قمیصه قدّ من قبل فصدقت و هو من الکاذبین * و ان کان قمیصه قدّ من دبر فکذبت و هو من الصادقین * فلما رءا قمیصه قدّ من دبر قال انه من کیدکنّ ان کیدکنّ عظیم[1]؛

و [یوسف و زلیخا] به سوی در شتافتند و آن زن پیراهن او را از پشت درید. و [ناگهان] شوهر او را نزدیک در یافتند. [زلیخا به دروغ و مکارانه] گفت: جزای کسی که به زن تو نظر بد داشته باشد چیست، غیر از این‌که زندانی شود یا عذابی دردناک [بچشد]؟ [یوسف] گفت او بود که از من کام خواست و شاهدی از کسان زن شهادت داد که اگر پیراهن او از جلو دریده شده زن راست می‌گوید و مرد دروغ‌گوست و اگر پیراهنش از پشت دریده شده زن دروغ می‌گوید و مرد راست‌گوست. و چون دید که پیراهنش از پشت دریده شده [حقیقت‌را دریافت و] گفت این از مکر شما [زنان] است که مکرتان بزرگ می‌باشد.

توصیهٔ دیگر برای جلوگیری از ارتکاب مغالطهٔ دروغ، توجه به شخصیت گوینده است؛ به این معنا که اگر گویندهٔ سخن دارای شخصیت اخلاقی مقبولی نیست، نسبت به صحت و صدق کلام او باید تأمل کرد و ارتکاب مغالطهٔ دروغ به وسیلهٔ او را محتمل

---

۱. یوسف (۱۲) آیات ۲۵ ـ ۲۸.

دانست. قرآن کریم دربارهٔ این نکته اشاره‌ای دارد و می‌فرماید:

یا ایها الذین ءامنوا ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا ان تصیبوا قوماً بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین [1]؛

ای مومنان اگر فرد بدکار و فاسقی خبری برایتان آورد [در آن] بررسی کنید، مبادا نادانسته به گروهی زیان رسانید و سپس به دلیل کاری که کرده‌اید پشیمان شوید.

مغالطهٔ توریه [2]

هدف کسی که مرتکب مغالطهٔ توریه می‌شود، همان هدف شخص دروغ‌گوست؛ یعنی ارائهٔ اطلاعات نادرست به منظور فریفتن مخاطب، اما اختلاف توریه با دروغ این است که در توریه، ظاهر سخن معنای درستی دارد اما آن‌چه مخاطب از آن درک می‌کند نادرست و دروغین است.

اشخاص برای این‌که در ظاهر دروغ نگفته باشند، از ترفندهای مختلفی استفاده می‌کنند که یکی از آن‌ها استفاده از الفاظ مبهم یا الفاظ مشترک است، مثل:

من می‌روم در حیاط می‌ایستم، اگر تلفن با من کار داشت بگو در خانه نیست.

ترفند دیگری که در مغالطهٔ توریه مورد استفاده قرار می‌گیرد، بیان جملات صادقی است که موجب می‌شود مخاطب از آن جمله، جملهٔ نادرستی را که در واقع، همان مورد نظر گوینده است، استنباط کند.

پول‌هایت را بگذار در جیبت واگر از تو پول خواست بگو متأسفانه کیف‌پولم را همراه نیاورده‌ام.

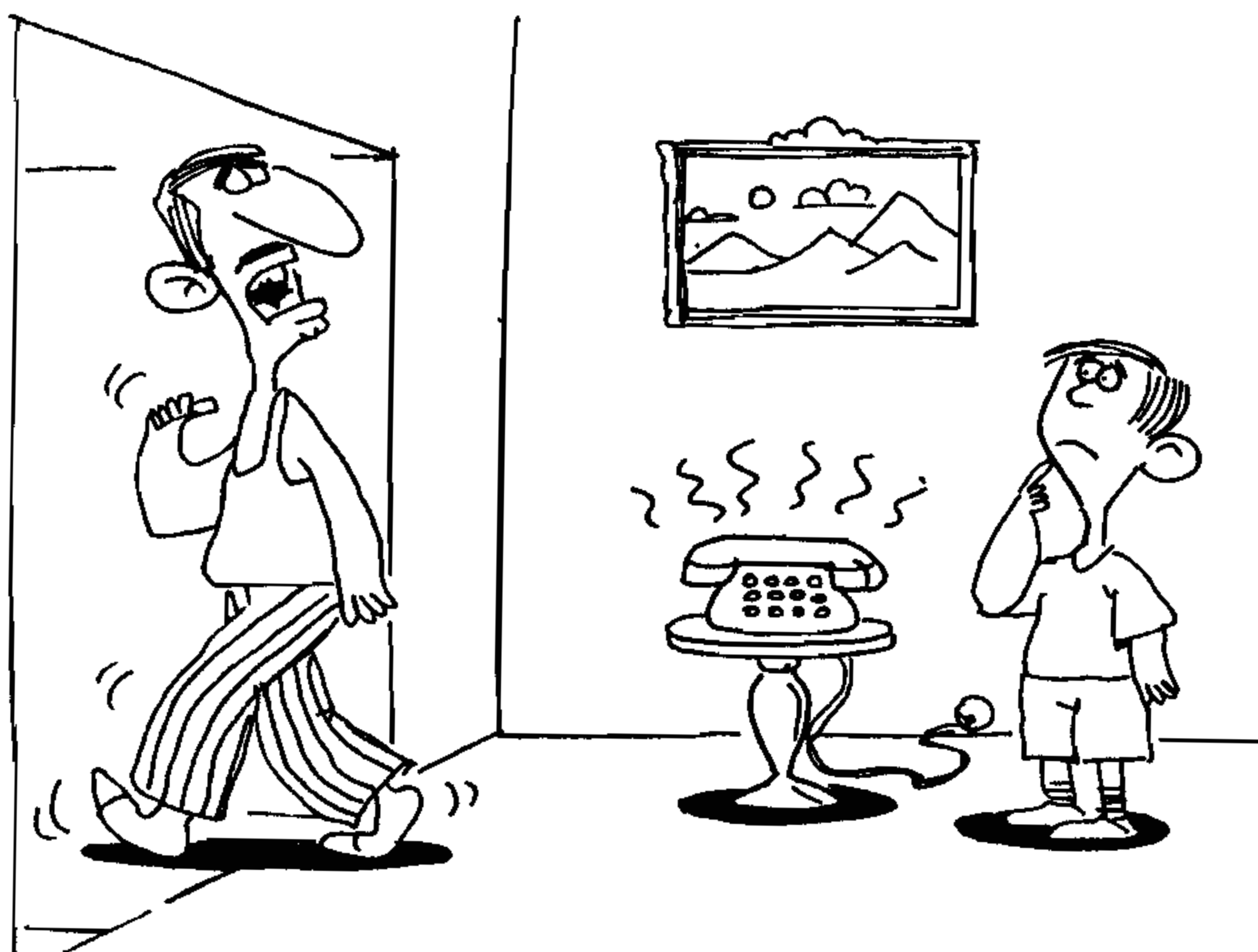
همان طور که ملاحظه می‌شود نتیجهٔ توریه با دروغ یکی است و موجب فریب مخاطب می‌شود، البته با این تفاوت که چون در توریه ظاهر سخن دروغ نیست، بعدها در صورت روشن شدن حقیقت، امکان دفاع و توجیه آن برای گوینده وجود دارد، مثل:

شما از من پرسیدید می‌دانی آقای مختاریان در بانک چقدر پول دارد. من حدوداً می‌دانستم و گفتم خدا می‌داند. حال مرا متهم به دروغ‌گویی نکنید.

---

۱. حجرات (۴۹) آیهٔ ۶.

۲. economy with truth به معنای صرفه‌جویی در بیان حقیقت.



اگر تلفن با من کار داشت بگو پدرم در خانه نیست.

مغالطهٔ نقل قول ناقص [1]

آیا تاکنون توجه کرده‌اید که چرا گاهی گفتار دیگران را بازگو و به اصطلاح نقل قول می‌کنیم؟ انگیزه‌ها و اهداف نقل قول زیاد است. گاهی شخص ناقل صرفاً نقش پیام‌رسان را دارد و بدون هیچ گرایش و هدف شخصی تنها می‌خواهد گفتار فرد مورد نظر را به اطلاع مخاطبان خود برساند. اما گاهی شخص نقل قول کننده دارای گرایش‌های شخصی و اهداف خاصی است که برای رسیدن به آن‌ها، گفتار دیگران را وسیله و ابزار قرار می‌دهد و آن را نقل می‌کند. در هر یک از این حالات اگر شخص ناقل از سخنان مرجع مورد استناد خود، عباراتی را برگزیند که محتوای آن‌ها مغایر با نظر اصلی و واقعی آن مرجع باشد، مرتکب مغالطهٔ نقل قول ناقص شده است.

به عنوان مثال فرض کنید منتقدی دربارهٔ یک دیوان شعر که تازه سروده شده چنین اظهار نظر کند: «این دیوان، خوب بوده و مجموعه اشعار لذت‌بخشی دارد، البته هرگز با اشعار قوی برابری نمی‌کند، اما به هر حال، اگر در جایی به دیوان شاعران برتر دست‌رسی نداشته باشید توصیه می‌کنم که در تنهایی به مطالعهٔ این اشعار بپردازید». حال اگر ناشر این کتاب شعر برای تبلیغ و افزایش فروش آن، سخن منتقد مذکور را چنین نقل کرد. و مثلاً آن را در پشت جلد کتاب چاپ کند، مرتکب مغالطهٔ نقل قول ناقص شده است: «این دیوان، خوب بوده و مجموعه اشعار لذت‌بخشی دارد، ... توصیه می‌کنم که در تنهایی به مطالعهٔ این اشعار بپردازید».

همان‌طور که در مثال فوق ملاحظه می‌شود گاهی انتخاب و نقل جمله یا عبارتی از میان یک متن و حذف برخی کلمات و عبارات موجب ارتکاب مغالطهٔ نقل قول ناقص می‌شود، البته به این شرط که عبارت یا عبارات برگزیده و جدا شده از متن، معنایی غیر از آن‌چه مقصود گوینده یا نویسندهٔ اصلی آن بوده به مخاطب القا کند. همین طور است اگر از متن مرجع عبارت یا عباراتی، هر چند کامل نقل شود، اما

---

1. incomplete quotation

محتوای سخن نقل شده با مجموع آرا و نظریات مطرح شده در متن مرجع مغایر باشد.

دربارهٔ این‌که حافظ شیرازی واقعاً دارای چه عقیده و مرامی بوده و چگونه در برخی اشعار از می و مطرب و معشوقه سخن گفته و در برخی دیگر به موضوعاتی، مانند عبادت، حفظ قرآن، دعای نیمه شب و گریهٔ سحری و... پرداخته است، سخنان و نظریات زیادی ارائه شده، اما پاسخ درست این پرسش این است که حافظ اشعار دال بر می‌خوارگی و لاابالی‌گری را در دوران جوانی و اشعار مربوط به سیر و سلوک و تقوا را در دوران پیری و آخر عمر خود گفته است. بهترین شاهد ما گفته خود حافظ است که:

(نسخه‌ای از دیوان حافظ که نزد شماست آیا ابیات زیر را دارد؟!)

ـ گر ز مسجد به خرابات شدم خرده مگیر مجلس وعظ دراز است و زمان خواهد شد

ـ پیرانه سرم عشق جوانی به سر افتاد وان راز که در دل بنهفتم به در افتاد

ـ دیدی دلا که آخر پیری و زهد و علم با من چه کرد دیدهٔ معشوق باز من

چند چیز اهمیت و شیوع ارتکاب مغالطهٔ نقل قول ناقص را تشدید می‌کند: یکی این‌که مرجعی که به سخن او استناد می‌شود از اعتبار زیادی برخوردار باشد و مخاطبان نسبت به آرای او خضوع داشته باشند و سخنان او را به راحتی و بی‌چون و چرا بپذیرند. نکتهٔ دیگر پیچیدگی سخنان مرجع است، به این معنا که در موضوعات ساده و پیش پا افتاده، این مغالطه کم‌تر صورت می‌گیرد، اما هر چه موضوع مورد بحث از عمق و پیچیدگی بیش‌تری برخوردار باشد و در بیان ابعاد و زوایای مختلف آن بتوان تقریرهای گوناگون با استثناها و تبصره‌های متعددی برای آن جست‌وجو کرد، احتمال و اهمیت وقوع مغالطهٔ نقل قول ناقص بیش‌تر خواهد بود. نکتهٔ دیگر مربوط به گستردگی سخنان مرجع مورد استناد است، زیرا اگر متن مورد استناد، مثلاً یک صفحه، صد صفحه، یک کتاب چند صد صفحه‌ای یا صد کتاب باشد، به ترتیب، بیش‌تر زمینه‌ساز وقوع این مغالطه خواهد بود.

با توجه به آن‌چه ذکر شد می‌توان دریافت که یکی از زمینه‌های بسیار مهم ارتکاب مغالطهٔ نقل قول ناقص، استناد به متون دینی است. به عنوان بارزترین مثال در این مورد می‌توان به مسئلهٔ استنادهای فراوان مسلمانان به آیات قرآن کریم اشاره کرد.

البته اصل این استنادها اشکال ندارد، اما آن‌چه موجب ارتکاب مغالطه می‌شود این است که شخص مجموع دیدگاه قرآنی دربارهٔ موضوع مورد بحث را مورد غفلت قرار دهد و برای این‌که مؤیدی از قرآن برای رأی و نظر خاص خود ارائه کند، به یکی دو آیه استناد و اشاره می‌کند، در حالی که از مجموع آیات قرآن کریم در آن موضوع رأی و نظر دیگری استفاده می‌شود. به مثال زیر توجه کنید:

«جدایی دین از سیاست حرف کاملاً معقولی است و خلاصهٔ آن این است که دین را یک پدیدهٔ شخصی بدانیم و سعی نکنیم آن را در مسائل اجتماعی و به ویژه در سیاست دخالت دهیم. دین‌داری رابطه‌ای میان شخص و خدای اوست. همین و بس. لذا افراد جامعه نباید به بهانهٔ دین‌داری در کار دیگران دخالت کنند. این حرفی نیست که ما به عنوان یک نظریه ارائه کرده باشیم، بلکه صریح قرآن است. خود قرآن در سورهٔ مائده آیهٔ ۱۰۵ می‌فرماید:

یا ایها الذین امنوا علیکم انفسکم لا یضرّکم من ضل اذا اهتدیتم؛

ای مردم مؤمن، ای مردم دین‌دار، شما مسئول خودتان هستید و اگر همهٔ مردم دیگر هم گمراه شوند به شما ضرری نمی‌رسد، پس به دین‌داری خودتان بچسبید و کاری به کار دیگران نداشته باشید. جدایی دین از سیاست هم، یعنی همین.

آن‌چه در مواجهه و اجتناب از مغالطهٔ نقل قول ناقص به طور کلی و به ویژه در مورد نقل قول از متون دینی باید به آن توجه داشت، این است که توجه کنیم، آیا نقل قول به طور کامل انجام شده یا عبارتی از قبل و بعد آن حذف شده است و مهم‌تر این‌که آیا نظر آن مرجع در موضوع مورد بحث منحصر به همین نقل قول است یا این‌که با لحاظ مجموع آرای آن مرجع، به نتیجهٔ دیگری می‌رسیم.

به عنوان مثال در مورد استدلال مذکور در باب جدایی دین از سیاست، باید بپرسیم آیا اظهار نظر قرآن کریم دربارهٔ فعالیت‌های اجتماعی انسان مؤمن منحصر به آیهٔ ۱۰۵ سورهٔ مائده است؟ یقیناً این طور نیست، زیرا آیهٔ مذکور بیان‌گر حداقلِ دین‌داری است و با توجه به آیات دیگر قرآن کریم، ابعاد دیگری از دین‌داری و وظایف اجتماعی انسان مؤمن روشن می‌شود؛ به عنوان مثال می‌توان در این مورد به آیات زیر اشاره کرد:

لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر و المجاهدون فی سبیل الله

بأموالهم و انفسهم فضّل الله المجاهدین بأموالهم و انفسهم علی القاعدین درجة و کلاً وعدالله الحسنی و فضل المجاهدین علی القاعدین أجراً عظیماً[۱]

هرگز مؤمنانی که بی هیچ مشکل و عذری (مانند بیماری، فقر و ...) از کار جهاد با آنان‌که با مال و جان خود در راه خداوند تلاش و مبارزه می‌کنند (در مراتب ایمان) یک‌سان نخواهند بود. خداوند مجاهدان فداکار به مال و جان را بر نشستگان و واماندگان برتری داده و همهٔ (اهل ایمان) را وعدهٔ نیکوتر (بهشت) فرموده و خداوند مجاهدان را بر نشستگان و واماندگان به پاداشی بزرگ برتری داده است.

ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک هم المفلحون[۲]؛

و باید از میان شما گروهی باشند دعوت‌گر به خیر که به نیکی فرمان دهند و از اعمال ناشایست باز دارند و اینان رستگارانند.

الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر ...[۳]؛

کسانی که به آن‌ها بر روی زمین توانایی و قدرت (حکومت) دادیم، نماز را به پا می‌دارند و زکات می‌پردازند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند.

لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة ...[۴]؛

به راستی که برای شما (سیره و زندگانی) پیامبر خدا الگوی نیکویی هست (و می‌دانیم که پیامبر اکرم ﷺ با کفار و مشرکان مبارزه کرد و حکومت اسلامی تشکیل داد).

البته اثبات این‌که دین از سیاست جداست یا نه، یا عین آن است یا این‌که دین، سیاسی است یا سیاست باید دینی باشد و ... نیازمند مباحث مبسوط و مفصلی است که در این‌جا قصد پرداختن به آن‌ها را نداریم و آن‌چه ذکر شد فقط به منظور نشان دادن مغالطهٔ نقل قول ناقص در استدلال مذکور بود.

همان طور که ذکر شد برای اجتناب از مغالطهٔ نقل قول ناقص باید در هر نقل قولی

---

۱. نساء (۴) آیهٔ ۹۵.

۲. آل عمران (۳) آیهٔ ۱۰۴.

۳. حج (۲۲) آیهٔ ۴۱.

۴. احزاب (۳۳) آیهٔ ۲۱.

به این مسئله توجه کنیم که آیا این کار به طور کامل و با لحاظ مجموع نظریات متن مرجع انجام شده است یا نه. نظر به اهمیت فوق العادهٔ این مسئله در مورد تعالیم دینی و انحرافات بسیار بزرگی که از آن ناشی می‌شود خود قرآن به این مسئله که باید به برخی تعالیم قرآن یا دیگر کتاب‌های آسمانی توجه شود و برخی دیگر مورد غفلت یا انکار قرار گیرد پرداخته و نسبت به آن به شدت هشدار داده است:

... افتومنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض فماجزاء من یفعل ذلک منکم الا خزی فی الحیوة الدنیا و یوم القیامة یردون الی اشد العذاب و ما الله بغافل عما تعملون[1]؛
آیا به بخشی از کتاب ایمان می‌آورید و به بخشی دیگر کافر می‌شوید؟ کیفر کسی که چنین کند چیست؟ جز خواری در زندگانی دنیا، و در آخرت آن‌ها را به سخت‌ترین عذاب‌ها باز برند و خداوند از آن‌چه انجام می‌دهید غافل نیست.

آخرین نکته‌ای که باید دربارهٔ مغالطهٔ نقل قول ناقص به آن توجه شود این است که در ارتکاب این مغالطه لازم نیست شخص حتماً با قصد و غرض و با آگاهی از این‌که در نقل قول خود رعایت دقت و امانت‌داری را نمی‌کند، از روی تعمد این کار را انجام دهد، بلکه حتی اگر از روی ناآگاهی و به طور ناخواسته نیز سخنی را نقل کند که محتوای آن با نظر اصلی گوینده یا نویسندهٔ مرجع تفاوت داشته باشد، بازهم مرتکب این مغالطه شده است.

مغالطهٔ تحریف[2 و 3]

تحریف، یعنی منحرف کردن چیزی از مسیر و وضع اصلی آن. منظور از مغالطهٔ تحریف، تغییر و تبدیل یا دخل و تصرف سخن دیگران است؛ به این معنا که مثلاً جمله، نامه، شعر یا کتابی به دلیل حذف و اضافات چنان تغییر کند که معنا و مفهومی مغایر با معنا و مفهوم اصلی بیابد.

تحریف مغالطه‌ای است که اهمیت و بلکه خطر فوق العاده زیادی دارد. در طول

---

۱. بقره (۲) آیهٔ ۸۵

2. distorting

۳. بسیاری از نکات و مثال‌های این مغالطه و مغالطهٔ بعدی (تفسیر نادرست) الهام گرفته از آثار استاد مطهری است.

تاریخ ارتکاب این مغالطه در حد بسیار وسیع و موارد بسیار متعدد منشأ انواع انحرافات و گمراهی‌ها شده است. اهمیت مغالطهٔ تحریف از این جهت است که ماهیت موضوع را عوض می‌کند و مثلاً اگر کتابی کتاب هدایت باشد، در اثر تحریف، تبدیل به کتاب ضلالت و گمراهی می‌شود.

هرچه مرجع سخنی بیش‌تر مورد توجه و قبول مردم باشد، وقوع مغالطهٔ تحریف ـ مانند مغالطهٔ نقل قول ناقص ـ بیش‌تر خواهد بود و از این رو، کم‌تر کتاب مهم تاریخی را می‌توان یافت که از خطر تحریف مصون مانده باشد. در میان متون مختلف تحریف شده، تحریف برخی متون تأثیر زیادی در مسیر حرکت اجتماعی مردم و سعادت و شقاوت آن‌ها دارد که متون دینی و اخلاقی و آثار شخصیت‌هایی که گفتار و کردارشان برای مردم حجت است، نمونهٔ بارز آن است. در این‌جا برای درک میزان اهمیت تحریف در متون دینی، به نمونه‌ای از تحریفات واقع شده در تورات اشاره می‌کنیم:

می‌دانیم که در جهان‌بینی دینی، مسئلهٔ آفرینش انسان به این صورت مطرح شده که خداوند آدم و حوا را در بهشت آفرید و آن‌ها پس از عصیان و پیروی از وسوسه‌های شیطان در خوردن از میوهٔ شجرهٔ ممنوعه، به زمین هبوط کردند. این مقدار از داستان آفرینش از سوی قرآن کریم نیز مورد تأیید قرار گرفته است، اما حالت تحریف شدهٔ این داستان در کتاب تورات چنین است:

> خداوند، آدم را امر فرموده گفت: از همهٔ درختان باغ بی‌ممانعت بخور، اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری، زیرا روزی که از آن خوردی، هر آینه خواهی مرد... و مار از همهٔ حیوانات صحرا که خدا ساخته بود، هوشیارتر بود و به زن (حوا) گفت: آیا خدا حقیقتاً گفته است که از همهٔ درختان باغ نخورید. زن به مار گفت: از میوهٔ درختان باغ می‌خوریم. لکن از میوهٔ درختی که در وسط باغ است. خدا گفت از آن مخورید و آن را لمس نکنید، مبادا بمیرید. مار به زن گفت: هر آینه نخواهید مرد، بلکه خدا می‌داند در روزی که از آن بخورید چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود. و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و به نظر خوش‌نما و درختی دلپذیر و دانش‌افزا، پس، از میوه‌اش گرفته، بخورد و به شوهر خود نیز داده و او خورد، آن‌گاه چشمان هر دوی ایشان باز شد و فهمیدند

که عریانند، پس برگ‌های انجیر دوخته سترها برای خویش ساختند. خداوند گفت همانا انسان مثل یکی از ما شده است که عارف نیک و بد گردیده، اینک مبادا دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته، بخورد و تا به ابد زنده بماند.[۱]

در این داستان دو تحریف بزرگ صورت گرفته است؛ یکی این‌که مطابق با تقریر فوق، آن شجرهٔ ممنوعه که آدم و حوا از خوردن آن منع شده بودند، درخت آگاهی و معرفت بوده است. نتیجهٔ داستان فوق این است که خداوند (و به تبع، تعالیم دینی) نمی‌خواهد انسان آگاه و با معرفت شود، اما اگر از این دستور خدا سرپیچی کند، می‌تواند به آگاهی و معرفت برسد و در واقع، آن شیطان وسوسه‌گر هم عقل انسان است.

استاد شهید مطهری پس از نقل این جریان می‌گوید: به نظر من هیچ تحریفی در طول تاریخ به اندازهٔ این تحریف به بشریت زیان وارد نکرده است، زیرا این تحریف برای اندیشه‌های دینی خیلی گران تمام شد و نتیجهٔ آن مسئلهٔ تضاد علم و دین در عالم یهود و مسیحیت و اروپای امروز است که فکر می‌کنند میان علم و معرفت با دین و دین‌داری تضاد وجود دارد که باید از میان آن‌ها یکی را انتخاب کرد؛ یا باید دین داشت و در جهل و عقب ماندگی به سر برد و یا برای رسیدن به علم و معرفت و پیش رفت باید تعالیم دینی را کنار گذاشت. متأسفانه عمل‌کرد کلیسا در قرون وسطا و مسئلهٔ خشونت و تفتیش عقاید و برخورد با دانشمندان بزرگی، مانند گالیله، تأثیر تحریف مذکور را بیش‌تر کرد و ضربهٔ بزرگی به تعالیم دینی وارد نمود، به طوری که هنوز با آثار و نتایج زیان‌بار آن در افکار عمومی ملت‌ها در باب تضاد علم و دین مواجه هستیم.

تحریف دیگری که در داستان فوق مطابق با نقل تورات اتفاق افتاده این است که در این تقریر، شیطان (مار) ابتدا حوا را وسوسه کرد و او را فریفت و حوا از درخت خورد و سپس شوهر خود، آدم را نیز به این خطا کشاند و از میوهٔ درخت به او هم داد.

این تحریف نیز در مجموع به ضرر دین و مذهب تمام شده است، زیرا از آن چنین

---

۱. سفر پیدایش، باب ۲، آیات ۱ ـ ۲۳.

فهمیده می‌شود که گویا مطابق با انسان‌شناسی دینی، زن، همواره عنصر گناه و در واقع، شیطان کوچک است. مرد در ذات خود از گناه مبراست و همواره این زن است که مرد را به گناه می‌کشد و نمونهٔ آن هم همین حرف کتاب مقدس است که می‌گوید: شیطان اول زن را وسوسه کرد و فریب داد و زن مرد را.

وقتی به تقریر قرآن کریم از این داستان مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که اولاً، وسوسهٔ شیطان به هر دو نفر نسبت داده شده است:

فوسوس لهما الشیطان ... * وقاسمهما انی لکما لمن الناصحین * فدلاهما بغرور ...[۱]؛

پس شیطان آن دو را وسوسه کرد ... و برای آن دو سوگند یاد کرد که من از خیرخواهان شما هستم، آن‌گاه آن‌ها را فریبکارانه به طمع انداخت.

ثانیاً، مطابق دیدگاه قرآنی، آن شجرهٔ ممنوعه، مربوط به حرص و طمع و چیزی از مقولهٔ حیوانیت و امور ضد ارزش بوده است، چنان‌که در قرآن کریم چنین آمده است: خداوند همهٔ اسما (حقایق) را به آدم آموخت و آن‌گاه به فرشتگان دستور داد که بر او سجده کنند و شیطان از آن جهت رانده شد که بر انسان که آگاه بر همهٔ حقایق بود، سجده نکرد. به نظر قرآن، شیطانِ وسوسه‌گر همواره بر ضد عقل و مطابق با هوای نفس حیوانی وسوسه می‌کند و آن‌چه در وجود انسان مظهر شیطان است نفس اماره است نه عقل آدمی[۲].

در طول تاریخ قوم یهود، قهرمان میدان تحریف بود، به طوری که حتی قرآن کریم به این مسئله اشاره کرده است:

من الذین هادوا یحرفون الکلم عن مواضعه ...[۳]؛

برخی از یهودیان، سخنان را جابه‌جا و تحریف می‌کنند

افتطمعون أن یؤمنوا لکم و قد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعدما عقلوه وهم یعلمون[۴]؛

---

۱. اعراف (۷) آیات ۲۰ ـ ۲۳.

۲. برای تفصیل این مطلب ر.ک: مرتضی مطهری، مسأله شناخت، ص ۲۶ ـ ۲۸؛ انسان و ایمان، ص ۱۹ ـ ۲۱؛ نظام حقوق زن در اسلام، ص ۱۴۷ ـ ۱۵۱.

۳. نساء (۴) آیهٔ ۴۶.

۴. بقره (۲) آیهٔ ۷۵.

جنبهٔ مغالطه‌آمیز این نقل و بازگو کردن در توجیه و تفسیر گفتار و رفتار دیگران است که مغایر با منظور اصلی خود آن‌هاست و لذا نام این مغالطه را تفسیر نادرست نهاده‌ایم.

فرض کنید رئیس کارخانه‌ای احساس کند که تعداد کارگران در یکی از بخش‌های کارخانه زیاد است و در بخش دیگر، کارگران اندکی وجود دارند و با کمبود نیرو مواجه‌اند، در این حالت طبیعی است که رئیس کارخانه برای برقراری تعادل نیرو میان بخش‌های مختلف، چند نفر را از بخش اول به بخش دوم منتقل کند. حال فرض کنید کسی با نقل و بازگو کردن این اقدام رئیس، به دیگران بگوید: آیا می‌دانید چرا رئیس این کارگران را منتقل کرد؟ دلیل آن این است که او از آن‌ها راضی نیست و می‌خواهد با این کار مقدمات اخراج آن‌ها را فراهم کند. در این صورت، چنین شخصی مرتکب مغالطهٔ تفسیر نادرست شده و روشن است که ارتکاب این مغالطه، مانند دیگر مغالطات، می‌تواند همراه با علم و آگاهی و از روی تعمد باشد و ممکن است به طور ناخواسته و از روی ناآگاهی و عدم توجه صورت گیرد.

در مقایسه با دو مغالطهٔ نقل قول ناقص و تحریف ،اهمیت، پیچیدگی، امکان ارتکاب و تأثیر مخرب مغالطهٔ تفسیر نادرست به مراتب بیش‌تر است. در این‌جا برای درک بیش‌تر اهمیت این مغالطه به نمونه‌هایی واقعی از آن اشاره می‌کنیم:

عمار یاسر یکی از مؤمنان راستین و از اصحاب واقعی پیامبر اکرم ﷺ است. نقل است روزی که مسجد مدینه را ساختند، و عمار در انجام این کار تلاش زیادی می‌کرد، پیامبر اکرم ﷺ جمله‌ای دربارهٔ عمار گفت که به او شخصیت بزرگی در میان مسلمان داد، پیامبر ﷺ فرمود: «یا عمار تَقتلک الفئة الباغیة»؛ یعنی ای عمار تو را گروهی از افراد یاغی و سرکش می‌کشند. به این ترتیب گویا پیامبر ﷺ با این خبر غیبی، شخصیت مثبت عمار را در آینده و منفی بودن شخصیت قاتلان او را تضمین کرده بود و لذا از آن روز به بعد مسلمانان وجود عمار را به منزلهٔ مقیاسی برای تشخیص گروه حق از باطل در نظر می‌گرفتند.

سال‌ها بعد، در جنگ صفین وقتی که. عمار در لشکر علی علیه‌السلام به وسیلهٔ لشکریان

معاویه کشته شد، از همه جا فریاد بلند شد که حدیث پیامبر ﷺ تحقق یافت. این امر برای سپاهیان علی علیه‌السلام موجب اطمینان خاطر از حقانیت خود شد و از آن سو، تزلزلی در میان لشکریان معاویه به وجود آورد. لشکریان معاویه به او اعتراض کردند که عمار را ما کشتیم و طبق فرمایش پیامبر ﷺ ما گروه یاغی و سرکش هستیم. معاویه که همیشه با حیله و نیرنگ کار خود را پیش می‌برد، گفت اشتباه می‌کنید عمار را ما نکشتیم. در واقع، عمار را علی کشت که او را به جنگ آورد و موجبات کشته شدن او را فراهم کرد! معاویه با استفاده از این مغالطه، سخن روشن پیامبر اکرم ﷺ را که افشاگر ماهیت عمل‌کرد او بود بی‌تأثیر کرد و لشکریان او به دلیل جهل و نادانی نتوانستند مغالطه‌آمیز بودن تفسیر نادرست او را از سخن پیامبر ﷺ درک کنند.

موضوع و زمینهٔ مهم دیگرِ ارتکاب مغالطهٔ تفسیر نادرست که در جامعهٔ اسلامی و شیعی ما با آن مواجه هستیم، مانند آن‌چه در مغالطهٔ تحریف اشاره شد، مسئلهٔ حادثهٔ عاشوراست؛ به عنوان مثال ممکن است کسی در ذکر وقایع روز عاشورا هیچ دخل و تصرف و تحریفی نکند و تمام وقایع این حادثه را مطابق با واقع و از کتب تاریخی معتبر نقل نماید، اما در توجیه و تفسیر این‌که چرا امام حسین علیه‌السلام قیام کرد و کشته شد، توجیه و تفسیر نادرستی ارائه کند و بگوید: حضرت سیدالشهدا قیام کرد و کشته شد تا کفارهٔ گناهان ما شیعیان باشد؛ یعنی او برای بخشیده شدن گناهان ما کشته شد. بنابراین، چون امام حسین علیه‌السلام خود را فدا کرد و به شهادت رسید گناهان ما بخشیده می‌شود.استاد مطهری در نقد تفسیر نادرست فوق می‌گوید:

> الفادی (فداشونده) لقب مسیح علیه‌السلام است. از نظر مسیحیت این جزء متن مسیحیت است که عیسی علیه‌السلام به دار کشیده شد تا کفارهٔ گناهان امت باشد؛ یعنی مسیحیان گناهان خودشان را به حساب عیسی علیه‌السلام می‌گذارند! ما فکر نکردیم که این حرف برای دنیای مسیحیت است و با روح اسلام سازگار نیست. با سخن حسین علیه‌السلام سازگار نیست. به خدا قسم این حرف تهمت به اباعبدالله است ... خود اباعبدالله برای مبارزه با گناه قیام کرد، اما ما می‌گوییم قیام کرد تا سنگری برای گناهکاران باشد، می‌گوییم حسین علیه‌السلام یک شرکت بیمه تأسیس کرد، بیمهٔ چی؟ بیمهٔ گناه! یک ابن زیاد

و یک عمرسعد در دنیا کم بود، امام حسین خواست ابن زیاد و عمرسعد در دنیا زیاد شود. گفت: ایهاالناس! هر چه می‌توانید بد باشید و گناه کنید که من بیمهٔ شما هستم. چیزی که هست فرق ما با مسیحیان این است که می‌گوییم یک بهانه لازم است و آن این‌که شخص گناه‌کار باید به قدر بال مگسی اشک بریزد و همان کافی است که جواب دروغ‌گویی‌ها، خیانت‌ها، شراب‌خواری‌ها، رباخواری‌ها، ظلم‌ها و آدمکشی‌ها بشود! به این ترتیب، مکتب امام حسین علیه‌السلام به‌جای این‌که مکتب احیای احکام دین باشد، مکتب ابن‌زیادسازی و یزیدسازی شده است.

استاد مطهری تصریح می‌کند که آن‌چه سبب شده حادثهٔ بزرگی، مانند واقعهٔ کربلا برای ما از اثر و خاصیت بیفتد، تفاسیر نادرست از آن است که خطر آن در نقل قول و تحریف، به مراتب بیش‌تر و عمیق‌تر است.[۱]

در پایان تذکر این نکته لازم است که خطر مغالطهٔ تفسیر نادرست، مانند دو مغالطهٔ قبل، به ویژه در مورد متونی است که در سرنوشت مردم نقش تعیین کننده دارند که در رأس آن‌ها، کتب مقدس و مخصوصاً قرآن کریم و احادیث و روایات و سیرهٔ معصومین علیهم‌السلام قرار دارند. در مورد قرآن کریم باید توجه داشت که اگر چه هیچ گونه تحریفی به صورت کم کردن یا زیاد کردن در الفاظ آن رخ نداده و رخ نخواهد داد، اما چیزی جلوی تفاسیر نادرست آیات قرآن را نگرفته و همواره تعالیم قرآن از این راه صدمه دیده است و هیچ چیز به اندازهٔ این تفسیرهای نادرست در کُند کردن لبهٔ تیغ این کتاب مقدس و کاهش میزان تأثیر گذاری آن در هدایت جوامع، مؤثر نبوده و نیست. در این‌جا و در پایان این مغالطه، به نمونه‌ای از هزاران تفسیر نادرستی که در مورد آیات قرآن کریم صورت گرفته اشاره می‌کنیم:

یکی از کلمات و مفاهیم بسیار مهم در قرآن کریم، لفظ «ایمان» است که همراه با دیگر کلمات هم‌ریشهٔ خود بیش از پانصد مرتبه در قرآن تکرار شده است. قرآن کریم، متعلق ایمان را اموری، مانند خدا، ملائکه، کتب آسمانی، پیامبران و

---

۱. مرتضی مطهری، حماسهٔ حسینی، ج ۱، ص ۶۷ ـ ۷۸.

قیامت ذکر می‌کند. در این‌جا سؤالی مطرح می‌شود و آن این‌که ایمان به این امور، یعنی چه؟

یکی از تفسیرهای نادرست دربارهٔ آیات قرآن از سوی برخی مفسران و به ویژه فلاسفه این است که گفته می‌شود: ایمان به این امور، یعنی شناخت این امور. ایمان به خدا، یعنی شناخت خدا، ایمان به معاد، یعنی شناخت معاد و ... پس منظور از ایمان در قرآن، شناخت و معرفت است. این عبارت قرآنی که «امنوا و عملوا الصالحات» نیز مطابق تفسیر فوق، همان حکمت نظری و حکمت عملی دانسته می‌شود.

اما با مراجعه به خود قرآن کریم خطا بودن تفسیر فوق آشکار می‌شود، زیرا قرآن کریم موجودی را معرفی می‌کند که نسبت به خدا و ملائکه و قیامت، شناخت کامل دارد، اما در عین کامل بودن، مؤمن نیست و کافر است. آن موجود شیطان است که حتی چند هزار سال هم خدا را عبادت کرده است و نسبت به ملائکه و مسئلهٔ قیامت هم به خوبی شناخت و معرفت دارد، اما در عین حال قرآن کریم می‌فرماید: وکان من الکافرین[1].

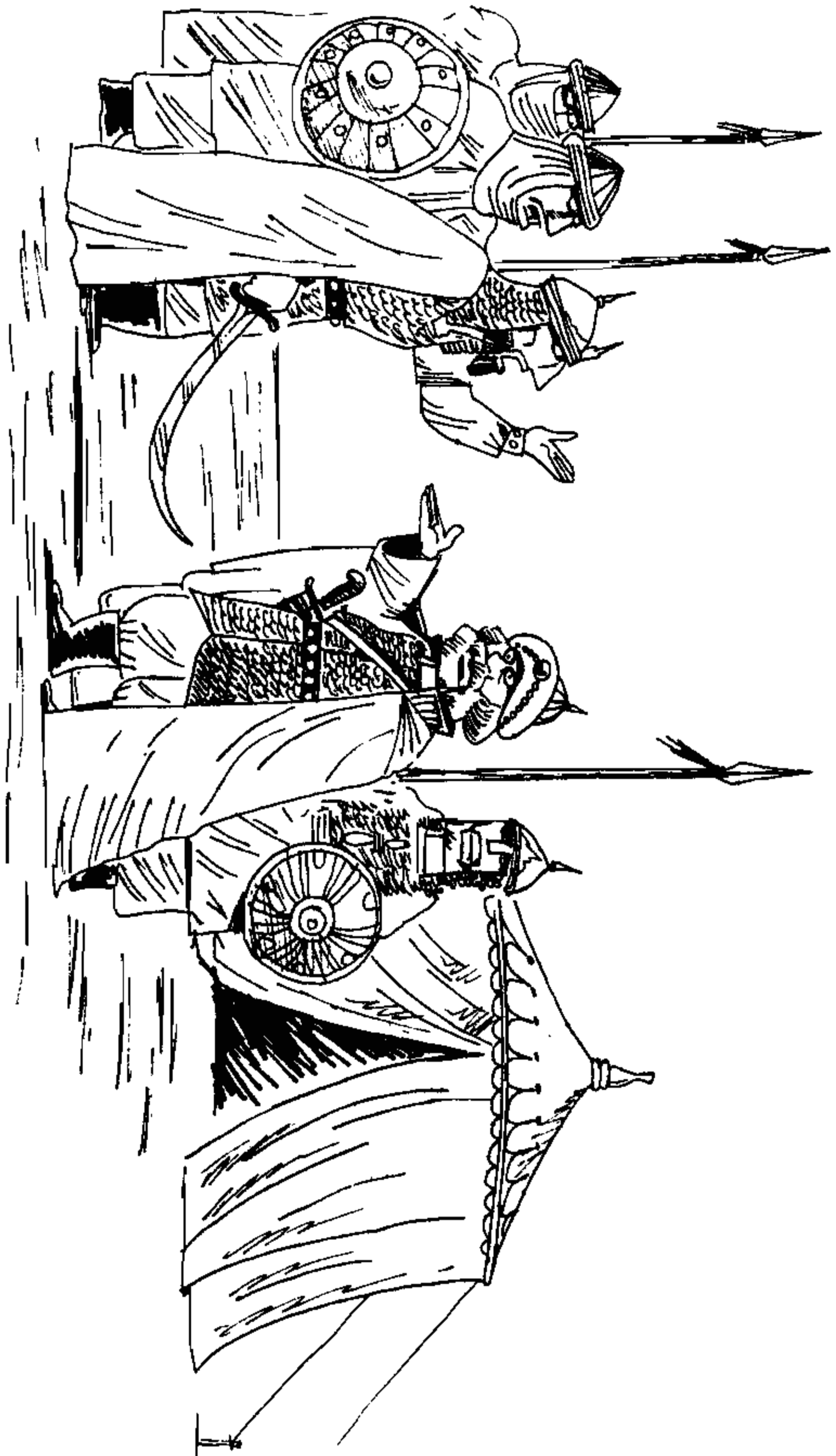
بنابراین، به این نتیجه می‌رسیم که از نظر قرآن، «ایمان» حقیقتی بالاتر از شناخت دارد، یعنی شناختی است که همراه گرایش و تسلیم است و نه شناختی که با عناد و مخالفت همراه باشد و یا شناختی که اصلاً گرایشی را در انسان بر نینگیزد[2].

تفسیرهای نادرست از آیات قرآن کریم، هر چند به ظاهر مربوط به امور جزئی هستند، معمولاً تأثیر عمیقی در ابعاد مختلف معارف دینی بر جا می‌گذارند و به همین دلیل اهمیت و خطر آن‌ها زیاد است؛ به عنوان مثال با پذیرش تفسیر نادرست مذکور که ایمان را صرفاً شناخت و معرفت بدانیم، این امر تأثیر عمیقی در نظریات مختلف ما دربارهٔ موضوعاتی، هم‌چون اخلاق، تعلیم و تربیت، طرز تلقّی نسبت به انسان کامل و ... بر جا خواهد گذاشت.

---

۱. ص (۳۸) آیهٔ ۷۴.

۲. مرتضی مطهری، انسان کامل، ص ۱۵۶ ـ ۱۵۹.



معاویه: آری پیامبر فرمود عمار را گروهی از افراد یاغی و سرکش می‌کشند، اما عمار را در واقع علی کشت که او را به جنگ آورد و موجبات کشته شدن او را فراهم کرد.

مغالطهٔ تاکید لفظی[1]

تاکنون با مغالطهٔ دروغ و مغالطات مربوط به آن، یعنی نقل قول ناقص، تحریف و تفسیر نادرست، آشنا شدید. همان طور که قبلاً اشاره شد این مغالطات در هنگام گزارش دادن و بازگویی یک خبر یا یک جمله و عبارت و متن اتفاق می‌افتد و می‌توان نام مشترک «مغالطات نقل» را برای آن‌ها انتخاب کرد.

در مقام نقل و گزارش از یک خبر یا عبارت، ارتکاب مغالطهٔ دیگری قابل تصور است که با انواع دیگر این مغالطات متفاوت است. در این مغالطهٔ جدید، هیچ دروغ یا کاستن و افزودنی نسبت به محتوای خبر یا متن و یا تفسیر نادرستی از مطلب مورد نظر اتفاق‌نمی‌افتد، اما مغالطه‌آمیز بودن آن به‌این دلیل است که‌گاهی در نقل وبازگویی یک جمله، تأکید بر برخی کلمات آن جمله، سبب می‌شود مفاهیم اضافی و خارج از جمله القا و فهمیده شود. مفاهیمی که بدون هیچ کلمه‌ای متکفل بیان آن‌ها شده باشد، به طور پنهانی به ضمیر مخاطب منتقل می‌شود. نام این مغالطه «تأکید لفظی» است.
مغالطهٔ تأکید لفظی ناشی از این حقیقت است که معنای یک جمله متناسب با تأکید و تکیه‌بر کلمات مختلف آن تغییر می‌کند. تکیه بر کلمات خاص در یک جمله یا عبارت می‌تواند هم معنایی کاملاً متفاوت با معنای اصلی و مورد نظر گوینده به آن بدهد و هم مفاهیم دیگری به آن اضافه کند که الفاظ جمله، آن مفاهیم را در بر ندارد، مثلاً:

پیراهن مرا اطو کن.
(بدون تأکید لفظی، این جمله مانند یک دستور یا تقاضای عادی است).

پیراهن مرا اطو کن.
(بجای شلوار یا کت یا هر چیز دیگر)

پیراهن **مرا** اطو کن.
(نه پیراهن خودت یا کس دیگر را)

پیراهن مرا **اطو کن**.
(نه این‌که مچاله کن یا در ماشین لباسشویی بینداز)

---

1. accent / verbal emphasis

مشاهده می‌شود که حتی در جمله‌ای به این سادگی، تغییر در تأکید بر الفاظ می‌تواند چنین تغییرات قابل ملاحظه‌ای را در معنا و مفهوم جمله ایجاد کند. به مثال دیگر توجه کنید:

آن‌ها معتقدند که انسان‌ها به طور برابر و مساوی **به دنیا می‌آیند**، لذا این امر دلیل نمی‌شود که به آن‌ها حق رأی و اظهار نظر برابر بدهند. (تأکید بر برابر و مساوی **به دنیا می‌آیند**، به طور ضمنی این مفهوم را در بردارد که آن‌ها برابر و مساوی باقی نمی‌مانند).

واضح است که «تأکید لفظی» بیش‌تر یک مغالطهٔ شفاهی و گفتاری است. تکیه و تأکید در متون چاپ شده معمولاً با کلمات کج یا کلمات پر رنگ و یا با خط کشیدن زیر آن‌ها مشخص می‌شوند. البته چه در گفتار و چه در نوشتار تأکیدهای لفظی بی‌جا و غیرمجاز، معانی بی‌ربطی را به دنبال خواهد داشت.

مغالطهٔ تأکید لفظی معمولاً در جایی استفاده می‌شود که می‌خواهند کار حرام یا ممنوعی را مجاز جلوه دهند، به‌این ترتیب که گویا تکیه و تأکید بر نفی و تحریم بعضی عناصر به منزلهٔ جواز عناصر و حالات دیگر است؛ مثلاً کودکی به هم‌بازی خود می‌گوید:

مادر گفته که به سوی پنجره‌ها **سنگ** پرتاب نکنیم، بنابراین، می‌توانیم پاره آجر پرتاب کنیم.
(و مادر که قول داده بود اگر آن‌ها بچه‌های خوبی باشند دیگر آن‌ها را با خط‌کش کتک نزند، در این‌صورت آن‌ها را با کمربند تنبیه خواهد کرد!)

حالت دیگر ارتکاب این مغالطه درجایی است که بخواهند شخصی را متهم به گفتن مطلبی کنند که اصلاً مورد نظر او نبوده است. فرض کنید کسی این جمله را گفته باشد:

ما نباید به هم‌وطنان خود دروغ بگوییم.

این جمله اگر بدون هیچ تأکیدی بر لفظ خاص ادا شود، سخن مقبولی است و حتی می‌تواند یک پند اخلاقی تلقی شود. حال اگر کسی در نقل جملهٔ فوق بر کلمهٔ خاص تأکید کند؛ مثلاً در گفتن، آن کلمه را با تأکید ادا نماید و یا در نوشتن آن کلمه را پر رنگ بنویسد، ماهیت جملهٔ فوق به طور کلی، تغییر خواهد کرد و نه یک پند اخلاقی، بلکه سخنی کاملاً ضد اخلاقی خواهد شد، مانند:

ما نباید به **هم‌وطنان خود** دروغ بگوییم.
(اما دروغ گفتن به غیر از آن‌ها اشکال ندارد!)

ما نباید به هم وطنان خود **دروغ بگوییم**.
(اما هر جنایت دیگری مجاز است!)

حالت کلی مغالطهٔ تأکید لفظی این است که هنگام نقل یک جمله بر لفظی تأکید و تکیه شود و چنین وانمود شود که گویندهٔ اصلی نیز بر آن مورد خاص تأکید داشته و در نتیجه، موارد دیگر مورد نظر او نبوده، بلکه موارد دیگر را نفی کرده است.

آقای مدیر گفت حمید دانش‌آموز درس‌خوانی است، پس حتماً سعید درس‌خوان نیست.

همان‌طور که در مثال فوق ملاحظه می‌شود گاهی تأکید لفظی تصریح نمی‌شود، اما مبنای استدلال قرار می‌گیرد؛ یعنی استنتاج فوق بر این فرض مبتنی است که آقای مدیر بر لفظ حمید تأکید داشته و مثلاً اگر حمید و سعید دو برادر باشند، منظور او فقط حمید بوده است و نه سعید.

برای جلوگیری از مغالطهٔ تأکید لفظی (چه به صورت صریح و یا غیر صریح آن) عبارت مشهوری وجود دارد که توجه به آن مفید است. آن عبارت این است که «اثبات شیء نفی ماعدا نمی‌کند»؛ یعنی اگر گوینده‌ای نسبت به شیء یا شخصی اظهار نظر کرد، دربارهٔ غیر آن شیء یا شخص اظهار نظر نکرده و نباید نفی و سلب آن اظهار نظر را دربارهٔ موارد دیگر را نتیجه بگیریم. هم‌چنین نسبت دادن صفتی به شیء یا شخصی خاص به معنای سلب و نفی صفات دیگر نیست؛ مثلاً در مثال فوق، از این‌که «حمید دانش‌آموز درس‌خوانی است» نمی‌توان نتیجه گرفت که «پس حمید اهل ورزش نیست»، زیرا اثبات شیء نفی ماعدا نمی‌کند.

تمرین‌های فصل اول ـ تبیین‌های مغالطی

تعیین کنید در هر یک از موارد زیر چه مغالطه‌ای به کار رفته است:

۱. من قبول ندارم که یک شرکت ایرانی بتواند اقدام به اجرای این پروژهٔ عظیم صنعتی کند، چرا که به ندرت شرکت ایرانی پیدا می‌شود که پروژه‌های اجراشده توسط آن بدون اشکال بوده باشد.

۲. آشنایی سطحی ما با علوم انسانی از راه ایدئولوژی سیاسی رفته‌رفته عمیق‌تر می‌شود.

۳. در جنگلی که کسی در آن وجود ندارد، اگر درختی بشکند و بر زمین بیفتد، آیا شکستن و افتادن درخت همراه با صدا خواهد بود؟

۴. هر چه از دنیا دوری کنی به نفعت خواهد بود؛ چرا که دنیا چیزی نیست جز هوا و هوس و تعلقات کاذب به ظواهر فریبنده.

۵. مؤلفان این کتاب می‌گویند ریاضی ذهن انسان را پرورش می‌دهد و از این طریق خواسته‌اند مطرح کنند که ذهن فقط با ریاضی است که فعال و تیز می‌شود. این ادعای نادرستی است چرا که ما افراد بسیاری داشته‌ایم که حتی مقدمات ریاضی را هم نخوانده بودند و از دانشمندان بزرگ و متفکر بودند.

۶. شرکت سهند مانند شرکت سبلان رقیب مهمی برای شرکت ما نیست؛ به این ترتیب ما باید برای رقابت با رقبای اصلی خود برنامه‌ریزی کنیم.

۷. به نظر من علت پیروزی چشمگیر زنان در انتخابات اخیر رشد قابل توجه جمعیت زنان در کشور می‌باشد و چون اکثر زنان علاقه دارند نمایندگان زن در مجلس حضور یابند، به کاندیداهای زن رأی داده‌اند.

۸. پاپ وقتی وارد فرودگاه لندن شد در جواب خبرنگاری که از او پرسید آیا قصد دارد در لندن به کلوپ‌های شبانه و میکده‌ها برود؟ وی با تعجب پرسید: آیا در لندن کلوپ شبانه و میکده وجود دارد؟! صبح فردا تیتر روزنامه‌ها چنین بود: اولین سؤال پاپ هنگام ورود به لندن: آیا در لندن کلوپ

شبانه و میکده وجود دارد؟!

۹. اخیراً بازار فرش دچار رکورد شدیدی شده است، مسلماً قالی‌بافان مثل گذشته در بافت قالی‌هایشان دقت و ظرافت گذشته را به خرج نمی‌دهند.

۱۰. چاپگرهای «وایت» هر برگ را در کمتر از یک ثانیه چاپ می‌کند. در هر دقیقه ۷۶ برگ و در شرایط متعادل در هر ساعت نزدیک ۵۰۰۰ برگ چاپ می‌کند و کارایی نهایی قطعات اولیه آن بالغ بر ۳۰۰۰ ساعت یعنی ۱۵ میلیون برگ می‌باشد.

۱۱. من سال‌هاست ایشان را می‌شناسم، کم‌تر پیش می‌آید که او کنترل خویش را از دست بدهد و عصبانی شود. به نظر من احتمال این‌که در این درگیری ایشان مقصر باشد و دعوا را شروع کرده باشد، وجود ندارد.

۱۲. قضاوت شما دربارهٔ عمل‌کرد دانشکدهٔ ادبیات عجولانه است. در طول دو ترم گذشته، ما فقط ۳ دانشجوی اخراجی داشته‌ایم و فقط ۴ کلاس از ۱۲۰ کلاس درس به دلیل غیبت‌های استاد، حذف شده‌اند و در مورد آنچه شما درگیری بین مسؤولان دانشکده نامیدید، باید عرض کنم نزاع لفظی بین همکاران امری طبیعی است و نباید آن را این‌قدر بزرگ جلوه دهید.

۱۳. کتاب‌های درسی دانشگاه‌های اروپایی نمی‌توانند منابع خوبی برای دروس دانشگاهی ما باشند، چرا که نویسندگان این کتاب‌ها دارای پایه‌های فکری اومانیستی هستند و مطالعهٔ چنین کتاب‌هایی به طور ناخودآگاه شخص را به اندیشه‌های ضددینی سوق می‌دهد.

۱۴. ۹۷٪ دانش‌آموزان سال آخر این آموزشگاه در سال گذشته در دانشگاه‌های دولتی، آزاد و پیام نور پذیرفته شده‌اند.

۱۵. یک کنفرانس علمی در مورد کار حفاری چاه‌های نفت در شهر شیراز برگزار می‌شود.

۱۶. دیروز با یک توریست آلمانی آشنا شدم که شغل اصلی‌اش عکاسی است. ضمناً او قهرمان سابق شنای پروانه اروپا بوده است. خیلی خوشحالم که با یکی از بهترین عکاسان و ورزشکاران اروپایی دوست شده‌ام.

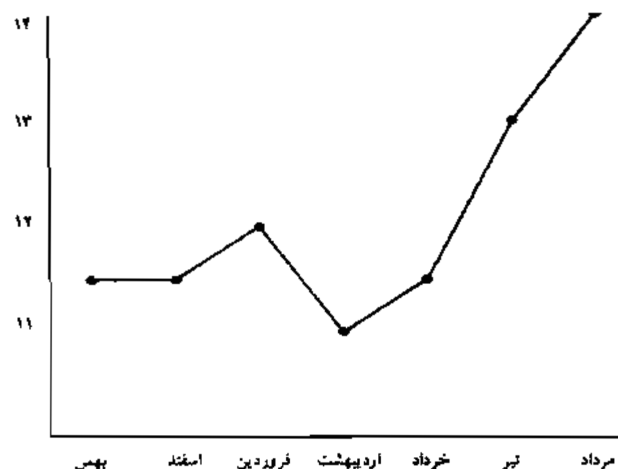
۱۷. باید فکری برای جایگزینی افراد بهتر در هیأت مدیره شرکت تعاونی کرد، چرا که پس از آغاز به کار هیأت مدیره جدید، وضع مالی شرکت تعاونی به طور بی‌سابقه دچار نابسامانی شده است.

۱۸. واحدهای مسکونی این مجتمع با شرایط عالی و قیمت مناسب به فروش می‌رسد.

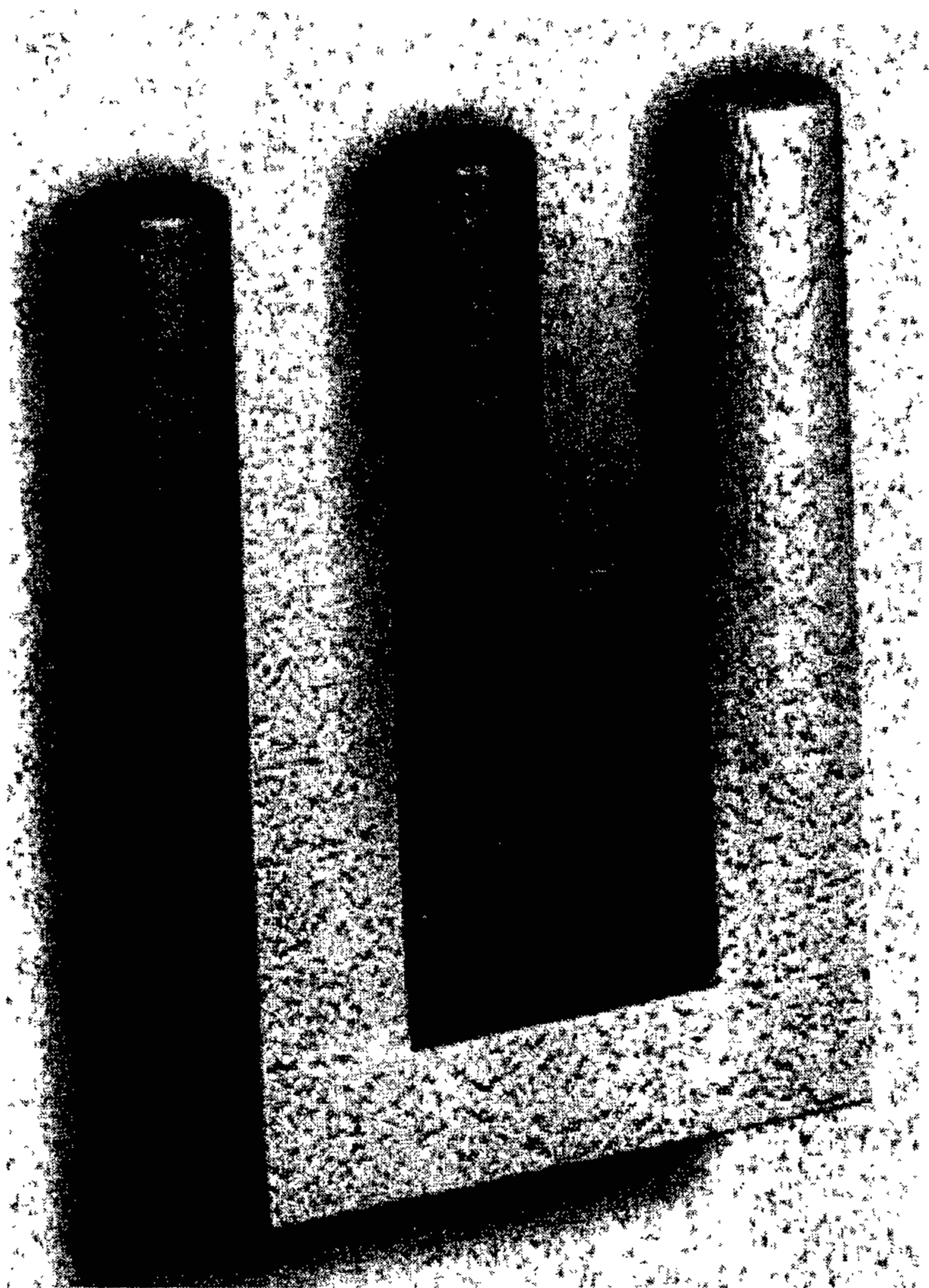
۱۹. اگر از تحصیل در غرب منصرف شوی به نفع تو خواهد بود، چرا که غرب جز فساد و انحراف و لاابالی‌گری ندارد. گرایش به غرب چیزی غیر از نابودی اخلاق و معنویت نیست.

۲۰. آقای دکتر کیانی از ملی‌گرایان است و همان‌طور که می‌دانید برای ملی‌گرایان ارزشهای دینی و شعائر اسلامی اهمیت چندانی ندارد. بنابراین توقع نداشته باش که آقای دکتر کیانی اهل مسجد و نماز جماعت و... باشد.

۲۱. سازمان هواشناسی تهران نسبت به آلودگی فوق‌العاده زیاد هوای تهران در دو ماه اخیر هشدار داد و از شهروندان مبتلا به بیماری‌های تنفسی درخواست نمود حتی‌المقدور از خارج‌شدن از منازل خود اجتناب نمایند. میزان تغییرات آلودگی در شش ماه گذشته شهر تهران در نمودار زیر قابل رؤیت است.



۲۲. من از این همه دشمنی شیعیان با ابوبکر و عمر تعجب می‌کنم. این در حالی است که خود حضرت علی﵇ از آنها به نیکی یاد می‌کند و نمونهٔ کلمات آن حضرت حتی در نهج‌البلاغه هم موجود است. از جمله در خطبه ۲۲۶ ایشان با این جملات عمر را ستایش می‌کند: کسی که انحراف‌ها را از بین برد، نواقص و کاستی‌ها را برطرف نمود، فتنه‌ها را آرام کرد و سنت‌ها را زنده نمود و ...



فصل دوم

ادعای بدون استدلال [1]

اشاره

به جز گزاره‌های بدیهی ادعای درستی یا نادرستی هر گزارهٔ دیگری محتاج دلیل است، لذا کسی که مدعایی در تأیید یا رد مطلبی دارد، برای اثبات مدعای خود باید دلیل و برهان اقامه کند. در این فصل با مغالطاتی آشنا می‌شوید که گوینده یا نویسنده مدعایی را مطرح می‌کند که برای آن دلیلی ندارد، اما به‌جای استدلال، از ترفندهایی استفاده می‌کند تا مدعای خود را به گونه‌ای به مخاطبان بقبولاند. این ترفندها عبارت‌اند از:

ـ ایجاد زمینه‌ای که مخاطبان مطالبهٔ دلیل نکنند و امکان نقادی مدعای مورد نظر سلب شود (مغالطهٔ بستن راه استدلال).

ـ ادعای این‌که این مدعا بسیار واضح و بدیهی است و نیاز به استدلال ندارد. (مغالطهٔ هر بچه مدرسه‌ای می‌داند)

ـ نسبت دادن یک صفت منفی و مذموم به مخالفان آن مدعا یا کسانی که در آن تردید می‌کنند. (مغالطهٔ مسموم کردن چاه)

---

1. claming without reasoning

- نسبت دادن یک صفت مثبت و ممدوح به موافقان آن مدعا با مخاطبانی که آن را به‌راحتی می‌پذیرند (مغالطهٔ تله‌گذاری)

- اشاره به این که مدعای مورد نظر نفی و رد نشده یا ما دلیلی بر خلاف آن نداریم، پس آن مدعا درست است. و یا این که مدعای مورد نظر اثبات نشده و ما دلیلی در تأیید آن نداریم. پس آن مدعا نادرست است. (مغالطهٔ از راه جهل)

- درخواست از مخاطبان مبنی بر این که اگر مدعای مورد نظر را نمی‌پذیرند، بر ضد آن استدلال کنند. (مغالطهٔ طلب برهان از مخالفان)

- با ذکر عیوب شقوق مختلف، مطلوبیت شق مورد نظر را اثبات کردن، در حالی که شقوق دیگری نیز قابل تصوراست. (مغالطهٔ طرد شقوق دیگر)

- تکرار مدعا به‌جای استدلال برای اثبات آن. (مغالطهٔ تکرار)

- تظاهر به این‌که من باسواد و دارای فضل و کمال هستم، پس سخنم را بپذیرید! (مغالطهٔ فضل فروشی)

- استفادهٔ نابجا از اعداد و ارقام برای نشان دادن دقت زیاد مدعا. (مغالطهٔ کمیت‌گرایی)

- استفاده از کلماتی با بار ارزشی مثبت یا منفی به‌جای استدلال‌های موافق یا مخالف یک مدعا. (مغالطهٔ بیان عاطفی)

- تأثیر روانی بر مخاطب و استفاده از احساسات و عواطف برای منحرف کردن او از مقام استدلال. (مغالطهٔ توسل به احساسات) بعضی از مصادیق خاص این مغالطه عبارت‌اند از:

- جایگزین کردن زور به‌جای استدلال؛ یعنی فهماندن این نکته به مخاطب که اگر مدعای مورد نظر را نپذیرد، آسیبی به او خواهد رسید. (مغالطهٔ تهدید)

- جایگزین کردن منفعت‌طلبی به‌جای استدلال؛ یعنی فهماندن این نکته به مخاطب که اگر مدعای موردنظر را بپذیرد منفعتی عاید او خواهدشد.(مغالطهٔ تطمیع)

- جایگزین کردن ترحم و دل‌سوزی به‌جای استدلال؛ یعنی اظهار این‌که من ضعیف و ناتوان و شایستهٔ ترحم هستم، پس سخنم را بپذیرید. (مغالطهٔ جلب ترحم)

- جایگزین کردن امید و آرزو به‌جای استدلال؛ یعنی من و شما آرزو می‌کنیم و

دوست داریم چنین باشد، پس چنین است. (مغالطهٔ آرزو اندیشی)

ـ استفاده از هیجان جمعی، گرایش به تفاخر و تشبه به ثروتمندان و افراد مشهور به‌جای استدلال. (مغالطهٔ عوام‌فریبی)

ـ استفاده از نظر افراد مشهور در مورد موضوعاتی خارج از حوزه تخصصی آن‌ها. (مغالطهٔ توسل به مرجع کاذب)

مغالطهٔ بستن راه استدلال[1]

حالت طبیعی این است که وقتی شخصی مدعایی را مطرح می‌کند و در صدد اثبات مطلبی است، پس از مطرح کردن مدعای خود، به بیان ادله‌ای بپردازد که متناسب با قوت یا ضعف آن ادله بتوان دربارهٔ درستی یا نادرستی آن مدعا قضاوت کرد. اما گاهی شخص از این حالت طبیعی و منطقی خارج می‌شود و پس از مطرح کردن مدعای خود، سخنی می‌گوید که رابطهٔ آن مدعا با استدلال‌های موافق و مخالف را قطع می‌کند و به این ترتیب، خود را از بیان ادلهٔ آن مدعا بی‌نیاز می‌نماید.

> در این موضوع عقل چندان راه‌گشا نیست، اگر شما بتوانید دریچه‌های قلب خود را باز کنید، در آن صورت، صحت این سخنان را به خوبی درک خواهید کرد.

«بستن راه استدلال» از دو نظر جنبهٔ مغالطه‌آمیز دارد، زیرا از یک طرف، شخص مغالطه کننده که هیچ استدلالی برای مدعای خود ندارد با توسل به این مغالطه، نادرستی یا ضعف مدعای خود را می‌پوشاند و از سوی دیگر، با ارتکاب این مغالطه

---

۱. در کتاب‌های انگلیسی این مغالطه با نام لاتین Argumentum ad lapidem به معنای «استدلال از راه سنگ» شناخته می‌شود. در مورد این مغالطه این داستان را نقل می‌کنند که دو نفر در حال قدم زدن دربارهٔ اندیشه‌های فلسفی جورج بارکلی بحث می‌کردند، از جمله دربارهٔ این نظریهٔ بارکلی که می‌گوید: «هر چیز وقتی موجود است که مورد ادراک واقع شود و شیء غیر مدرک، یعنی شئی که کسی آن را ادراک نکند موجود نیست.» یکی از آن دو نفر این نظریه را مردود و قابل ابطال می‌داند و در همان حال قدم زدن لگدی به یک سنگ می‌زند و می‌گوید این سنگ رد نظریهٔ بارکلی است. البته آن شخص خطا کرده بود، چون رنگ، شکل، حجم و اثر ناشی از برخورد پا با آن سنگ همه ادراکاتی از آن سنگ است و لذا سخن بارکلی که گفته بود: «هر چیز وقتی موجود است که مورد ادراک واقع شود»، به این وسیله ابطال نشد، اما به این ترتیب، نام «استدلال از راه سنگ» از آن پس بر این مغالطه باقی ماند.

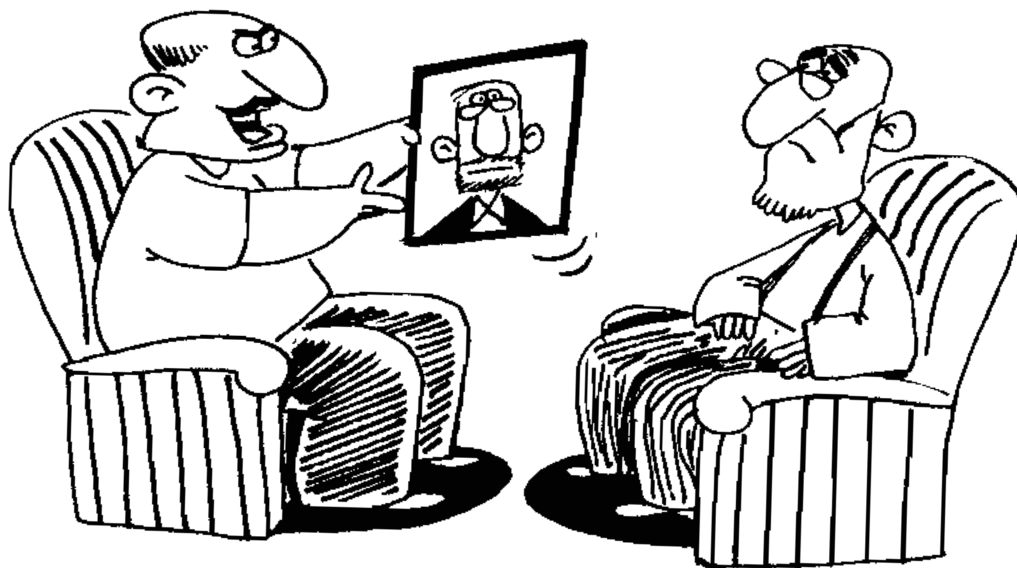
اجازه نمی‌دهد که مدعای مورد نظر، مورد نقادی دیگران قرار گیرد؛ یعنی همان طور که راه استدلال موافق و بیان دلیل برای اثبات مدعا به وسیلهٔ خود او بسته می‌شود، امکان استدلال‌های مخالف، یعنی بیان اشکال و اعتراض به آن مدعا نیز سلب می‌شود.

من حاضر به همکاری با او نیستم و به نظرم آدم متقلبی است. من وقتی به چهرهٔ این افراد نگاه می‌کنم می‌فهمم چه جور آدمی هستند.

در قرآن کریم می‌خوانیم که وقتی حضرت صالح علیه‌السلام در میان قوم ثمود به تبلیغ و بیان آیات و دستورات الهی پرداخت، پاسخ آن‌ها چنین بود:

قالوا اطّیّرنا بک و بمن معک[1]؛

گفتند (ما سخنان تو را نمی‌پذیریم زیرا، به تو و به همراهانت فال بد زده‌ایم!



به نظرِ من او آدم متقلبی است؛ وقتی من به چهرهٔ این افراد نگاه می‌کنم می‌فهمم چه جور آدمی هستند.

---

۱. نمل (۲۷) آیهٔ ۴۷

مغالطهٔ هر بچه مدرسه‌ای می‌داند![1]

همهٔ ما آن‌چه راکه هر بچه مدرسه‌ای می‌داند اموری بدیهی، روشن و آشکار تلقی می‌کنیم. ارتکاب این مغالطه وقتی است که کسی در بحث و جدل برای این‌که سخن خود را درست و مطابق با واقع و به عنوان یک امر بدیهی معرفی کند، سخنی که نباید در آن شک و شبهه‌ای کرد، ادعا می‌کند که آن مطلب را هر بچه مدرسه‌ای می‌داند. شخص مخاطب که نمی‌خواهد با اعتراض خود اعتراف کرده باشد، آن‌چه را کودکان و بچه مدرسه‌ای‌ها می‌فهمند، درک نمی‌کند، به ناچار مجبور می‌شود که ساکت بنشیند و دم نزند و در صحت آن مطلب شک و تردیدی روا ندارد.

> هر بچه مدرسه‌ای هم می‌داند که عادت کردن انسان به هر چیزی مانع رشد و تکامل اوست. بنابراین، لازم نیست در این باره بحث کنیم که انسان نباید به هیچ چیز حتی به کارهای خوب عادت کند.

در این‌جا شیوه استدلال و امتناع مخاطب مغالطه‌آمیز است، زیرا شخص به‌جای دلیل و برهان و پیش از ارائه دلیل سعی می‌کند بداهت و وضوح مسئله مورد بحث را مفروض بگیرد و مقبولیت آن را از سوی مخاطب مورد تأیید قرار دهد، اما نه از طریق متقاعدکردن منطقی او، بلکه از راه ایجاد احساس ترس و شرمندگی که مبادا گفته شود او به اندازهٔ یک بچه مدرسه‌ای هم نمی‌فهمد. در چنین شرایطی مخاطب موضوع را می‌پذیرد، در حالی‌که شایستگی آن موضوع برای قبول و پذیرش به کلی مورد غفلت واقع می‌شود.

> این یک حساب دو دو تا چهارتاست و هر کودکی آن را درک می‌کند که وقتی جامعه‌ای با تورم شدید روبه‌روست دولت باید آزادی بیش‌تری به مردم و مطبوعات بدهد و نسبت به آن‌ها سخت نگیرد.

وقتی شخص بیان می‌کند که این مطالب حتی برای بچه مدرسه‌ای‌ها و کودکان خردسال هم واضح و روشن است، راه را برای قبول آن مطلب صاف و هموار کرده و

---

1. every schoolboy knows

هر مانعی را برداشته است. این مغالطه بدون آن‌که از حالت مغالطی خارج شده و یا تأثیر آن کاسته شود ممکن است به اشکال دیگری بیان شود، مانند عبارت زیر:

این حقایق را به عنوان امر بدیهی تلقی می‌کنیم و نیازی به اثبات آن‌ها نمی‌بینیم.
(و هر کس که با آن مخالفت کند احمق است!)

در این‌جا تذکر یک نکته ضروری است و آن این‌که ارتکاب این مغالطه هنگامی اتفاق می‌افتد که برای موضوع مورد بحث استدلال و اقامه برهانی صورت نگیرد و با نسبت دادن بداهت و وضوح به مطلب و این‌که هر بچه مدرسه‌ای آن‌را می‌فهمد کسی بخواهد مدعای خود را بقبولاند. اما اگر برای مسئله‌ای استدلال شود و مثلاً گفته شود که با توجه به این مقدمات رسیدن به چنین نتیجه‌ای بدیهی است؛ شخص مرتکب مغالطه نشده است.

مغالطهٔ مسموم کردن چاه[1]

«مسموم کردن چاه» به عنوان یک مغالطه، چنین است که کسی ادعایی کند و برای جلوگیری از اعتراض و مخالفت دیگران صفت مذمومی را به مخالفان آن ادعا نسبت دهد و به این ترتیب، همهٔ آن‌ها را قبل از این‌که سخنی گفته باشند در جای خود بنشاند، زیرا اگر کسی بخواهد سخنی در اعتراض به گوینده مطرح کند، گویا خود را به عنوان مصداقی برای آن صفت مذموم، معرفی کرده است.

هر کسی به جز افراد بی‌هنر و مخالفان رشد فرهنگی قبول دارد که در کشور ما بودجه بسیار کمی به فعالیت‌های هنری اختصاص می‌یابد.

جنبهٔ مغالطی در این‌جا این است که شخص به جای استدلال برای مدعای خود در واقع، از یک بی‌احترامی و توهین و تحقیر استفاده کرده است که به هیچ وجه نباید مورد توجه قرار گیرد، زیرا به هر حال، هیچ چیز نمی‌تواند جایگزین استدلال و برهان برای یک سخن شود و هر ادعایی را باید مطابق ادلهٔ آن مورد قضاوت قرار داد.

---

۱. این مغالطه در کتاب‌های انگلیسی نیز به نام poisoning the well به معنای «مسموم کردن چاه» مطرح می‌شود و منظور این است که وقتی گفته شود آب این چاه مسموم است، یک تأثیر روانی بر روی شنونده ایجاد می‌کند که بدون آزمایش کردن آب چاه از مصرف آن منصرف خواهد شد.

قرآن کریم ارتکاب این مغالطه را از سوی منافقان چنین ترسیم می‌کند:

واذا قیل لهم آمنوا کما امن الناس قالوا أنومن کما امن السفهاء[1]؛

و هنگامی که به آن‌ها گفته می‌شود مانند دیگران ایمان بیاورید! می‌گویند: آیا ما هم مانند نادان‌ها ایمان بیاوریم؟!

در شکل حرفه‌ای استفاده از این مغالطه، علاوه بر این‌که آن صفت مذموم بدبینی و تمسخر شنوندگان را برمی‌انگیزد، صفت بسیار زشت و شرمسار کننده‌ای را نیز مطرح می‌کند،تا آن‌جا که کسی جرأت و جسارت مخالفت با آن و به عبارت دیگر جرأت آب نوشیدن از آن چاه مسموم را نداشته باشد.

در افسانه‌های قدیمی آمده است که پادشاهی برای مراسم یک جشن خاص به یکی از خیاطان مشهور دستور دوختن لباسی داد. آن خیاط پذیرفت و خطاب به پادشاه گفت که من این لباس را با بهترین کیفیت خواهم دوخت، اما این لباس دارای یک صفت سحرآمیز است و آن این‌که تنها افراد حلال‌زاده می‌توانند آن را بر بدن شما ببینند، در غیر این صورت، هر کس به لباس نداشتن پادشاه اعتراض کرد، باید در حلال زاده بودن او تردید کرد. جارچیان در شهر جار زدند و این خبر را به اطلاع همهٔ مردم رساندند. در روز جشن، خیاط لباس نامرئی را به تن پادشاه کرد، اما پادشاه جرأت اعتراض نداشت و بدون مخالفت از خیاط تشکر نمود، به میان جمعیت رفت، مردم نیز هر یک به نوبهٔ خود از حسن سلیقه خیاط و زیبایی لباس تعریف و تمجید می‌کردند!

نباید گمان کرد که چنین حالت مبالغه‌آمیزی از این مغالطه در داستان‌های خیالی و افسانه‌ها یافت می‌شود، بلکه امروزه نیز می‌توان شاهد ارتکاب این مغالطه، البته در لفافهٔ علمی، بود.

همهٔ افرادی که شخصیت سالم و رشد یافته‌ای دارند با آموزش مختلط دختران و پسران در مدرسه موافق هستند، مگر کسانی که در مسائل جنسی دچار عقدهٔ حقارت می‌باشند.

مغالطهٔ تله‌گذاری[2]

این مغالطه نقطهٔ مقابل مغالطهٔ مسموم کردن چاه است، زیرا در آن‌جا به مخالفان

---

۱. بقره (۲) آیهٔ ۱۳.

مدعای مورد نظر صفت مذمومی نسبت داده می‌شد تا کسی به آن اعتراض و انتقاد نکند. کاری که در این مغالطه صورت می‌گیرد این است که صفت مثبت و ممدوحی به موافقان یک مدعا نسبت داده می‌شود تا به این ترتیب، مخاطب یا مخاطبان برای این‌که خود را مشمول آن صفت معرفی کنند آن مدعا را بپذیرند.

پیشنهاد من برای نام شرکت «پوپک» است و می‌دانم اهل ذوق و ادب دوستانِ حاضر در جلسه به این نام رأی مثبت خواهند داد.

معمولاً این مغالطه به صورت ترفندی برای قبولاندن یک طرح یا پیشنهاد در می‌آید، به این ترتیب که گوینده یا نویسنده به مخاطب یا مخاطبان خود می‌گوید: شما دارای فلان صفت خوب هستید، پس این طرح یا پیشنهاد را بپذیرید.

قربون هیکل ورزش‌کاری و مرام پهلوونیت. این اثاثیه را اشتباه آورده‌ام این‌جا، کمک کن آن‌ها را برگردانیم سر جای اول.

از مغالطهٔ تله گذاری برای پرهیز مخاطبان از عقیده یا گرایشی نیز استفاده می‌شود، به این ترتیب که شخص می‌گوید: چون شما فلان صفت خوب را دارید، پس از شما بعید است که فلان حرف را بزنید یا فلان کار را انجام دهید.

نکتهٔ قابل توجه در مورد این مغالطه این است که نسبت دادن یک صفت مثبت به مخاطبان به خودی خود اشکال ندارد و آن‌چه جنبهٔ مغالطی به آن می‌دهد و باید مراقب آن باشیم، این است که این کار جایگزین استدلال در تأیید یا رد یک مدعا نشود.

در قرآن کریم می‌خوانیم که وقتی حضرت شعیب ؑ در میان قوم خود به تبلیغ پرداخت و آن‌ها را به جای عبادت بت‌ها به عبادت خداوند فراخواند و دربارهٔ کم گذاشتن پیمانه و ترازو توصیه‌هایی کرد و آن‌ها را از کم فروشی برحذر داشت، قوم او چنین پاسخ دادند.

قالوا یا شعیب أصلاتک تامرک أن نترک ما یعبد ءاباؤنا أو أن نفعل فی أموالنا ما نشاء انک لانت الحلیم الرشید[1]؛

---

۱. هود (۱۱) آیهٔ ۸۷

گفتند ای شعیب آیا نمازت تو را بر آن می‌دارد که [ما را تکلیف کنی کـه] دست از آن‌چه پدرانمان می‌پرستیدند برداریم یا در اموالمان هر کاری که می‌خواهیم نکنیم. تو بی‌تردید، شخص بردبار و فهیمی هستی [و این سخنان و این برخورد از تو شایسته نیست].



. پیشنهاد من برای نامِ شرکت،«پوپک» است و می‌دانم اهل ذوق و ادب دوستانِ حاضر در جلسه بهِ ایـن نام، رأی مثبت خواهند داد.

مغالطهٔ توسل به جهل[1]

سقراط در زمان خویش به عنوان عاقل‌ترین و دانشمندترین شخص شناخته شده بود، اما همواره می‌گفت: «من دانش زیادی ندارم و تنها دانش من این است که می‌دانم جاهل و نادانم». آگاهی و اعتراف به جهل خود حکایت از تواضع و فروتنی سقراط داشت، اما این مسئله در فرآیند استدلال پایه و اساسی برای یک دلیل ضعیف و در واقع، منشأ یک مغالطه می‌شود. مغالطهٔ توسل به جهل وقتی است که ما بخواهیم از اطلاعات غیر کافی و از جهل خود نسبت به مسئله‌ای استفاده کنیم و از این طریق ثابت کنیم که ضد آن سخن صحیح است.

اعتقاد به وجود جن خرافه‌ای بیش نیست، زیرا من حتی یک کتاب علمی هم در این باره ندیده‌ام.

مغالطه از راه جهل دو جنبه دارد: جنبهٔ سلبی و جنبهٔ ایجابی. جنبهٔ سلبی آن چنین است که گویا آن چه اثبات نشده و یا ما دلیلی بر اثبات آن نداریم مردود است و نمی‌تواند وجود داشته باشد، مانند مثال فوق.

اما جنبهٔ ایجابی توسل به جهل نیز مغالطه است، زیرا چنین فرض شده که گویا آن چه نفی نشده و یا ما دلیلی بر ضد آن نداریم صحیح و مقبول است.

ما به طور جدی به مسئله بخت و شانس معتقدیم، زیرا علی‌رغم همهٔ مخالفت‌ها تاکنون هیچ دلیلی بر رد این مسأله به ما ارائه نشده است.

علت مغالطه بودنِ توسل به جهل این است که: نمی‌توان بدون دلیل به صدق و کذب هیچ قضیه‌ای حکم کرد، بلکه صدق و کذب گزاره نیاز به دلیل دارد؛ یعنی اگر می‌خواهیم ثابت کنیم که گزاره‌ای صادق است، باید برای ادعای خود دلیل بیاوریم، چنان که اگر برای ثابت کردن کذب گزاره‌نیز باید دلیل بیاوریم؛ لذا در هیچ‌یک از این دو حالت نمی‌توان از جهل به دلایل یک طرف، طرفِ دیگر را نتیجه گرفت؛ یعنی نمی‌توان گفت: گزارهٔ p صادق است، چون هیچ دلیلی بر کذب آن به دست نیاورده‌ایم؛

---

1. appeal to ignorance

و یا گزارهٔ q کاذب است، چون هیچ دلیلی بر صدق آن یافت نشده است. فهمیدن این مطلب و در صورت نیاز توضیح دادن آن به دیگران، بهترین راه برای جلوگیری از مغالطهٔ توسل به جهل است.

یکی از زمینه‌های مهم ارتکاب این مغالطه در جایی است که بخواهیم دربارهٔ وجود یا عدم وجود یک چیز اظهار نظر کنیم. اثبات این که چیزی وجود دارد کار مشکلی است، به ویژه در مورد اموری که به صید حواس ما در نمی‌آیند؛ یعنی امور نامحسوس و انتزاعی. از آن مشکل‌تر این است که ثابت کنیم چیزی وجود ندارد، زیرا باید به طور هم زمان کل جهان را مورد جست‌وجو قرار داد تا مطمئن شد که آن چیز در هیچ کجا وجود ندارد، از این رو، نباید تعجب کرد که بیش‌تر استدلال‌ها در مورد وجود و عدم برخی امور، از راه توسل به جهل صورت می‌گیرد.

یک پزشک جراح گفته بود تا وقتی که من خداوند را در زیر چاقوی جراحی خود حس نکنم به او ایمان نخواهم آورد. دیگری گفته بود من مطالعات گسترده‌ای دربارهٔ جهان هستی داشته‌ام، اما هرگز چیزی ندیده‌ام که این باور را در من تقویت کند که یک نیروی عظیم، نظم و کنترل کل جهان را به دست دارد.

قرآن کریم یکی از زمینه‌های ارتکاب این مغالطه را مسئلهٔ قیامت و عالم پس از مرگ می‌داند، به این ترتیب که کافران ابهام و آگاهی اندک خود را دلیلی بر غیر واقعی بودن قیامت می‌دانند:

واذا قیل انّ وعد الله حق والساعة لا ریب فیها قلتم ماندری ما الساعة ان نظن الا ظنا و ما نحن بمستیقنین[1]؛

و چون گفته می‌شود که وعدهٔ الهی حق است و در قیامت شکی نیست (شما کافران) گفتید نمی‌دانیم قیامت دیگر چیست؟ آن را جز گمانی نمی‌پنداریم و به آن باور نداریم!

البته باید این نکته را به خاطر داشت که در برخی موارد می‌توان از جهل و عدم آگاهی در قضاوت خود استفاده کرد و آن در حالی است که اگر چیزی حقیقت داشت، انتظار می‌رفت که اطلاعاتی از آن به ما می‌رسید؛ مثلاً اگر کسی ادعا کند که بشقاب

---

۱. جاثیه (۴۵) آیهٔ ۳۲.

پرنده‌ای بر پشت بام خانهٔ آن‌ها نشسته و بعد از یک ساعت توقف دوباره به پرواز در آمده و دور شده و ما آن ادعا را نپذیریم، مرتکب مغالطهٔ توسل به جهل نشده‌ایم، زیرا در صورت صدق و صحت آن خبر انتظار می‌رود شاهدان عینی و رسانه‌های عمومی در این زمینه خبر و اطلاعات زیادی منتشر کنند.

مغالطهٔ طلب برهان از مخالفان[1]

طلب برهان از مخالفان نوع خاصی از مغالطهٔ توسل به جهل است. این مغالطه چنین است که کسی مدعا و عقیده‌ای را بدون استدلال مطرح می‌کند و سپس از آن دفاع می‌نماید و از دیگران می‌خواهد که اگر با او مخالفند آن مدعا را ابطال کنند، در حالی که حق این است که اگر هر مدعای جدیدی دلایل و شواهد مؤیدی برای خود داشته باشد، بر عهدهٔ طرفدار آن مدعاست که آن‌ها را ارائه کند، حال اگر کسی به جای ارائه دلایل و شواهد از دیگران بخواهد مدعای او را رد کنند، مرتکب این مغالطه شده است.

> به نظر می‌رسد این پیشنهاد خوبی است و ما برنامهٔ خود را طبق آن تنظیم می‌کنیم، آقایان و خانم‌ها در صورت مخالفت می‌توانند انتقادهای خود را به ما منتقل کنند.

برای خود مدعا باید دلیل آورد نه برای نقیض آن. منشأ این مغالطه این پیش فرض غلط است که هر چیزی را می‌توان پذیرفت و قبول کرد، مگر این که مخالف آن ثابت شود. مسئولیت و بار هر مدعا به دوش خود اوست و همان طور که قبلاً ذکر شد، قبول یا رد هر گزارهٔ خبری مانند p نیاز به دلیل دارد و این دو از هم مستقل هستند. بنابراین، نمی‌توان ادعا کرد که گزارهٔ p درست است و هر کس که درستی آن را قبول ندارد باید ثابت کند که گزارهٔ p نادرست است، هم‌چنین نمی‌توان ادعا کرد که گزارهٔ p نادرست است و هرکس قبول ندارد باید ثابت‌کند که گزارهٔ p درست‌است. معنای مغالطهٔ «طلب برهان از مخالفان» نیز همین است که ما ادعایی بکنیم و از دیگران که با ما مخالف هستند بخواهیم که سخن خودشان را اثبات کنند و بر ضد مدعای ما دلیل و برهان بیاورند.

---

۱. نام انگلیسی این مغالطه shifting the burden of proof به معنای «بار برهان را به دوش دیگران انداختن» است.

تحلیل و پیش‌بینی من از وضعیت و مسائل جاری این است، گفتم اگر کوچک‌ترین شاهد مخالفی پیدا کردید که دلیل خطا بودن این تحلیل وپیش‌بینی باشد، من حرفم را پس می‌گیرم.

این مغالطه بسیار شایع و متداول است و تصور عمومی مردم این است که جملهٔ «ثابت کن که این طور است» با جملهٔ «ثابت کن که این طور نیست» یک‌سانند و هر دو در یک سطح قرار دارند، در حالی که این تصور خطاست، زیرا کسی که می‌گوید: «ثابت کن که این طور است» در واقع، حرفش این است که هر ادعایی را باید به اندازه‌ای پذیرفت که دلیل و برهان آن را ثابت کرده باشد، اما کسی که می‌گوید: «ثابت کن که این طور نیست» در واقع، انتظار دارد که مدعای او پیش از آن که پشتوانه‌ای از دلیل و برهان داشته باشد، پذیرفته شود.

روزی ملا نصرالدین در نقطه‌ای ایستاد و گفت که این نقطه، مرکز زمین است، مردم به او گفتند چرا و به چه حسابی؟ پاسخ داد: اگر می‌توانید ثابت کنید این‌طور نیست، می‌توانید متر بردارید و اندازه بگیرید!

برای جلوگیری از این مغالطه، به ویژه اگر شخص از روی عدم آگاهی مرتکب آن شود، باید او را متوجه خطای او کرد و گفت: بر فرض که ما دلیلی بر مخالفت شما نداشته باشیم، اما دلیل شما در صحت ادعای خود چیست؟

مغالطهٔ «طلب برهان از مخالفان» نیز مانند مغالطهٔ توسل به جهل دارای دو نوع ایجابی و سلبی است. در نوع ایجابی این مغالطه شخص مدعایی را مطرح می‌کند که دلیل و برهانی آن را تأیید نمی‌کند. شخص برای پوشاندن این ضعف استدلالی به حریف خود می‌گوید: «ثابت کن این طور نیست». اما در نوع سلبی این مغالطه شخص بدون دلیل و برهان مدعای خاصی را مردود و نادرست می‌شمارد و برای جبران ناتوانی خود و نقد آن مدعا به مخاطب خود می‌گوید: «ثابت کن این طور است». البته همان طور که قبلاً ذکر شد گفتن این جملهٔ اخیر فی نفسه اشکال ندارد، اما آن‌چه آن را مغالطه‌آمیز می‌کند این است که گمان کنیم اگر مخاطب ما نتوانست چیزی را ثابت کند، آن چیز مردود و نادرست است.

من مطمئنم که همهٔ مسائلی که به عنوان پدیده‌های فراوانی شناخته می‌شود، مثل تله‌پاتی یا دورآگاهی، هیپنوتیزم، پیش‌گویی، پیشانی‌خوانی و ... همه دروغ است و مدعیان این مسائل

عده‌ای شیاد هستند، تو چطور می‌توانی ثابت کنی که این افراد اهل مکر و حیله نیستند. اگر تو یک دلیل بر واقعی بودن این امور ارائه کردی، من از حرف خود برمی گردم.

قرآن کریم بارها به ارتکاب این مغالطه از سوی کفار اشاره می‌کند و می‌گوید که برای انکار و رد مسئلهٔ قیامت و معاد، اگرچه خود دلیل و برهانی ندارند، اثبات آن را از پیامبران تقاضا می‌کردند، آن هم به طور نامعقولی که مثلاً می‌گفتند: اگر معاد راست است، پس پدران و گذشتگان ما را زنده کنید! یا اگر معاد راست است، تاریخ و موعد آن را مشخص کنید!

ان هؤلاء لیقولون ان هی الا موتتنا الاولی و ما نحن بمنشرین فاتوا بآبائنا ان کنتم صادقین[1]؛

اینان می‌گویند این جز مرگ نخستین (و آخرین ما) نیست و ما برانگیخته نخواهیم شد. اگر راست می‌گویید (و حقیقت غیر از این است) پدرانمان را باز آورید!

ویقولون متی هذا الوعد ان کنتم صادقین[2]؛

و می‌گویند اگر راست می‌گویید این وعده کی فرا می‌رسد؟!

این مثال‌های قرآنی درواقع، بیانگر نوع خاصی از مغالطهٔ «طلب برهان از مخاطب» است، زیرا کفار و مشرکان علاوه بر این‌که خود دلیلی بر نفی و انکار معاد نداشتند و اثبات آن را از پیامبران می‌خواستند، در این طلب برهان، بر نکتهٔ خاصی انگشت می‌گذاشتند و چنین وانمود می‌کردند که اثبات مدعا (معاد) مشروط بر ارائهٔ آن امر از سوی پیامبران است و همین نکته جنبهٔ مغالطه‌آمیز سخن کفار را بیش‌تر می‌کند. می‌توان نام این مغالطه را «طلب برهان خاص» نامید که قرآن کریم بارها به ارتکاب آن از سوی کفار اشاره کرده است. از جمله در سورهٔ شعرا می‌خوانیم که وقتی حضرت شعیب قوم خود (اصحاب ایکة) را به سوی خداوند و تقوا و رعایت حدود الهی دعوت کرد، آن‌ها که در نقد و رد این سخنان حرفی برای گفتن نداشتند، چنین پاسخ دادند:

فأسقط علینا کسفا من السماء ان کنت من الصادقین[3]؛

پس اگر راست می‌گویی، پاره‌ای از آسمان را بر (سر) ما بینداز!

---

۱. دخان (۴۴) آیات ۳۴ ـ ۳۶.

۲. یونس (۱۰) آیهٔ ۴۸؛ انبیاء (۲۱) آیهٔ ۳۸؛ نمل (۲۷) آیهٔ ۷۱؛ سبأ (۳۴) آیهٔ ۲۹؛ ملک (۶۷) آیهٔ ۲۵.

۳. شعراء (۲۶) آیهٔ ۱۸۷.

قرآن کریم هم‌چنین نقل می‌کند که وقتی حضرت لوط نسبت به عمل زشت قوم خود اعتراض و آن‌ها را سرزنش کرد آن‌ها متوسل به این مغالطه شدند و چنین پاسخ دادند:

فما کان جواب قومه الا أن قالوا ائتنا بعذاب الله ان کنت من الصادقین[1]؛

پس پاسخ قومش جز این نبود که گفتند اگر راست می‌گویی عذاب الهی را بر سر ما بیاور!



این نقطه مرکز زمین است، اگر قبول ندارید متر بردارید و اندازه بگیرید.

۱. عنکبوت (۲۹) آیهٔ ۲۹.

مغالطهٔ طرد شقوق دیگر[1]

فرض کنید در مورد طول قد شخصی چنین بگوئیم: «قد او کم‌تر از ۱۸۰ سانتی‌متر نیست و ۱۸۰ سانتی‌متر هم نیست، بنابراین، قد او باید بیش از ۱۸۰ سانتی‌متر باشد. این استدلال صحیح است، زیرا سه حالت مذکور تمام حالات و شقوق ممکن را تشکیل می‌دهد و به اصطلاح، ما با یک حصر عقلی روبه رو هستیم، لذا با نفی دو حالت وقوع و تحقق حالت سوم قطعی است.

مغالطهٔ طرد شقوق دیگر در جایی است که ما نه با یک حصر عقلی، بلکه با یک حصر استقرائی روبه رو باشیم؛ یعنی حالات و شقوق مذکور، همهٔ شقوقِ ممکن نیست. در این وضعیت فرضاً اگر پنج حالت در نظر گرفته شده باشد، با نفی چهارحالت، حالت پنجم اثبات نمی‌شود، زیرا ممکن است حالات و شقوق دیگری وجود داشته باشد:

> کاشت گندم بهترین انتخاب برای زراعت در خاک این منطقه است، زیرا محصولات دیگر، مانند سیب زمینی، پیاز، هویج، کدو، گوجه و بادمجان در این خاک آزمایش شده و رشد محصولات آن‌ها به هیچ وجه با محصول گندم قابل مقایسه نیست.

یکی از استفاده‌های شایع و متدوال این مغالطه در مقام عمل است، به این معنا که گاهی برای برگزیدن و ترجیح یک حالت و انتخاب، حالات دیگر نفی می‌شود و نواقص و عیوب آن‌ها مطرح می‌گردد.

تئوری پیشنهادی از سوی این دانشمند باید پاسخ صحیح به این مسئله باشد، زیرا تاکنون آزمایش‌های مختلف ثابت کرده که همهٔ تئوری‌های دیگر خطا بوده‌اند.

در این موارد معمولاً ذکر نقاط ضعف شقوق دیگر باعث تقریب نظریهٔ مورد نظر به ذهن مخاطب می‌شود و این طور به نظر می‌رسد که اگر حالات و شقوق دیگر دارای فلان عیب هستند و یک حالت و شق خاص آن عیب را ندارد، پس آن حالت کلاً صحیح و بی‌عیب است، در حالی که چنین نیست.

---

1. damning the alternatives

چهار انتخاب و راه‌حل پیش روی شماست، اما راه‌حل اول هزینهٔ مالی زیادی به همراه دارد و به صرفه نیست. راه‌حل دوم از نظر زمانی بسیار طولانی است و دیر نتیجه می‌دهد، راه‌حل سوم ضمانت اجرایی ندارد و تاکنون در مقام اجرا تجربهٔ موفقی را نشان نداده است. به نظر می‌رسد که چاره‌ای ندارید جز این‌که راه‌حل چهارم را انتخاب کنید.

ارتکاب این مغالطه در مسئلهٔ انتخابات نمایندگان کاملاً مشهود است. بسیاری از کاندیداهای انتخاباتی برای پیروزی بر رقیبان خود اقدام به تبلیغات منفی علیه آن‌ها می‌کنند و می‌کوشند نقاط ضعف، سوابق سوء و خطاهای آن‌ها را علنی کنند و درواقع، از این راه می‌خواهند برتری خود را ثابت نمایند، در حالی که الزاماً چنین نیست. لذا قوانین کشورهای مختلف در این زمینه با هم فرق می‌کند؛ مثلاً در جمهوری اسلامی هیچ نامزدی حق ندارد به تبلیغات منفی علیه دیگری بپردازد، اما در کشور انگلستان اگر نامزدی خواست، می‌تواند تبلیغات منفی کند، اما اگر از بدی‌ها و نقاط ضعف یک یا چند نامزد دیگر ذکری به میان آورد، باید اثبات نماید که آن بدی‌ها و نقاط ضعف در خود او وجود ندارد. در کشور آمریکا یک نامزد انتخاباتی کلاً آزاد است که نواقص و عیوب دیگر نامزدها را بیان کند و به نظر آن‌ها این کار اشکالی ندارد، زیرا عدالت برقرار است و اساساً نامزدهای دیگر نیز همین معامله را با او خواهند کرد؛ اما چنان‌که توضیح داده شد مسلماً این کار چیزی جز یک مغالطه نیست که کسی با ذکر عیوب دیگران، بخواهد برتری خود را ثابت کند.

مغالطهٔ تکرار[1]

در حالت عادی و طبیعی و به مقتضای روش معقول و منطقی انتظار می‌رود که برای بیان هر مدعایی، یک بار آن را بیان کنند و سپس برای اثبات آن دلایل و براهینی ارائه شود، اما مغالطه‌ای که در این رابطه امکان وقوع دارد این است که شخصی برای تأثیر گذاری کاذب بر مخاطبان و به جای دلیل آوردن برای اثبات یک

---

۱. repetition مغالطهٔ تکرار در کتاب‌های انگلیسی با نام لاتین argumentum ad nauseam و یا noise شناخته می‌شود که می‌توان آن‌را «مغالطه از راه هیاهو» ترجمه کرد.

مدعا، تنها به تکرار آن بپردازد.

- چرا سنگ زدی؟
- من نبودم آقا!
- اما سنگ از طرف تو پرتاب شد.
- من نبودم آقا!
- همه دیده‌اند که تو سنگ پرتاب کردی.
- من نبودم آقا!
- (تو بودی، تو بودی، تو بودی!)

از نظر منطقی شکی نیست که تکرار مدعا، هرگز جانشین دلیل و برهان برای آن نخواهد شد؛ اما باید اعتراف کرد که تکرار آن از نظر روانی چند اثر دارد که در روان‌شناسی تبلیغات (propaganda) از آن سخن می‌گویند و بسیار مورد استفاده قرار می‌گیرد. یکی از آثار تکرار و تبلیغ یک چیز، این است که وقتی کسی مورد بمباران تبلیغاتی قرار می‌گیرد به تدریج، این احساس در او پیدا می‌شود که گویا دلیل این مدعا در جای دیگری عرضه شده و مقبول هم واقع شده است. اثر دیگر تکرار و تبلیغ، تداعی معانی است که به ویژه در تبلیغات کالاهای تجاری به آن توجه می‌شود.

پودر لباس‌شویی «برفک» لباس‌های شما را مثل برف سفید می‌کند، مثل برف سفید می‌کند، آری مثل برف!

مقصود از تداعی معانی، این است که اگر کالاهای مصرفی مورد تبلیغ واقع شوند، هنگام خرید ـ به ویژه در سیستم فروشگاه‌های بزرگ و سوپر مارکت‌ها که کالاهای مشابه تولید کارخانجات مختلف هستند، در یک مکان قرار می‌گیرند ـ ناخود آگاه دست ما به سوی کالایی می‌رود که بیش‌تر تبلیغ آن را شنیده و یا دیده‌ایم؛ مثلاً خمیر دندانِ فلان، دندان‌ها را سفید، دهان را خوش‌بو و لثه‌ها را محکم می‌کند. طبعاً در این شرایط روانی، کالایی که هرگز نام آن را نشنیده‌ایم مورد انتخاب ما واقع نخواهد شد، گرچه ممکن است آن کالا از کیفیت بهتری برخوردار باشد.

اثر دیگر تکرار این است که مخاطب را خسته می‌کند و باعث تسلیم شدن او

می‌شود. مانند گدای سمجی که آن‌قدر تقاضای کمک می‌کند تا سرانجام پولی به او بدهیم. هیتلر دستور داده بود نطق‌های او را از رادیو و روزنامه‌های صبح پخش نکنند، زیرا در آن هنگام مردم سرحال هستند و قدرت نقادیشان بالاست؛ اما بعد از ظهر و شب به علت خستگی و فرسودگی کار آن‌چه را می‌شنوند، راحت‌تر قبول می‌کنند.

آن چه ذکر شد آثار طبیعی تکرار یک مدعا بر روان آدمی است. البته باید به این نکته توجه داشت که ممکن است مدعایی دارای دلایل و براهین زیادی باشد، ولی در عین حال تکرار آن مفید باشد؛ یعنی علاوه بر این که آن مدعا را از نظر عقلی و منطقی پذیرفته‌ایم، تکرار می‌کنیم تا به خوبی در جان و روان ما تأثیر بگذارد. چنین تکراری هیچ اشکالی ندارد بلکه می‌توان از آن به طور مفیدی نیز استفاده کرد، مانند تلقین و تکرار یک اندیشه صحیح و حتی تکرار اذکار و اوراد دینی، اما تکرار به عنوان مغالطه هم‌چنان که ذکر شد در جایی است که مدعای بدون دلیل و برهانی تکرار شود و به عبارت دیگر، تکرارِ مدعا، جانشین دلیل و برهان گردد.

مگر صد بار به تو نگفتم که این برنامه غلط است؟!

(اما یک بار هم نگفتی چرا؟!)

عده‌ای عقیده دارند که ضرب‌المثل‌ها، سخنان حکمت‌آمیزی هستند که به علت پشتوانهٔ تاریخی و این که تجربه همواره آن‌ها را تصدیق کرده، در طول تاریخ و تمدن یک ملت باقی مانده‌اند، اما در مقابل، عده‌ای دیگر معتقدند که ضرب‌المثل‌ها چیزی نیستند جز مغالطهٔ تکرار؛ یعنی علت ماندگاریِ ضرب‌المثل‌ها در تاریخ، پشتوانهٔ تاریخ یا حکمت‌آمیز بودن آن‌ها نیست، بلکه علت آن این است که هر نسل آن را برای نسل بعدی بارها تکرار کرده است. استدلال گروه دوم این است که اولاً، برخی ضرب‌المثل‌ها با هم متناقضند و بنابراین، هر دو نمی‌توانند صحیح و مطابق با تجربه تاریخی باشند و ثانیاً، برخی ضرب‌المثل‌ها غلط و غیر مطابق با واقع هستند.

همان‌طور که ذکر شد باید به خاطر داشت که اولاً، تکرار، همواره مغالطه نیست و

چه بسا وسیله‌ای قرار می‌گیرد برای پذیرش بهتر و کامل‌تر یک مطلب، ثانیاً، در مواردی که تکرار جنبهٔ مغالطی داشته و جانشین دلیل و برهان شده باشد، به نظر می‌رسد که نمی‌توان از ارتکاب مغالطهٔ تکرار از سوی دیگران جلوگیری کرد، مثلاً بمباران تبلیغاتی، ضرب‌المثل‌ها، اصرار گدای سمج و... هیچ‌کدام قابل جلوگیری نیست. اما آشنایی با این مغالطه می‌تواند ما را در جلوگیری از تأثیر آن یاری دهد؛ یعنی همواره در جایی که مدعایی تکرار و تبلیغ می‌شود، باید نسبت به این نکته هشیار بود که مبادا این مدعا دلیلی نداشته و تبلیغ و تکرار، جایگزین دلیل شده است.

مغالطهٔ فضل‌فروشی[1]

این مغالطه وقتی صورت می‌گیرد که کسی با استفاده از کلمات ثقیل و پیچیده و به اصطلاح با قلمبه‌گویی سعی کند مخاطب خود را مرعوب نماید و چنین وانمود کند که او دارای مراتب فضل و کمال است، و همهٔ این حیله‌ها را برای پوشاندن خطا و عیب سخن انجام می‌دهد؛ مثلاً اگر بخواهد بگوید هر انسانی خودش را دوست دارد، چنین بگوید:

> حب الذات در انسان مفطور است و قاطبهٔ انسان‌ها جبلتاً میل به جلب‌المنفعة و دفع المضرة دارند.

کسی که واقعاً دارای معلومات باشد و بتواند در موضوعی اظهار نظر صحیح بکند، درصدد است که اندیشهٔ خود را هر چه بهتر به مخاطبان خود برساند، به همین دلیل سعی خواهد کرد که ساده‌ترین بیان را برای انتقال مطالب خود انتخاب کند، اما کسی که حرفی برای گفتن نداشته باشد و معلومات او در موضوعی ناقص و بی‌اهمیت باشد، کوشش خواهد کرد که ضعف خود را با فضل‌فروشی جبران نماید. چنین شخصی امیدوار است وقتی که از کلمات ثقیل و واژه‌های طولانی و از

---

۱. نام انگلیسی این مغالطه blinding with science به معنای «کور کردن با علم» است؛ یعنی با بیان اصطلاحات علمی و تخصصی چشمان مخاطب کور شده و از توجه به درستی و نادرستیِ اصل مدعا غفلت می‌کند.

اصطلاحات علمی استفاده می‌کند، نزد دیگران باسواد و دانشمند جلوه کند. بدتر از این وقتی است که اگر مخاطبانِ خود را فریب داد، به تدریج این توهم برای خود او هم پیدا می‌شود که گویا عالم و چیز فهم است.

دراین کیس، اینتلکچوال بودن ژورنالیست‌ها یک اکازیون است. (است = ایز!)

ترفندی که افراد فضل فروش به کار می‌برند این است که گاهی از لغات دشوار و دهان پرکن استفاده می‌کنند. چنین افرادی اگر واژه‌ای بیست هجایی بدانند و در آستین داشته باشد، از یک واژه چهار یا پنج هجایی استفاده نمی‌کنند؛ مثلاً اگر کلمهٔ سوپر نچرالیسم و فراطبیعت‌باوری را بلد باشند به جای آن از کلمهٔ «ایمان به غیب» استفاده نخواهند کرد. اگر بخواهند بگویند پُر ترجیح می‌دهند از کلمهٔ مالامال و آکنده استفاده نمایند. شایسته است این افراد را بزرگنامشیداییان بنامیم؛ یعنی کسانی که شیدا و عاشق نام بزرگند.

گاهی نیز افراد فضل‌فروش سعی می‌کنند به گونه‌ای دیگر مراتب فضل و کمال خود را به رخ بکشند و یا به آن تظاهر کنند؛ مثلاً بدون این‌که نیازی باشد به شعر شاعران معروف یا غیر معروف یا ذکر نام شاعر استناد می‌کنند و یا نام دانشمندان و مکاتب علمی و فلسفی را به‌جا و بی‌جا بر زبان می‌آورند، بدین وسیله می‌خواهند به مخاطب خود بفهمانند که بله! من کسی هستم که چنین مطالبی می‌دانم و خلاصه من باسوادم، پس حرفم را بپذیر.

مخاطب ناآگاه که معنای لغات دشوار را نمی‌داند و استناد به اشعار یا کتاب‌های دانشمندان را متوجه نمی‌شود، تحت تأثیر قرار می‌گیرد و توجه کم‌تری به مفاد و محتوای سخن خواهد کرد و به همین علت، ضعف یا خطای استدلال از او مخفی می‌ماند.

به قول ژان پل سارتر فیلسوف معروف اگزیستانسیالیست در مقدمهٔ کتاب «ادبیات چیست» باید میخ را کوبید!

ارسطو سخن بسیار حکیمانه‌ای دارد، وی می‌گوید: چنان حرف بزنید که مردم عادی و عوام بفهمند و مردم عالم و خواص در آن اشکال نکنند. البته چنین سخن

گفتنی بسیار مشکل است و معمولاً شاهد افراط و تفریط در آن هستیم؛ یعنی یا سخنان به گونه‌ای است که گرچه مردم عادی آن را می‌فهمند، اما هیچ شخص عالم و باسوادی به علت ضعف آن، راغب نیست که وقت خود را با شنیدن یا خواندن آن ضایع کند، و یا آن‌قدر پیچیده می‌شود و در لفافهٔ اصطلاحات و تعبیرات تخصصی قرار می‌گیرد که اگر چه ممکن است محتوای ساده‌ای داشته باشد، اما افراد نا آشنا به آن اصطلاحات و تعبیرات از فهم آن محروم می‌شوند. این شکل دوم اگر از روی قصد و تعمد و برای پوشاندن خطا و ضعف سخن باشد همان است که آن‌را مغالطهٔ فضل‌فروشی نامیده‌ایم.

از زمان ویتگنشتاین فیلسوف معروف اتریشی (۱۸۸۹ ـ ۱۹۵۱ م) گرایش زیادی به این مسائل به وجود آمده است که دانشمندان مطالب خود را هرچه ساده‌تر بیان کنند. خود ویتگنشتاین جمله‌ای دارد که می‌گوید: اگر کسی سخنی را مغلق و پیچیده گفت، باید دانست که خود او آن را نفهمیده، زیرا انسان اگر مطلبی را خوب فهمیده باشد، می‌تواند آن‌را به سادگی بیان کند[۱]. فیلسوفان تحلیل زبانی که از ویتگنشتاین متأثر شده‌اند، این اندیشه را تقویت کرده‌اند و همیشه اهتمامشان متوجه این امر بوده و دیگران را به آن ترغیب می‌کرده‌اند که مطالب خود را هر چه ساده‌تر بیان کنند.

حالت خاص مغالطه فضل‌فروشی به ویژه در کشورهای غربی مسئلهٔ علم‌زدگی و تمایل به تشبه به دانشمندان علوم تجربی است. روپوش سفید یک دانشمند در آزمایشگاه نزد بسیاری از مردم نشانه و مظهر دقت و صحت است. این امر باعث شده است که بسیاری از مردم با علمی جلوه دادن سخنان خود روپوش سفیدی بر تن الفاظ و کلمات بپوشانند تا به این وسیله تأثیر کلمات و سخن خود را افزایش دهند. در این شکل مغالطه نیز شخص از اصطلاحات و عبارات تخصصی و علمی استفاده می‌کند و به این ترتیب، موجب فریب مخاطب می‌شود و سعی می‌کند که دیگران چنین گمان

---

۱. ویتگنشتاین کتابی نوشته با نام تراکتاتوس و آن را در هفت فصل تنظیم کرده است، فصل هفتم کتاب تنها یک جمله دارد و آن این‌که: «آن‌چه را نمی‌توان ابراز داشت، باید به خاموشی سپرد.»

کنند که او در آن موضوع دارای تحقیقات و مطالعات عمیق علمی است و آزمایش‌ها و تجربه‌های علمی سخنان او را تأیید می‌کنند.

مطابق با یک اصل مهم در اقتصاد پوزیتیو به‌راحتی می‌توان نشان داد که کالای این کارخانه در میان مصرف‌کنندگان از کشش قیمتی تقاضای بیش از عدد یک برخوردار است. از طرفی، اگر منحنی تقاضای محصول این کارخانه را رسم کنیم، شیب آن منفی خواهد بود.

(گوینده می‌خواهد بگوید اگر این کارخانه مقدار کمی قیمت محصولات خود را کاهش دهد فروش آن چند برابر خواهد شد. این سخن و این پیشنهاد به نوبهٔ خود می‌تواند درست یا نادرست باشد، اما نکتهٔ مهم این‌جاست که چنین سخن گفتنی موجب می‌شود که مخاطب تسلیم گوینده شود و به محتوای سخن او کم‌تر توجه کند.)

روپوش سفید کلمات و اصطلاحات علمی به قدری سفید و تمیز است که هیچ چیز نمی‌تواند آن‌را لکه‌دار کند. برق این کلمات چنان چشم‌ها را خیره می‌کند که از دیدن شکل واقعی حقیقت محروم می‌شوند، زیرا به جای نقد و بررسی عقلی و واقع‌بینانه دربارهٔ آن سخنان شبه علمی، شخص در برابر آن اصطلاحات و تعبیرات احساس حقارت می‌کند و سر تعظیم فرود می‌آورد، اما هرگز تسلیم شدن مخاطب در برابر سخنی را نباید نشانهٔ درستی آن دانست.

مغالطهٔ کمیت‌گرایی[1]

ذکر عدد و بیان کمیّت یک چیز، معمولاً نشان‌دهندهٔ دقت اظهار نظر دربارهٔ آن موضوع است. در مغالطهٔ کمیّت گرایی از این حقیقت سوء استفاده می‌شود و در جایی که ذکر اعداد و ارقام جایز نیست از اعداد و ارقام استفاده شده و چنین وانمود می‌شود که این امر نشانهٔ دقت و درستی مطلب است؛ به عنوان مثال یکی از موارد ارتکاب این مغالطه بیان عدد دربارهٔ مفاهیم کیفی و غیر قابل اندازه‌گیری است، از جمله دربارهٔ

---

۱. نام این مغالطه در کتاب‌های انگلیسی false percision به معنای «دقت بی‌جا» است.

احساسات و عواطف درونی انسانی:

این مطلب را جدی عرض می‌کنم، سه برابر اعتمادی که به برادرم دارم، به شما اعتماد دارم.

در چنین مواردی ذکر عدد جایز نیست. مثلاً در سخن فوق اگر از صداقت یا عدم صداقت گوینده صرف‌نظر کنیم، باید به این مسئله توجه داشته باشیم، و این سؤال را مطرح کنیم که آیا اصلاً اعتماد داشتن قابل اندازه گیری است که کسی بگوید اعتماد من به شما چند برابر اعتمادم به دیگری است؟!

نود درصد محبوبیت او در مردم به دلیل بیان قوی و سخنرانی‌های زیبای اوست.

این مغالطه انواع دیگر هم دارد، اما همهٔ آن‌ها در این امر مشترکند که ذکر اعداد و ارقام در آن‌ها تأکید بی‌جایی است و اطمینان کاذبی دربارهٔ صحت مدعا در مخاطب ایجاد می‌کند.

از هر پنج نفر، چهار نفر نمی‌توانند این دستگاه را از انواع مشابه خارجی آن تشخیص دهند.

در مثال فوق باید گفته می‌شد این دستگاه به قدری شبیه انواع مشابه خارجی است که بیش‌تر مردم (یا بعضی از مردم) نمی‌توانند آن‌ها را از هم تشخیص دهند. اما با این بیان که از هر پنج نفر، چهار نفر نمی‌توانند، مدعای گوینده تأثیر بیش‌تر، اما کاذبی پیدا کرده است.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود در مثال فوق ذکر عدد به خودی خود جایز است، اما گوینده بدون این‌که واقعاً در مورد مدعای خود اندازه گیری و تحقیقی داده باشد برای افزایش تأثیر سخن خود در مخاطب، از عدد استفاده می‌کند. در این نوع مغالطه معمولاً از اعداد و ارقامی استفاده می‌شود که دقت بیش از حد آن، شنونده یا خواننده را به این توهم بیندازد که حتماً در جایی تحقیقی علمی و آماری صورت گرفته است و این شخص به استناد آن تحقیق سخن می‌گوید.

۶۳/۵ درصد مردم از کمبود فضای سبز رنج می‌برند.

(اگر می‌گفت نود درصد مردم، چنین تأثیری نداشت که گفته ۶۳/۵ درصد!)

شکل دیگر این مغالطه آن است که ذکر اعداد و ارقام دربارهٔ امور قابل اندازه گیری و هم‌چنین مبتنی بر تحقیق و بررسی و کاملاً مطابق با واقع باشد، اما این اعداد و ارقام

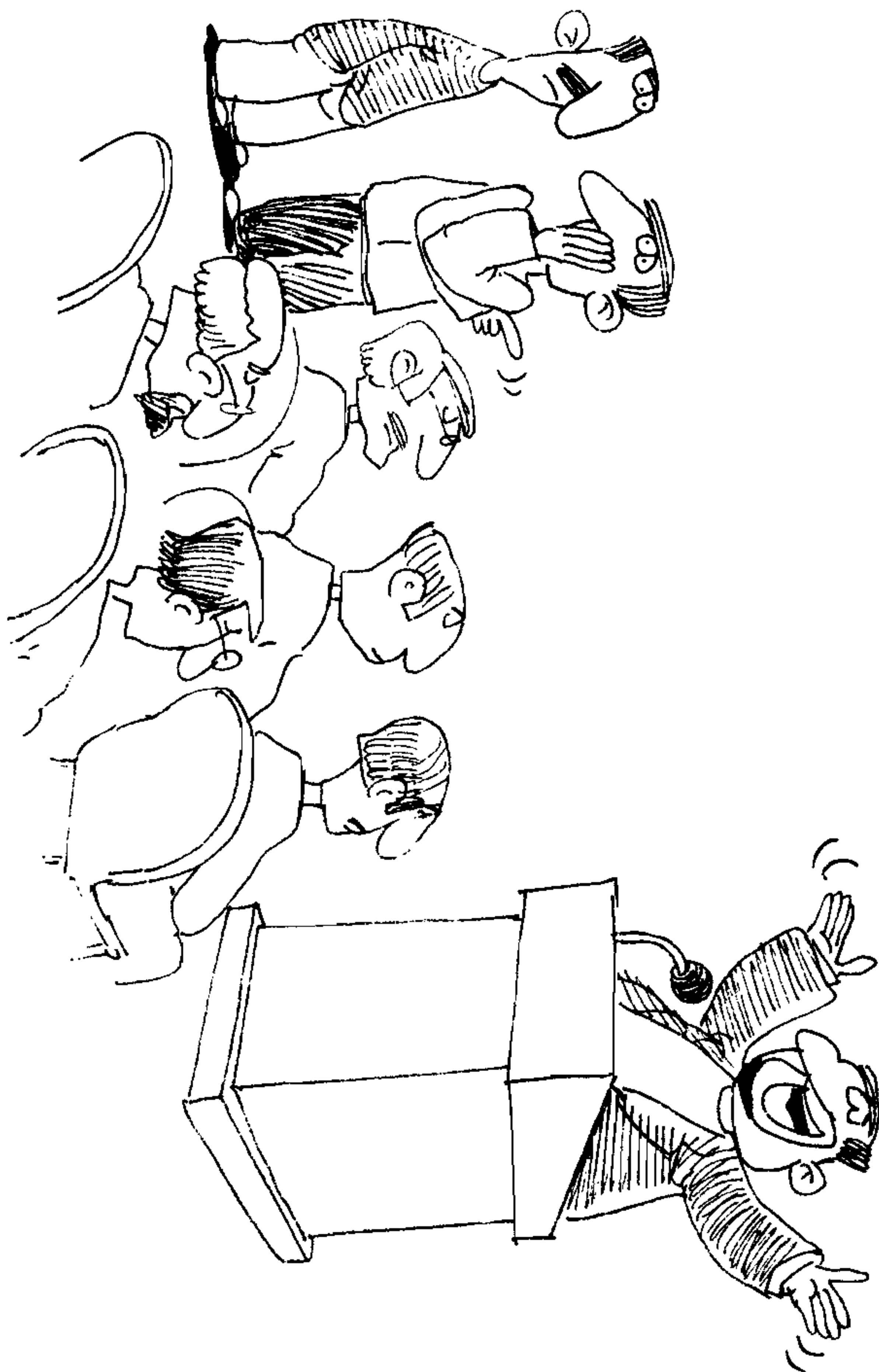
دربارهٔ برخی امور کمّی باشد که کیفیت آن‌ها بسیار مهم است، در حالی که گوینده تنها به کمیّت آن‌ها می‌پردازد و از کیفیت آنها سخنی نمی‌گوید.

در تحقیقات آماری گسترده‌ای که به عمل آمده محققان به این نتیجه رسیده‌اند که بیش از ۷۹ درصد از زن و شوهرهای این شهر باهم اختلاف دارند.

در این‌جا ذکر این نکته لازم است که استفاده از اعداد و ارقام در علوم ریاضی و تجربی اصلی اساسی است و تلاش برای کمّی کردن امور و اندازه‌گیری پدیده‌های مختلف در علوم تجربی به قدری مهم است که مانند یک انقلاب و جهش بزرگ برای رشد این علوم مؤثر است. در این حقیقت نباید تردید کرد، اما به نظر می‌رسد استفاده از اعداد و ارقام در علوم تجربی، اگر چه موجب رشد و نشان‌دهندهٔ دقت است، ولی خود زمینه‌ساز ارتکاب مغالطهٔ کمیّت‌گرایی در علوم دیگر شده است؛ به عنوان مثال یک اقتصاددان ۱/۴ درصد افزایش معاملات در یک ماه را نشانهٔ افزایش نقدینگی معرفی می‌کند، بدون این‌که شرایط خاص آن ماه را در نظر بگیرد و به ما بگوید که این چنین تغییرات جزئی اصلاً قابل تحلیل و ارزیابی برای مسئلهٔ نقدینگی نیست. یک روان‌شناس ممکن است توانایی کودکان را در پاسخ گویی به یک سلسله سؤال و معما اندازه بگیرد و پاسخ آن‌ها را نشان‌دهندهٔ میزان هوش آن‌ها بداند. هم‌چنین در علوم اجتماعی وجود ۷۵ درصد لباس‌های تیره نسبت به ۲۵ درصد لباس‌های روشن در افراد یک مجموعه آماری مثل دانش‌جویان یک دانشگاه، ممکن است نشانهٔ افسردگی روانی آن افراد تلقی شود. در همهٔ این موارد، شخص محقق سعی می‌کند سخن خود را حتماً با آمار و ارقام بیان کند تا ادعای او دقیق، علمی و مقبول جلوه کند، در حالی که این دقت و علمی بودن کاذب و غیر واقعی است[۱]. لذا حساسیت و توجه به موارد استفاده از آمار و ارقام تنها ملاکی است که می‌تواند ما را در تشخیص مغالطهٔ کمیّت‌گرایی راهنمایی کند.

---

۱. برای آگاهی از ابعاد دیگر این بحث، ر. ک: رنه گنون، سیطرهٔ کمیّت و علائم آخر الزمان، ترجمهٔ علی‌محمد کاردان.



نود درصد محبوبیت او در مردم به خاطر بیان قوی و سخنرانی‌های زیبای اوست.

مغالطهٔ بار ارزشی کلمات[1]

مغالطهٔ بار ارزشی کلمات، ناشی از این حقیقت است که می‌توان قضاوت دیگران را دربارهٔ یک موضوع به وسیلهٔ بیان آن موضوع با تعبیرهای مختلف عوض کرد. هنگامی که در بیان و توضیح یک موضوع، از کلماتی استفاده کنیم که دارای بار ارزشی مثبت یا منفی باشند و بدین وسیله بخواهیم آن موضوع را پسندیده‌تر یا ناپسند یده‌تر از حالت عادی آن نشان دهیم، به این معنا که بدون بار ارزشی کلمات آن جمله را بیان کنیم، مرتکب این مغالطه شده‌ایم، مانند:

میلوشویچ فرماندهان جنگی خود را احضار کرد.

آقای کلینتون با مسئولان نیروهای دفاعی به مشورت پرداخت.

هر دوجملهٔ فوق یک چیز را بیان می‌کنند و آن این‌که رؤسای جمهور دو کشور یوگسلاوی و آمریکا با رؤسای نیروهای نظامی ملاقات کردند، در مورد یوگسلاوی از فرماندهان جنگی، اما در مورد آمریکا از مسئولان نیروهای دفاعی، هر چند برای حمله و تهاجم، یاد شده است. میلوشویچ رئیس جمهور یوگسلاوی بدون عنوان و لقب، به صورت آمرانه و تحکّم‌آمیز، فرماندهان خود را احضار کرده، اما کلینتون رئیس جمهور آمریکا به صورت محترمانه و آزادانه با مسئولان دفاعی به مشورت پرداخته است!

کلمات مترادف دارای فرق‌های جزئی و ظریفی هستند که استفاده از هر یک از آن‌ها می‌تواند حالت‌های متفاوتی به جمله بدهد. این مغالطه مبتنی بر این مسئله است که این حالت‌های متفاوتِ کلمات که به آن بار ارزشی می‌گوییم، در واقع، جزء معنای اصلی جمله نیستند. استفاده از کلماتی با بار ارزشی در یک استدلال تلاشی است برای تأثیر گذاری بیش‌تر و افزایش دادن مقبولیتِ استدلال نسبت به وقتی که از کلمات عادی و خنثی استفاده شود. استعمال گوینده و نویسنده از بار ارزشی کلمات و متأثر شدن شنونده و خواننده از این کلمات، ربطی به درستی و نادرستی استدلال از

---

1. loaded words

نظر منطقی ندارد. با استفاده از بار ارزشی مثبت یا منفی کلمات می‌توان مردم را به گونه‌های مختلف وصف کرد؛ مثلاً آرام و متین، یا گوشه گیر و منزوی؛ سخاوت‌مند و بخشنده و یا ولخرج و اهل ریخت و پاش، دارای اعتماد به نفس یا خودخواه و مغرور، شوخ و خوش مشرب یا اهل مسخره کردن و دلقک بازی و ... بیش‌تر این وصف‌ها ذهنی است، نه عینی؛ یعنی حکایت از دیدگاه کسی می‌کند که مردم را توصیف می‌کند. شخص متناسب با موضوع‌گیری خود نسبت به یک چیز یا یک فرد از بار ارزشی مثبت یا منفی کلمات در توصیف آن شیء یا آن فرد استفاده می‌کند. یک استدلال منصفانه و کاملاً عقلی و منطقی نیازمند دقت و زیرکی خاصی است تا بتوانیم بار ارزشی کلمات را کنار بگذاریم و تنها از عبارات عادی و خنثی استفاده کنیم.

من در اعتقادات خود **ثابت‌قدم و استوار** هستم و **شما** نسبت به پیش‌فرض‌های خود **لجاجت و تعصب** می‌ورزید و **او** در موضع‌گیری‌های خود **یک‌دنده و کله شق** است.
(حرف درستی است، زیرا همه همین را می‌گویند!)

توجه به این نکته جالب است که گاهی بار ارزشی یک کلمه در شرایط گوناگون فرق خواهد کرد، مثلاً کلمهٔ کارگر در کشورهای مارکسیستی دارای بار ارزشی مثبت بود و مارکسیست‌هایی که پدرشان کارگر بود، این مطلب را با افتخار اعلام می‌کردند، اما اگر پدرشان تاجر یا فرهنگی بود سعی می‌کردند آن را مخفی کنند تا کسی نفهمد. این بار ارزشی کاملاً مغایر با چیزی است که در بیش‌تر کشورهای جهان سوم مشاهده می‌کنیم. در این کشورها کارگر بودن از بار ارزشی منفی برخوردار است و تاجر یا فرهنگی بودن شخص یا پدر او مایهٔ افتخار و مباهات تلقی می‌شود.

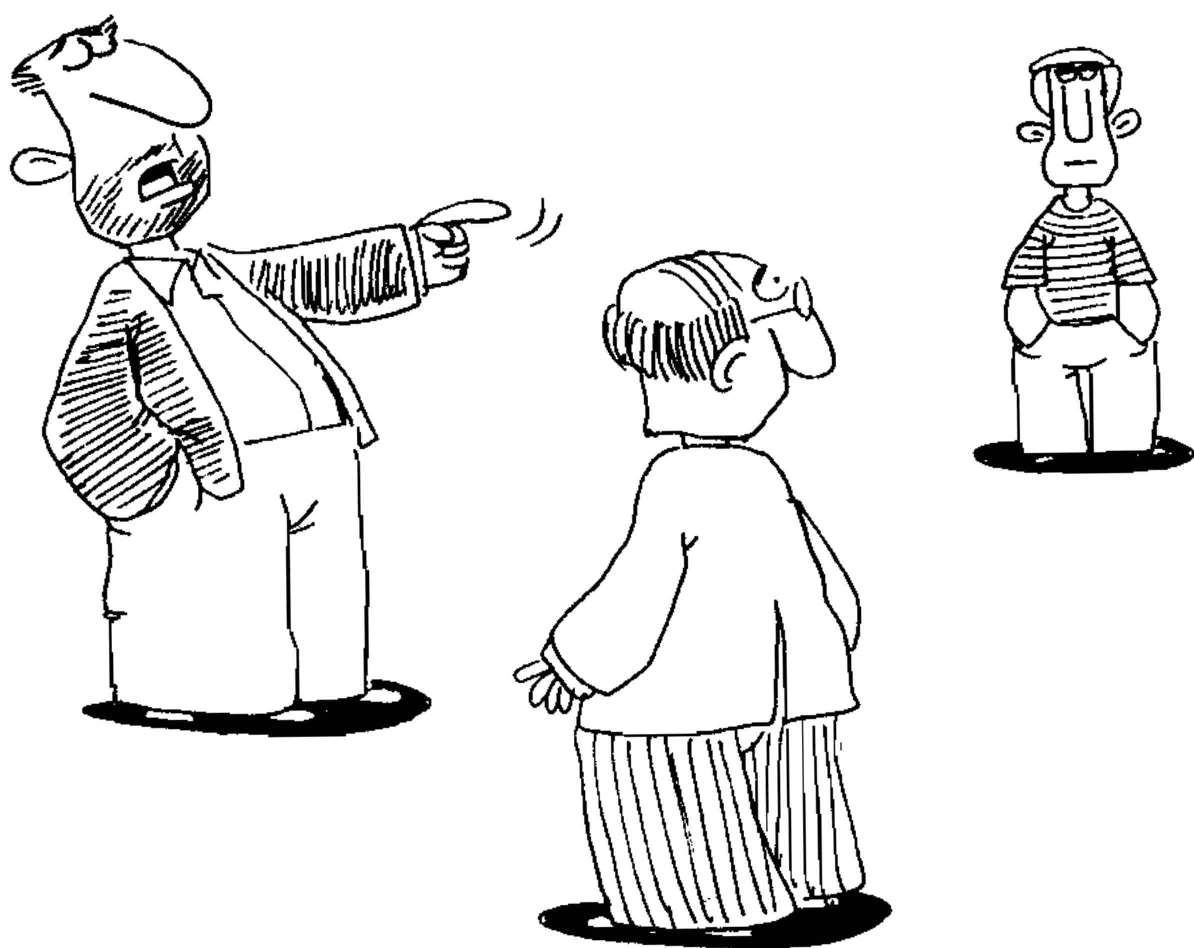
نکتهٔ دیگر در مورد این مغالطه این است که گاهی امکان اجتناب از بار ارزشی کلمات وجود ندارد؛ یعنی نباید انتظار داشت که در متون روزنامه‌ها و مجلات یا در سخنرانی‌ها و یا در محاورات روزمره هیچ یک از کلمات دارای بار ارزشی نباشد، در چنین مواردی تنها باید به خاطر داشت و دقت کرد که گوینده یا نویسنده با توسل به بار ارزشی مثبت یا منفی کلمات، احساسات ناشی از آن را جایگزین استدلال بر

مدعای خود نکند و در پی تأثیرگذاری کاذب نباشد. اما گاهی نباید اساساً استعمال چنین کلماتی را جایز دانست؛ به عنوان مثال در متون علمی و فلسفی و هر سخنی که در صدد اثبات استدلالی مطلبی است نباید از چنین کلماتی استفاده کرد. علاوه بر متون علمی و فلسفی، یکی از رشته‌ها و موضوعاتی که دانشمندان معتقدند نباید در آن از کلماتی با بارارزشی استفاده کرد، مسئلهٔ تاریخ و تاریخ نویسی است. در این زمینه گفته شده است که یک مورخ نباید از وقایع تاریخی چنان خبر دهد که در قضاوت خوانندگان، یعنی کسانی که در آینده این تاریخ را خواهند خواند تأثیر مثبت یا منفی بگذارد؛ به عنوان مثال اگر یک مورخ از تلفات یک جنگ گزارش می‌دهد، نباید بگوید چند هزار نفر از یک جناح شهید شدند یا جان باختند و یا بر عکس، چند هزار نفر به هلاکت رسیدند. مورخ در این مورد نباید از چنین کلماتی استفاده کند، بلکه باید از یک کلمهٔ خنثی استفاده نماید و مثلاً بگوید فلان تعداد کشته شدند.

در این‌جا ممکن است این سؤال مهم مطرح شود که چگونه می‌توان فهمید کلمه‌ای دارای بار ارزشی مثبت است یا نه؟ در پاسخ به این سؤال اولاً، باید به یاد داشت، چنان‌که ذکر شد، ممکن است بار ارزشی یک کلمه در شرایط مختلف عوض شود، یعنی کلمه‌ای در یک شرایط یا در یک سیاقِ کلام دارای بار ارزشی مثبت و همان کلمه در شرایط یا در سیاق دیگر دارای بار ارزشی منفی باشد. اما به عنوان یک ملاک و معیار برای تشخیص بار ارزشی کلمات بهترین راه این است که توجه کنیم کلمات و عبارات گوینده آیا توصیف‌کنندهٔ امور عینی و واقعی است یا در واقع، ذهنیت و موضوع‌گیری خود او را بیان می‌کند. اگر کسی از کلمات دارای بار ارزشی استفاده کند قبل از استدلال می‌توان موافقت یا مخالفت او را با موضوع مورد بحث، تشخیص داد.

حرف چه کسی را باور کنم؟ فرمایشات متین ایشان را که آرامش بخش و روح افزاست یا اراجیف کسی را که موجب تیرگی و آشفتگی روح انسان می‌شود؟

(نیازی به شنیدن حرف آن‌ها نیست. شما پیشاپیش حرفی را که می‌خواستید باور کرده‌اید!)



من در اعتقادات خود ثابت‌قدم و استوار هستم، شما نسبت به پیش‌فرض‌های خود لجاجت و تعصب می‌ورزید، او در موضع‌گیری‌های خود یک‌دنده و کله‌شق است.

مغالطهٔ توسل به احساسات[1]

اگر انسان تحت تأثیر احساسات قرار نمی‌گرفت دارای زندگی غیر طبیعی و عجیبی می‌بود. انسانی را تصور کنید که زیبایی‌های زندگی او را بر نمی‌انگیزد، از هیچ‌کس و هیچ چیز عشق و علاقه یا کینه و نفرتی در دل او نیست، امید و آرزویی ندارد و برای نیل به هدفی تلاش نمی‌کند. هیچ چیز در دل او خوف و هراسی ایجاد نمی‌کند و نسبت به هیچ چیز مهر و شفقتی در ضمیر او وجود ندارد. تمام صحنه‌های زندگی اعم از صحنه‌های حزن آور و رقت‌انگیز یا مضحک و خنده دار، زشت یا زیبا، برای او یک‌سان است، به همه چیز خیره خیره می‌نگرد، احساس و عاطفه‌ای مثبت یا منفی در او بر انگیخته نمی‌شود. او تنها فکر می‌کند ... .

یقیناً بر چنین موجودی نمی‌توان نام انسان نهاد. موجودی که تنها از جهان خارج اطلاعات و محفوظاتی دریافت کند و تنها به استدلال منطقی بر روی آن‌ها بپردازد، بیش‌تر شبیه یک ماشین یا یک دستگاه کامپیوتر است تا یک انسان. بنابراین، نقش و اهمیت احساسات در زندگی انسان امری است که نباید در آن تردیدی روا داشت. اما ارتباط احساسات با مسئلهٔ مغالطات از دو جنبه است: یکی این‌که احساسات گاهی چنان بر انسان غلبه می‌کنند که همهٔ جوانب شخیصت او را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهند و از جمله این‌که با غلبه بر عقل و استدلال، او را از درک صحیح حقایق باز می‌دارند. جنبهٔ دیگر این است که کسی وجود برخی احساسات را در مخاطب خود تشخیص دهد و از آن‌ها به عنوان وسیله‌ای برای القای سخن غیر مستدل خود استفاده کند. سودجویی و منفعت‌طلبی، کبر و غرور، هوا و هوس نفسانی، تعصب و لجاجت، حسادت، کینه و دشمنی، ترس، منفی بافی، خیال‌پردازی و ... . هم‌چنین اوصافی مانند عشق و محبت نمونه‌ای از احساساتی هستند که می‌توانند زمینه ساز و عامل ارتکاب این مغالطه شوند. در این‌جا برای آشکار شدن جنبهٔ مغالطی و تأثیر سوء احساسات بر سیر صحیح و منطقی عقل و استدلال به توضیح چند مثال در این زمینه می‌پردازیم:

---

1. emotional appeales

سودجویی و منفعت‌طلبی

انسانِ سودجو و منفعت‌طلب همه چیز را برای خود می‌خواهد و در هر موضوعی با حرص و طمع تنها به خود و به منافع و مطامع خود می‌اندیشد. اگر چه این احساس، در درون همهٔ انسان‌ها وجود دارد و حد معقولی از آن، لازمهٔ حیات و زندگی است، اما در صورتی که این نیرو و احساس بیش از اندازه تقویت شود، شخص در همهٔ مسائل هستی در جایی که پای علوم و معارف در میان است و باید عقل و استدلال چراغ دل انسان قرار گیرد، مسائل را با دیدگاه سودجویانه دنبال می‌کند؛ یعنی در هر مسئله به جای آن‌که ببیند حق و حقیقت کدام است و دلیل و برهان کدام عقیده را تأیید می‌کند، بیش از هر چیز به دنبال رأی و عقیده‌ای می‌رود که هر چه بیش‌تر منافع او را تأمین کند. دین اسلام و تعالیم قرآن کریم و احادیث معصومین علیهم‌السلام، علاوه بر این‌که صفات ناپسند نفسانی، مانند سودجویی و منفعت‌طلبی را از لحاظ اخلاقی تقبیح کرده، قائل است که چنین صفاتی بر روی عقل انسان نیز تأثیر منفی می‌گذارد. امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در کلامی صریحاً به این امر اشاره دارد و می‌فرماید:

اکثر مصارع العقول تحت بروق المطامع[1]؛

بیش‌ترین لغزش‌های عقل در زیر برق خیره‌کنندهٔ حرص و طمع صورت می‌گیرد.

نقل است که علامهٔ حلی فقیه و متکلم بزرگ قرن هفتم و هشتم (۷۲۶ق) در مورد یکی از احکام آب چاه به تردید افتاده بود. وی پس از مدتی تفکر دستور داد که چاه آب موجود در خانهٔ خود او را با خاک پر کنند و بعد به بررسی آن حکم خاص در باب آب چاه ادامه داد. ایشان در مورد علت کار خود فرمود: ترسیدم از منافع شخصی خودم در مورد چاه آب خانه متأثر شوم و این امر باعث شود در این مسئله حکم حقیقی را کنار بگذارم و حکم دیگری اظهار کنم.

کبر و غرور

کبر و غرور نیز از آن دسته صفات مذموم نفسانی است که علاوه بر زشتی و قبح

---

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۱.

اخلاقی بر نیروی عقلانی انسان تأثیر سوئی می‌گذارد. کسانی که دچار این بیماری و عارضه نفسانی می‌شوند، برای سایر انسان‌ها از هر دین و آیین و از هر طبقه و گروه دیگر که باشند، هیچ ارزشی قائل نمی‌شوند. عمل‌کرد کبرو غرور و شیوهٔ تأثیر آن بر عقل و معرفت انسان به این ترتیب است که شخص متکبر و مغرور پیشاپیش و قبل از این‌که پای استدلال و منطق در میان آید، رأی و عقیدهٔ خود را برتر از همهٔ آرا و عقاید دیگر نشانده و قبلاً قضاوت و حکم قطعی بر صحت اعتقاد خود و بطلان آرای دیگران داده است، لذا در مواجههٔ با دیگران استکبار و خودبزرگ‌بینی این افراد اجازه نمی‌دهد که به محتوای سخنان دیگران گوش فرا دهند و یا دربارهٔ آن سؤال کنند، بلکه هر رأی مخالف را با تحقیر و بی‌ارزش خواندن کنار می‌زنند و مسلماً این آفت و بیماری روحی، آن‌ها را از نیل به معارف و درک حقایق محروم می‌سازد. امیرالمؤمنین علی ﷺ با اشاره به همین ویژگی در شخص مغرور و متکبر می‌فرماید:

لایتعلم من یتکبّر[1]؛

آن‌که بزرگی بفروشد دانش نخواهد آموخت.

قرآن کریم نیز بارها به این مسئله اشاره می‌کند که تکبر و غرورِ برخی مشرکان مانعی بود که به‌آن‌ها امکان واجازه برخورد صحیح ومعقول با سخنان پیامبران را نداد:

ثم ارسلنا موسی و أخاه هارون بایاتنا و سلطان مبین الی فرعون و ملائهِ فاستکبروا و کانوا قوماً عالین فقالوا انؤمن لبشرین مثلنا و قومهما لنا عابدون[2]؛

سپس موسی و برادرش را با آیات خود و دلیل روشن فرستادیم به سوی فرعون و اطرافیان اشرافی او، اما آن‌ها استکبار کردند و آن‌ها مردمانی برتری‌جو بودند. آن‌ها گفتند: آیا ما به دو انسان همانند خودمان ایمان بیاوریم، در حالی که قوم آن‌ها (بنی‌اسرائیل) بردگان ما هستند؟!

هوا و هوس نفسانی

خواهش‌ها و هوا و هوس به معنای لذت‌جویی نفسانی در درون انسان‌ها، گاهی

---

۱. غرر الحکم و درر الکلم.
۲. مؤمنون (۲۳) آیات ۴۵ ـ ۴۷.

آن‌قدر قوی است که شخص را هم‌چون بازیچه‌ای بی‌اراده در اختیار می‌گیرد و سلسله جنبان همهٔ اعمال و کردار او می‌شود. کسی که در دام هوا و هوس نفسانی اسیر است و یگانه هدف او، لذت بردن هر چه بیش‌تر از تمتّعات زندگی است هرگز نخواهد توانست عقل و برهان را در زندگی خود و برای انتخاب راه و روش صحیح داور و قاضی کند. چنین شخصی که همه چیز را در زندگی از دیدگاه هواهای نفسانی می‌نگرد و دربارهٔ هر چیزی مطابق هوس‌های مادی قضاوت می‌کند، از میان تمام حقایق و در انتخاب راه و روش‌ها و آرا و عقاید گونه‌گون، تنها به دنبال مواردی می‌رود که هر چه بیش‌تر لذایذ حیوانی او را تأمین کند، و با خواهش‌های نفسانی او مطابقت نماید. از این رو قرآن کریم پیروی از هوا و هوس نفسانی را یکی از عوامل لغزش و انحطاط عقل می‌شمارد و در نکوهش کسانی که به علت پیروی از خواهش‌های نفسانی خود را از هدایت خداوند و پیامبران محروم کرده‌اند می‌فرماید:

انما یتبعون اهوائهم و من اضل ممن اتبع هویه بغیر هدی من الله[1]؛

آنها تنها از هوا و هوس‌های نفس خود پیروی می‌کنند و کیست گمراه‌تر از آن کسی که هدایت خدا را رها کرده و از هوا و هوس خود پیروی می‌کند؟!

و نیز در جای دیگری می‌فرماید:

و انّ کثیرا لیضلون بأهوائهم بغیر علم[2]؛

و به‌راستی بسیارند کسانی که بدون این‌که علم و آگاهی داشته باشند به خاطر هوس‌های خود گمراه می‌شوند.

امیر المؤمنین ﷺ دربارهٔ نقش منفی و مخرب هوا و هوس و پیروی از لذت‌های نفسانی سخنان زیادی فرموده‌اند از جمله این که می‌فرماید:

سبب فساد العقل الهوی[3]؛

هوا و هوس موجب نابودی عقل است.

الهوی عدو العقل[4]؛

هوا و هوس دشمن عقل است.

---

۱. قصص (۲۸) آیهٔ ۴۹.
۲. انعام (۶) آیهٔ ۱۱۹ .
۳ و ۴. غرر الحکم و درر الکلم.

لا یجتمع العقل و الهوی[1]**؛**
عقل با هوا و هوس در یک جا جمع نمی‌شوند.

تعصب و لجاجت

منظور از تعصب و لجاجت این است که کسی بر رأی و عقیده خاصی پافشاری کند و صرفاً به دلیل وابستگی به آن رأی و عقیده و بدون هیچ دلیل و برهانی در برابر آرا و عقاید دیگر پافشاری و مقاومت کند، بدون این‌که به محتوای سخنان دیگران توجه کند و تشخیص دهد که آن‌ها چه می‌گویند نظر آن‌ها را رد و بر موضع خود پافشاری کند. آشکار است که انسان متعصب و لجوج به دلیل این صفت ناپسند خود، از راه‌یابی به حق و حقیقت محروم است، زیرا چنین شخصی در هر بحث و گفت‌وگو تمام توان خود را صرف دفاع از عقاید خود می‌کند و حتی حاضر به شنیدن انتقادهای دیگران برای پی بردن به نادرستی‌ها و عیوب افکار و عقاید خود نیست. همین امر باعث می‌شود که نه خطاهای خود را بشناسد و نه به حقیقت جدیدی دست یابد.

فأعرض اکثرهم فهم لایسمعون و قالوا قلوبنا فی اکنة مما تدعونا الیه و فی آذاننا وقرٌ و من بیننا و بینک حجاب فاعمل انا عاملون[2]**؛**
بیش‌تر آن‌ها روی‌گردان شدند، لذا چیزی نمی‌شنوند. و گفتند: دل‌های ما در مورد آن‌چه ما را به آن دعوت می‌کنی در پرده قرار دارد و گوش ما از شنیدن سخنان تو سنگین است و در میان ما و تو پرده و حجابی وجود دارد، پس تو به دنبال عمل خود باش و ما هم برای خود عمل می‌کنیم!

این آیات یکی از مواردی است که قرآن کریم به تعصب و لجاجت کفار و مشرکان در برابر سخن حقِ پیامبران اشاره می‌کند، و ما را از خطر این آفت و بیماری روحی که در واقع، نوعی مانع و حجاب برای شناخت و معرفت صحیح است، آگاه می‌سازد. مسلماً چنین روحیه‌ای، اجازهٔ هیچ نوع ارزیابی منطقی و معقولی را دربارهٔ سخنان مخاطب به فرد متعصب و لجوج نخواهد داد.

---
۱. غرر الحکم و درر الکلم.
۲. فصلت (۴۱) آیهٔ ۴ و ۵.

حسادت

از لحاظ اخلاقی معنای حسادت این است که کسی چشم دیدن این را نداشته باشد که کسی به نعمتی برسد، بلکه آرزو کند نعمت‌هایی که به دیگران رسیده، از دست آن‌ها گرفته و نابود شوند. حسادت نیز به نوبهٔ خود می‌تواند حجاب دانش و آفت عقل باشد، زیرا یکی از نعمت‌هایی که به انسان داده شده، عقل و دانش است و شخص حسود تاب و تحمل ندارد که برتری دیگران را بر خود ببیند، حتی اگر آن‌ها واقعاً برتر از او باشند. شخص حسود به انواع توجیهات دست می‌زند و در حقیقت، به انواع خطاهای اندیشه گرفتار می‌شود تا برتری دیگران را بر خود غیر واقعی جلوه دهد، لذا برای از بین بردن این برتری ممکن است دست به هر کاری بزنند.

لقد کان فی یوسف و اخوته آیات للسائلین * اذ قالوا لیوسف و اخوه احب الی ابینا منا و نحن عصبة انّ أبانا لفی ضلال مبین * أقتلوا یوسف او اطرحوه ارضا یخل لکم وجه أبیکم ...[1]؛

در داستان یوسف و برادرانش نشانه‌های (هدایت) برای سؤال‌کنندگان وجود دارد؛ هنگامی که (برادران) گفتند: یوسف و برادرش (بنیامین)، نزد پدر از ما محبوب‌ترند، در حالی که ما گروهی نیرومندتریم. مسلماً پدر ما در گمراهی آشکار است! یوسف را بکشید یا او را در سرزمین دور دستی بیفکنید تا توجه پدر فقط با شما باشد.

مثال و توضیح بیش‌تر در مورد انواع احساسات را به دلیل اختصار و به این علت که این بحث بیش‌تر صبغهٔ اخلاقی دارد، در این‌جا متوقف کرده و با ذکر چند نکته ضروری آن را به پایان می‌رسانیم.

جنبهٔ شخصی و درونی احساسات گرچه تأثیر سوئی بر نیروی عقل و استدلال بر جای می‌گذارد، اما چنین نیست که خود این احساسات نوعی استدلال یا مقدمات استدلال باشند، لذا اطلاق نام مغالطه بر آن‌ها نوعی مجاز است و تعبیر دقیقی نیست. بنابراین، بهتر است این جنبه از احساسات را نه با نام مغالطه، بلکه تحت عناوینی، مانند آفات شناخت، حجاب‌های دانش یا موانع تعقل و لغزش‌گاه اندیشه بشناسیم.

---

۱. یوسف (۱۲) آیات ۷ـ ۹.

اما همان طور که اشاره شد احساسات علاوه بر جنبه شخصی و درونی دارای جنبه بیرونی و کاربردی در مورد دیگر افراد نیز هستند؛ یعنی علاوه بر این‌که برای هر شخص به تنهایی نقش آفات و حجاب‌های شناخت را دارند، شخص می‌تواند با استفاده از وجود این احساسات در دیگران، در مقام استدلال نیز قضاوت آن‌ها را مخدوش، و از مسیر صحیح منحرف سازد؛ مثلاً گاهی شخص برای مخاطب خود دربارهٔ یک مطلب خاص استدلال می‌کند، اما مخاطب سخن او را نمی‌پذیرد. در این‌جا ممکن است شخص متوسل به زر و زور شود. یعنی مثلاً مخاطب خود را تهدید کند که اگر این مطلب را نپذیرد فلان آسیب به تو خواهد رسید و یا او را تطمیع کند و بگوید که اگر این مطلب را بپذیری، فلان منفعت عاید تو خواهد شد.

در این‌جا به معنای واقعی کلمه با یک مغالطه مواجه هستیم، زیرا شکل واقعی استدلال‌های انجام شده این است که در واقع، شخص می‌گوید: اگر من موفق به تهدید شما شوم، پس آن مطلب درست است! و یا آن مطلب درست است، زیرا علاوه بر دلایلی که قبلاً ذکر شد دلیل مهم‌تری وجود دارد و آن این‌که فلان منفعت عاید تو می‌شود.

بنابراین، شکل کلی ارتکاب مغالطهٔ «توسل به احساسات» این است که شخص مغالطه کننده تشخیص می‌دهد که مخاطب او در چه وضعیت روحی و روانی قرار دارد؛ یعنی تشخیص می‌دهد که کدام یک از احساسات او مؤثر است، به تعبیر دیگر، نقطهٔ ضعف مخاطب خود را به دست می‌آورد و مثلاً با برانگیختن یکی از احساسات سودجویی و منفعت‌طلبی، تکبّر و غرور، ترحم و دلسوزی، حسادت و ... باعث شود که در فضای تیره و تار ایجاد شده که گرد و غبار احساسات و تمایلات نفسانی هم‌چون پرده‌ای جلوی چراغ عقل را می‌گیرد، مخاطب تحت تأثیر قرار گرفته و از قضاوت صحیح و مقعول دربارهٔ مطلب اصلی باز ماند.

کسانی که هنوز از خلع سلاح یک جانبه دفاع و طرفداری می‌کنند باید مقداری دربارهٔ انفجارهای مهیب اتمی مطالعه کنند. چنین انفجارهایی می‌تواند از فاصلهٔ دور گوشت انسان را آب کند و هیچ جنبده‌ای را بر روی زمین باقی نگذارد. چنین انفجارهایی می‌تواند...

(آری چنین انفجارهایی می‌تواند چنان ترسی درون مخاطب ایجاد کند که مسئلهٔ خلع سلاح

یک‌جانبه را فراموش کند. در این‌جا مغالطه از طریق توسل به ترس باعث می‌شود که مخاطب اصلاً سؤال نکند که خلع سلاح یک جانبه چه نقشی در انفجارهای اتمی دارد و ما چرا باید با آن مخالفت کنیم!)

بهترین نکته‌ای که برای اجتناب از این نوع مغالطات می‌توان گفت همان دستور اسلام دربارهٔ مبارزه با اوصاف و اخلاق ناپسند نفسانی است. در مورد هر یک از موارد مذکور، در قرآن و احادیث معصومین علیهم‌السلام ظرایف زیادی وجود دارد که از این بحث تفصیلی صرف نظر کرده و آن را به کتاب‌های اخلاقی واگذار می‌کنیم. البته دریغ است که در این‌جا به آیه‌ای از قرآن کریم اشاره نکنیم که به نظر می‌رسد جامع‌ترین سخن دربارهٔ مبارزه با نقش احساسات منفی بر عقل و استدلال باشد. قرآن کریم در آیهٔ ۲۹ سورهٔ انفال می‌فرماید:

یا ایها الذین آمنوا ان تتقوا الله یجعل لکم فرقانا؛

ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر تقوای الهی پیشه کنید (و با اوصاف و اخلاق ناپسند نفسانی مبارزه کنید) خداوند به شما فرقان (قدرت تشخیص حق از باطل) خواهد بخشید.

این آیه را معمولاً چنین تفسیر می‌کنند که انسان تحت تأثیر تقوا و پرهیزکاری، می‌تواند اعمال نیک و بد را بهتر و عمیق‌تر بشناسد و به اصطلاح عقل عملی او تقویت شود، اما با توضیحات ارائه شده در این باره می‌توان به خوبی دریافت که فرقان معنای عامی دارد که هم شامل عقل عملی و هم عقل نظری می‌شود؛ یعنی انسان در صورت تقوا و پرهیزکاری و تسلط بر احساسات گوناگون خود، در مقام استدلال و برهانْ کاملاً عقلی نیز موفق‌تر خواهد بود و کم‌تر اشتباه خواهد کرد.

ذکر این نکته لازم است که تعداد احساساتی که می‌تواند موجب مغالطه شود بسیار زیاد است که در این‌جا تنها به چند مورد اشاره شد. بعضی از این احساسات روحی و روانی انسان از اهمیت بیش‌تری برخوردارند و غالب کتاب‌های مربوط به مغالطات یا کتاب‌های تفکر نقدی هر یک از آن‌ها را تحت عنوان مغالطه‌ای مستقل ذکر می‌کنند، مانند مغالطهٔ توسل به قدرت یا تهدید، مغالطهٔ جلب ترحم یا توسل به دلسوزی، که ما نیز در این مجموعه مستقلاً آن‌ها را مطرح کرده و توضیح خواهیم داد.



گفتند: یوسف و برادرش نزد پدر از ما محبوب‌ترند، درحالی که ما نیرومندتریم؛ مسلماً پدر ما در گمراهی است؛ یوسف را بکشید یا او را به سرزمین دوردستی بیفکنید تا توجه پدر فقط به شما باشد.

مغالطهٔ تهدید[1]

مغالطهٔ تهدید وقتی اتفاق می‌افتد که شخص مغالطه کننده سخنی را مطرح می‌کند و تلویحاً یا تصریحاً به مخاطب خود می‌فهماند که اگر آن سخن را نپذیرد باید منتظر آسیبی باشد. در این مغالطه همواره شخص نسبت به وضعیت جسمی یا روحی مخاطب خود فرد یا گروه را تهدید می‌کند. البته واضح است که چنین تهدیدی از نظر منطقی هیچ ربطی به نتیجه‌گیری مورد نظر ندارد. به همین علت استفاده از تهدید یا توسل به قدرت در مقام استدلال را نوعی مغالطه به حساب می‌آوریم. مغالطهٔ توسل به قدرت در منازعات و جر و بحث‌های کودکانه زیاد مشاهده می‌شود.

> پلنگ صورتی بهترین کارتن تلویزیون نیست. بی‌خود حرف نزن! وگرنه می‌روم به برادرم می‌گویم بیاید حسابت را برسد.

البته ارتکاب این مغالطه در میان بزرگسالان نیز به شکل گسترده‌ای وجود دارد.

> آقای رئیس! از این به بعد باید حقوق بیش‌تری به من تعلق بگیرد. البته شما می‌دانید که من از اختلاس سال گذشتهٔ شرکت خبر دارم و مسلماً شما راضی نمی‌شوید که من این جریان را فاش کنم.

مثال اول نمونهٔ یک تهدید جسمی و مثال دوم نمونهٔ یک تهدید روانی است.

همان‌طور که ذکر شد تهدید جسمی یا روانی هیچ دلیل منطقی و حقیقی بر صدق ادعای شخص نیست، اما چنین تهدیدهایی تأثیر روانی دارند و دلیلی بر اینکه در صورت نپذیرفتن آن مدعا آسیبی به شخص مقابل خواهد رسید.

> اگر شما قول مساعدت به ما ندهید، موجبات رسوایی خود را فراهم می‌کنید، زیرا ما مجبور خواهیم شد که این عکس‌ها را به روزنامه‌ها بفرستیم.

مغالطهٔ تهدید در مقیاس بین المللی و میان کشورهای جهان نیز زیاد واقع می‌شود. در این موارد، در صورت مخالفت کشور قدرت‌مند با یکی از مواضع سیاسی کشور

---

۱. نام انگلیسی این مغالطه appeal to force به معنای «توسل به قدرت» است.

ضعیف به شکل دیپلماتیک به آن کشور هشدار و اعلام خطر داده می‌شود و مثلاً می‌گوید: اگر آن کشور مواضع خود را تغییر ندهد ناوگان ما از فلان بندر به حرکت در می‌آید یا هواپیماهای ما در فلان جا خواهد نشست. کشور ضعیف نیز یک پاسخ دیپلماتیک خواهد داد مبنی بر این که «ما پیام فلان کشور را دریافت کردیم»؛ یعنی فهمیدیم که چه می‌خواهد بگوید و ما از مواضع خود دست برداشتیم. نقل شده که وقتی در جنگ جهانی دوم سران سه کشور مهم، یعنی چرچیل، استالین و روزولت در تهران برای پایان دادن به جنگ ملاقات کردند، چرچیل رو به آن دو کرد و گفت: من حامل چند پیشنهاد از سوی پاپ دربارهٔ پایان جنگ هستم و او از من خواست که این‌ها را به اطلاع شما برسانم. گفته شده که اولین جمله‌ای که استالین گفت این بود: «پاپ چند لشگر نیرو دارد؟»؛ یعنی گویا تنها کسی حق حرف زدن دارد که قدرت و نیرو داشته باشد. این سخن از استالین بسیار معروف است، تا آن‌جا که باعث شده به عنوان نمونه‌ای از منطق زور و قدرت از سوی استالین در ذیل مغالطهٔ تهدید ذکر شود، حتی در برخی کتاب‌ها، این مغالطه، مغالطهٔ استالین نامیده شده است.

در برخی زبان‌ها ضرب‌المثلی وجود دارد که بیان‌گر وجود این روحیه و منطق است که در زبان عربی گفته می‌شود: «الحق لمن غلب»؛ یعنی حق با کسی است که برتری دارد. در زبان انگلیسی همین مفهوم چنین بیان می‌شود might is right؛ یعنی قدرت بر حق است. قرآن کریم با این منطق که در واقع، منطق جنگل است، مخالفت کرده و بارها ارتکاب مغالطهٔ تهدید یا توسل به قدرت را از سوی کفار و مشرکان تقبیح نموده است:

وقال الذین کفروا لرسلهم لنخرجنکم من أرضنا او لتعودن فی ملتنا[1]؛

و کافران خطاب به پیامبران خود گفتند ما حتماً شما را از سرزمین خود اخراج خواهیم کرد، مگر این‌که به آیین ما باز گردید.

---

۱. ابراهیم (۱۴) آیهٔ ۱۳.

مغالطهٔ تطمیع [1]

مغالطهٔ تطمیع از یک نظر، مانند مغالطهٔ تهدید است با این اختلاف که در تهدید شخص به مخاطب خود می‌فهماند که اگر سخن مرا نپذیری آسیب یا ضرر و زیانی به تو خواهد رسید و در تطمیع شخص به مخاطب می‌گوید که اگر سخن مرا بپذیری سود و منفعتی عاید تو خواهد شد.

آقای سعیدی شایسته‌ترین فردی هستند که می‌توانند مدیر عامل شرکت شوند. اگر شما نیز به ایشان رأی دهید از یک ماه مرخصی با حقوق بهره‌مند می‌شوید.

در مغالطهٔ تطمیع، هم شخص مغالطه کننده و هم مخاطب او که در این دام می‌افتد، هر دو شایستهٔ مذمت هستند. البته آن‌چه برای مخاطب اتفاق می‌افتد، طمع است، نه تطمیع، اما او نیز با پذیرش آن سود و منفعت، پا بر روی حق و حقیقت می‌نهد.

نمونهٔ بارز مسئلهٔ طمع و تطمیع که از جنبهٔ اخلاقی قابل ملاحظه است، مسئلهٔ رشوه دادن و رشوه گرفتن است که در تعالیم دینی هر دو طرف (راشی و مرتشی) به شدت مذمت شده‌اند.

اگر زحمت بکشید و یک مهر تأیید به پایین این نامه بزنید، حق الزحمهٔ شما فراموش نمی‌شود. یک ویلا در شمال شهر قابل شما را ندارد.

خداوند در قرآن کریم به صورت کلی این قاعده را بیان می‌کند که:

ولا تشتروا بایاتی ثمناً قلیلاً [2]؛

و آیات مرا به بهای ناچیز معامله نکنید.

با توجه به این‌که لفظ «اشتری» هم به معنای خریدن است و هم به معنای فروختن، پیام اصلی آیهٔ فوق این است که آیات الهی را (به عنوان برجسته‌ترین مصداق حق و حقیقت) با بهایی معادل قرار ندهید. نه شما دیگران را تطمیع کنید که چنین کاری کنند و نه خود طمع کنید که دست به این کار بزنید.

---

1. allurement

۲. بقره (۲) آیهٔ ۴۱.

مغالطهٔ جلب ترحم[1]

مغالطهٔ جلب ترحم وقتی صورت می‌گیرد که شخصی ادعایی را مطرح کند و سپس با بیان اوضاع رقت بار خود در شرایط موجود و یا در صورت رد شدن آن مدعا، بکوشد سخن خود را از طریق جلب دل‌سوزی و ترحم به مخاطب خود بقبولاند:

ایشان یک چهرهٔ علمی و فرهنگی است. ایشان در دانشکده تدریس می‌کنند، مردم و دانش‌جویان همیشه ایشان را در کلاس درس یا در کتاب‌خانه یا در مراکز تحقیقاتی ملاقات کرده‌اند. واقعاً خود شما تصور کنید، اگر ایشان محکوم شود و به زندان بیفتد چه فاجعه‌ای رخ می‌دهد.

(سؤال این است که او مجرم است یا نه، نه این‌که اگر محکوم شود چه اتفاقی می‌افتد.)

در این مغالطه به جای این‌که مقدمات استدلالی و برهانی نتیجه‌ای را ثابت کنند، سعی می‌شود که از مقدمات مبتنی بر احساسات و عواطف برای این کار استفاده شود. البته واضح است که شرایط رقت آوری که به وسیلهٔ استدلال کننده مطرح می‌شود هیچ تناسب منطقی با نتیجهٔ مورد نظر او ندارد، اما معمولاً چنین فردی موفق می‌شود که بر روی مخاطب خود تأثیر بگذارد و در او یک حالت روانی ایجاد کند تا به پذیرش سخن او تمایل نشان دهد.

این مغالطه بیش‌تر به وسیلهٔ دانش‌آموزان در برخورد با اولیای مدرسه، به ویژه از سوی متهمان یا وکلای آن‌ها در برابر قضات دادگاه‌ها استفاده می‌شود، مثال معروف در این زمینه، مربوط به زندگی سقراط است. این‌که سقراط جام مسموم شوکران را نوشید در جای خود درست و از مفاخر سقراط است، اما از طریق تأسف بار بودن وضعیت سقراط و از طریق آن صحنهٔ حزن‌آور می‌خواهند اثبات کنند که آرا و عقاید سقراط درست بوده است. سخنان سقراط در دفاعیه‌اش که افلاطون آن‌ها را در رسالهٔ دفاعیّه (Appology) نقل می‌کند، مثال خوبی برای این مغالطه است. سقراط اگرچه

---

۱. نام انگلیسی این مغالطه appeal to pitty به معنای «توسل به دلسوزی» است.

تصریح می‌کند که نمی‌خواهد دل‌سوزی و ترحم مخاطبان را بر انگیزد، در عین حال می‌گوید:

شاید در میان شما کسانی باشند که به یاد بیاورند وقتی که خود به محاکمه کشیده شده و در معرض خطری جزیی قرار گرفته‌اند، در برابر دادرسان زاری نموده و اشک‌ها ریخته و حتی برای جلب ترحم آنان کودکان خود را به دادگاه آورده‌اند، در حالی که من با این که در معرض بزرگ‌ترین خطرها هستم چنان نمی‌کنم.
من نیز خویشانی دارم زیرا به قول هومر از درخت بلوط نزاده‌ام و از سنگ بیرون نجسته‌ام، بلکه از میان آدمیان برخاسته‌ام و حتی سه پسر دارم که یکی بزرگ شده است و دو پسر دیگر هنوز کودکند. ولی هرگز آنان را برای جلب شفقت شما به دادگاه نخواهم آورد.[۱]

گاهی مغالطهٔ جلب ترحم به شکل مضحکی مطرح می‌شود، چنان‌که نقل است جوانی در دادگاه متهم به قتل پدر شده بود و اسناد و مدارک موجود، جرم او را کاملاً اثبات می‌کرد. جوان در دادگاه تقاضا می‌کرد در مجازات او تخفیف قائل شوند، زیرا او یتیم است!

اما چنان که ذکر شد معمولاً جلب ترحم و دل‌سوزی و ترسیم یک صحنهٔ حزن آور و رقت بار، نوعی تأثیر روانی بر مخاطب دارد و باعث می‌شود که او بدون توجه به مقدمات یک مدعا، آن سخن و مدعا را نیز بپذیرد:

اگر ما تصمیم بگیریم که این کارگر را اخراج کنیم، همسر بیمار او از دنیا خواهد رفت و کودکانش در کوچه و خیابان آواره خواهند شد.

ذکر جلب ترحم به عنوان یک مغالطه، به معنای نفی و مذمت، ترحم و دل‌سوزی در انسان نیست. مسلماً دلسوزی و ترحم صفت پسندیده‌ای در انسان است و جایگاه مهمی در سوق دادن انسان به انجام برخی افعال دارد ؛ اما سخن اصلی در این‌جا این است که ترحم و دلسوزی تأثیری در صدق و کذب یک سخن ندارد، بلکه صحت و اعتبار هر سخنی را باید با توجه به دلیل و برهان اقامه شده برای آن بپذیریم و در صورتی که استدلال درستی برای یک مسئله وجود داشت، هرگز نباید دست‌خوش احساسات شویم و بروز دل‌سوزی و ترحم نباید ما را از التزام به آن سخن منع کند.

---

۱. دورهٔ آثار افلاطون، ترجمهٔ محمد حسن لطفی و رضا کاویانی، ج ۱، ص ۳۲.

قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید: زن و مردی که از دایرهٔ عفت خارج شده و مرتکب فعل زشتی می‌شوند باید مجازات شوند و مسلمانان در صورت ایمان به دستورات الهی نباید در اجرای این فرمان خداوند، دل‌سوزی و ترحم به خود راه دهند:

الزانية و الزاني فاجلدوا كلّ واحد منهما مائة جلدة ولاتأخذكم بهما رأفة فی دين الله ان كنتم تومنون بالله واليوم الاخر و ليشهد عذابهما طائفه من المؤمنين[1]؛

هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید و هرگز در دین خدا رأفت و دل‌سوزی (کاذب) شما را نگیرد، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید، و باید گروهی از مؤمنان مجازات آن‌ها را مشاهده کنند.

مغالطهٔ آرزو اندیشی[2]

بیش‌تر انسان‌ها تا حد زیادی از آرزوهای خود لذت می‌برند و با خیال‌بافی و توهم، وضعیت مطلوب را به جای عالم واقع، در ذهن خود ایجاد می‌کنند. حال ممکن است تأثیر این خیال‌ها و آرزوها بر فرد به حدی باشد که حتی در تفکر و استدلال او هم مؤثر واقع شود، این حالت را مغالطهٔ آرزو اندیشی می‌نامیم. ارتکاب این مغالطه وقتی است که کسی مطلبی را بپذیرد و آن را صحیح بداند، نه به این دلیل که استدلال و منطق آن را تأیید می‌کند، بلکه به این دلیل که دوست دارد آن مطلب درست باشد. همین طور کسی که مطلبی را نادرست بداند، به این دلیل که آرزو می‌کند آن مطلب نادرست باشد، مرتکب مغالطهٔ آرزو اندیشی شده است.

سرِ کار رفتن در چنین هوای نامناسبی، هیچ خیری به کسی نمی‌رساند. من که امروز در خانه استراحت می‌کنم.

(ترجمه: من دوست دارم این طور نباشد، پس این طور نیست!)

آمال و آرزوهای ما به ندرت مبتنی بر عقل و منطق است؛ یعنی چیزی را آرزو داریم که به درست یا نادرست بودن آن بی‌توجه هستیم. حال اگر کسی آرزوهای خود

---

۱. نور (۲۴) آیهٔ ۲.

2. wishful thinking

را به نفع یک عقیده یا بر ضد آن در یک استدلال به کار برد، و فرض کند که عالم واقع چنان است که او دوست دارد، مرتکب مغالطهٔ آرزواندیشی شده است.

مسلماً گفت‌وگوها و مذاکرات مربوط به خلع سلاح اتمی به نتایج موفقیت‌آمیزی خواهد انجامید، چرا که در غیر این صورت، به این معنا خواهد بود که بشر به سوی نیستی و نابودی می‌رود.

(امیدواریم که مذاکرات موفق باشد، نه این‌که مسلماً موفق خواهد شد.)

مغالطهٔ آرزواندیشی بیش‌تر در مواردی اتفاق می‌افتد که نتیجهٔ یک مسئله از اختیار ما خارج است و ما نمی‌توانیم در آن دخل و تصرف و تأثیری داشته باشیم. در چنین مواردی وقتی شخص دربارهٔ نتیجهٔ آن مسئله اظهار نظر می‌کند که مثلاً فلان نتیجه حاصل خواهد شد، به این معنا است که من دوست دارم این نتیجه حاصل شود. از جملهٔ این موارد می‌توان به مسئلهٔ گذشت زمان، اعمال و رفتار دیگر انسان‌ها و نیز حوادث و امور طبیعی اشاره کرد.

امسال بارندگی خوبی خواهیم داشت و خشک‌سالی سال گذشته جبران خواهد شد.

(ممکن است!)

یکی دیگر از موارد ارتکاب مغالطهٔ آرزواندیشی طول عمر و مرگ است. ترس انسان‌ها از مرگ و آرزوی طول عمر بیش‌تر برای خود و نزدیکان از یک سو و حقیقت پیچیدهٔ مرگ از سوی دیگر، زمینه‌ای را ایجاد کرده که این مغالطه بسیار زیاد در آن رخ می‌دهد.

دوست ما به زودی سلامت خود را باز خواهد یافت. غیر ممکن است این بیماری برای او خطر آفرین باشد. زندگی بدون او برای ما ممکن نیست.

(امیدواریم این بیماری خطرآفرین نباشد، اما خطر غیر ممکن نیست.)

برخی دانشمندان غربی دربارهٔ مسئلهٔ مرگ و معاد اشکال جدی‌تری گرفته و گفته‌اند: اثبات معاد و جهان پس از مرگ نوعی مغالطهٔ آرزواندیشی است؛ یعنی اگر کسی بگوید ما بعد از مرگ نیست و نابود نمی‌شویم، بلکه دوباره زنده خواهیم شد و یک زندگانی ابدی و جاوید خواهیم داشت. اگر این شخص در مقام استدلال بگوید: دلیل وجود جهان پس از مرگ این است که همه ما انسان‌ها جاودانگی و بقا را دوست

داریم و آرزو می‌کنیم یک زندگانی ابدی داشته باشیم، چنین استدلالی یک نوع مغالطهٔ آرزواندیشی است، زیرا دوست داشتن و آرزوی ما دلیلی بر وجود جهان جاوید و دلیل بر وجود هیچ چیز نیست.

در پاسخ به اشکال فوق باید گفت: بله! اثبات معاد تنها با دلیل فوق چیزی جز یک مغالطه نخواهد بود. اما باید توجه داشت که اولاً، استدلال فوق، تنها دلیل وجود جهان آخرت نیست و مسئلهٔ معاد دارای دلایل یقینی زیادی است. ثانیاً، با توجه به این‌که مسئلهٔ معاد در جهان‌بینی دینی، پس از اثبات وجود خدا مطرح می‌شود، می‌توان استدلال مذکور را نیز قابل ترمیم و تقویت دانست، به این ترتیب که بگوییم: همهٔ انسان‌ها جاودانگی را دوست دارند و نسبت به آن احساس نیاز می‌کنند و اگر همهٔ انسانها چیزی را دوست داشته باشند و نسبت به آن احساس نیاز کنند، خداوند چیزی در عالم خلق کرده که آن نیاز را برآورده می‌کند و در مورد گرایش به جاودانگی، این امر چیزی جز زنده شدن دوبارهٔ انسان‌ها در جهان آخرت نیست.

هر یک از ما با مراجعه به درون خود می‌تواند بفهمد که در طول زندگی و در استدلال‌های مختلف خود چه مقدار خیالات و آرزوها را جایگزین اندیشه و تفکر کرده است. بیش‌تر ما به گونه‌ای هستیم که کنار گذاشتن عقل و منطق و تکیه بر آمال و آرزوها را در زندگی خود تجربه کرده‌ایم، لذا توجه به مغالطهٔ آرزواندیشی از این جهت برای هر کسی در جلوگیری از خطاهای فکری‌اش مفید است. اما باید توجه داشت که این مغالطه در یک استدلال نادرست، برای به خطا انداختن دیگران هم استفاده می‌شود. در این حالت شخص مغالطه کننده، نه از احساسات و آرزوهای خود، بلکه از آرزوهای مخاطب خود برای صحیح نشان دادن موضوع مورد گفت‌وگو استفاده می‌کند:

> شما در این شغل موفقیت زیادی کسب خواهید کرد و چند برابر سرمایهٔ اولیه عاید شما خواهد شد.

در معارف و تعالیم اسلامی مسئلهٔ آمال و آرزو به شدت مذمت شده و حتی به عنوان یک گناه اخلاقی معرفی شده‌است. از بیان قرآن کریم و احادیث معصومین علیهم‌السلام

حربهٔ دیگر در مغالطهٔ عوام‌فریبی این احساس درونی است که هر کس دوست دارد مورد تحسین و تقدیر دیگران قرار گیرد. انسان‌ها جهت‌گیری‌های مختلف خود را به سمتی سوق می‌دهند که هر چه بیش‌تر به ارزش و احترام و شهرت آن‌ها بیفزاید. در این راه گاهی مردم سعی می‌کنند خود را به افراد مشهور یا ثروت‌مند شبیه کنند. این روحیه، زمینه‌ساز ارتکاب این مغالطه است. در این نوع مغالطه که می‌توان آن را توسل به تفاخر[1] نامید، ادعا می‌شود که یک عقیده یا یک عمل یا استفاده از یک کالای خاص از ویژگی‌های فلان فرد مشهور و محبوب است و افرادی هم که آن عقیده را داشته باشند، یا آن عمل را انجام دهند و یا از آن کالا استفاده کنند، از شهرت یا محبوبیت مشابه برخوردار خواهند شد. نمونهٔ بارز این مغالطه، آگهی‌های تبلیغاتی است که شخص مشهوری، مانند یک ورزشکار جهانی یا یک بازیگر سینما را در حال استفاده از یک کالای خاص نشان می‌دهد.

مارادونا هم کوکاکولا می‌نوشد

(اما هرگز نمی‌توان نتیجه گرفت که کوکاکولا محصول رضایت‌بخشی است.)

حالت دیگر مغالطهٔ عوام‌فریبی که «توسل به افاده»[2] نامیده می‌شود، استفاده از تمایل تودهٔ مردم در تشبّه به افراد ثروت‌مند و متموّل است. این شکل مغالطه نیز بیش از همه، به وسیلهٔ تهیه‌کنندگان تبلیغات و آگهی‌های تجاری صورت می‌گیرد. در این مغالطه هم‌چنین سعی می‌شود تا ارتباطی میان کالای مورد تبلیغ و اموری که به شدت مورد علاقه مخاطب هستند برقرار شود؛ مثلاً در برنامه‌های رادیو و تلویزیون همراه با ذکر نام آن کالا، قطعات بسیار زیبای موسیقی پخش می‌شود. هم‌چنین در تبلیغات تصویری از زیباترین مناظر طبیعی و یا صحنه‌های هیجان آور ورزشی به عنوان زمینه یا تصاویر جانبی استفاده می‌شود. افرادی که آن کالای خاص را مورد استفاده قرار می‌دهند، دارای لباس، خانه، اتومبیل و دیگر وسایل و شرایطی هستند که تحسین مصرف‌کنندگان را بر انگیزد. این افراد با اشتیاق و شادی از آن کالای خاص مصرف

---

1. appeal to nanity

2. appeal to snobbery

می‌کنند. خلاصه، همهٔ این عوامل دست به دست هم می‌دهند تا به غلط این احساس را در مخاطب القا کنند که همهٔ این نعمت‌ها و لذت‌ها در اثر استفاده از آن کالای خاص به دست می‌آید. چنان‌که زندگی افراد ثروت‌مند همین را نشان می‌دهد. بنابراین، اگر شما می‌خواهید از این نعمت‌ها و لذت‌ها بهره‌مند شوید و مانند افراد ثروت‌مند زندگی کنید، باید از آن کالای خاص مصرف نمایید.



«مارادونا» هم کوکاکولا می‌نوشد.

مغالطهٔ توسل به مرجع کاذب[1]

قبل از توضیح این مغالطه لازم است اشاره‌ای به خود مسئلهٔ استناد به قول مرجع و کارشناس متخصص داشته باشیم.

این امر کاملاً طبیعی و معقول است که هنگام سخن گفتن از یک مسئلهٔ علمی و یک موضوع پیچیده، از نظر و داوری افراد خبره و کارشناس در آن زمینهٔ مخصوص استفاده شود؛ یعنی برای تأیید یا رد یک مطلب، اگرچه دلیل و برهان کافی در اختیار خود ما نیست، اما می‌توانیم به جای استدلال برای آن مطلب، به سخن صاحب‌نظران در آن زمینه استناد کنیم؛ مثلاً بگوییم: «نوشیدن مایعات بسیار داغ برای سلامت بدن مضر است، زیرا همه پزشکان متخصص امراض داخی چنین گفته‌اند.» و یا «اسلام یک دین اجتماعی است که توجه خاصی به عبادات جمعی، مانند نمازجمعه و جماعت و حج دارد. همهٔ فقها در رساله‌های عملیهٔ خود ثواب بسیار زیادی برای نماز جماعت قائل شده‌اند.»

بنابراین، تردیدی وجود ندارد که مراجعه به یک مقام کارشناس و خبره در حوزهٔ صلاحیت و تخصص خود او امری کاملاً معقول و منطقی است؛ یعنی نقل قول از یک متخصص و کارشناس اگرچه نمی‌تواند جایگزین استدلال و برهان برای صدق یا کذب مطلبی باشد، اما مسلماً به عنوان یک استشهاد و استناد، کاملاً معتبر است و می‌تواند مؤید خوبی برای مدعای مورد بحث باشد. در قرآن کریم می‌خوانیم که:

فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون[2]؛

اگر مطلبی را نمی‌دانید پس از اهل علم آن بپرسید.

این آیه به طور ضمنی مراجعه به سخن کارشناس را مورد تأیید قرار می‌دهد. در جای دیگر قرآن کریم می‌خوانیم:

---

۱. appeal to authourity به معنای «توسل و استناد به (سخن) کارشناس» است.

۲. انبیاء (۲۱) آیهٔ ۷.

ولا ینبّئک مثل خبیر[1]؛

و هیچ کس مانند شخص خبیر و آگاه تو را (از حقایق) آگاه نمی‌کند.

حال با ذکر این مقدمه به توضیح مغالطهٔ «توسل به مرجع کاذب» می‌پردازیم. این مغالطه به دو شکل صورت می‌گیرد؛ به عبارت دیگر، در دو صورت توسل به مرجع و استناد به قول کارشناس و متخصص، مغالطه‌آمیز خواهد بود:

شکل اول این مغالطه آن است که استناد به قول یک کارشناس در زمینه‌ای غیر از حوزهٔ تخصص او صورت گیرد

«اثبات وجود خدا از نظر فیزیکدانان بزرگ معاصر» باید کتاب جالبی باشد!

این مغالطه در کتاب‌های سطحی، بـه ویـژه در مـطبوعات بسـیار مـتداول است، نظر شیمی‌دان برجستهٔ جهان و برندهٔ جـایزهٔ نـوبل در مـورد فـرهنگ شـرقی، نـظر انیشتین دربارهٔ سیاست بین الملل جهانی و ...؛ مثال‌هایی از این قـبیل نـمونه‌هایی از ارتکاب مغالطهٔ توسل به مرجع کاذب است، زیرا سخنان ایـن مـراجـع کـارشناس و متخصص تنها در حوزهٔ تخصص خود آن‌ها مقبول و مسموع است نه در هر زمـینهٔ دیگری.

ممکن است اشکال شود که در چنین مواردی، توسل به مرجع، اگر چه در زمینهٔ تخصص شخص نیست، اما در واقع، نبوغ و استعداد و توان ذهنی قوی آن شخص را که در آن رشتهٔ خاص به مقامات بـالایی رسـیده، شـاهد قـرار مـی‌دهیم و مـی‌گوییم که طبیعتاً چنین شخصی با توجه به نبوغ بالایش در غیر زمینهٔ تـخصصی خـود نـیز باید دارای آرا و نظریات صحیحی باشد. اما ضعف ایـن سـخن کـاملاً آشکـار است، زیرا صرفاً استعداد، نبوغ و تیزهوشی برای صاحب نظر شدن در رشته‌های مـختلف علمی کافی نیست و در هر رشته، معلومات و مواد خام بسیار زیادی وجود دارد که تنها افراد آگاه و آشنا به آن معلومات می‌توانند نظریهٔ مقبول و صحیحی در آن زمینه اظهار کنند.

---

۱. فاطر (۳۵) آیهٔ ۱۴.

تبلیغات تجاری که در آن از افراد سرشناس و معروف در تأیید یک کالا استفاده می‌شود، نمونهٔ رایج دیگری از ارتکاب این مغالطه است. این‌که فلان بازیکن سرشناس فوتبال چه نوع لباسی می‌پوشد یا فلان قهرمان شنا از چه صابونی استفاده می‌کند یا فلان ستارهٔ سینما چه اتومبیلی سوار می‌شود، به هیچ وجه مؤیدی برای بالا بودن کیفیت این کالاها نیست، زیرا هیچ دلیلی برای پذیرش نظر آن‌ها وجود ندارد و چه بسا آن‌ها از یک شهروند عادی نیز در تشخیص کیفیت کالاهای گوناگون ناتوان‌تر باشند. این مسئله یک اصل اساسی در تبلیغات تجاری کشورهای غربی است. خود این مغالطه نیز مبتنی بر این باور است که آن چهرهٔ سرشناس، واقعاً فلان کالا را می‌پسندد. در حالی که امروزه همهٔ مخاطبان این تبلیغ‌ها می‌دانند که این افراد در مقابل دریافت پول از کمپانی و شرکت مربوط، کالای آن شرکت را تبلیغ کرده و تظاهر می‌کنند که آن را می‌پسندند!

شکل و صورت دیگر مغالطهٔ توسل به مرجع کاذب این است که استناد به قول کارشناس و خبره در همان زمینه تخصصی انجام شود، اما این استناد به شکل مبهم و غیر مشخص صورت گیرد:

> یکی از سیاست‌مداران بزرگ پیش‌بینی کرده است که سوسیالیزم در آینده دوباره احیا خواهد شد.

به عبارت ساده‌تر، توسل به قول صاحب‌نظران بدون ذکر نام آن‌ها، ارتکاب مغالطه است. چنین توسل و استنادهایی چیزی جز یک ادعای مبهم نیست. در این حالات، همواره سعی می‌شود که آن شخصیت بی‌نام و نشان با ذکر برخی اوصاف، بسیار مهم نشان داده شود. یکی از سیاست‌مداران بزرگ می‌گوید: اقتصاددانان مشهور جهان بر این اعتقادند که ...، یک منبع موثق خبر داده است که... در این مورد همواره از صاحب‌نظران بزرگ، مهم و مشهور سخن گفته می‌شود و هیچ وقت شنیده نمی‌شود که مثلاً بگویند یکی از دانشمندان متوسط در این رشته چنین گفته است.

مغالطهٔ تجسم[1]

مغالطهٔ تجسم وقتی صورت می‌گیرد که کسی گمان کند که به ازای هر یک از الفاظ و کلمات، یک جسم عینی و خارجی وجود دارد. این خطا در چند مورد خاص صورت می‌گیرد که با توضیح بیش‌تر آن‌ها معنای مغالطهٔ تجسم روشن خواهد شد.

اولین مورد این مغالطه، آن است که کسی گمان کند اوصاف اشیا نیز خود شیء مستقلی هستند. منظور از اوصاف، حالات و عوارض گوناگون اشیاست، مانند: سردی، گرمی، سفیدی، سیاهی، نرمی، زبری، و ... آبِ یک ظرف ممکن است گرم یا سرد باشد، اما به هر حال، درون ظرف یک چیز بیش‌تر نیست و آن آب گرم یا آب سرد است. توهم این‌که علاوه بر آب چیزی هم به نام گرما یا سرما در ظرف وجود دارد، همان مغالطه تجسم است.

نمونه و مورد دیگر این مغالطه، وقتی صورت می‌گیرد که کسی گمان کند امور انتزاعی نیز در عالم خارج، نوعی تجسم و عینیت دارند؛ یعنی شخص تصور کند. چنان‌که در عالم خارج اشیایی هم‌چون آب و خاک و درخت و ... وجود دارند، همین طور اموری، مانند عدالت، شجاعت، نظم، مالکیت و ... نیز وجود دارند.

صورت دیگر این مغالطه، دربارهٔ اختلاف بین حقیقت و مجاز است، یعنی اگر کسی یک بیان مجازی را به معنای حقیقی آن تلقی کند مرتکب این مغالطه شده است؛ مثلاً گمان کند شکستن سکوت، مانند شکستن شیشه است و یا خرد شدن اعصاب، مانند خرد شدن یک جام بلوری است یا گمان کند دستور دادن، مانند پول دادن است یا سرگرم کردن، مانند آب گرم کردن است و ...

طرز استفاده الفاظ به وسیلهٔ ما هرگز نمی‌تواند واقعیت را تغییر دهد. این‌که «تجسم» به عنوان یک مغالطه مطرح می‌شود، از این روست که باعث می‌شود گاهی دربارهٔ چیزی صحبت کنیم که واقعاً وجود ندارد، یا دربارهٔ چیزی به شکلی سخن بگوییم که

---

1. reification

آن چیز، به آن شکل وجود ندارد؛ مثلاً می‌توانیم بگوییم: «در هنگام غروب آفتاب آسمان سرخ می‌شود». حال اگر به جای آن جمله این طور بگوییم: «هنگام غروب آفتاب سرخی آسمان را فرا می‌گیرد» با آن هم معنا خواهد بود، اما جملهٔ دوم ذهن را دچار این توهم می‌کند که گویا سرخی برای خود چیزی است که فاعل فعل فراگرفتن آسمان است.

خواب عجب چیز بدی است! گاهی در لحظات حساس فرا می‌رسد و انسان را از خود بی‌خود می‌کند.

(منظور این است که گاهی انسان در لحظات حساس می‌خوابد).

برای نشان دادن اهمیت مغالطهٔ «تجسم» یک نمونه بسیار گویا مسئلهٔ تفسیر قرآن کریم است. در قرآن کریم آیات زیادی دربارهٔ صفات و افعال خداوند وجود دارد که تعبیر ادبی و مجازی این آیات، موجب ارتکاب مغالطهٔ تجسم به صورت بسیار جدی از سوی عده‌ای شده است. تفسیر خطا و فهم مغالطه‌آمیز این آیات باعث شده که بر اساس آن یک فرقه اعتقادی تشکیل شود. به آیات زیر توجه کنید:

یدالله فوق ایدیهم[1]؛

دست (قدرت) خداوند بالای دست آن‌هاست.

الرحمن علی العرش استوی[2]؛

خداوند رحمان، برتخت (حکومت و تدبیر جهان) قرار گرفت.

در زبان فارسی نیز چنین تعبیرات ادبی وجود دارد؛ مانند این‌که می‌گوییم: «دست بالای دست بسیار است»؛ یعنی فردی که قوی‌تر و تواناتر از دیگری باشد زیاد است، اما لازم نیست که این فرد تواناتر واقعاً دست خود را روی دست دیگری بگذارد. یا می‌گوییم: «فلانی سر رشته امور را به دست گرفت»؛ یعنی بر اوضاع مسلط شد، نه این‌که امور مختلف، مانند رشته‌های طناب باشند و او سر این رشته‌ها را به دست بگیرد. تعبیرات ادبی قرآن کریم نیز همین‌طور است. از برخی عبارات در قرآن کریم، مانند آیات فوق عده‌ای دچار سوء فهم و مرتکب مغالطهٔ تجسم شده و گمان کرده‌اند

---

۱. طه (۲۰) آیهٔ ۵.

۲. فتح (۴۸) آیهٔ ۱۰.

خداوند هم مانند یک انسان دست و چشم و اعضا و جوارح دارد و بر تخت می‌نشیند و... . (سبحان الله عمّا یصفون) این عده اصطلاحاً «مجسّمه»، یعنی معتقدان به جسم بودن خداوند نامیده می‌شوند.

علاوه بر کاربرد مغالطه‌آمیز کلمات در مواردی که اشاره شد، مغالطهٔ تجسم در مسائل دقیق فلسفی نیز مشاهده می‌شود که در این محدوده، این مغالطه را می‌توان چنین تعریف کرد: اگر کسی اموری را که دارای واقعیت عرضی یا واقعیت اعتباری هستند، دارای واقعیت جوهری بپندارد، مرتکب مغالطهٔ تجسم (تجوهر) شده است.[1]

---

۱. در این‌جا بدون این‌که قصد قضاوت داشته باشیم به برخی مباحث فلسفی که متهم به ارتکاب این مغالطه هستند اشاره می‌کنیم. برخی فلاسفه اعتقاد دارند که نه تنها اوصاف و عوارض اشیا و امور انتزاعی و بیان‌های مجازی دارای نوعی وجود هستند، بلکه حتی اموری، مانند کوه طلا و اسب تک‌شاخ هم در یک وعا و ظرف موهوم دارای نوعی وجود هستند.

شیخ شهاب الدین سهروردی، شیخ اشراق در یک بحث بسیار مهم خود می‌گوید: مثلاً انسان موجود است؛ یعنی انسان برای خود چیزی است که این چیز دارای وجود است. حال وقتی می‌گوییم وجود موجود است باید وجود چیزی باشد که آن چیز نیز دارای وجود است. شیخ اشراق می‌گوید: دربارهٔ وجود دوم هم سؤال می‌کنیم که آن وجود هم موجود است، پس آن هم باید دارای وجود باشد و این سلسله تا بی‌نهایت می‌رود. شیخ اشراق این استدلال را دلیل بر اعتباری بودن وجود دانسته است. خیلی از کسانی که دربارهٔ مغالطه تجسم (تجوهر) بحث می‌کنند مسئله مُثُل افلاطونی را یکی از نمونه‌های بزرگ و مهم مغالطه می‌دانند. افلاطون معتقد بود علاوه بر تک تک افراد یک نوع، یک فرد اعلا و کامل هم به نام مثال یا فرد مثالی آن نوع وجود دارد؛ مثلاً علاوه بر این انسان یا آن انسان، یک «انسان» مثالی هم وجود دارد. منتقدان، افلاطون را متهم می‌کنند به این که گمان کرده غیر از افراد انسان، درخت، اسب و... خود «انسان» یا «درخت» یا «اسب» و.... هم موجودی مستقل و جدا از افراد خود است و می‌توان غیر از «این انسان» یا «آن انسان» خاص به آن فرد اعلا و مثالی انسان نیز دست یافت و او را شناخت و... بعضی از این منتقدان اعتقاد دارند مسئلهٔ ذات در فلسفهٔ ارسطو نیز مانند مثال در فلسفهٔ افلاطون است. ارسطو معتقد بود که هر موجودی دارای یک ذات است که آن ذات نسبت به افراد خود قوی‌تر و پایدارتر است؛ مثلاً این تخم‌مرغ یا آن تخم‌مرغ ممکن است بشکنند و از بین بروند، اما ذات تخم‌مرغ ثابت و پا برجاست ؛ اما سخن بر این است که آیا واقعاً به جز افراد تخم‌مرغ چیزی به ذات آن هم وجود دارد؟!

تمرین‌های فصل دوم ـ ادعای بدون استدلال

تعیین کنید در هر یک از موارد زیر چه مغالطه‌ای به کار رفته است:

۱. استفادهٔ من از موسیقی بتهون بی‌دلیل نیست. جالب است بدانید آقای دکتر افتخاری که صاحب بیش از ۱۰۰ کتاب و مقاله به زبان‌های فارسی و انگلیسی است نیز در منزل خود از نوارهای موسیقی بتهون استفاده می‌کنند.

۲. ببینید آقای مدیر مسؤول! آن‌چه معقول است این است که شما به چاپ گزارش‌های خود از وضعیت تولید دارو در کارخانه ما پایان دهید. زیرا فکر نمی‌کنم شما و دوستانتان بخواهید عواقب این اقدامتان را ببینید.

۳. نظر من به عنوان معاون مدیر کل این است که بهتر است شما کارمندان محترم کمی دندان روی جگر بگذارید، درست است که یک سال از آمدن مدیر جدید گذشته، ولی مطمئن باشید در سال‌های آینده ایشان وضعیت این اداره را متحول خواهد کرد و به شعارهایش جامهٔ عمل خواهد پوشانید و مشکلات شما را حل خواهد کرد.

۴. روزنامه‌ها باید این مطلب را منعکس کنند که ما در سال گذشته اعتماد مردم به کیفیت محصولات خود را به اندازه ۲۰٪ بالا برده‌ایم.

۵. طرح جدید زبان‌آموزی قطعاً بازدهی بسیار مطلوبی خواهد داشت، چرا که از وقتی این طرح در عرصهٔ مطبوعات و محافل علمی کشور مطرح شده هنوز هیچ مقاله‌ای در رد آن و بیان اشکالات یا نواقص آن مشاهده نشده است.

۶. او که یک آدم سادهٔ شهرستانی است نمی‌تواند در مسائل مربوط به دنیای فرهنگ و ارتباطات نظر بدهد.

۷. به نظر بنده رمان‌هایی که جدیداً ترجمه شده و وارد بازار می‌شود نه تنها هیچ ضرری برای فرهنگ جامعه ندارد بلکه باعث پیشرفت فکری قشر کتاب‌خوان نیز می‌شود. درست است که شما نقدهایی بر مطالب و موضوعات این سری از رمانها دارید، ولی تا شما حسّ جوانی و ماجراجویی و

۸. آقای مدیر دستور داده‌اند رضا اسدزاده به خاطر بی‌انضباطی و درس نخواندن از مدرسه اخراج شود، اما من فکر می‌کنم این کار اقدام نادرستی است. باید توجه داشت که او یتیم است و تاکنون مجبور بوده مخارج خود و مادرش را به هر طریق ممکن تأمین کند.

۹. پیشنهاد من این است که کسانی که سرمایه‌ای در دست دارند، در زمینهٔ تولید سرمایه‌گذاری نمایند چرا که راه‌های استفاده از سرمایه در چند فعالیت خلاصه می‌شود. ۱ـ تولید پوشاک؛ ۲ـ صنعت و معدن؛ ۳ـ عمرانی؛ ۴ـ فرهنگی. یقیناً تولید پوشاک بهترین فعالیت اقتصادی در وضع موجود است.

۱۰. به نظر من در حال حاضر حدود ۶۷/۵٪ نظام مدیریتی ما با نظام مدیریتی دولت آمریکا مطابقت می‌کند و خودتان می‌دانید که نظام مدیریتی آمریکا یک نظام مدیریتی کاملاً علمی و سکولار است، پس بهتر است این حرف خود را پس بگیرید که در کشور ما نظام مدیریت دینی اعمال می‌شود.

۱۱. ما سال‌ها است که با شما رابطهٔ تجاری داریم. بنده از شما درخواست می‌کنم حمایت‌های مالی خود را از شرکت یزدمتال قطع کنید، زیرا در غیر این صورت ما نیز مجبوریم در روابطمان با مؤسسه شما تجدیدنظر کنیم.

۱۲. یکی از مسائل بسیار مهم در زبان‌شناسی مراحل وضع و فهم واژه‌ها می‌باشد. نظریه‌ای که من از آن دفاع می‌کنم این است که تمام معانی به همراه واژه‌های نظیر خود در ذهن آدمی از همان ابتدای تولد وجود دارند و کاری که در مرحلهٔ یادگیری و به‌کارگیری واژه‌ها در ذهن انجام می‌شود این است که ذهن به تدریج هر واژه‌ای را با معنای نظیر خود جفت می‌کند و یک تناظری بین آن‌ها ایجاد می‌نماید. بد نیست بدانید که تاکنون کسی این نظریه را نقض نکرده است. شما هم می‌توانید دربارهٔ آن فکر کنید. از دیدگاه انتقادی شما استقبال می‌کنم.

۱۳. امروزه حتی بزرگ‌ترین اساتید دانشگاه و نیز پزشکان و مهندسان با سابقهٔ کشور حاضر نیستند در قید و بندهای مقررات اداری که نتیجه استخدام در مراکز دولتی است گرفتار شوند، به همین خاطر می‌بینیم که اکثر آن‌ها در مؤسسات خصوصی و مراکز غیردولتی مشغول کار هستند. پس اصرار شما برای استخدام در مراکز دولتی غیرمعقول به نظر می‌رسد.

۱۴. آقای رئیس! هیچ می‌دانید با این شبه‌آیین‌نامه‌ای که تنظیم کرده‌اید چه اشتباه بزرگی مرتکب شده‌اید، آیا به عواقب وحشتناک این دستورالعمل‌های افراطی در بین کارمندان شرکت فکر کرده‌اید.

۱۵. امروزه شما از هر رهگذرِ کوچه و خیابان سؤال کنید به ضرورت توسعهٔ نمایش فیلم‌های دنیای غرب در کشور آگاه است. این یک نکتهٔ بدیهی است که نباید در آن تردید کرد.

۱۶. به جز افراد خشن و بی‌ذوق هر فردی می‌تواند تشخیص دهد که برای رشد فکری و ذهنی انسان، موسیقی و شعر یک احتیاج ضروری هستند.

۱۷. ما چهار مدل کفش برای شما داریم که به نظر من مناسب‌ترین کفش برای شما این مدل جلوی ویترین است، زیرا سه مدل دیگر هر کدام یک اشکال دارد. یکی از آن‌ها واکس نمی‌خورد، آن یکی دوام چندانی ندارد و سومی هم از مدل‌های قدیمی و غیرشکیل است. به هر حال انتخاب با شماست.

۱۸. بالاخره روزی آلودگی آب‌های این منطقه برطرف خواهد شد و ما خواهیم توانست از آن آب‌ها برای کشاورزی و نیز پرورش ماهی استفاده کنیم.

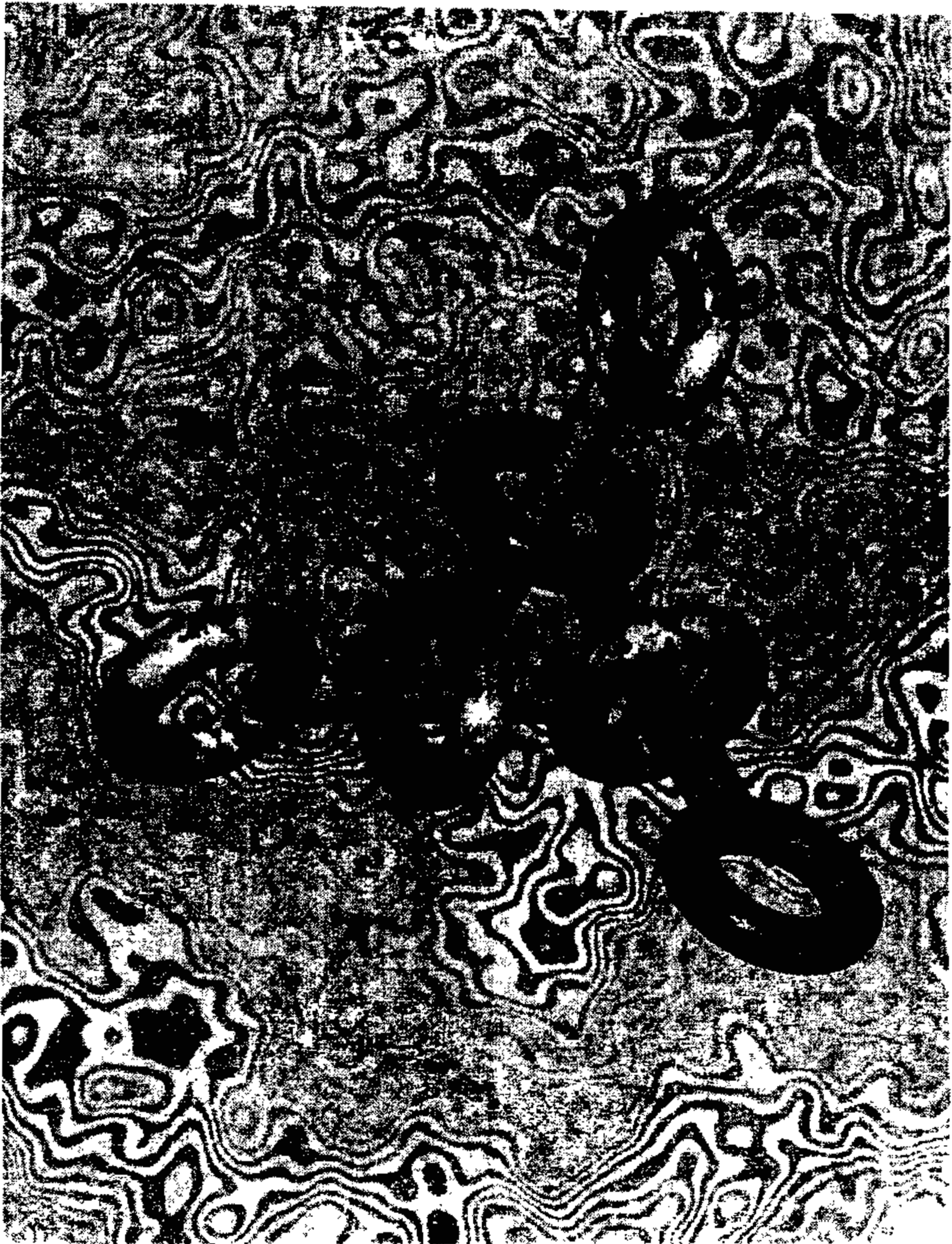
۱۹. بنده بارها در صحبت‌هایم با آقای مدیر عامل شرکت، متعرض این مطلب شده‌ام که شرایط موجود در بازار، اقتضا می‌کند که میزان تولید را به نحوی تنظیم نماییم که به کارآیی در تولید، به همان نحو که پارتو بیان می‌کند، برسیم و در همه حال هزینهٔ فرصت یا اوپورچیونیتی کاست (Oportunity Cost) را در نظر بگیریم.

۲۰. این مسأله بسیار قابل تأمل است که فیلم‌های آقای پورجواهری در بین مردم محبوبیتی پنج برابر نسبت به فیلم‌های آقای خانی دارند. در حالی که تجربه و امکاناتی که در اختیار آقای خانی است، هفت ـ هشت برابر امکانات آقای پورجواهری است.

۲۱. در مؤسسه شما تمام کارها ناسنجیده و عجولانه انجام می‌گیرد. اگر کمی فکر کنید در خواهید یافت که امروزه این‌گونه اقدامات ناشیانه و به دور از عقل و منطق راه به جایی نخواهند برد.

۲۲. من نمی‌گویم واجب است که رشتهٔ تحصیلی خود را تغییر دهید. انتظار می‌رود وجوب این کار را عقل و درایت خود شما تشخیص دهد.

۲۳. کارگران باید از دستورات و برنامه‌های هیأت مدیره به طور کامل پیروی نمایند. چرا که این هیأت مدیره است که حقوق کارگران را می‌پردازد و استخدام و اخراج آنها به دست هیأت مدیره می‌باشد.



فصل سوم

مغالطات مقام نقد [1]

اشاره

همان‌طور که اثبات و نشان دادن درستی یک گزاره محتاج دلیل است، ابطال و نشان دادن نادرستی آن نیز به دلیل و برهان نیاز دارد. مغالطاتی که در این فصل در پی توضیح آن‌ها هستیم، همگی در این جنبه مشترک‌اند که اگر کسی با مدعایی مخالف است و آن را نادرست می‌داند، اما برای نشان دادن نادرستی آن نه تنها از راه منطقی وارد نمی‌شود و دلیل و برهانی بر ضد آن ارائه نمی‌کند، بلکه متوسل به ترفندهایی می‌شود که از آن طریق مدعای مورد بحث را نادرست نشان دهد یا میزان تأثیر گذاری و مقبولیت آن را کاهش دهد. بعضی از این ترفندها و مغالطات عبارت‌اند از:

ـ ایجاد وقفه در ارائهٔ یک سخن، یا ایجاد مانع در رسیدن آن به مخاطب. (مغالطهٔ پارازیت)

ـ مبهم و نامفهوم شمردن یک سخن. (حرف شما مبهم است)

1. fallacies in criticizing

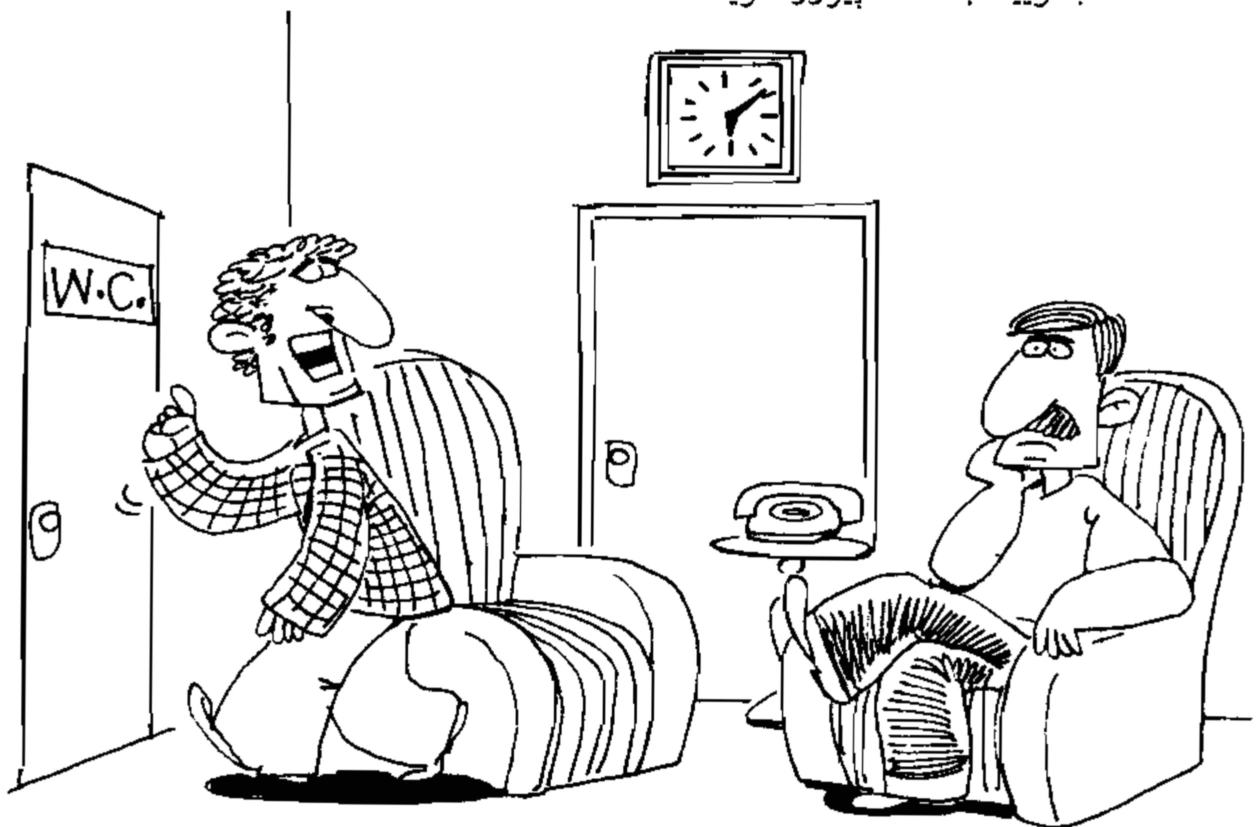
می‌شود. در شرایط موجود ... .

ببخشید لطفاً صدای رادیو را بیش‌تر کنید. خلاصه اخبار را بشنویم.

یکی از زمینه‌های بارز ارتکاب مغالطهٔ پارازیت در مورد سخنان و پیام‌های دینی و معنوی است. در تاریخ صدر اسلام می‌خوانیم که کفار و مشرکان برای مقابله با سخنان الهی بهترین راه را در این می‌دیدند که اساساً نگذارند کلام الهی به گوش مردم برسد تا به زعم خود از تأثیر آن مصون بمانند. لذا سعی می‌کردند با سر و صدا یا گفتن سخنان بیهوده و یاوه در آن اخلال ایجاد کنند. خود قرآن کریم از این ترفند کافران چنین یاد می‌کند:

وقال الذین کفروا لا تسمعوا لهذا القرآن و الغوا فیه لعلکم تغلبون[۱]؛

و کافران گفتند به این قرآن گوش فرا مدهید و در حین خواندن آن سخنان بیهوده بگویید، باشد که پیروز شوید.



ـ این دو دلیل خیلی مهم است و تازه برای این کار دلیلِ دیگری هم وجود دارد و آن این که ...

ـ ببخشید، من یک لحظه می‌روم دستشویی ...

---

۱. فصلت (۴۱) آیهٔ ۲۶.

مغالطهٔ حرف شما مبهم است[1]

همان طور که مبهم گویی نوعی مغالطه و یا زمینه ساز مغالطه است، مبهم خواندن سخن غیر مبهم نیز مغالطه است، به ویژه اگر شخصی در مواجه با مطلبی که ابهام ندارد، آن را مبهم بخواند و از این طریق بخواهد زمینه را برای اظهار نظر بیش‌تر خود منتفی کند و یا از پذیرش آن مطلب سرباز زند.

در مورد طرحی که شما ارائه کرده‌اید واقعیت این است که خیلی مبهم و نارسا بود و من نمی‌توانم دربارهٔ آن اظهار نظر کنم.

شخص با مبهم معرفی کردن یک سخن، علاوه بر این‌که پاسخ ندادن خود را توجیه می‌کند، به صورت ضمنی به آن سخن نقدی وارد می‌کند و در واقع، از موضع قدرت آن را ضعیف جلوه می‌دهد. از طرف دیگر، این زمینه را فراهم می‌کند که تا وقتی مخاطب به توضیح بیش‌تر مطلب خود می‌پردازد، این شخص خود را برای پاسخ‌گویی آماده کند.

این سؤال و اشکال شما را درست متوجه شدم، ممکن است واضح‌تر بفرمایید منظورتان چیست؟

نمونه‌ای که قرآن کریم از این مغالطه ذکر می‌کند، مربوط به قوم مدین است که وقتی پیامبر آن‌ها حضرت شعیب علیه‌السلام سخنان زیادی را دربارهٔ عبادت خداوند، اجتناب از کم‌فروشی، عبرت گرفتن از سرنوشت اقوام پیشین و طلب آمرزش از خداوند به آن‌ها فرمود، چنین پاسخ دادند:

قالوا یا شعیب ما نفقه کثیرا مما تقول و انا لنراک فینا ضعیفاً ...[2]؛

گفتند: ای شعیب بسیاری از آن‌چه می‌گویی را نمی‌فهمیم و تو را در میان خود ناتوان می‌بینیم.

یکی از ترفندهای خاص این مغالطه این است که شخص به برخی الفاظ در گفتار

---

1. your word is unclear

۲. هود (۱۱) آیهٔ ۹۱.

مخاطب اشاره می‌کند و می‌گوید: منظور شما از آن کلمه چیست.

این‌که شما می‌گویید مطبوعات ما باید از حمایت احزاب برخوردار باشند، ممکن است توضیح دهید منظور شما از حمایت دقیقاً چیست؟

با توجه به مثال فوق می‌توان این نکته را دریافت که در هر جمله‌ای می‌توان یک یا چند کلمه را مبهم دانست و از مخاطب خواست که دربارهٔ آن توضیح دهد. البته کلمهٔ مبهم، خود مبهم است و نمی‌توان معیار و ملاک خاصی برای تشخیص مصادیق آن ارائه کرد. اما ملاک تشخیص این مغالطه این است که شخصی نخواهد یا نتواند نسبت به مطلبی اظهار نظر کند و یا نخواهد آن را بپذیرد و برای رسیدن به این هدف خود، آن مطلب را مبهم و غیر مفهوم معرفی کند.

نمونهٔ بارز این مغالطه را می‌توان در داستان حضرت موسی علیه‌السلام و قوم بنی‌اسرائیل مشاهده کرد. وقتی موسی علیه‌السلام به قوم خود گفت: خداوند دستور می‌دهد که گاوی را بکشید. قوم بنی‌اسرائیل که نمی‌خواستند به این فرمان گردن نهند متوسل به همین مغالطه شدند و به موسی گفتند: منظور از گاو چیست؟! از خدا بخواه که مشخص کند دقیقاً چه گاوی مورد نظر است! موسی علیه‌السلام برخی صفات گاو را به آن‌ها اعلام کرد، اما دوباره سؤال کردند این گاو باید چه رنگی باشد؟! پس از این‌که رنگ گاو هم مشخص شد، دوباره بر موضع مغالطه‌آمیز خود اصرار کردند و گفتند: ما دقیقاً نمی‌دانیم چه گاوی مورد نظر است؟! از خدا بخواه که چند و چون گاو را بیان کند تا متوجه شویم!

قالوا ادع لنا ربک یبین لنا ماهی ان البقر تشابه علینا و انا ان شاء الله لمهتدون[1]؛

گفتند: خداوندت را بخوان تا برای ما روشن کند که آن چه گاوی است که آن گاو [در میان گاوان] بر ما پوشیده شده است و اگر خدای خواهد راه‌یافتگان باشیم.

---

۱. بقره (۲) آیهٔ ۷۰.



طرحی که شما ارائه کرده‌اید، خیلی مبهم و نارسا بود و من نمی‌توانم دربارهٔ آن اظهار نظر کنم.

مغالطهٔ تکذیب[1]

مغالطهٔ تکذیب خطای متداول افرادی است که فکر نارسا و اطلاعات ناقص خود را میزان حق و باطل و معیاری برای تشخیص راست و دروغ قرار می‌دهند و بر این اساس، هر گونه حقیقتی را که خارج از شعاع آگاهی و عقل آن‌ها باشد، انکار می‌کنند. خلاصهٔ استدلال این گروه این است که ما فلان واقعیت را درک نمی‌کنیم و با عقل ما جور در نمی‌آید، پس اساساً چنین چیزی وجود ندارد.

> عجیب است که عده‌ای هنوز به پدیده‌هایی، مانند طی الارض معتقدند. به نظر من این مطالب با عقل سلیم سازگار نیست چیزی نیست جز حاصل توهم یا دروغ‌پردازی عده‌ای شیاد.

خداوند به این مسئله و به این عامل تکذیب اشاره می‌فرماید و می‌گوید: کسانی که نازل شدن کتاب آسمانی بر پیامبر را دروغ می‌انگارند، بـه دلیـل مـعرفت انـدک‌شان است.

> **بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما یأتهم تأویله کذلک کذب الذین من قبلهم**[2]؛
> حق این است که چیزی را که به شناخت آن احاطه نیافته‌اند و حقیقت آن هنوز بر آنان آشکار نشده است، دروغ می‌انگارند. به همین ترتیب، کسانی که پیش از آن‌ها بودند نیز [آیات الهی] را تکذیب می‌کردند.

عامل و علت دیگر وقوع مغالطهٔ تکذیب این است که گاهی شخصی به علل غیر معرفتی و اغراض و منافع خاص خود سعی می‌کند مدعایی را منکر شود تا به لوازم و توابع آن ملتزم نگردد. در این‌جا زبانِ حال شخص ایـن است کـه مـن نـمی‌پسندم و نمی‌خواهم مدعایی درست باشد، پس آن مدعا نادرست است. اما همان طور کـه در آغاز این فصل اشاره کردیم هیچ گزارهٔ غیربدیهی را بدون دلیل نه می‌توان تأیید کرد و نه می‌توان مردود دانست؛ یعنی تأیید و یا رد هر مدعایی نیازمند دلیل است و مغالطه

---

1. falsification

۲. یونس (۱۰) آیهٔ ۳۹.

بودن تکذیب نیز به همین سبب است که بدون دلیل مدعایی مورد رد و انکار قرار می‌گیرد. ارتکاب مغالطهٔ تکذیب در عرصهٔ مسایل قضایی و دعاوی موافق و مخالف شهود و متهمان در دادگاه‌ها و نیز در عرصهٔ مسائل خبرگزاری رسانه‌ها و نیز مسائل سیاسی بسیار شایع و متداول است.

خبرنگار این روزنامه مدعی است که خودش آن صحنه را دیده، اما این ادعا یک دروغ محض است.

خداوند در قرآن کریم به عامل دوم تکذیب نیز اشاره کرده و می‌فرماید: اگر عده‌ای به گناه و انجام اعمال زشت بپردازند، طبیعی است که این عامل نه تنها مانع پذیرش تعالیم دینی و آیات الهی، بلکه موجب تکذیب، انکار و تمسخر آن خواهد شد.

ثم کان عاقبة الذین أساءوا السوأی أن کذبوا بایات الله و کانوا بها یستهزؤون[1]؛

سپس سرانجام کار آنان که بسیار به اعمال زشت پرداختند بدتر شد و آیات خدا را تکذیب و تمسخر کردند.

محتوای تعالیم دینی (عقیده به مبدأ و معاد و التزام به اخلاق واحکام الهی) به گونه‌ای است که می‌توان دو عامل تکذیب (نارسایی شناخت و معرفت و نیز تعارض با اغراض و منافع خاص) را اصلی‌ترین علت مخالفت کفار و مشرکان با تعالیم الهی دانست و از میان مغالطات گوناگونی که آن‌ها در مواجهه با پیامبران مرتکب می‌شدند، یقیناً مغالطهٔ تکذیب بیش‌ترین و متداول‌ترین آن‌ها است، به گونه‌ای که قرآن‌کریم بالغ بر دویست بار به این مغالطه اشاره کرده و از جمله از تکذیب قوم نوح (شعراء، ۱۰۵)، قوم عاد (شعراء، ۱۲۳)، قوم ثمود (شعراء، ۱۴۱)، اصحاب الحجر (حجر، ۸۰)، قوم لوط (شعراء، ۱۶۰)، اصحاب الایکه (شعراء، ۱۷۶)، و قوم مدین (اعراف، ۹۲) خبر داده و نیز فرموده است:

کلما جاء امة رسولها کذبوه ...[2]؛

هر بار که پیامبری به سراغ قومش می‌آمد، او را تکذیب می‌کردند.

---

۱. روم (۳۰) آیهٔ ۱۰.

۲. مؤمنون (۲۳) آیهٔ ۴۴.

مغالطهٔ این که چیزی نیست![1]

در مواجهه با گفتار یا نوشتار دیگران و برای نقد و انتقاد از آن‌ها اگر شخص اعتراضی داشته باشد باید به طور صریح موارد خطا و نقاط ضعف و نکات نادرست در آن گفتار یا نوشتار را توضیح دهد. حال اگر شخص با اغراض پیشینی بخواهد با گفته یا نوشته‌ای مخالفت کند، اما از یک سو، توان نقادی آن را نداشته و یا اساساً در آن خطایی وجود نداشته باشد و از سوی دیگر، شخص نخواهد نکات مثبت آن گفته یا نوشته را بپذیرد و به آن‌ها ملتزم شود، مرتکب این مغالطه می‌شود.

طرح شما چیز مهمی نبود، مسئلهٔ قابل توجهی را مطرح نکرد و به نظر من اصلاً لازم نبود وقت جلسه را بگیرید.

مغالطهٔ «این‌که چیزی نیست» از طرفی، باعث می‌شود که سخن حریف ساده و پیش پا افتاده جلوه کند و از طرف دیگر، موجب می‌شود که شخص مغالطه کننده بدون این‌که اعتراضی داشته باشد، حالت یک منتقد جدی را به خود بگیرد و از موضع قدرت سخن بگوید.

مغالطهٔ «این‌که چیزی نیست» از یک نظر شبیه مغالطهٔ «هر بچه مدرسه‌ای می‌داند» است، زیرا در آن‌جا شخصِ مدعی که استدلالی برای سخن خود نداشت با عباراتی شبیه «هر بچه مدرسه‌ای می‌داند»، «این یک مسئلهٔ دو دوتا، چهارتاست» و ... سعی می‌کرد ادعای خود را امری بدیهی و مقبول جلوه دهد. در این‌جا نیز شخص معترض و ناقد که استدلالی برای ضعف و نادرستی سخن حریف ندارد، از طرفی، نمی‌خواهد به نقاط قوت آن اعتراف کند، با عباراتی، مانند «این‌که چیزی نیست» «این مطالب را هر بچه مدرسه‌ای هم می‌داند» و ... سعی می‌کند سخن حریف را پیش پا افتاده و غیر مهم جلوه دهد. بنابراین، خلاصه و اساس هر دو مغالطهٔ مذکور ساده نشان دادن یک سخن است، با این تفاوت که شخص مغالطه کننده می‌گوید که سخن من ساده و بدیهی است، پس از من استدلال نخواهید، اما از آن طرف می‌گوید که سخن شما ساده

1. that is nothing

و پیش پا افتاده بود، پس ما به آن اعتنا نمی‌کنیم.

درباره‌ٔ اهمیت این کتاب تبلیغات زیادی می‌شود، اما به نظر من این تبلیغات واقع‌بینانه نیست، زیرا مطالبی که این کتاب مطرح می‌کند کلیات و الفبایی از علم اقتصاد است که هر دانش‌جوی سال اول هم آن‌ها را می‌داند. از این رو، من ضرورتی نمی‌بینم که به بحث درباره‌ٔ محتویات این کتاب بپردازیم.

قرآن کریم به ارتکاب مغالطهٔ «این‌که چیزی نیست» از سوی کفار اشاره می‌کند که برای بی‌اهمیت جلوه دادن سخنان پیامبر اکرم ﷺ از این ترفند استفاده می‌کردند:

و اذا تتلی علیهم آیاتنا قالوا قد سمعنا لو نشاء لقلنا مثل هذا ...[1]؛

و چون آیات ما بر آنان خوانده می‌شود می‌گویند شنیدیم و اگر بخواهیم مانند این خواهیم گفت.

مغالطهٔ این که مغالطه است[2]

این مغالطه تکمیل کنندهٔ مغالطهٔ قبل است. در مغالطهٔ «این‌که چیزی نیست» گفتیم که شخص برای اعتراف نکردن به درستی سخن حریف و ملتزم نبودن به آن سعی می‌کند با الفاظ و عباراتی دربارهٔ سخن او قضاوت کند که آن را ساده و پیش پا افتاده جلوه دهد تا به این ترتیب توجیه‌گر عدم اعتنا به آن باشد، اما در مغالطهٔ «این‌که مغالطه است» شخص یک گام جلوتر می‌گذارد و اگر چه استدلالی برای ضعف و نادرستی سخن حریف ارائه نمی‌دهد، اما در مواجهه با سخن او از الفاظ و عباراتی استفاده می‌کند که آن را خطا و نادرست جلوه دهد.

شما در مقالهٔ خود مرتکب تناقض گویی‌های عجیبی شده‌اید!

در تقسیم‌بندی مغالطات می‌توان مغالطهٔ «این که مغالطه است» را نوعی مغالطهٔ «بار ارزشی کلمات» دانست که در فصل دوم به آن اشاره شد. طبیعی است که مغالطهٔ بار ارزشی کلمات، علاوه بر مقام تبیین سخن یا مدعای خود یا گزارش و توصیف وقایع خارجی، در مقام نقد و اعتراض به سخن دیگران نیز قابل ارتکاب است. اگر به

---

۱. انفال (۸) آیهٔ ۳۱.

2. that is a fallacy

جای نقد منطقی سخن دیگران، یعنی نشان دادن نقاط ضعف و نادرست آن، در مقام نقد و اعتراض، سخنی را با استفاده از بار ارزشی منفی کلمات توصیف کنیم، مرتکب مغالطهٔ «این‌که مغالطه است» شده‌ایم.

شما در حرف‌هایتان مرتکب چند مغالطه شده‌اید.

مغالطهٔ «این که مغالطه است» دارای دو تأثیر نادرست روانی است: یکی این‌که استفاده از بار ارزشی کلمات و توصیف سخن حریف با تعابیری، چون مغالطه، تناقض‌گویی، خلط مبحث و...، موجب می‌شود آن سخن به طور کلی و یک‌جا نفی شود، زیرا عبارتی مانند «حرف شما مغالطه است» دارای ابهام است و معلوم نمی‌کند که گوینده مرتکب چه مغالطه‌ای شده است. از سوی دیگر، شخص مغالطه کننده بدون این‌که توان نقادی سخن حریف خود را داشته باشد با استفاده از تعابیر توصیفی این چنین خود را در موضع یک نقاد جدی می‌نشاند و از موضع قدرت سخن می‌گوید، در حالی که این امر نیز غیر واقعی و بی‌اساس است.

شما در دانشگاه فلسفه تحصیل کرده‌اید؟ درست است؟ بله! به همین دلیل است که خوب می‌دانید در حرف‌هایتان چطور سفسطه و مغلطه کنید!

قرآن کریم بارها به ارتکاب این مغالطه از سوی کفار اشاره کرده است، زیرا آن‌ها که توان نقادی و ایراد اشکال بر تعالیم الهی و محتوای کتب مقدس را نداشتند، از این مغالطه استفاده می‌کردند تا دعوت پیامبران را خطا و نادرست جلوه دهند.

و اذا قیل لهم ماذا انزل ربکم قالوا اساطیر الاولین[1]؛

و چون به آن‌ها گویند پروردگارتان چه نازل کرده است؟ گویند این افسانه‌های پیشینیان است.

قالوا سواء علینا أوعظت ام لم تکن من الواعظین ان هذا الا خلق الاولین[2]؛

گفتند برای ما یک‌سان است، چه پند دهی چه از پنددهندگان نباشی. این (سخنان تو) جز دروغ و فرابافتهٔ پیشینیان نیست.

همان طور که ذکر شد مغالطهٔ «این‌که مغالطه است» تکمیل‌کننده مغالطهٔ «این‌که

---

۱. نحل (۱۶) آیهٔ ۲۴.

۲. شعراء (۲۶) آیات ۱۳۶ و ۱۳۷ (ترجمهٔ طبری و سورآبادی).

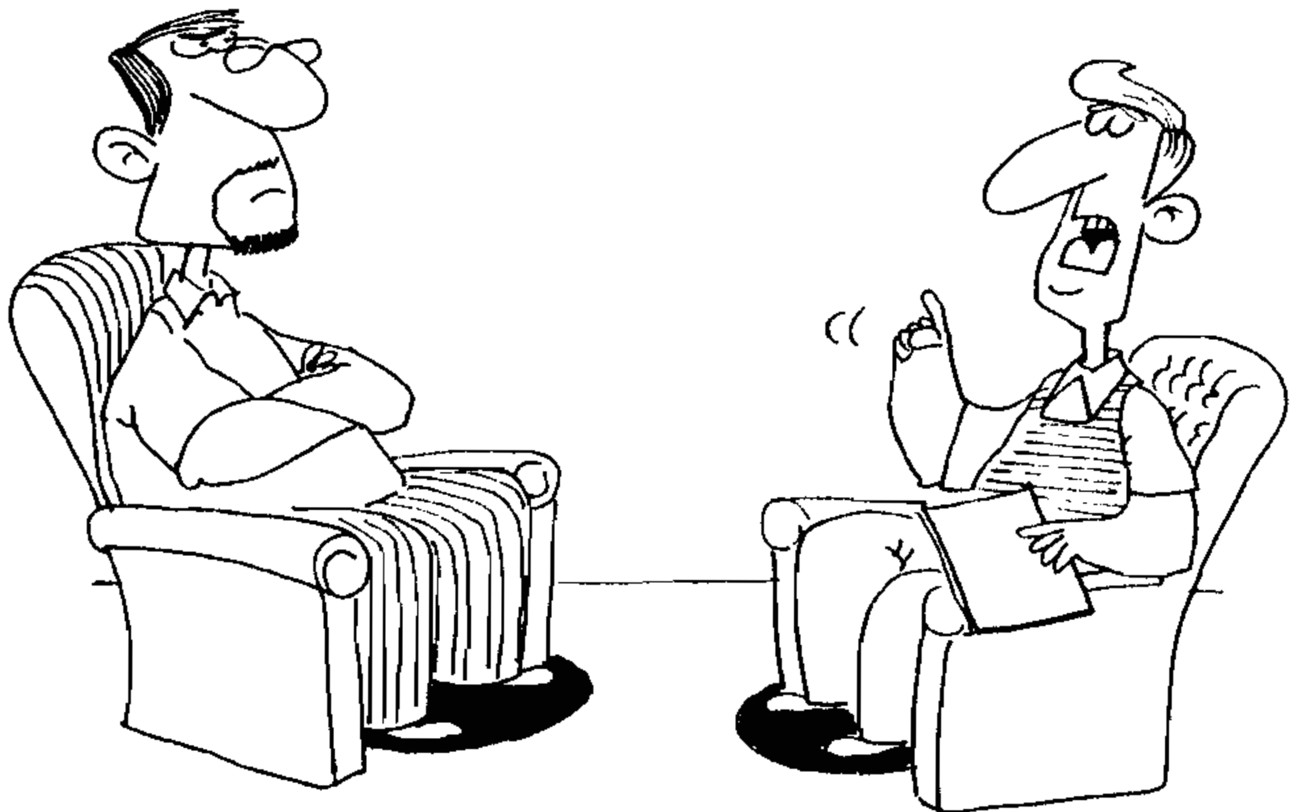
چیزی نیست» می‌باشد. قرآن کریم نیز به رابطهٔ این دو مغالطه توجه کرده است. آیهٔ ۳۱ از سورهٔ انفال که در مغالطهٔ «این که چیزی نیست» ذکر شد به صورت کامل این چنین است:

و اذا تتلی علیهم ایاتنا قالوا قد سمعنا لو نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الا اساطیر الاولین؛
و چون آیات ما بر آنان خوانده می‌شود می‌گویند شنیدیم و اگر بخواهیم مانند این خواهیم گفت. این سخنان چیزی نیست جز افسانه‌های پیشینیان.

آن‌چه تاکنون ذکر شد مربوط به وقتی است که شخص مغالطه کننده در مقام نقد سخن دیگران تنها به بیان عبارت «این‌که مغالطه است یا عبارت مشابه آن می‌پردازد و حرف بیش‌تری در مقام نقد و اعتراض ندارد و با همین بیان مبهم خود سعی می‌کند آن سخن را خطا و مخدوش جلوه دهد. اما ممکن است شخصی در نقد یک سخن به مغالطهٔ خاصی اشاره کند و مثلاً بگوید که این حرف شما نمونه‌ای از مغالطهٔ عدم تکرار حد وسط یا فلان مغالطهٔ دیگر است. باید توجه داشت که به دو شرط موارد این چنین مجاز و غیر مغالطی خواهد بود: شرط اول این است که واقعاً در سخن مورد بحث آن مغالطهٔ مورد ادعا وجود داشته باشد و شرط دوم این‌که مخاطب یا مخاطبان با اصطلاحات منطقی مربوط به نام مغالطات آشنا باشند. تنها در این صورت که گفتن «این حرف شما فلان مغالطه است» می‌تواند مفید باشد و مقدمه‌ای قرار گیرد تا مغالطه و خطای موجود در سخن مورد بحث آشکار شود. اما اگر در آن سخن واقعاً مغالطه‌ای وجود نداشته باشد و یا مخاطبان با نام مغالطات گوناگون آشنا نباشند باید از استعمال لفظ «مغالطه» یا الفاظ مشابه آن اجتناب کرد، زیرا همان تأثیرات نادرست روانی مذکور در این‌جا نیز تکرار می‌شود.

اگر چه نام این کتاب، کتاب مغالطات است و کلمهٔ رایجی که در تمام صفحات این کتاب بارها و بارها تکرار شده لفظ مغالطه است و نتیجهٔ طبیعی مطالعهٔ این کتاب حساسیت به گفتار و نوشتار دیگران برای تشخیص مغالطات گوناگون خواهد بود و طبعاً پس از یافتن هر مغالطه شخص تمایل خواهد داشت که یافتهٔ خود را به طور صریح و با ذکر نام به اطلاع دیگران برساند، اما علی رغم وجود همهٔ این نکات برای

مصون ماندن از لغزش در تفکر در این باب توصیه می‌شود که در مقام نقد اندیشه‌های دیگران هرگز از لفظ مغالطه، سفسطه و ... استفاده نشود، حتی اگر شخصی به طور صریح مرتکب مغالطه‌ای شد، به جای ذکر این‌که تو فلان مغالطه را مرتکب شدی فقط باید سعی کنیم که به صورت منطقی نشان دهیم که کجای سخن یا استدلال او نادرست است. از طرفی، اگر کسی در نقد سخنان ما مرتکب مغالطهٔ «این‌که مغالطه است» شد، شیوهٔ درست پاسخ‌گویی این است که باید از او بخواهیم مقصود خود را توضیح دهد و نشان دهد که ما در کجای سخن خود مرتکب چه مغالطه‌ای شده‌ایم.



شما در حرف‌هایتان مرتکب چند مغالطه شدید.

مغالطهٔ انگیزه و انگیخته[1]

خلاصه و اساس این مغالطه این است که کسی برای نقد یک عقیده و رأی به جای این‌که به محتوای آن بپردازد، به خاستگاه آن عقیده و رأی و انگیزه‌هایی که پشت آن قرار دارد، می‌پردازد. به جای این‌که توجه کند آن شخص چه می‌گوید و ارزش و ادلهٔ سخن او چیست، به سراغ این مسئله می‌رود که تعلقات و انگیزه‌های گویندهٔ آن سخن چیست؟ متعلق به کدام طبقه، حزب و گروه است و اهداف او و هم‌فکرانش کدامند؟

> فلسفهٔ هگل جز پاره‌ای مهملات بی‌معنا چیزی نیست. هگل در یک طبقهٔ مرفه زندگی می‌کرد و دائماً در عیش و خوشی و در اوهام خود سیر می‌کرده و هرگز با متن زندگی و کار دستی و بدنی ارتباط نداشته است. نتیجه این شده که وقتی هم در دفتر کارش نشسته تا فلسفه بنویسد، این خیالات موهوم و مهمل را سرهم کرده است.

این مغالطه از انواع جنجالی و بسیار شایع و متداولِ مغالطات است. عده‌ای به علت استعمال گستردهٔ این مغالطه از سوی خود و دیگران و در نتیجهٔ انس با آن، چه بسا آن را اصلاً مغالطه ندانند و چنین برخوردی را با آرا و عقاید جایز بشمارند. اما چنان‌که در موارد دیگر نیز تذکر داده شده است باید همواره هر عقیده‌ای را مستقل از هر عامل بیگانه، مورد قضاوت و نقد قرار داد. به تعبیر دیگر، صحت و بطلان یک عقیده را محتوای آن و ادله‌ای که در تأیید آن اقامه می‌شود تعیین می‌کند، نه شخصیتی که آن عقیده را اظهار کرده است و نه هیچ چیز دیگر. می‌توان منشأ این مغالطه را، این تصور خطا دانست که عده‌ای گمان می‌کنند که امکان ندارد یک عقیدهٔ صحیح و مستدل از سوی شخصی ارائه شود که دارای موقعیت مناسب علمی و اجتماعی و ... نیست و یا انگیزه‌های غیر مقبولی دارد:

> به تازگی کتابی دربارهٔ عوارض سوء استفاده از داروهای شیمیایی نوشته شده و در آن استفاده از انواع قرص و کپسول، مضر تشخیص داده شده است. البته این کتاب را نباید خیلی مهم تلقی کرد، زیرا نویسندهٔ آن یک عطار است که به طب گیاهی علاقه دارد و طبعاً این کتاب را با اهداف مالی و برای تبلیغ کار خود نوشته است.

---

1. argumentum ad hominem

اصطلاح «در آمیختن انگیزه و انگیخته» نیز به همین معناست؛ یعنی انگیزه، هدف و عقیدهٔ گویندهٔ یک سخن هرچه باشد باید به نقد انگیخته، یعنی به نقد سخن و یا عمل او پرداخت؛ مسلماً در آمیختن این دو، مغالطه و خطاست.

به هیچ وجه پیشنهاد آن‌ها را نخواهم پذیرفت، زیرا می‌دانم که متأثر از جناح تندرو هستند.

متأسفانه ارتکاب این مغالطه بسیار متداول است و باید آن را یک آفت عمومی برای مسائل علمی و عقلی در نقد آرای دیگران دانست که افراد زیادی به آن دچار هستند. این عده هنگام برخورد با هر عقیده و رأی جدیدی پیشاپیش موضع خود را مشخص کرده‌اند و به علت این که عقیده‌ای متعلق به یک دورهٔ خاصِ تاریخی و یا از آنِ یک حزب، گروه و سازمان خاص است و یا این‌که گوینده آن عقیده، فلان انگیزه را دارد و پیرو فلان آیین، مکتب و فلسفه است و از فلان خط فکری متأثر است و ... و به عللی این‌چنین ـ که همهٔ آن‌ها را می‌توان نقد سخن‌گو به جای سخن نامید ـ با آن رأی و عقیده به مخالفت برمی‌خیزند، حتی حاضر به شنیدن و توجه کردن به محتوا و بررسی ادلهٔ آن نمی‌شوند.

قرآن کریم در چند جا به استفاده از این مغالطه از سوی مشرکان اشاره کرده است. ازجمله در سورهٔ مؤمنون می‌خوانیم‌که خداوند می‌فرماید: ما موسی وبرادرش هارون را به سوی فرعون و اطرافیان او فرستادیم تا آن‌ها را با آیات و نشانه‌ها و معجزات همراه با استدلال و برهان به راه راست هدایت کنند اما آن‌ها استکبار ورزیدند:

فقالوا انؤمن لبشرین مثلنا و قومهما لنا عابدون[1]؛

پس گفتند: آیا ما به دو نفر مثل خودمان ایمان بیاوریم، در حالی که قوم آن‌ها (قوم بنی‌اسرائیل) بردگان ما هستند.

انسانِ پیرو عقل که در راه شناخت صحیح، از آفات گوناگون اجتناب می‌کند، هرگز این چنین با آرا و عقاید دیگران برخورد نمی‌کند که مثلاً بگوید چون فلان کس دارای انگیزه ناپسندی است، بنابراین، سخن او هم مردود و باطل است. آنچه قرآن و اسلام به ما می‌آموزد این است که در راه شناخت صحیح، این سخن را شعار خود قرار دهیم

---

۱. مؤمنون (۲۳) آیهٔ ۴۷.

که: «سخن درست از هرکس و سخن نادرست از هیچ کس». چنان که از امیر المؤمنین حضرت علی علیه‌السلام نقل است که فرموده‌اند «انظروا الی ما قال و لا تنظروا الی من قال»، بنگرید چه گفته و ننگرید که گفته.



،فلسفهٔ هگل جز پاره‌ای مهملات بی‌معنا چیزی نیست. هگل در یک طبقهٔ مرفه می‌زیسته و دائماً در عیش و نوش و خوشگذرانی بوده ...

مغالطهٔ توهین[1]

این مغالطه زمانی اتفاق می‌افتد که شخص در مقام نقد سخن دیگری با دشنام دادن و ناسزا گفتن دربارهٔ شخصیت گوینده سعی کند چهرهٔ او را مخدوش و منفور جلوه دهد و از این امر، خطا و باطل بودن استدلالش را نتیجه بگیرد.

> فرانسیس بیکن به علت موقعیت تاریخی خود تلاش زیادی کرده تا فلسفهٔ جدیدی را پایه‌ریزی کند، البته خود او نیز ادعاهای بزرگی دارد، اما نباید برای این سخنان اهمیت چندانی قائل شویم. فرانسیس بیکن کسی بود که به دلیل تقلب و اختلاس از مقام و منصب خود برکنار شده بود.

جنبهٔ مغالطی جملهٔ فوق این است که با چنین برخوردی شخص مغالطه‌گر، اصلِ سخن و استدلال شخص را کنار می‌گذارد و معیار دیگری را برای نقد سخن او انتخاب می‌کند که هیچ ارتباط منطقی با صحت استدلال‌های او ندارد، زیرا ممکن است یک انسان فاسد الاخلاق، سخن صحیح و مستدلی بگوید و برای آن دلیل و برهان محکمی نیز اقامه کند. چنان‌که سلامت اخلاقی یک شخصیت نیز دلیل صحت و درستی تمام سخنان و عقاید او نیست. بنابراین، به هر حال، برای نقد یک سخن و عقیده باید صرفاً توجه خود را به ارزش منطقی آن معطوف بداریم و از ارزش گذاری و نقد شخصیت سخن‌گو پرهیز کنیم، زیرا در آن صورت، جایی برای بررسی اصل سخن باقی نخواهد ماند.

> این مقاله ارزش خواندن ندارد، نویسندهٔ آن شخص هرزه‌ای است که چندین بار به جرم دزدی و دیگر جرایم دستگیر شده است.

علاوه بر این‌که مسئلهٔ فحش و ناسزا از نظر اخلاقی مذموم و ناپسند است، می‌توان آن را به عنوان یکی از آفات شناخت نیز در نظر گرفت، زیرا چنان که ذکر شد با برخورد توهین‌آمیز نسبت به یک شخص چهرهٔ او مخدوش می‌شود و امکان یک قضاوت صحیح و منطقی و بی‌طرفانه دربارهٔ آرا و عقاید او از بین می‌رود. در آیهٔ ۱۰۸

---

1. ad hominem abusive / insaulting

سورهٔ انعام چنین می‌خوانیم:

و لاتسبُّوا الذین یدعون من دون الله فیسبّوا الله عدْواً بغیر علم ...[1]؛

کسانی را که غیر خدا را می‌خوانند دشنام ندهید، مبادا آن‌ها نیز از روی دشمنی و نادانی خدا را دشنام دهند.

یعنی در بحث و گفت و گو با مشرکان و کفار نیز باید از منطق و استدلال استفاده کرد، زیرا ناسزا و دشنام اولاً، تأثیری در هدایت مشرکان نخواهد داشت و ثانیاً، باعث می‌شود که آن‌ها نیز چنین برخورد ناپسندی با تعالیم اسلامی داشته باشند. خود این امر مانع توجه آن‌ها به اصل معارف و تعالیم ارائه شده به آن‌ها خواهد بود.



این مقاله ارزش خواندن ندارد، نویسندهٔ آن شخصی است که چند بار به دلیل جرایم مختلف دستگیر و زندانی شده است.

---

۱. انعام (۶) آیهٔ ۱۰۸.

مغالطهٔ منشأ [1]

این مغالطه در کتاب‌های انگلیسی به نام The genetic rallaiy بـه مـعنای مـغالطهٔ ژنتیک شـناخته مـی‌شود و مـنظور از آن ایـن است کـه بـرای نـفی و رد یک سـخن، مغالطه کننده، آن سخن و عقیده را به یک شخصیت مذموم تاریخی نسبت می‌دهد و می‌گوید: اولین بار این سخن را آن شخصیت مذموم اظهار کرده است و به این وسیله سعی می‌کند از منفی بودن آن شخصیت تاریخی، خطابودن آن سخن و عقیده را نتیجه بگیریم. مثالی که در کشورهای اروپایی وجود دارد این است که می‌گویند:

تأخیر قطارها نباید موجب آزردگی شما شود، زیرا موسولینی اولین کسی بود که دستور داد قطارها سر وقت حرکت کنند.

با شنیدن این مسئله تـمام صـفات مـذموم مـوسولینی کـه شـخص دیکـتاتور و خونریزی بود در ذهن شنونده تداعی می‌شود و انتظار می‌رود که این قول او نیز باطل دانسته شود.

علت مغالطه در این‌جا این است که شخص مغالطه کننده گمان و یا وانمود کند که سر منشأ یک عقیده و رأی، در صحت و سقم آن مؤثر است. در حالی‌که از یک طرف ممکن است انسان‌های عادی و بی‌سواد عقاید عالی و دقیقی اظـهار کـنند، از طـرف دیگر، دانشمندترین افراد هم از انـواع خـطاهای کـوچک و بـزرگ مـصون نـیستند. بنابراین، هر عقیده و رأیی تنها بر دلیل و برهان خود استوار است و ضـعف و قـوتِ منشأ آن هیچ تأثیری در مقبولیت آن ندارد.

ارتکاب این مغالطه ،به ویژه در عرصه‌هایی مشاهده می‌شود که مد روز و خوش سلیقگی صحت یک عقیده را مشخص می‌سازند! یک رأی و اظهار نظر از سوی یک منشأ خوش‌نام، مقبول و معتبر دانسته می‌شود. اما اگر همان رأی از سوی یک مـنشأ غیرمعتبر اظهار شود ممکن است مورد اعتراض و مخالفت قرار گیرد.

مخالفت با تبلیغات تجاری بر روی اتوبوس‌ها تنها از سوی عده‌ای در جنوب شهر و مناطق

---

1. genetic

فقیرنشین انجام شده و می‌توان آن را نادیده گرفت.

در ارتکاب این مغالطه معمولاً سعی بر آن است که سخنی را به یکی از چهره‌ها یا جریانات منفور در تاریخ منتسب می‌کنند.

مسائل پزشکی مربوط به ژنتیک، مانند پیوند ژن‌ها و ... فعالیت ناپسند و مذمومی است، گرچه نام یک علم به خود گرفته است، زیرا اولین بار هیتلر سعی کرد در این زمینه کارهایی انجام دهد.

بنابراین، باید همواره هشیار بود که اگر کسی سخنی را به هیتلر، چنگیز خان مغول، ارتش نازی، فاشیست‌ها، کشورهای طرفدار تبعیض نژادی و مانند آن منسوب کرد و این‌ها را به عنوان منشأ و سرچشمه آن عقیده معرفی نمود و به این ترتیب، خواست خطا بودن آن سخن را نتیجه بگیرد، چنین شخصی مرتکب این مغالطه شده است.

قرآن کریم چندین بار به این مطلب اشاره کرده است که برخی کافران برای رد دعوت پیامبران الهی، به جای توجه و نقد محتوای سخنان آن‌ها مرتکب این مغالطه می‌شدند.

اذا تتلی علیه آیاتنا قال اساطیر الاولین[1]؛

هنگامی که آیات ما بر او خوانده می‌شود می‌گوید: این سخنان همان افسانه‌های پیشینیان است.

قالوا سواء علینا اوعظت أم لم تکن من الواعظین ان هذا الا خلق الاولین[2]؛

آن‌ها گفتند: برای ما تفاوتی نمی‌کند چه ما را اندرز دهی و ندهی، گفتار و رفتار تو چیزی نیست جز روش و اخلاق پیشینیان.

مغالطهٔ پهلوان پنبه[3]

«پهلوان پنبهٔ» منطقی موجب ترس کسی نمی‌شود، آزار او به کسی نمی‌رسد و به

---

۱. مطففین (۸۳) آیهٔ ۱۳.

۲. شعراء (۲۶) آیات ۱۳۶ ـ ۱۳۷.

3. the straw man

قدرتی ضعیف و ناتوان است که به راحتی به زمین می‌خورد. مغالطهٔ «پهلوان پنبه» این است که وقتی کسی با یک مدعای قوی برخورد می‌کند و می‌بیند که قدرت مقابله با آن را ندارد. به جای آن، یک مدعای ضعیف و سست را به طرف مقابل خود نسبت می‌دهد و به جای رد کردن مدعای اصلی به رد این مدعای ضعیف می‌پردازد. منظور از پهلوان پنبه، همین مدعای ضعیف است؛ یعنی به جای مبارزه با پهلوان اصلی و رد مدعای واقعی، شخص یک پهلوان پنبه‌ای می‌سازد، به جنگ آن می‌رود، آن را به زمین می‌زند و چنین وانمود می‌کند که بر حریف پیروز شده است، گویا با زمین خوردن این پهلوان پنبه، پهلوان اصلی زمین خورده است.

ریچارد نیکسون در سال ۱۹۷۲ برای تضعیف سیاست‌های اقتصادی جناح مخالف خود در نطق انتخاباتی خود چنین گفت:

> به من اجازه دهید تا اختلاف اهداف و برنامه‌ها را در این‌جا برای شما ترسیم کنم. به دلیل اقتصاد آزاد سرمایه‌داری، کاری که ما کرده‌ایم ساختن یک بنای عظیم و مستحکم اقتصادی در آمریکاست. این بنای اقتصادی بلندترین بنای اقتصادی جهان نیز هست و البته، هنوز در حال افزودن به این بنا هستیم. اما از آن‌جایی که برخی پنجره‌های این بنا شکسته است مخالفان ما معتقدند که باید این بنا راکاملاً خراب کرده و از نو بسازیم، اما ما می‌گوییم بهتر است بنا و ساختمان را نگه داریم و پنجره‌ها را عوض کنیم. تفاوت و اختلاف ما همین است.

علت مغالطه بودن پهلوان پنبه این است که در واقع، سخنی دربارهٔ مدعای اصلی گفته نشده است، زیرا آن چه نقد یا رد شده هیچ رابطهٔ منطقی با مدعای اصلی ندارد.

مغالطهٔ پهلوان پنبه به دو صورت کلی قابل تحقق است. گاهی مغالطه چنین است که اگر مدعای طرف، سخنِ معتدل و بدون اشکالی باشد یک حالت افراط یا تفریطی را به آن نسبت دهیم. رد ادعای معتدل مشکل است، اما اگر به شکل افراط و تفریط جلوه‌گر شد به راحتی قابل رد خواهد بود. شکل دیگر این مغالطه وقتی است که یک مدعا و نظریه طرفداران و مدافعان مختلفی دارد، اما ما ضعیف‌ترین افراد را برای مقابله و نقد انتخاب می‌کنیم. طبیعتاً مدافعی که از نظر قدرت تفکر و میزان اطلاعات و معلومات در سطح پایینی قرار داشته باشد با سهولت بیش‌تری مغلوب خواهد شد و مغلوب شدن او در اذهان معمولاً مغلوب شدن و رد و ابطال آن نظریه تلقی می‌شود.

شکل دوم مغالطهٔ پهلوان پنبه، به ویژه در نقد مکاتب و نظریه‌های دینی، سیاسی و اجتماعی بیش‌تر اتفاق می‌افتد؛ به عنوان مثال برای نقد و تحلیل یک دین یا یک فرقه مذهبی اگر به جای نقد و ارزیابی نظریه‌پردازان و دانشمندان طراز اول آن دین یا فرقه. به برخی کتاب‌های فرعی و جزوات و یا عقیدهٔ عامه مردم بی‌سواد طرفدار آن دین و فرقه توجه شود و آن‌ها مورد نقد قرار گیرند، باید متوجه مغالطهٔ پهلوان‌پنبه بود. این مسئله در نقد و بررسی‌های زیادی که در رد اسلام، به ویژه شیعه نوشته شده قابل ملاحظه است. مثال دیگر، ردّ نظریهٔ تکاملِ انواع است؛ به این معنا که ممکن است کسی با استناد به کتاب‌ها و اقوال خود داروین که مبدع این نظریه است، اشکالات زیادی به آن وارد کند. در ظاهر این نظریه را رد کرده، اما درواقع، به جنگ پهلوان‌پنبه‌ای ضعیف و ناتوان رفته است، زیرا نظریهٔ تکامل انواع، امروزه پیش‌رفت زیادی کرده و نظریه‌پردازان جدید با استفاده از علومی مانند ژنتیک، بیان بسیار قوی و مستحکم‌تری از این نظریه ارائه کرده‌اند که بسیاری از اشکالات وارد بر داروین، بر آن‌ها وارد نیست.

به‌طور کلی، در نقد مکاتب و نظریه‌های بزرگ از سوی خود و دیگران، همواره باید به این نکته توجه کرد که آیا نقد ما، نقد آن مکتب است یا نقد یک شخص و طرفدار خاص، زیرا نقد یک مکتب و نظریه وقتی به‌طور دقیق و کامل انجام می‌شود که دقیق‌ترین و کامل‌ترین بیان از آن مکتب نقد شود.

حدود ده مقاله در نقد و رد سخنرانی ماه گذشته شما در مطبوعات چاپ شده، آیا بطلان نظریه‌ای که از آن طرفداری می‌کنید، دلیل بیش‌تری نیاز دارد؟

توجه به کاربرد مغالطهٔ پهلوان پنبه جالب است. هر کس در هر زمینه به یکی دو پیروزی برای دل‌گرمی و امید نیاز دارد. اگر این پیروزی به صورت واقعی در جایی تحقق پیدا نکند، مردم با به زمین زدن پهلوان پنبهٔ ساختهٔ خود، نیرو و دل‌گرمی به خود می‌دهند. این مسئله در میان تودهٔ مردم غیر تحصیل‌کرده کاملاً مشهود است که اولاً، علاقهٔ خاصی به نقد جریانات و مسائل مختلف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه از خود نشان می‌دهند و ثانیاً، همواره تصویر ضعیف و سستی از یک مسئله که بطلان

آن واضح باشد ارائه می‌کنند، به این ترتیب، به راحتی، بینی پهلوان پنبهٔ ساختهٔ خود را به خاک می‌مالند.

دیشب تلویزیون سخنرانی وزیر را پخش می‌کرد. او فکر می‌کند که مردم روی گنج نشسته‌اند که بتوانند به این راحتی پول خرج کنند.

قرآن کریم مغالطه‌ای را به کافران نسبت می‌دهد که می‌توان آن را مثالی برای مغالطهٔ پهلوان پنبه به حساب آورد. قرآن کریم می‌فرماید: وقتی به کافران گفته می‌شود از آن‌چه خداوند به شما روزی داده است بخشش و انفاق کنید، آن‌ها برای سر باز زدن از مسئلهٔ انفاق، از گفتار فوق تقریر ضعیف و نادرستی ارائه می‌کنند تا موضوع انفاق را سخن نادرستی جلوه دهند. آن‌ها می‌گویند طبق ادعای خود شما (مؤمنان)، خداوند هر که را بخواهد ثروت‌مند یا فقیر می‌کند. حال اگر خداوند کسی را فقیر کرده، آیا ما باید به او انفاق و بخشش کنیم؟! آیا ما به کسی غذا بدهیم که اگر خود خداوند بخواهد او را اطعام می‌کند؟!

و اذا قیل لهم انفقوا مما رزقکم الله قال الذین کفروا للذین امنوا أنطعم من لو یشاء الله أطعمه[1]؛

این مغالطه به طور گسترده در زمینهٔ مسائل علمی و تخصصی نیز اتفاق می‌افتد، به این ترتیب که عده‌ای در برخورد با آرا و عقاید مخالف، اگر توان رد مدعای حریف و متخاصم را در خود نبینند با سوق دادن مدعای او به سوی افراط و تفریط، زمینه را برای زمین زدن و شکست دادنِ دشمن (فرضی) آماده می‌کنند.

اگر بخواهیم به لوازم سخن کسی که نظریهٔ فطرت را مطرح کرده پای‌بند باشیم باید بگوییم معلومات یک کودک در حد معلومات یک دانشمند و فضایل اخلاقی او در حد یک انسان وارسته است و تفاوت آن‌ها فقط در این است که یک کودک نمی‌تواند معلومات و فضایل خود را بروز دهد.

این مغالطه به ویژه در مواردی اتفاق می‌افتد که صاحب اصلی نظریهٔ مخالف در قید حیات نباشد و یا امکان پاسخ دادن برای او وجود نداشته باشد، زیرا رد این

---

۱. یس (۳۶) آیهٔ ۴۷

مغالطه، توجه دادن به این نکته است که مدعای مفروض و پهلوان پنبهٔ ساختگی، ربطی به مدعای اصلی و پهلوان واقعی ندارد و معمولاً با حضور صاحب نظریه و امکان پاسخ‌گویی او، دیگران نمی‌تواند به جنگ پهلوان پنبه‌ای بروند.

مغالطهٔ کامل نامیسر[1]

وقتی چند راه حل پیش روی ما باشد باید به خاطر داشت که انتخاب یکی از آن‌ها باید از میان حالات ممکن و دست‌یافتنی صورت بگیرد، به عنوان مثال اگر بخواهیم اتومبیلی بخریم و پنج نوع اتومبیل پیش روی ما باشد، در این شرایط انتخاب ما ممکن است از دو راه صورت بگیرد: یک راه این که مزیت را در نظر بگیریم؛ مثلاً ارزانی بسیار زیاد یکی از اتومبیل‌ها را و آن را بر موارد دیگر ترجیح دهیم. راه دیگر این که عیب و نقص اتومبیل‌های دیگر را مد نظر قرار دهیم و مثلاً بگوییم: چون این چهار اتومبیل هر کدام دارای عیوب و نقاط ضعف زیادی هستند، پس این اتومبیل پنجم را انتخاب می‌کنیم که بدون عیب یا دارای عیوب کم‌تری است.

آن‌چه ذکر شد راه‌حل طبیعی و صحیح برای انتخاب یکی از شقوق در هر چاره‌اندیشی و گزینشی است، اما اگر کسی همهٔ شقوق ارائه شده را رد کند؛ یعنی عیوب و نقایص آن‌ها را نشان دهد، اما یک راه حل و انتخاب بدون عیب و نقص به ما نشان ندهد، یا راه حل و انتخابی را ارائه کند که امکان دست یافتن به آن وجود نداشته باشد، مرتکب مغالطه کامل نامیسر شده است، مثل کسی که در مثال بالا با برشمردن عیوب پنج اتومبیل موجود و یا با توصیف مزایای یک اتومبیل ششم که اصلاً در دست‌رس ما نیست بخواهد ما را از خریدن اتومبیل منصرف کند.

> من انگیزه‌ای برای شرکت در انتخابات ندارم، زیرا هیچ یک از نامزدها دارای تمام شرایط مطلوب نیست.

در فلسفهٔ سیاسی بحثی تحت عنوان تئوری انقلاب مطرح است که در آن‌جا دلیل به وجود آمدن انقلاب را در هر کشوری از بین بردن وضع موجود می‌داند و معمولاً از

---

1. unobtainable perfection

آن به عنوان بزرگ‌ترین محرک یاد می‌کند. اما بحث در این جاست که همواره نمی‌توان با وضع موجود انقلابی برخورد کرد، بلکه تنها وقتی می‌توان با وضع موجود، به طور انقلابی برخورد کرد که بتوان به جای آن یک وضع کامل و دست‌یافتنی ارائه کرد.

من به عنوان یک پزشک بر خودم لازم می‌دانم اعلام کنم که این داروی جدید قلب، عوارض بسیار بدی بر روی سیستم اعصاب باقی می‌گذارد، به نظر من باید تولید و مصرف آن به کلی قدغن شود.

(به نظر حرف صحیحی است، اما اگر بدون این دارو سالانه هزاران بیمار قلبی از دنیا بروند چه؟)

همان‌طور که ذکر شد این مغالطه در جایی صورت می‌گیرد که مسئلهٔ انتخاب و گزینش میان دو یا چند راه حل و پیشنهاد مطرح باشد، لذا می‌توان دو شکل کلی برای آن در نظر گرفت: اول آن که عده‌ای به عیوب و نقایص وضع موجود اشاره می‌کنند و همین دلایل را برای کنار گذاشتن وضع موجود و رفتن به دنبال طرح و برنامه‌ای جدید، هر چند نامعلوم؛ مانند مثال‌هایی که در بالا زده شد، کافی می‌دانند.

شکل دیگر استفاده از این مغالطه، این است که با راه حل و پیشنهاد جدید به این بهانه که ایده‌آل نیست و می‌توان بهتر از آن را فرض کرد، مخالفت می‌شود. صفحاتی از روزنامه‌ها و مجلات که مربوط به مسائل عمومی مردم است، نمونهٔ خوبی برای این نوع مغالطه است. تقریباً تمام پیشنهادها و برنامه‌های جدید دولت می‌تواند با استفاده از این مغالطه رد شود. معمولاً عده‌ای چنین برنامه‌های جدیدی را به دقت مورد نقادی قرار می‌دهند و تمام نقاط ضعف آن را برجسته می‌کنند و مثلاً در یک برنامهٔ اقتصادی جدید به سراغ افراد ضعیف و ناتوان می‌روند و مثلاً با پیرزنان فرتوت یا افراد بیکار و درمانده یا بیمارانی که بر روی تخت بیمارستان هستند، مصاحبه کرده مشقات و مشکلات آن‌ها را بیان می‌کنند و نارسایی‌های برنامه جدید را نشان می‌دهند و سرانجام، مخاطب را به این نتیجه می‌رسانند که دولت در برنامهٔ جدید خود از روی عجله و ندانم کاری عمل کرده است.

گاهی برای رد یک پیشنهاد جدید از این ترفند استفاده می‌شود که آن را با یک

پیشنهاد بهتر، اما نامیسر و دست نیافتنی مقایسه می‌کنند؛ مثلاً می‌گویند این پیشنهاد خوبی است، اما ما به دنبال پیشنهادی هستیم که چنین و چنان باشد.

برنامه‌های مذهبی رادیو تلویزیون اصلاً به درد نمی‌خورد. خیلی زحمت می‌کشند و برنامهٔ متنوع تولید می‌کنند، اما فایده ندارد و مردم را اصلاح نمی‌کند. تا وقتی که برنامه‌های مذهبی نتواند یک انقلاب روحی در مردم ایجاد کند و افکار و احساسات آن‌ها را تغییر دهد، راه به جایی نمی‌بریم.

برای مقابله با این مغالطه باید از توجه صرف به یک راه‌حل و انتخاب جلوگیری کنیم و هرگز مقایسه را از یاد نبریم. از مخاطب و از خود بپرسیم وضع موجود بهتر است یا پیشنهاد جدید؟ یکی‌از شقوق غیرکامل، ولی ممکن بهتراست یاکامل نامیسر؟

من انگیزه‌ای برای شرکت در انتخابات ندارم، زیرا هیچ‌یک از کاندیداها دارای تمام شرایط مطلوب نیست.

(اگر شما غذایی دارای شرایط مطلوب به دست نیاوردید چه می‌کنید؟!)

قرآن کریم اشاره می‌کند که در چند مورد در جریان دعوت پیامبران برای ایمان به خدا، کافران و مشرکان مرتکب این مغالطه شدند. به این ترتیب که اگر چه اصل دعوت پیامبران، مسئله‌ای معقول و منطقی و مطابق فطرت انسان‌هاست، اما مخالفان در هر شرایطی ایمان آوردن خود را به یک امر ایده‌آل، ولی دست نیافتنی مشروط می‌کردند و به همین علت از ایمان آوردن سرباز می‌زدند:

واذا جاءتهم آیة قالوا لن نؤمن حتی نؤتی مثل ما أوتی رسل الله ...[1]؛

و چون نشانه‌ای [از جانب خداوند] برایشان بیاید. گویند هرگز به آن ایمان نمی‌آوریم، مگر آن که مانند آن‌چه به پیامبران الهی داده شده، به ما نیز داده شود!

وقالوا لن نؤمن لک حتی تفجر لنا من الارض ینبوعاً او تکون لک جنّة من نخیل و عنب فتفجر الانهار خلالها تفجیراً او تسقط السماء کما زعمت علینا کسفاً أو تأتی بالله و الملائکه قبیلاً * أو یکون لک بیت من زخرف او ترقی فی السماء و لن نؤمن لرقیک حتی تنزل علینا کتاباً نقرؤه ...[2]؛

و گفتند به تو ایمان نمی‌آوریم، مگر آن‌که برای ما از زمین چشمه‌ای بجوشانی، یا

---

۱. انعام(۶) آیهٔ ۱۲۴.

۲. اسراء (۱۷) آیات ۹۰ ـ ۹۳.

برای تو باغی از خرما و انگور باشد و در لابه لای [درختان] آن جویباری جاری گردانی یا پاره‌هایی از آسمان را، چنان که گمان داری بر [سر] ما بیندازی یا خدا و فرشتگان را رویاروی ما بیاوری یا خانه‌ای از زرو زیور داشته باشی یا به آسمان بالا بروی و بالا رفتنت را باور نکنیم، مگر آن‌که کتابی برای ما فرود آوری که آن را بخوانیم!

و اذ قلتم یا موسی لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة ...[1]

و [ای قوم یهود یاد آورید] وقتی که به موسی گفتید: ما به تو [و به خدای تو] ایمان نمی‌آوریم، مگر این‌که خداوند را آشکارا ببینیم!



من انگیزه‌ای برای شرکت در انتخابات ندارم، زیرا هیچ‌یک از نامزدها دارای شرایط ایده‌آل نیستند.

---

۱. بقره(۲) آیهٔ ۵۵.

مغالطهٔ ارزیابی یک‌طرفه[1]

بیش‌تر منازعات و اختلاف‌ها وقتی در می‌گیرد که دو گروه به طرفداری و مخالفت از امری در مقابل هم قرار می‌گیرند. البته مسلم است که آن امر، هم دارای مزایا و محاسنی است و هم دارای نواقص و عیوبی، زیرا امری که هیچ نقص و عیبی نداشته باشد، هرگز مورد مخالفت واقع نمی‌شود و امری هم که هیچ بهره‌ای از صحت، حسن و مزیت نبرده باشد، هرگز طرفداری پیدا نمی‌کند. بنابراین، همهٔ اشخاص، اشیا، افعال و عقاید دارای نقاط قوت و ضعف هستند. مغالطهٔ ارزیابی یک طرفه این است که کسی در مقام بحث و جدل و یا در مقام مشورت و یا در مقام معرفی چیزی، تنها به نکات مثبت و یا منفی آن اشاره کند؛ یعنی اگر بخواهد از آن چیز دفاع کند به ذکر مزایا و محاسن آن بپردازد و اگر درصدد رد آن است، عیوب و نقائص آن را برشمارد.

> پیشنهاد می‌کنم ازدواج نکنی، زیرا تحمل سختی‌های آن را نخواهی داشت، محدود شدن آزادی شخصی، مسئولیت سنگین همسر و فرزندان، بار کمر شکن هزینه‌های روزافزون و ... هیچ فکر کرده‌ای؟!

مغالطهٔ ارزیابی یک طرفه وقتی است که مزایا و محاسن یا نقایص و عیوب طوری مطرح شود که دیگر جایی برای ذکر نقاط مقابل آن باقی نماند، اما اگر کسی محاسن چیزی را ذکر کرد، ولی راه را برای ذکر معایب نبندد مرتکب این مغالطه نشده است. نکتهٔ اصلی در این مغالطه جنبهٔ فریبندگی آن است؛ یعنی شخص چنان وانمود کند که گویا آن شیء مورد نظر هیچ صفت دیگری جز آن چه او بیان می‌کند، ندارد.

> **فقال الملا الذین کفروا من قومه ما نریٰک الا بشرا مثلنا و ما نریٰک اتبعک الا الذین هم اراذلنا بادی الرأی و ما نری لکم علینا من فضل بل نظنکم کاذبین**[2]؛
>
> اشراف کافر قوم او گفتند: ما تو را جز بشری هم‌چون خود نمی‌بینیم و کسانی را که از تو پیروی کرده‌اند جز گروهی از افراد پست و اراذل خود نمی‌یابیم و فضیلتی برای شما نسبت به خود مشاهده نمی‌کنیم، بلکه شما را دروغگو می‌دانیم.

---

1. one sided assessment

۲. هود (۱۱) آیهٔ ۲۶.

همان طور که ذکر شد چیز بدون عیب و نقص و یا بدون مزیت و حسنی وجود ندارد. لذا مغالطی بودن کلام کسی که تنها به ذکر عیوب یا مزایا و محاسن بپردازد، آشکار خواهد شد. به همین علت این مغالطه به شکل ظریف‌تر و مؤثرتر آن مورد استفاده قرار می‌گیرد، به این شکل که اگر بخواهند چیزی را رد کنند، ابتدا به یکی دوجنبهٔ مثبت و جزئی آن اشاره می‌کنند و سپس تا جایی که می‌توانند به فهرست کردن عیوب و نقایص می‌پردازند. از آن طرف، اگر بخواهند از چیزی دفاع و طرفداری کنند، ابتدا چند عیب کوچک و غیر قابل اعتنا را ذکر کرده، سپس در محاسن و جنبه‌های مثبت آن چیز به تفصیل داد سخن خواهند داد.

البته اگر چه نظافت یک خانه بزرگ‌تر سخت‌تر خواهد بود، اما فضای بیش‌تری برای بازی بچه‌ها وجود خواهد داشت که هم می‌توانیم مهمانی‌های آبرومندانه‌تری برگزار کنیم و هم می‌توانیم یک اتاق را به انباری اختصاص دهیم و از شر وسایل دست و پاگیر خلاص شویم، خلاصه خیلی راحت‌تر خواهیم بود. (و البته زیر بار یک قرض سنگین هم خواهیم رفت!)

برای اجتناب از این مغالطه چنان‌که ذکر شد باید به خاطر داشت که هیچ امری یافت نمی‌شود که یک‌سره حُسن و مزیت و یا یک‌پارچه عیب و نقص باشد.

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام می‌فرماید:

فلو ان الباطل خلص من مزاج الحق لم یخف علی المرتادین ولو ان الحق خلص من لبس الباطل انقطعت عنه اَلْسُن المعاندین؛ و لکن یؤخذ من هذا ضغث؛ و من هذا ضغث، فیمزجان! فهنالک یستولی الشیطان علی اولیائه و ینجو الذین سبقت لهم من الله الحسنی[1]؛

پس اگر باطل با حق در نیامیزد از شخص حقیقت‌جو مخفی نخواهد ماند و نیز اگر حق با باطل پوشیده نشود، دشمنان نمی‌توانند در آن طعنه بزنند، ولی همواره مقداری از حق و مقداری از باطل گرفته شده و به هم آمیخته می‌شود و این‌جاست که شیطان می‌تواند بر دوستان و دوستداران خود چیره شود، اما کسی را که لطف حق دریافته باشد نجات خواهد یافت.

قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید:

---

۱. نهج البلاغه، خطبهٔ ۵۰.

قالوا یا شعیب ما نفقه کثیرا مما تقول و انا لنریک فینا ضعیفاً و لولا رهطک لرجمناک و ما انت علینا بعزیز[1]؛

گفتند ای شعیب! بسیاری از آن‌چه را می‌گویی ما نمی‌فهمیم و ما تو را در میان خود ضعیف می‌یابیم و اگر به خاطر احترام قبیله کوچکت نبود تو را سنگ‌سار می‌کردیم و تو در برابر ما قدرتی نداری.

بنابراین، برای قضاوت دربارهٔ چیزی باید کامل‌ترین ارزیابی را از آن به دست آوریم و حتی‌المقدور تمام نکات مثبت و منفی و نقاط قوت و ضعف آن را پیدا کنیم و در نهایت، با در نظر گرفتن تمام نکات مثبت و منفی حکم و قضاوت نهایی خود را صادر نماییم. اما در پاسخ به کسی که مثلاً تنها به ذکر مزایا و محاسن چیزی می‌پردازد، باید گفت که بله، سخنان شما کاملاً مقبول است، اما به نظر شما اگر با دید نقادانه به این چیز نگاه کنیم، در کنار این مزایا و محاسن آیا هیچ عیب و نقصی متوجه آن نیست؟ همواره باید این سؤال را از طرف مقابل یا حداقل از خود کرد که آیا با جست و جو و دقت بیش‌تر می‌توان به نکات بیش‌تری پی برد؟ اگر جواب مثبت است نباید تحت تأثیر ارزیابی یک طرفه دربارهٔ آن چیز قضاوت کنیم.

مغالطهٔ خلط علت و دلیل[2]

در میان عامهٔ مردم دو کلمه «علت و دلیل» معمولاً مترادف و هم معنا در نظر گرفته می‌شوند و تودهٔ مردم آن‌ها را به جای یک‌دیگر به کار می‌برند. این امر علاوه بر خطا بودن، موجب برخی خطاها و مغالطات دیگر نیز می‌شود که در این‌جا در صدد توضیح آن هستیم. اما بهتر است قبل از بیان مغالطهٔ مورد نظر ابتدا تفاوت علت و دلیل را توضیح دهیم:

علت همواره در برابر معلول به کار می‌رود؛ به این معنا که مثلاً می‌گوییم آتش علت و حرارت معلول آن است یا نیروی جاذبه علت و سقوط اجسام معلول است.

---

۱. هود (۱۱) آیهٔ ۹۱.

2. canfusing cause ...

بنابراین، کلمهٔ علت را دربارهٔ پدیده‌های عالم خارج به کار می‌بریم که در آن‌جا سخن از ایجاد، سببیت و تأثیر و تأثر موجودات بر یکدیگر است. اما کلمهٔ دلیل دربارهٔ مفاهیم ذهنی انسان استعمال می‌شود، چنان‌که مثلاً می‌گوییم: برای اثبات فلان مدعا باید دلیل اقامه کرد.

مغالطهٔ خلط علت و دلیل هنگامی رخ می‌دهد که هر یک از این دو به جای دیگری بکار گرفته شود. در این مغالطه منظور این نیست که چیزی را که علت است دلیل بنامیم یا برعکس، بلکه منظور این است که اگر در جایی در مقام بحث از پدیده‌های خارجی هستیم و در واقع، باید به تبیین روابط علّی و معلولی آن‌ها بپردازیم، در عوض، به جنبهٔ ذهنی و بحث از چگونگی حصول عقیده‌ای خاص مشغول شویم. هم‌چنین اگر در جایی در مقام بحث از دلیل و استدلال برای یک مدعا هستیم؛ یعنی می‌خواهیم تبیین کنیم که اعتقاد به گزاره‌ای خاص چگونه و با چه مقدماتی برای ما حاصل شده، در این‌جا نیز پرداختن به جنبهٔ خارجی و بیان روابط علّی و معلولی مغالطه خواهد بود.

> این‌که ما انسان‌ها چرا میل به خودنمایی و تظاهر و تفاخر داریم واضح است، زیرا اولاً، همهٔ ما این امر را به عنوان گرایش ذاتی در درونی خود می‌بینیم و ثانیاً، تحلیل بیش‌تر رفتارهای انسانی جز با این فرض ممکن نیست.
> (بله، این را می‌پذیریم که انسان‌ها میل به خود نمایی دارند، اما چرا؟)

برای درک دقیق‌تر این مغالطه، گزارهٔ زیر را در نظر می‌گیریم: «آهن در اثر حرارت منبسط می‌شود». دربارهٔ این گزاره دو نوع برخورد و سؤال وجود دارد. گاهی ممکن است از کسی بپرسیم که ***تو از کجا می‌دانی که آهن در اثر حرارت منبسط می‌شود و دلیل تو برای این مدعا چیست.*** آن شخص در پاسخ می‌تواند بگوید که من شخصاً آزمایش کرده‌ام و دیده‌ام که آهن در اثر حرارت منبسط می‌شود. هم‌چنین ممکن است به عنوان دلیل مدعای فوق بگوید من از فیزیک‌دان‌ها شنیده‌ام که همهٔ فلزات در اثر حرارت منبسط می‌شوند و چون می‌دانم که آهن نیز یک فلز است، نتیجه می‌گیرم که آهن در اثر حرارت منبسط می‌شود. اما برخورد دیگر با گزارهٔ فوق این‌است که بپرسیم که ***آهن چرا***

و به چه علتی در اثر حرارت منبسط می‌شود؛ یعنی چه فعل و انفعالاتی ایجاد می‌شود که طی آن حرارت دادن آهن به انبساط آن منجر می‌گردد. در پاسخ به این سؤال که پرسشی دربارهٔ جهان خارج است؛ مثلاً می‌توان گفت که حرارت موجب افزایش حرکت مولکول‌های آهن می‌شود و این افزایش حرکت فضای بیش‌تری می‌طلبد که در نهایت، به افزایش حجم، یعنی انبساط آهن منجر می‌شود. چنان‌که ذکر شد مغالطهٔ خلط علت و دلیل وقتی اتفاق می‌افتد که هریک از این دو به جای دیگری به کار گرفته شود.

در اثبات این‌که عراق در جنگ تحمیلی علیه ایران از انواع کمک‌های نظامی، صنعتی و اطلاعاتی کشورهای مختلف استفاده می‌کرد، توجه به چند نکته کفایت می‌کند: اول این‌که جمهوری اسلامی پس از انقلاب در آغاز رشد و بالندگی خود بود و استکبار جهانی برای نابودی آن دست به هر کاری می‌زد، دوم مسئلهٔ نقش ایران و عراق در تولید نفت خام بود و نکتهٔ سوم این‌که ...

مغالطهٔ خلط علت و دلیل در مباحث فلسفی معمولاً به نام خلط مقام ثبوت و اثبات شناخته می‌شود. مقام ثبوت همان جنبهٔ وجود پدیده‌ها در عالم خارج است، مانند رابطهٔ علی و معلولی پدیده‌ها و مقام اثبات جنبهٔ ذهنی و رابط میان مفاهیم و گزاره است، مانند رابطهٔ مقدمات و نتیجهٔ یک استدلال. در این‌جا به دلیل پیچیدگی موضوعات فلسفی از ذکر مثال در این باب خودداری می‌کنیم، اما نکته‌ای را دربارهٔ تحلیل رفتار انسانی یادآور می‌شویم که اگر رفتار انسان بر پایهٔ دلیل‌گرایی باشد ملازم با نظریهٔ اختیار و آزادی است و اگر بر پایهٔ علت‌گرایی باشد ملازم با نظریهٔ جبر خواهد بود. برای نمونه، در این‌جا می‌توان این رباعی منسوب به خیام را شاهد آورد که:

من مِیْ خورم و هرکه چو من اهل بود — مِیْ خوردن من به نزد او سهل بود
مِیْ خوردن من حق ز ازل می‌دانست — گر مِیْ نخورم علم خدا جهل بود!

این رباعی را می‌توان مصداقی برای مغالطه خلط علت و دلیل دانست، زیرا به نظر می‌رسد شاعر در صدد توجیه مِیْ خوردن خود و استدلال برای صحت و درستی آن

است، اما در بیت دوم به جای استدلال و ارائهٔ دلیل برای مدعای مورد نظر، به بیان علت مِیْ خوردن می‌پردازد. مغالطه یا غلط دیگر نیز در این‌جا نهفته که در بیان علت نیز علت موهوم و نادرستی ذکر شده است. با این فرض که علم پیشینی خداوند به افعال ما موجب جبر و سلب اختیار از ما می‌شود. در حالی‌که در هر دو مورد خطا کرده و لذا بهترین پاسخ به او همان پاسخی است که آن شاعر گفته است که:

علم ازلی علت عصیان کردن نزد عقلا ز غایت جهل بود!

در پایان تذکر این نکته لازم است که مغالطهٔ خلط علت و دلیل منحصر به مقام نقد نیست، اما به دلیل ارتباط این مغالطه با مغالطات بعدی، در این فصل از آن یاد شده است.

مغالطهٔ رد دلیل به جای رد مدعا[1]

برای توضیح این مغالطه بهتر است بحث خود را با بررسی مثالی که در مغالطهٔ خلط علت و دلیل بیان کردیم، آغاز کنیم.

> در اثبات این‌که عراق در جنگ تحمیلی علیه ایران از انواع کمک‌های نظامی، صنعتی و اطلاعاتی کشورهای مختلف استفاده می‌کرد، توجه به چند نکته کفایت می‌کند: اول این‌که جمهوری اسلامی پس از انقلاب در آغاز رشد و بالندگی خود بود و استکبار جهانی برای نابودی آن دست به هر کاری می‌زد. دوم مسئلهٔ نقش ایران و عراق در تولید نفت خام بود، و نکتهٔ سوم این‌که ... .

با توضیحاتی که قبلاً داده شد روشن است که استدلال فوق مقبول نیست، زیرا گوینده برای اثبات مدعای خود در واقع، دلیلی را ذکر نکرده است، بلکه صرفاً به تبیین بیش‌تر مدعای خود و جنبهٔ علّی و معلولی آن به عنوان یک پدیده و حادثهٔ خارجی پرداخته است. اکنون که ضعف و مغالطی بودن استدلال فوق روشن شد، چه نتیجه‌ای می‌گیریم؟ آیا می‌توان نتیجه گرفت که به دلیل نارسایی بیانات فوق، مدعای مذکور (استفاده عراق از کمک‌های کشورهای مختلف) نادرست است؟ البته پاسخ

---

1. refuting the reason instead of the claim

منفی است و نمی‌توان چنین نتیجه‌ای گرفت، زیرا حداکثر چیزی که می‌توان نتیجه گرفت این است که گوینده در اثبات مدعای خود ناموفق بوده است. اما این‌که اصل مدعا درست است یا نادرست، به دلایل مستقلی نیاز دارد.

سرانجام معلوم شد کسی تا به نام جن‌گیر نزد او می‌رفتی شیادی بیش نبوده و هیچ‌یک از حرف‌های او پایه و اساسی نداشته است. با این اتفاق تو باید از اعتقاد خود نسبت به وجود جن دست برداری.

نکته‌ای که تشخیص مغالطهٔ رد دلیل به جای رد مدعا را در برخی موارد دشوارتر می‌کند این است که گاهی دلیل یک مدعا علاوه بر این‌که از اثبات مدعای مورد نظر ناتوان است، خود آن دلیل نیز فی‌نفسه سخن نادرستی است ـ برخلاف مثال فوق. در چنین مواردی باید سه نکته را از یکدیگر تفکیک کرد:

۱ـ خطا بودن مقدمات استدلال؛

۲ـ ناتوانی مقدمات از اثبات مدعا؛

۳ـ خطا بودن اصل مدعا، که معمولاً از دو نکتهٔ اول نکتهٔ سوم فهمیده می‌شود و اصل مغالطه رد دلیل به جای رد مدعا نیز در همین امر نهفته است.

من می‌خواهم سندی ارائه کنم که برای حضار محترم در دادگاه ثابت شود که مجرم واقعی همین فرد است. من اسناد قطعی در اختیار دارم که نشان می‌دهد افرادی که برای بی‌گناهی این فرد شهادت داده‌اند، هیچ کدام در محل وقوع جرم حضور نداشته‌اند.

(اگر اسناد شما معتبر باشد حداکثر ثابت می‌کند که نمی‌توان به سخن شهود توجه کرد، اما برای مجرم بودن متهم نیز سندی دارید؟)

در پایان لازم است نکته‌ای تذکر داده شود و آن این‌که در یک مورد خاص، رد دلیل نه تنها موجب ارتکاب مغالطه‌ای نمی‌شود، بلکه کاملاً نقش منطقی برای رد مدعا ایفا می‌کند و آن مورد مسئلهٔ استقراست. از آن‌جا که در استقرا احکام جزئی به عنوان مقدمات و در واقع، دلیل اثبات حکم کلی در نظر گرفته می‌شوند، (با این فرض که احکام جزئی بتوانند حکم کلی را اثبات کنند) لذا خدشه در مقدمات و رد دلیل موجب می‌شود که مدعا از کلیت ساقط شود. توضیح بیش‌تر این نکته در مغالطهٔ بعدی خواهد آمد.

مغالطهٔ مناقشه در مثال[1]

معمولاً پس از استدلال و اثبات یک عقیده و نظر، مثال‌هایی به عنوان شاهد و مؤید اضافه می‌شود. حال اگر کسی در مقام مخالفت با آن عقیده و نظریه به جای نقد دلایل و یا نقد اصل آن عقیده، ذهن خود را متوجه مثال‌ها کند و به نقد و بررسی یا رد آن‌ها بپردازد، مرتکب مغالطهٔ مناقشه در مثال شده است.

تحقیقات جامعه‌شناسی نشان می‌دهد که نسبت به نسل گذشته، نوجوانان این دوره و زمانه خیلی بی‌ادب شده‌اند. اتفاقاً دیروز پسر همین همسایه بغلی در خیابان به من تنه زد و حتی نایستاد تا عذرخواهی کند.

اما همسایه که پسر کوچک ندارد.

وقتی که مثال برای استشهاد و نمونه آوردن در تأیید و تقویت یک استدلال آورده می‌شود، رد و ابطال آن مثال، رد و ابطال اصل مدعا و دلایل آن نیست، زیرا اولاً، برای آن مدعا استدلال شده و ثانیاً، مثال‌های بسیار زیاد دیگری وجود دارد که می‌توان به آن‌ها استشهاد کرد.

آقای قاضی! مأموران مرا به عنوان شکارچی حرفه‌ای و به جرم تیراندازی و کشتن یک روباه در منطقهٔ حفاظت شده، دستگیر کرده‌اند، اما من مجرم نیستم، زیرا دلایل قاطعی وجود دارد که آن روباه قبل از تیراندازی من مرده بود.

نکتهٔ قابل توجه این است که باید میان دو مسئلهٔ تفکیک و تمایز قائل شویم: یکی ایراد شک و شبهه در اصل مدعا و دیگری تمرکز بر روی مثالی که به عنوان شاهد بر یک ادعا ذکر می‌شود. اگر کسی بر بطلان یک عقیده و یا یک ادعا اصرار بورزد، به این دلیل که مثال غلطی شاهد آن قرار گرفته، مرتکب مغالطه رد مثال شده است.

گاهی ارتکاب این مغالطه تأثیر بیش‌تری بر جای می‌گذارد، به این ترتیب که وقتی کسی برای مدعای خود استدلالی کرد از او می‌خواهند که برای مدعای خود نمونه، مثال و شاهد ذکر کند. وقتی که آن شخص به بیان مثال و شاهد بر مدعای خود

---

1. refuting the example

می‌پردازد، معمولاً این جو حاکم می‌شود که گویا این مثال یا مثال‌ها، دلیل بر مدعا هستند؛ لذا در این موقعیت اگر کسی مرتکب این مغالطه شود تأثیر بیش‌تری در خدشه وارد کردن بر استدلال و مدعای شخص مقابل بر جای خواهد گذاشت.

در سورهٔ شعرا می‌خوانیم که موسی علیه‌السلام به دربار فرعون آمد و در یک گفت و گوی مفصل او را به سوی خداوند دعوت کرد و برای او استدلال‌های زیادی انجام داد و به سؤال‌های او نیز پاسخ گفت. در این‌جا موسی برای تأیید بیش‌تر بر این‌که او فرستادهٔ خداست، چند معجزه را هم به فرعون نشان داد، اما فرعون که نمی‌خواست این دعوت را بپذیرد، سخنان و استدلال‌های موسی علیه‌السلام را فراموش کرد و به انکار و رد معجزهٔ او پرداخت.

> **فالقی عصاه فاذا هی ثعبان مبین و نزع یده فاذا هی بیضاء للناظرین قال للملا حوله ان هذا لساحر علیم[1]؛**
>
> (بعد از استدلال) موسی عصای خود را افکند و عصا ماری عظیم‌الجثه شد و دست خود را در گریبان فرو برد و بیرون آورد و دستش در برابر بینندگان سفید و نورانی بود. فرعون به گروهی که اطراف او بودند گفت: این شخص ساحر آگاه و ماهری است.

برای رد این مغالطه، یک جمله مشهور وجود دارد که معمولاً مفید واقع می‌شود. اگر شما عقیده و نظری را همراه با استدلال ثابت کردید و سپس برای آن به ذکر مثال پرداختید، ولی کسی به جای توجه به اصل آن عقیده و نظر یا به جای نقد و بررسی دلایل آن به نقد مثال‌های شما پرداخت، کافی است که بگویید: «در مثال مناقشه نکنید». به این ترتیب، به او تذکر خواهید داد که به جای توجه به مثال، نظر خود را معطوف به اصل مدعا کند و اگر می‌تواند دلایل آن را نقد کند.

در این جا، توجه به یک نکته لازم است که مناقشه در مثال وقتی مغالطه به حساب می‌آید که مدعای ما جنبهٔ قیاسی و عقلی داشته باشد؛ یعنی ما با برهان و استدلال قیاسی، مطلبی را اثبات کرده باشیم که در این صورت، پس از ذکر مثال، رد آن مثال یا

---

۱. شعراء (۲۶) آیات ۳۲ ـ ۳۴.

مثال‌ها کاملاً جنبهٔ مغالطی دارد. اما گاهی مدعای ما جنبهٔ استقرایی دارد؛ یعنی ما با مشاهدهٔ چند امر جزئی، به یک ادعای کلی می‌رسیم؛ مثلاً با مشاهدهٔ چندین کلاغ به رنگ سیاه ادعا می‌کنیم که تمام کلاغ‌ها سیاه هستند. حال باید توجه داشت که در استدلال‌هایی که جنبهٔ استقرایی دارد، چون ذکر هر نمونه و مثال در واقع بخشی از استدلال است، لذا اگر کسی مثال یا مثال‌های ارائه شده را رد کرد، مرتکب مغالطه نشده است. اگر کسی بتواند تمام مثال‌های یک استقرا را رد کند، کل آن استدلال را رد کرده است و اگر بتواند حتی یک مثال را رد کند به اندازهٔ همان یک مثال از قوت استدلال کاسته است.

مغالطهٔ تخصیص[1]

مغالطهٔ تخصیص این است که شخصی بخواهد یک قاعده یا قانون کلی را با توجه به یک حالت خاص و استثنایی رد و نقض کند.

> این طور نیست که هرکار انسان نتیجهٔ خاصی برای او در پی داشته باشد، زیرا ممکن است قبل از تحقق نتایج عمل یک سنگ آسمانی فرود آید و به آن شخص اصابت کند!

در این مغالطه، استثنای انجام شده صحیح است؛ یعنی واقعاً آن قاعده و حکم کلی در آن مورد خاص صادق و جاری نیست. اما جنبهٔ مغالطه‌ای این است که برای نقض آن حکم کلی نمی‌توان به آن حالت خاص و اتفاقی استناد کرد، زیرا در غیر این صورت، هیچ قاعده و قانون کلی قابل بیان نخواهد بود، چون به هر حال، می‌توان برای هر حکم کلی به برخی موقعیت‌های خاص و حالات اتفاقی و استثنایی اشاره کرد که در آن حالت و موقعیت آن حکم کلی صادق نباشد؛ مثلاً اگر از ما بپرسند آیا راست‌گویی و صداقت صفت خوب و پسندیده‌ای است باید بگوییم البته که راست‌گویی صفت خوبی است ،اما شخص مغالطه کننده برای توجیه دروغ‌گویی خواهد گفت:

> چنین نیست که راست‌گویی همیشه صفت خوبی باشد، زیرا ممکن است در شرایطی قرار

---

1. accident

بگیریم که شخص ظالمی دنبال مظلومی باشد و جای او را از ما بپرسد. در این شرایط راست‌گویی صفت خوبی نیست، زیرا می‌تواند جان آن مظلوم را به خطر بیندازد.

در بیان احکام و قوانین کلی باید در نظر داشت که بسیاری از آن‌ها را باید فی الجمله به عنوان یک قانون کلی پذیرفت؛ یعنی نباید با آن‌ها چنان برخورد کنیم که گویا آن قانون در جهانی اتفاق می‌افتد که در آن هیچ استثنایی وجود ندارد. این مسئله و مشکل در بحث‌های مختلف علوم دقیقی، مانند فلسفه پیش می‌آید که وقتی یک دانشمند بخواهد تعریفی از برخی مفاهیم، مانند عدالت، حقیقت، دلالت، زندگی و... بدهد معمولاً با چنین اشکالاتی مواجه می‌شود که برای تعریف یا قانون کلی او، موارد نقض و حالت استثنایی را پیش می‌کشند. البته همان طور که ذکر شد این استثناها و موارد خاص در واقع، صحیح است و نشان می‌دهد که آن حکم کلی در آن مورد صادق نیست، اما نباید آن استثناها را به عنوان نقض تام و تمام آن حکم کلی دانست. به تعبیر دیگر، با فرض قبول آن استثناها باید کماکان آن حکم کلی را فی‌الجمله پذیرفت. مثال معروف این نوع مغالطه که در بیش‌تر کتاب‌های مغالطات ذکر شده، سخن افلاطون در کتاب جمهوری است که به نقل از سقراط دربارهٔ این‌که لازم نیست همیشه امانت دیگران را بازپس داد می‌گوید:

فرض کن شخصی در حال سلامت نفس شمشیری نزد من به امانت سپرده تا هر وقت آن را مطالبه کرد به او پس بدهم. بعد در حالت جنون و دیوانگی چنین شخصی مراجعه کند و شمشیر خود را مطالبه نماید تا کسی را به قتل برساند. آیا من باید شمشیر را به او بازگردانم؟ خیر.

این مغالطه گاه مورد استفاده افراد هرج و مرج طلب واقع می‌شود و به این وسیله سعی می‌کنند هر قانون کلی را نقض کنند. وقتی چنین افرادی به جرم نقض قانون بازداشت می‌شوند، عجیب‌ترین حالات استثنایی نقض آن قانون را مطرح می‌کنند و می‌گویند: قانون در این حالات انجام نمی‌شود چرا در حالت ما اجرا شود؛ مثلاً کسی که اداره مالیات را آتش زده برای توجیه کار خود می‌گوید:

فرض کنید عده‌ای پیرزن فقیر و طفل یتیم به جرم ندادن مالیات بازداشت شده باشند و تنها راه آزاد کردن آن‌ها این باشد که ادارهٔ مالیات را آتش بزنیم. همه قبول داریم که این کار خوبی

است. بنابراین، کاری هم که من انجام داده‌ام به خودی خود کار بدی به حساب نمی آید، لذا نباید مرا مجرم بدانید.

مغالطهٔ بهانه[1]

ارتکاب این مغالطه هنگام مخالفت با یک پیشنهاد و یا نقد و رد یک سخن و یا شانه خالی کردن از زیر بار یک دستور یا تقاضاست. مثالی که برای این مغالطه در برخی کتاب‌های انگلیسی زده می‌شود این است که کسی با طرح جدید شهرسازی مخالفت می‌کرد، به این دلیل که می‌گفت: اگر ما این طرح را اجرا کنیم، در آن صورت، نقشه‌های قدیمی که از این شهر چاپ کرده‌ایم بدون مصرف باقی می‌ماند!

از یک نظر می‌توان این مغالطه را با مغالطهٔ پهلوان پنبه مقایسه کرد. وجه مشترک این دو مغالطه در این است که هیچ‌کدام با چهرهٔ اصلی مدعا برخورد نمی‌کنند؛ یعنی به جای نقد و بررسی و یا مخالفت با اصل مدعا از طریق دیگری وارد می‌شوند.

شما که این قدر مرا تشویق می‌کنید که نماز خود را در مسجد بخوانم هیچ فکر نمی‌کنید که شاید وقتی در مسجد هستم، خانه‌ام آتش بگیرد. در این صورت، چه کسی می‌تواند به من خبر دهد یا برای رفع خطر کاری کند؟!

نکتهٔ مهم در این است که بهانه‌ها و اعتراضات مطرح شده همیشه صحیح است و به خودی خود حکایت از حقیقت و یک امر واقعی می‌کند؛ اما علی‌رغم این صحت و واقعیت، مسئله این است که در مقایسه با اصل مدعا و اصل بحث چنین مخالفت‌ها و اشکالاتی ناچیز می‌شوند و شایستگی طرح و بحث را ندارند، به بیان دیگر، هرگاه اصل یک سخن و مدعا دارای قوت و استحکام باشد، در این حال مخالفان برای نقد و مخالفت با آن متوسل به بهانه‌ها و اعتراضات پیش پا افتاده می‌شوند. از آن‌جا که هر برنامه و پیشنهادی دارای آثار و تبعاتی است که به گونه‌ای می‌توان به آن اشکال و اعتراض کرد، بنابراین، باید میان اشکالات اصلی خود و یک برنامه و پیشنهاد و میان اشکالات پیش پا افتاده‌ای که به طور تبعی مطرح می‌شود، تفکیک قائل شد و در واقع،

1. trivial objection

مغالطهٔ بهانه با عدم این تفکیک، آن‌ها را یک‌سان فرض کرده و یا یک‌سان جلوه می‌دهد.

قرآن کریم صراحتاً به این مغالطه اشاره کرده است. اصطلاح «بهانه‌های بنی‌اسرائیلی» اقتباسی است از بیان قرآن دربارهٔ بهانه‌جویی‌های قوم بنی‌اسرائیل نسبت به موسی ﷺ برای فرار از انجام فرامین الهی. هم‌چنین قرآن به عده‌ای از افراد سست ایمان اشاره می‌کند که وقتی فرمان جهاد نازل می‌شود، بهانه‌هایی هم‌چون گرمای هوا را برای ترک جهاد مستمسک خود قرار می‌دهند.

شکل قوی‌تر این مغالطه وقتی است که به ذکر یک بهانه اکتفا نشود، زیرا همان طور که ذکر شد اولاً، اعتراضات و بهانه‌ها بیان‌گر امور واقعی هستند و ثانیاً، نسبت به هر پیشنهاد و برنامه‌ای می‌توان تعداد بی‌شماری اشکال و اعتراض جزئی وارد کرد، بنابراین، همواره ذکر چند بهانه و اعتراض، هر چند پیش پا افتاده، تأثیر بیش‌تری خواهد داشت و در ظاهر خدشه زیادی به اصل مدعا وارد خواهد کرد.

> **من با این‌که در این فعالیت هم‌کاری داشته باشم مخالفتی ندارم، اما مشکلات زیادی وجود دارد که مانع می‌شود به شما قول مساعد بدهم. اولاً، می‌دانید که من گاهی لکنت زبان پیدا می‌کنم و به دلیل این مسئله نمی‌خواهم در جمع دیگران باشم، ثانیاً، زمان جلسات شما اصلاً مناسب نیست، ثالثاً، ... .**

برای مقابله با این مغالطه دو راه وجود دارد: یکی این که بهانه‌ها و اعتراضات پیش پا افتاده‌ای را که مطرح می‌شود بشنویم و به آن پاسخ دهیم، مانند آن که قرآن نقل می‌کند که وقتی قوم بنی اسرائیل برای طفره رفتن و لوث کردن فرمان کشتن یک گاو چندین بار دربارهٔ شکل و سن و رنگ و... گاو سؤال کردند و خداوند سؤالات آن‌ها را پاسخ داد.

> **قالوا ادع لنا ربک یبین لنا ما لونها قال انه یقول انّها بقرة صفراء، فاقع لونها تسر الناظرین[1]؛**
>
> آن‌ها گفتند (ای موسی) از خدای خود بخواه تا برای ما روشن کند که رنگ آن گاو

---

۱. بقره(۲) آیهٔ ۶۹.

(که می‌خواهیم بکشیم) چیست. موسی گفت: همانا خداوند می‌گوید که آن گاوی باشد زرد یک دست که رنگ آن بینندگان را شاد و مسرور سازد.

راه دیگر این است که پیش پا افتاده بودن و عدم ارتباط آن بهانه‌ها را متذکر شویم و به عبارت دیگر، اهمیت بحث اصلی و غیر قابل خدشه بودن آن را نسبت به بهانه‌های مطرح شده یادآور شویم.

... قالوا لاتنفروا فی الحر قل نار جهنّم اشدّ حراً لو کانوا یفقهون [1]؛

آن‌ها (برای فرار از جهاد) گفتند: در این گرما (به سوی میدان) حرکت نکنید. به آن‌ها بگو آتش جهنم از این هم حرارت شدیدتری دارد، اگر بفهمند.

مغالطهٔ سؤال مرکب[2]

مغالطهٔ «سؤال مرکب» را می‌توان همان مغالطه‌ای دانست که قدما از آن تعبیر به «جمع مسائل در مسئلهٔ واحد» می‌کردند. سؤال مرکب در مقابل سؤال ساده یا سؤال واحد مطرح می‌شود؛ مثلاً از کسی می‌پرسیم آیا این کتاب را خوانده‌ای؟ و او ممکن است پاسخ مثبت یا منفی به سؤال ما بدهد. این سؤال، سؤال واحد و ساده‌ای است، اما اگر پیشاپیش، پاسخ آن سؤال را منفی فرض کنیم و سؤال دومی به آن بیفزاییم و بگوییم که چرا هنوز این کتاب را نخوانده‌ای؟ در واقع، با یک پیش‌داوری سؤال کرده‌ایم و به عبارت دیگر، دو سؤال را در یک سؤال گنجانده‌ایم.

جنبهٔ مغالطی سؤال مرکب این است که چنین سؤالاتی در واقع، مستلزم یک استدلال ضمنی هستند. این استدلال درصدد است که شخص پاسخ‌گو را برای تصدیق و اعتراف به امری، دچار آشفتگی کند؛ زیرا در چنین سؤال‌هایی به سختی می‌تواند از اعتراف به آن مطلب فرار کند و پاسخ‌های مختلف او می‌تواند به طور تدریجی ثابت‌کنندهٔ آن مطلب ضمنی در سؤال باشد.

آیا از تنبلی خود دست برداشته‌ای؟

کسانی را که به آن‌ها نیرنگ زده‌ای چگونه راضی می‌کنی؟

---

۱. توبه (۹) آیهٔ ۸۱

2. complex question

فرضاً کسی به پرسش اول پاسخ مثبت دهد، و در پاسخ پرسش دوم بگوید: «عذرخواهی می‌کنم.»، اما هریک از این دو پاسخ، در واقع، پاسخ به دو سؤالی است که به صورت مرکب بیان شده‌اند. سؤال اول در واقع، چنین بوده است:

آیا قبلاً تنبل بوده‌ای؟ اگر تنبل بوده‌ای آیا از تنبلی خود دست برداشته‌ای؟

پاسخ مثبت به سؤال در واقع، اعتراف به این مطلب است که آن شخص در گذشته نیز تنبل بوده است. هم‌چنین صورت واقعی سؤال دوم به این شکل بوده است:

آیا به کسانی نیرنگ زده‌ای؟ اگر به کسانی نیرنگ زده‌ای چطور آن‌ها را راضی خواهی کرد؟

در این‌جا نیز این پاسخ که عذر خواهی می‌کنم، اعتراف ضمنی است به این‌که شخص قبلاً عده‌ای را فریب داده است. حتی اگر به سؤال اول پاسخ منفی داده شود، باز هم به معنای این است که قبلاً تنبل بوده‌ام و هنوز هم تنبل هستم و از تنبلی خود دست بر نداشته‌ام. هم‌چنین اگر کسی در پاسخ سؤال دوم بگوید هیچی، به این معنا است که من عده‌ای را فریب داده‌ام، اما راضی کردن آن‌ها برای من مهم نیست و برای این امر، کاری انجام نمی‌دهم.

پس همواره پاسخ به سؤال مرکب، اعتراف به پیش‌فرض ضمنی سؤال هم است. تنها راه جلوگیری از مغالطه سؤال مرکب این است که به جای پاسخ به آن سؤال آن را به سؤالات جزئی تقسیم کنیم؛ یعنی ابتدا به تفکیک سؤال، پیش‌فرض ضمنی آن را روشن کنیم؛ مثلاً اگر کسی پیش‌فرض‌های دو سؤال فوق را قبول نداشته باشد، باید بگوید:

من در گذشته تنبل نبوده‌ام.

من به کسی نیرنگ نزده‌ام.

نوع دیگر سؤال مرکب که فریبندگی کم‌تری دارد، مبتنی بر پیش فرض نیست، بلکه به طور واضح دو سؤال با هم ترکیب می‌شوند، اما نحوهٔ ترکیب دو سؤال طوری است که پاسخ واحدی می‌طلبد. معمولاً شخص پاسخ‌گو از این ترکیب غفلت می‌کند و با یک پاسخ به دو سؤال جواب می‌دهد. مثالی که در کتاب‌های «مغالطه» برای این

نوع از سؤال مرکب ذکر می‌شود این است که مثلاً والدین به کودک خود می‌گویند:

آیا می‌خواهی بچه خوبی باشی و کمتر شیرینی بخوری؟

مثال‌های جدی‌تر این نوع سؤال که غالباً پاسخ مثبت یا منفی می‌طلبد، در عرصه‌های گوناگون زندگی مشاهده می‌شود:

آیا شما با افزایش کمیت و میزان تولید و کاهش کیفیت موافق هستید؟

چرا در این کارخانه امکانات بهداشتی و رفاهی وجود ندارد؟

ذکر این نکته لازم است که مغالطهٔ سؤال مرکب به صورت کاملاً صریح یک مغالطهٔ شفاهی است و در مکالمات صورت می‌گیرد؛ یعنی برای ارتکاب این مغالطه لازم است که یک متکلم سؤال مرکبی را مطرح کند و متکلم دوم بدون رعایت احتیاط، مثلاً با گفتن پاسخ مثبت یا منفی، به آن سؤال پاسخ دهد و به این ترتیب، پیش‌فرض ضمنی سؤال را نیز مورد تأیید و اعتراف قرار دهد. مهم‌ترین موارد ارتکاب این مغالطه در دوجاست: یکی در دادگاه‌ها که بازپرسان حرفه‌ای، با طراحی سؤال‌هایی سعی می‌کنند تا متهمان را به اعتراف برخی جرایم مجبور کنند:

باقیماندهٔ اجناس و پول‌های سرقتی را کجا مخفی کرده‌ای؟

مورد دوم استفاده از این مغالطه، از سوی خبرنگاران قوی و باتجربه صورت می‌گیرد. این خبرنگاران در مصاحبه‌های خود با مسئولان مهم، به ویژه در مصاحبه‌های مطبوعاتی و بین‌المللی، سؤال خود را طوری تنظیم می‌کنند که از پاسخ به آن بتوان نکات زیادی را استنباط کرد.

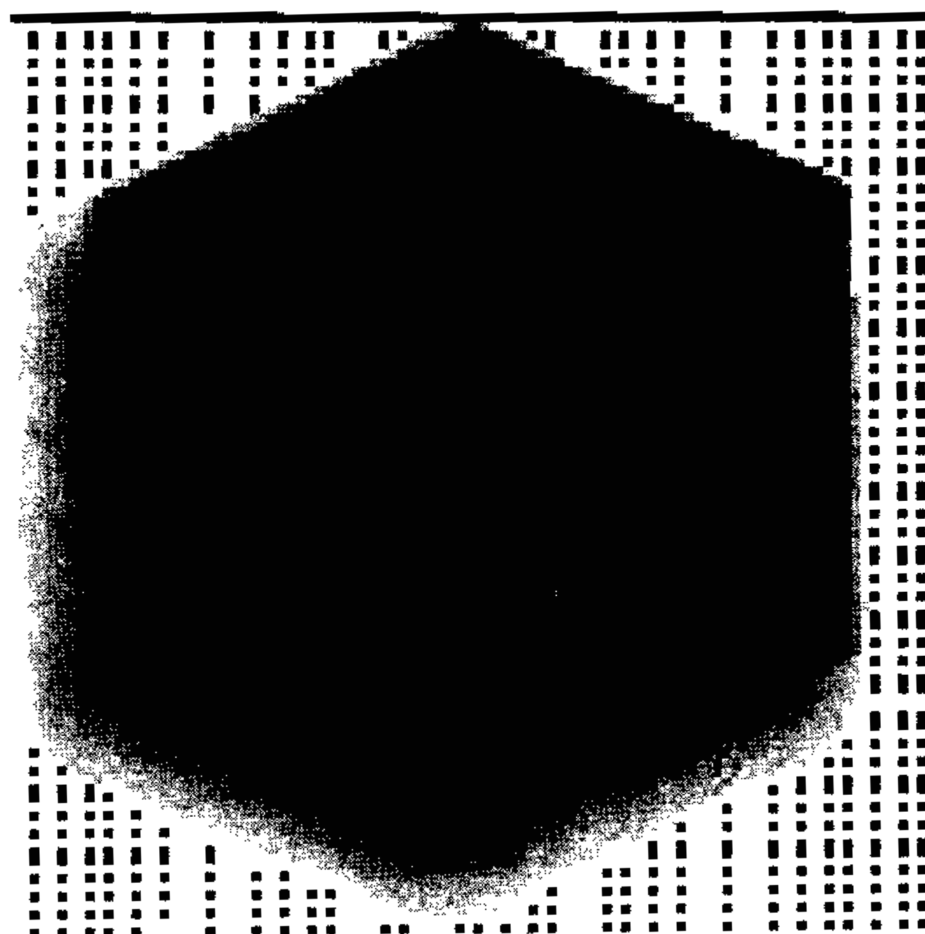
آقای وزیر! لطفاً بفرمایید چرا کشور شما هنوز با ورود توریست و جهانگرد مخالفت می‌کند و بودجه‌ای برای گسترش صنعت توریسم اختصاص نمی‌دهد؟

(آهسته برانید! بگذارید این چهار سؤال به ترتیب مطرح و پاسخ داده شود!)

در پایان بحث مربوط به مغالطه سؤال‌های مرکب، توجه به این نکته مفید است که برخی متفکران اعتقاد دارند که همه سؤال‌ها، سؤال‌های مرکب هستند؛ یعنی سؤال ساده و واحد وجود ندارد. به تعبیر دیگر، در هر سؤال، چند پیش‌فرض وجود دارد که پاسخ به آن‌ها تأیید آن پیش‌فرض‌ها نیز هست؛ مثلاً در سؤال (آیا این کتاب را خوانده‌ای؟) که به عنوان یک سؤال ساده و واحد مطرح شد، می‌توان این

پیش‌فرض‌ها را تصور کرد که تو سواد خواندن داری، تو این کتاب را دیده بودی. این کتاب در اختیار تو بوده است. این کتاب برای شما مفید است و احتمال خواندن آن از سوی شما وجود دارد و ... .

با قبول دیدگاه این متفکران که می‌گویند هر سؤال دارای پیش‌فرض‌هایی است که پاسخ به آن سؤال تأیید آن پیش‌فرض‌هاست، باید در تعریف مغالطهٔ سؤال مرکب بگوییم: مغالطه‌ای که سؤال مطرح شده در آن مبتنی بر پیش‌فرض‌هایی است که مخاطب آن‌ها را قبول ندارد.



تمرین‌های فصل سوم ـ مغالطات مقام نقد

تعیین کنید در هر یک از موارد زیر چه مغالطه‌ای به کار رفته است:

۱. آقای مدیر کل! دلایلی که شما برای عدم ضرورت پیوستن کارخانجات ما به اتحادیهٔ تولیدکنندگان یخچال و فریزر آوردید، اصلاً قابل توجیه نیست و پر است از ضد و نقیض‌گویی.

۲. پیکان در نوع خود بهترین وسیلهٔ نقلیهٔ شهری است؛ چرا که علاوه بر قیمت مناسب، حجم و فضای داخلی آن زیاد است و نیز لوازم یدکی آن به وفور در بازار یافت می‌شود و مهم‌تر از همه آن‌که هر موقع قصد فروش آن را داشته باشید، خریدار دارد.

۳. بنده فلسفهٔ هایدگر را فلسفهٔ باارزش و موفقی نمی‌دانم، چرا که هایدگر با نازی‌های جنایت‌کار هم‌کاری می‌کرد و در جهت منافع دولت هیتلر سخن می‌گفت و می‌نوشت و از سوی آن‌ها رئیس دانشگاه شد.

۴. آیامی‌دانید چرا این‌نوع کود شیمیایی در بارور کردن بوته‌های صیفی‌جات تأثیر مطلوبی دارد؟
ـ زیرا بسیاری از مهندسین و متخصصین ما آن را تأیید کرده‌اند و خود من نیز به عنوان یک مهندس کشاورزی از تأثیر آن اطمینان دارم.

۵. اسلام خود تبعیض نژادی را قبول داشته است. چه دلیلی بالاتر از این‌که خلفای اموی، عرب را بر غیرعرب ترجیح می‌دادند و یا در کتاب‌های فقهی هنوز هم بحث برده و احکام مربوط به آن موجود است.

۶. روزنامهٔ ترقی که توسط میرزا ملکم‌خان منتشر می‌شد، دارای ارزشی چندانی به لحاظ بالا بردن سطح فکری و فرهنگی اجتماع نبود؛ چرا که این روزنامه صرفاً به خاطر انتقام‌جویی از ناصرالدین شاه منتشر می‌شد.

۷. کل مطالبی که این سخنران می‌خواست مطرح کند و دو ساعت در مورد آن صحبت کرد، مطلبی است که متخصصین علوم روان‌شناسی آن را در چند سطر به طور واضح در کتاب‌های خود بیان کرده‌اند. نمی‌دانم چه مطلب مهمی دستگیر ایشان شده است که ما نفهمیدیم.

۸. باید توجه کنید که آقای خوشدل، چهار دورهٔ پیاپی معاون سازمان بوده‌اند و قبل از آن نیز در

ادارات دولتی و خصوصی دیگر، جزء مدیران برجسته بوده‌اند و از همه مهم‌تر اینکه سابقهٔ کاری ایشان، بسیار بیش‌تر از آقای دکتر رهنما است و مأموریت‌های زیادی هم در خارج از کشور داشته‌اند. پس دیگر جای هیچ‌گونه تردیدی در انتخاب ایشان به‌عنوان مدیر عامل جدید سازمان باقی نمی‌ماند.

۹. این‌قدر وقتت را برای یادگیری منطق ریاضی تلف نکن! مگر نمی‌دانی که منطق ریاضی در میان پوزیتویست‌ها شکل گرفت و رشد کرد و آن‌ها عموماً افرادی ملحد و ضد دین بودند!

۱۰. بنده با گازسوز کردن وسائط نقلیه مخالفم، چرا که با اجرای این طرح دستگاه‌های پمپاژ بنزین که در ایستگاه‌های سوخت‌گیری نصب شده‌اند، بلا استفاده خواهند ماند و نیز مجبوریم همهٔ راننده‌ها را ملزم به عوض کردن مخزن سوخت خودروهایشان کنیم.

۱۱. با توجه به سابقهٔ بداخلاقی که از آقای محمودیان دارم، فکر نمی‌کنم کتابی که در زمینهٔ مدیریت اسلامی نوشته، کتاب به درد خوری باشد.

۱۲. اهمیت ماشین‌آلات صنعتی از چند جهت قابل توجه است. یکی اینکه: امروزه همهٔ کارهای تولیدی با دستگاه‌های صنعتی انجام می‌گیرد، به عنوان مثال پخت نان هم به صورت ماشینی انجام می‌شود، جنبهٔ دیگر اینکه ....

ـ اما من بسیاری از خانواده‌ها را می‌شناسم که خودشان در خانه نان پخت می‌کنند و یا بعضی از شهرها هستند که هنوز پای ماشین‌های پخت نان به آنجا نرسیده است.

۱۳. ادارهٔ راهنمایی و رانندگی و سازمان محیط زیست، برای کاهش آلودگی هوا، پیشنهاد کرده‌اند اتومبیل‌های پلاک زوج در روزهای زوج و پلاک‌های فرد در روزهای فرد، تردد کنند، اما این پیشنهاد مطلوب نیست؛ چرا که راه حل باید به گونه‌ای باشد که شهروندان به سختی نیفتند و به جای مشکل آلودگی، مشکل دیگری به مردم تحمیل نشود.

۱۴. هر چند که آراء ابن‌سینا به عنوان یک فیلسوف مشاء بسیار مورد توجه است، اما به آراء او دربارهٔ زن و خانواده نباید بها داد؛ زیرا او در طول زندگی خود هرگز ازدواج نکرد و کسی که هیچ تجربه‌ای دربارهٔ زنان ندارد، نمی‌تواند دربارهٔ آنان اظهار نظری مقبول و شایسته کند.

۱۵. آن‌ها که بحث آزادی را مطرح می‌کنند به دنبال آزادی‌های غیرمشروع هستند و منظورشان از آزادی همان آزادی غربی و بی‌بند و باری است. به نظر این‌ها، هرکس آزاد است در کوچه و خیابان هر کاری انجام دهد و در مطبوعات هر حرفی را بزنند.

۱۶. پیشنهاد می‌کنم که به دانشگاه آزاد نروی؛ زیرا دانشگاه آزاد بدترینِ دانشگاه‌های ایران است،

چه از نظر علمی که در سطح بسیار پایین قرار دارد و چه از نظر اخلاقی که بسیار نامطلوب است و هم‌چنین هزینه‌های آن کمرشکن است.

۱۷. مسؤولان دولتی در ادامهٔ توجه به مسائل و نیازهای جوانان، طرح گسترش ورزش قهرمانی را به اجرا گذاشته‌اند، اما باید توجه داشت که طرح ورزش قهرمانی، به طور کامل نمی‌تواند مشکل جوانان را حل کند، ما باید ترتیبی اتخاذ کنیم که در کوتاه‌مدت همهٔ جوانان به ورزش رو بیاورند.

۱۸. مقالهٔ شما را در ردّ مقاله‌ام خواندم، اما شما اصلاً اشکال مهمی وارد نکرده‌اید و از بین دوازده اشکال فقط یک اشکال وارد است، که آن هم به یک اشکال سادهٔ چاپی بر می‌گردد.

۱۹. نظر شما دربارهٔ طرح تنظیم خانواده چیست؟

ـ نمی‌دانم به خاطر می‌آورید یا نه، این طرح برای اولین بار در زمان رژیم منحوس پهلوی پیشنهاد شد، اما با مخالفت‌هایی که صورت گرفت، اجرا نشد. حالا ما اگر بیاییم و این طرح را در حکومت اسلامی پیاده بکنیم مثل این است که طرح حکومت شاهنشاهی را تأیید کرده و به آن جامهٔ عمل پوشانیده‌ایم!

۲۰. شما نباید وضعیت تحصیلی دانشگاه‌ها را با رقابت در بازار و مسائل اقتصادی مقایسه کنید. شما در اثبات مدعای خود مرتکب مغالطهٔ تمثیل شده‌اید، لذا این مدعا مقبول نیست.

۲۱. در نقد شعر نو همین بس که به چیزهایی که به نام شعر، امروزه در بعضی کتاب‌ها و نشریات چاپ می‌شود، اشاره‌ای کنیم، در این اشعار اصلاً ارتباطی بین جملات و حتی کلمات دیده نمی‌شود و در پایان هیچ معنا یا احساسی در ذهن خواننده ایجاد نمی‌شود.

۲۲. در مورد علت افت تحصیلی دانش‌آموزان این دبیرستان باید عرض کنم که طبق آمار اعلام‌شده از سوی آموزش و پرورش افت تحصیلی نه فقط در این دبیرستان بلکه در تمامی دبیرستان‌های شهر وجود داشته و میانگین نمرات دانش‌آموزان پایین‌تر از ۱۴ بوده است.

۲۳. اگر همواره در نظر آوریم که لایحه حقوق بشر را کسانی نوشته‌اند که بزرگ‌ترین ظلم‌ها و جنایت‌ها را در حق بشریت روا داشته‌اند، دیگر از آن حمایت نخواهیم نمود.

۲۴. مسألهٔ بعدی در کنترل کیفیتِ محصولات یک کارخانه، مسألهٔ بسته‌بندی زیبا و محکم است که در میزان فروش کالا تأثیر زیادی دارد و کالاهای دارای بسته‌بندی مناسب و جذاب در بین مردم مطلوبیت بالاتری دارند؛ به عنوان نمونه، اگر شما به میزان فروش بیسکوییت «سارا» توجه کنید، می‌فهمید که یکی از عوامل اصلی آن بسته‌بندی بسیار مطلوبِ محصولات آن است.

ـ اتفاقاً بیسکوییت سارا محصولات خود را به صورت باز و غیربسته‌بندی شده هم می‌فروشد؛ بنابراین به نظر من در کنترل کیفیت نباید تأکید زیادی بر مسألهٔ بسته‌بندی داشته باشیم.

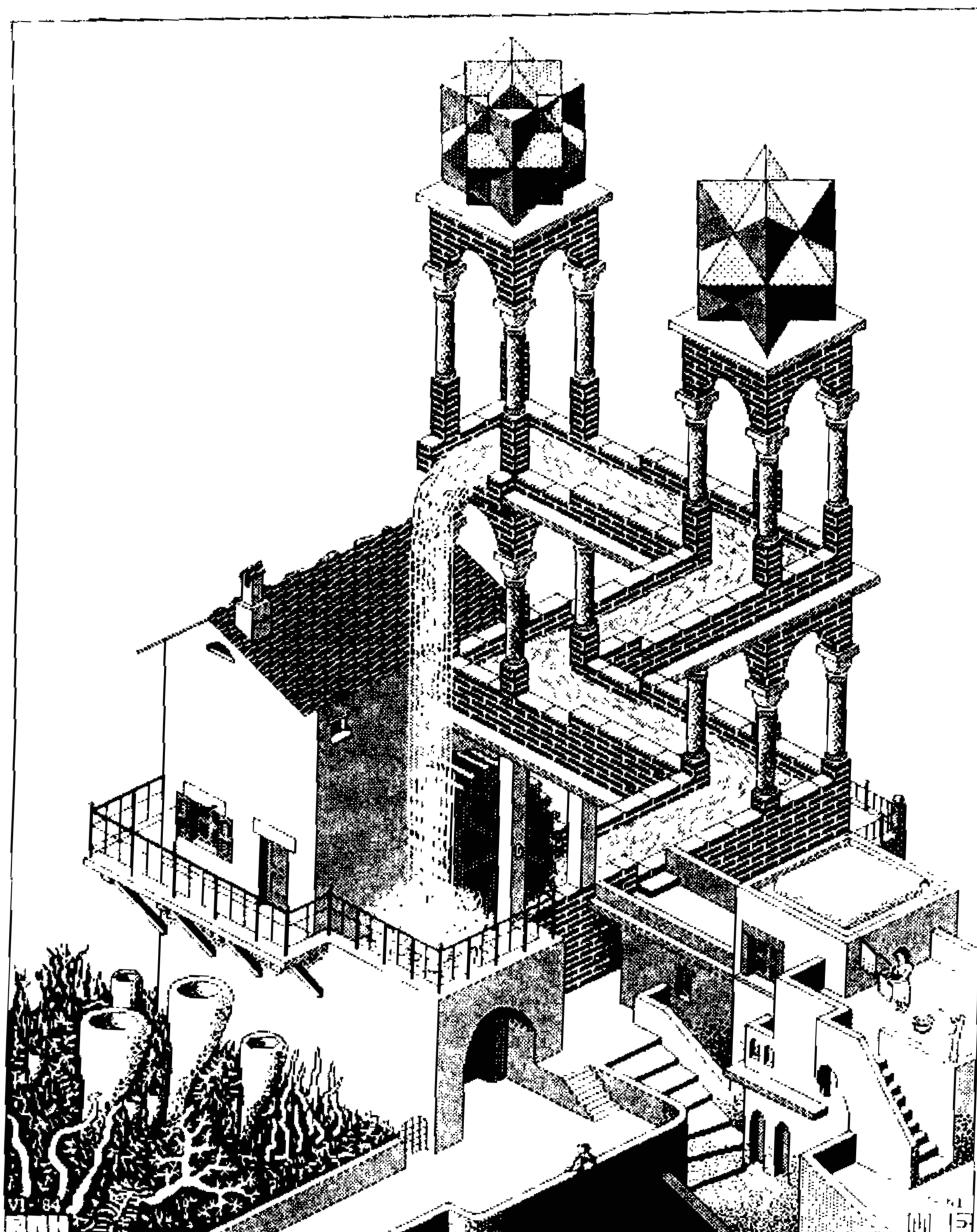
۲۵. «ماکسیم رودنسون» که از مستشرقان معاصر است، در نقد خود بر کتاب «شرق‌شناسیِ» ادوارد سعید، به این نکته اذعان دارد که شرق‌شناسی از سال ۱۸۸۰م. تا سال ۱۹۱۰م. برخاسته از استعمار اروپایی بوده است. بنابراین با این اعترافِ خود مستشرقان بر حاکم‌بودن دیدگاههای استعماری بر مطالعات و تحقیقات شرق‌شناسی ـ حداقل در فاصله بین سالهای ۱۸۸۰ تا ۱۹۱۰م. ـ دیگر برای هیچ‌کس جای شک و شبهه باقی نمی‌ماند که آراء مستشرقان دربارهٔ میراث و تمدن اسلامی فاقد ارزش و اعتبار علمی‌اند و متفکران مسلمان باید برای تتبع دوبارهٔ میراثِ خود، طرحی نو دراندازند و خود آستین همت را بالا بزنند.

۲۶. شاکی: در مورد متهم باید بگویم او فردی است که قبل از این پنج بار به زندان ... .

وکیل متهم: آقای شاکی! شما چرا به بیان بیوگرافی متهم می‌پردازید، اصل مطلب را بگویید.

شاکی: این فرد از محل پولها در خانه‌ی من باخبر بود، زیرا بارها ... .

وکیل متهم: اما تو که خانه نداری، مستأجری.



فصل چهارم

مغالطات مقام دفاع [1]

اشاره

وقتی مدعایی مطرح می‌شود و مخاطبان، درصدد نقادی آن برمی‌آیند و نقاط ضعف و جنبه‌های نادرست آن را نشان می‌دهند، طبیعی است که شخص در مقام دفاع و پاسخ‌گویی از اشکالات برآید. در این‌جا حالت طبیعی و منطقی این است که اولاً، اشکالات وارده پذیرفته و نقاط ضعف و جنبه‌های نادرست آن بررسی شود. ثانیاً، در صورت وارد نبودن بعضی از اشکالات، شخص باید با دلایل منطقی به آن‌ها پاسخ گوید و قوت مدعای خود را به اثبات رساند.

اما مواجههٔ غیرمنطقی در پاسخ‌گویی به اشکالات و انتقادهای دیگران، موجب ارتکاب مغالطاتی می‌شود که در این فصل به توضیح آن‌ها خواهیم پرداخت: این مغالطات عبارتند از:

ـ بحث را به بیراهه کشاندن تا زمینهٔ پاسخ‌گویی منتفی شود. (مغالطهٔ نکتهٔ انحرافی)

ـ استفاده از طنز و لطیفه برای پوشاندن ضعف و خطای خود و منحرف کردن اذهان اطرافیان. (مغالطهٔ شوخی بی‌ربط)

---

1. defending fallacies

ـ در مقام توجیه یک مدعای نادرست، به تفسیر دلخواه از واژه‌های مبهم پرداختن. (مغالطهٔ توسل به واژه‌های مبهم)

ـ در مقام توجیه یک سخن، چنین ادعا کنند که منظور اصلی، معنای تحت اللفظی برخی واژه‌ها بوده، نه معنای متبادر به ذهن. (مغالطهٔ توسل به معنای تحت اللفظی)

ـ در مقام توجیه یک سخن، چنین ادعا کنند که برخی واژه‌ها، معانی خاص دیگری مورد نظر بوده است. (مغالطهٔ تغییر تعاریف)

ـ در مقام توجیه یک سخن، چنین ادعا کنند که آن سخن از دیدگاه خاصی بیان شده است. (مغالطهٔ تغییر موضع)

پذیرش مثال نقض، اما غیر مهم و بی‌تأثیر جلوه دادن آن. (مغالطهٔ استثنای قابل چشم‌پوشی)

ـ اشاره به این که خود منتقد هم مرتکب خطایی شده که از آن انتقاد می‌کند. (مغالطهٔ خودت هم)

ـ درخواست این‌که با ملاک‌هایی متفاوت با دیگران مورد نقادی قرار گیرد. (مغالطهٔ تبعیض‌طلبی)

ـ بی‌توجهی به شواهد خلاف و اصرار بر مدعای اولیه. (مغالطهٔ رها نکردن پیش‌فرض)

ـ اشاره به اشکال و انتقاد و پذیرش ظاهری آن‌ها و باقی ماندن بر خطای خود. (مغالطهٔ البته، اما)

مغالطهٔ نکتهٔ انحرافی [۱]

این مغالطه شباهت زیادی به مغالطهٔ «دلیل نامربوط» دارد. مغالطهٔ نکتهٔ انحرافی

---

۱. نام مشهور این مغالطه ماهی دودی (the red herring) است. این نام از یک شیوهٔ خاص در تربیت سگ‌های شکاری اخذ شده است. در این شیوه برای آزمایش دقت حس بویایی سگ‌ها، بر روی رد پای شکار مقداری ماهی دودی می‌کشند و سپس مسیر حرکت ماهی دودی را از مسیر شکار منحرف می‌کنند. یک سگ شکاری قوی باید بتواند میان بوی ماهی دودی و بوی اصلی شکار تفکیک قائل شود و در تعقیب شکار تحت تأثیر بوی ماهی‌ها قرار نگیرد. مغالطهٔ نکتهٔ انحرافی نیز در حکم ماهی دودی است که اذهان ساده و ناآزموده را از بحث اصلی منحرف می‌سازد.

وقتی صورت می‌گیرد که شخصی توجه مخاطب خود را از موضوع اصلی بحث به یک نکتهٔ کاملاً متفاوت و فرعی منحرف کند و سپس از این مقدمات فرعی و نامربوط، نتیجه‌ای می‌گیرد و یا چنین وانمود می‌کند که نتیجه‌ای اخذ شده است.

این ایام روزنامه‌ها و مجلات مطالب زیادی در مورد نیاز به ضدعفونی کردن سبزیجات و میوه‌ها و از بین بردن میکروب‌های احتمالی چاپ می‌کنند. به هر حال، سبزیجات و میوه‌ها غذای اساسی برای سلامت انسان هستند. هویج منبع سرشاری از ویتامین آ، کلم پر از آهن و پرتقال و نارنگی سرشار از ویتامین ث هستند.

در این‌جا موضوع اصلی بحث این بود که برای از بین بردن میکروب‌های احتمالی نیازی به ضد عفونی کردن سبزیجات و میوه‌ها وجود دارد یا نه؟ اما شخص بحث‌کننده، موضوع بحث را به انواع ویتامین‌ها و مواد معدنی که در سبزی‌ها وجود دارد، کشانده است.

مغالطهٔ نکتهٔ انحرافی بیش‌تر یک سفسطهٔ شفاهی است؛ یعنی در مقام محاوره و گفت‌وگو ارتکاب این مغالطه بیش‌تر مشاهده می‌شود، زیرا در محاوره توجه مخاطب به موضوع اصلی بحث کم‌تر است و گوینده با سهولت بیش‌تری می‌تواند آگاهانه یا نا آگاهانه، موضوع بحث را به یک مسئلهٔ بی‌ربط منحرف سازد. از سوی دیگر، جریان و استمرار گفت‌وگو و گذشت زمان باعث می‌شود که امکان بازگشت و توجه دوباره به موضوع اصلی بحث وجود نداشته باشد.

برخی مردم این کارخانه را متهم می‌کنند که تأثیر منفی در آلودگی هوای منطقه دارد؛ حتی عده‌ای معتقدند که سبب باران‌های اسیدی می‌شود. اما این کارخانه یک جریان حیاتی در منطقه است. صدها کارگر به طور مستقیم از این کارخانه حقوق می‌گیرند و تعداد بیش‌تری نیز به طور غیرمستقیم از آن بهره می‌برند. این کارخانه سالانه مقادیر هنگفتی مالیات می‌پردازد که باعث می‌شود شهرداری بتواند با استفاده از آن مبلغ فعالیت‌های عمرانی گسترده‌ای را انجام دهد. متأسفانه مردم به این حقایق توجه نمی‌کنند.

این سخنان رئیس کارخانه است که به راحتی انتقاد مردم نسبت به تأثیر کارخانه در آلودگی هوا و بارش باران‌های اسیدی راکه موضوع اصلی بحث بود، منحرف می‌کند و بحث را به سهم کارخانه در مسائل اقتصادی منطقه می‌کشاند. ارتکاب این مغالطه در مقام نوشتن به این سهولت انجام‌پذیر نیست.

به دلیل این‌که مغالطهٔ نکتهٔ انحرافی شباهت زیادی به مغالطهٔ دلیل نامربوط دارد، ممکن است عده‌ای در تشخیص آن‌ها دچار اشتباه شوند، لذا لازم است دربارهٔ اختلاف آن‌ها توضیح دهیم. مغالطهٔ دلیل نامربوط از لحاظ صوری و شکل ظاهری مانند یک استدلال تام است؛ یعنی می‌توان در آن مقدمات و نتیجهٔ استدلال را تشخیص داد و از هم جدا کرد. چه بسا شخص مغالطه کننده از ادوات استنتاج، مانند بنابر این، پس، زیرا ... نیز استفاده کند. اما مغالطهٔ نکتهٔ انحرافی هیچ شباهتی به یک استدلال ندارد و نمی‌توان مقدمات و نتیجهٔ خاصی را در آن تشخیص داد. ساختار مغالطهٔ ماهی دودی در واقع، این است که گوینده می‌گوید: من در منحرف کردن بحث به یک موضوع فرعی و نامربوط موفق شدم، بنابراین، در این بحث حق با من است. به مثال دیگری توجه کنید:

ـ چرا شما ترجیح می‌دهید فقط کتاب‌هایی را چاپ کنید که سود بیش‌تری برایتان دارد؟

ـ البته سلیقه‌ها همیشه عوض می‌شود. چند سال قبل ما ترجیح می‌دادیم کتاب‌های خود را با جلد روشن چاپ کنیم تا جذابیت بیش‌تری داشته باشد، اما به زودی فهمیدیم این جلدها زود کثیف می‌شوند، لذا از جلدهای تیره استفاده کردیم و متوجه شدیم که مشتریان هم جلدهای تیره را بیش‌تر می‌پسندند.

مغالطهٔ شوخی بی‌ربط[1]

مغالطهٔ شوخی بی‌ربط وقتی صورت می‌گیرد که در یک بحث و مناظره هرگاه شخص احساس کند که استدلال او ضعیف است و نمی‌تواند به مستشکل پاسخ دهد، یک موضوع طنز یا شوخی را که ربطی به بحث ندارد، پیش می‌کشد و به این ترتیب، سعی می‌کند که توجه مخاطبان خود را از موضوع بحث و استدلال منحرف سازد.

حرف شما، مرا به یاد لطیفه‌ای انداخت، می‌گویند روزی ... .

در این‌جا سخن در این نیست که شوخی و طنز، امر مذمومی است، بلکه مسئله این است که چنین لطیفه‌هایی نه به منظور شوخی و مزاح، بلکه با این انگیزه گفته

1. irrelevant homour

می‌شود که توجه افراد از درستی و نادرستی استدلال منحرف شود. وقتی در یک بحث جدی، شوخی و طنزی مطرح شود، این امر به علت تأثیر روانی شدید همهٔ اذهان را به سوی خود معطوف کرده و رشتهٔ بحث را قطع می‌کند، به طوری که به دست آوردن دوبارهٔ سر رشتهٔ بحث مشکل است. اگر چه یک شوخی بی‌ربط ممکن است در ظاهر موجب برتری و پیروزی یکی از دو طرف بحث شود، اما هرگز باعث برتری سخن و استدلال او نخواهد بود.

یکی از نمایندگان مجلس به نام توماس مَسی مَسی (Thomas massey massey) در مجلس یکی از کشورهای پروتستان از یک پیشنهاد دفاع می‌کرده و می‌گفته که mass یک جشن کاتولیک است. بنابراین، بهتر است به جای جشن کریسمس (christmas جشن عیسی مسیح) از لفظ tide به معنای عید استفاده کنیم و بگوییم کریست تاید (christ tide؛ عید مسیح). یکی از نمایندگان، در پاسخ او گفته بود آقای توماس مَسی مَسی شما که این پیشنهاد را می‌دهید آیا دوست دارید که نامتان را عوض کنند و به جای آن به شما بگویند: توتاید تایدی تایدی Thotide tidey tidey؟! با این شوخی، آن پیشنهاد به دست فراموشی سپرده شد.

کسی که در یک بحث جدی مشغول استدلال منطقی و عقلی است، هرگاه با یک شوخی بی‌ربط روبه‌رو شود، غلبه بر قهقهه و خندهٔ مخاطبان و حضار، حتی خنده و لبخند خود، برای او از رد کردن و غلبه بر سخت‌ترین استدلال‌های عقلی مشکل‌تر است. افراد از طنز و شوخی لذت می‌برند و در یک بحث نیز خیلی بیش‌تر از عقل و منطق، تحت تأثیر آن قرار می‌گیرند. بسیاری از افرادی که در بحث‌های گروهی شرکت می‌کنند، مانند برخی معلم‌ها، برخی سخنرانان و ... در این مغالطه متخصص هستند، به این ترتیب که ده‌ها شوخی، لطیفه و متلک در آستین خود آماده دارند و در جایی که یکی از مخاطبان به خود جرأت بدهد و به سخنان او اعتراض کند و او پاسخی نداشته باشد، با استفاده از آن شوخی و لطیفه و با حاضر جوابی و نکته‌ای که فی‌البداهه می‌گوید، حریف را بر جای خود می‌نشاند، به طوری که عرق شرم بر صورت او جاری شود، یا دست کم در مدتی که جلسه تحت تأثیر خنده و خوشی آن قرار گرفته، گوینده فرصت خواهد داشت تا کمی فکر کند و جواب دیگر یا مغالطه‌ای

دیگر برای خود جست وجو نماید.

در کلاس زیست‌شناسی معلمی دربارهٔ خوک صحبت می‌کرد. دانش‌آموزی می‌پرسد پاهای خوک چند انگشت دارد، معلم که پاسخ آن سؤال را نمی‌دانست برای منحرف کردن بحث جواب می‌دهد، کفشت را در بیاور و ببین!

متأسفانه این روحیه در افراد زیادی وجود دارد که در صورت امکان انتخاب، به جای تقویت نیرو و توانایی و تعقل و تفکر عقلی و منطقی برای نقد سخنان مختلف و برای رسیدن به سخن صحیح و برحق، ترجیح می‌دهند که برای غلبه بر حریف خود، از حاضر جوابی و بدیهه‌گویی استفاده کنند.

قرآن کریم به دو شکل به این مغالطه اشاره کرده است: یکی به شکل کلی و با بیان این نکته که کافران و انسان‌های بی‌دین و گناه‌کار در مواجهه با پیامبران یا مؤمنان، از آن‌جا که توان مخالفت معقول و منطقی با سخنان آن‌ها ندارند، از حربهٔ استهزاء و تمسخر استفاده می‌کنند.

ولقد ارسلنا من قبلک فی شیع الاولین وما یأتیهم من رسول الّا کانوا به یستهزؤون[1]؛
(ای پیامبر) به راستی پیش از تو (پیامبرانی) در میان امت‌های نخستین فرستاده‌ایم و هیچ پیامبری برای آنان نیامد، مگر این‌که او را ریشخند می‌کردند.

انّ الذین اجرموا کانوا من الذین ءامنوا یضحکون * و اذا مروا بهم یتغامزون * و اذا انقلبوا الی أهلهمُ انقلبوا فکِهین[2]؛
همانا کسانی که گناه کرده‌اند به مؤمنان می‌خندیدند و چون از کنار ایشان می‌گذشتند (باقصد تمسخر) به چشم و ابرو اشارت می‌کردند و چون به سوی خانواده‌شان باز می‌گشتند، ریشخندکنان بازمی‌گشتند.

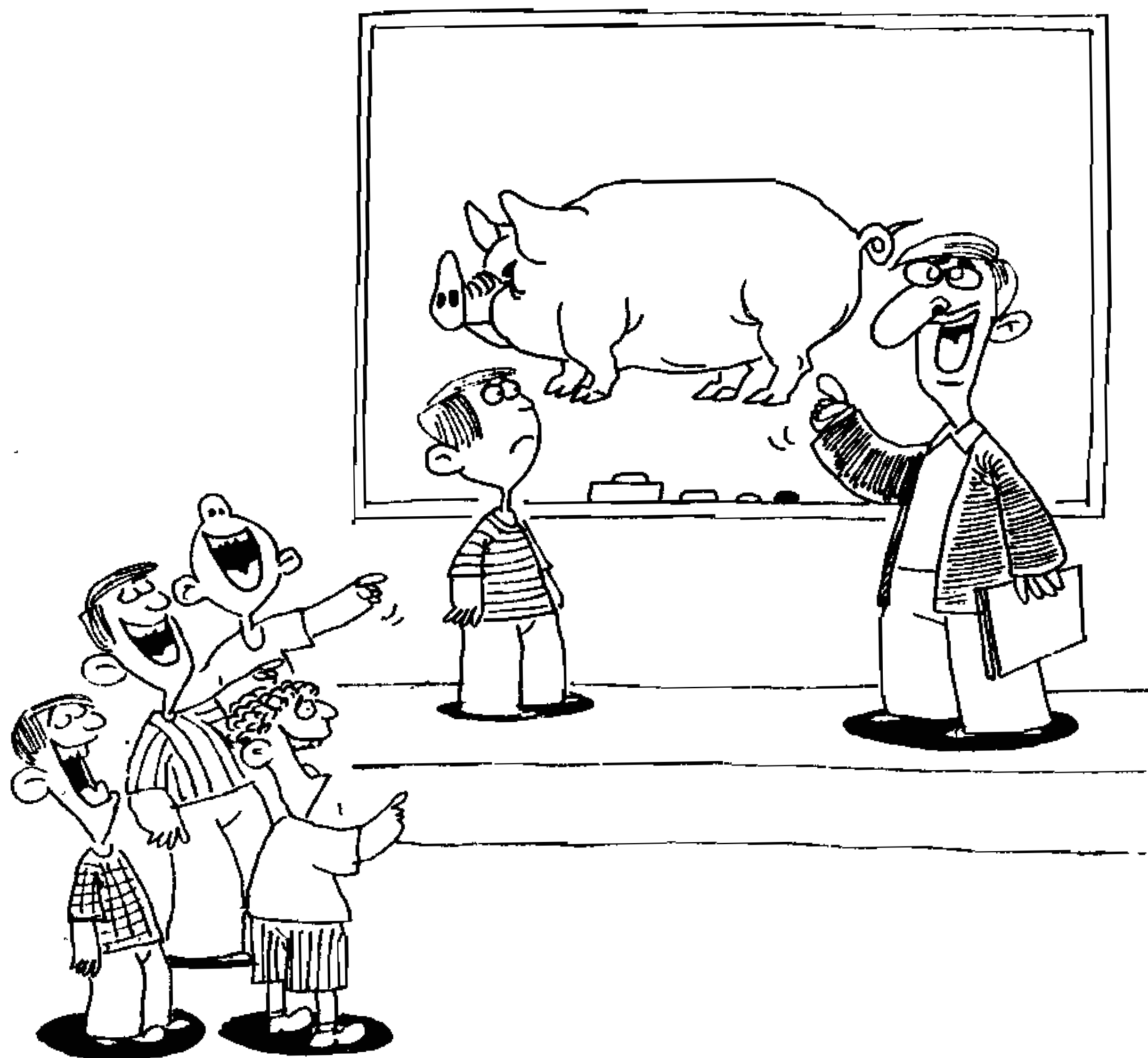
اشارهٔ دیگر قرآن کریم به مغالطهٔ شوخی بی‌ربط، اشاره‌ای مستقیم و در واقع، ذکر مثال برای این مغالطه است که از سوی فرعون و در برخورد با موسی علیه السلام ابراز شده است:

و قال موسی ربی أعلم بمن جاء بالهدی من عنده و من تکون له عاقبةالدار انّه لایفلح الظالمونْ * و قال فرعون یا أیها الملا ما علمت لکم من اله غیری فأوقدلی یا هامانُ

---

۱. حجر (۱۵) آیات ۱۰ ـ ۱۱؛ زخرف (۴۳) آیهٔ ۷؛ یس (۳۶) آیهٔ ۳۰.
۲. مطففین (۸۳) آیات ۲۹ ـ ۳۱.

علی الطین فاجعل لی صرحا لعلی اطلع الی اله موسی و انّی لاظنّه من الکاذبین[1]؛ و موسی گفت پروردگارم داناتر است که چه کسی از سوی او رهنمود آورده است و چه کسی نیک سرانجامی دارد! همانا ستمکاران رستگار نمی‌شوند و فرعون گفت: ای بزرگان، برای‌شما خدایی جز خود نمی‌شناسم و ای هامان برای‌ما آتش بر گل برافروز (و آجر بپز) و برای من برجی (بلند) برآور، باشد که به خدای موسی پی ببرم![2]



ـ دانش‌آموز: آقا اجازه! پاهای خوک چند انگشت دارد؟

ـ معلم: کفشت را در بیاور و ببین!

---

۱. قصص (۲۸) آیات ۳۸ ـ ۳۹؛ غافر (۴۰) آیات ۳۶ ـ ۳۷.

۲. البته باید توجه داشت که تنها اگر بیان این عبارات از سوی فرعون با حالت تمسخر و ریشخند و با خندهٔ اطرافیان همراه بوده باشد، می‌توان آن را مثالی برای مغالطهٔ شوخی بی‌ربط دانست.

مغالطهٔ توسل به واژه‌های مبهم[1]

در فصل اول و در بحث تبیین‌های مغالطی به طور مفصل دربارهٔ واژه‌های مبهم توضیح دادیم و گفتیم که چگونه در عرصه‌های مختلفی چون سیاست، فال‌گیری و پیش‌گویی و... شخص با استفاده از واژه‌های مبهم، کلام خود را در پرده‌ای از ابهام قرار می‌دهد تا در هر شرایطی بتواند ادعا کند که سخن او درست بوده است:

شما **به زودی** به موفقیت **بزرگی** دست می‌یابید.

اما توسل به واژه‌های مبهم به عنوان یکی از مغالطاتی که در مقام دفاع رخ می‌دهد، به این ترتیب است که شخص مستقل از قصد و غرض اولیه و این‌که آیا تعمداً از واژه‌های مبهم استفاده کرده یا خیر، وقتی نادرستی سخن و مدعای او روشن می‌شود و مورد اعتراض مخاطبان قرار می‌گیرد، سعی می‌کند با تفسیر جدیدی از واژه‌های مبهم سخن خود، در مقام دفاع و توجیه برآید و چنین وانمود کند که آن سخن و مدعا درست بوده است.

بله، عرض کرده بودم، بنده **تا حدودی** با ایشان آشنا هستم و **تا جایی** که می‌دانم **به طور کلی**، آدم **بدی** نیست، اما این‌که می‌گویید با یک باند قاچاق رابطه دارد، بعید نیست.

وجود الفاظ مبهم در یک گزاره سبب می‌شود که صدق و کذب آن گزاره، تعریف نشده باقی بماند. همین ویژگی زمینه‌ساز مغالطهٔ توسل به واژه‌های مبهم است زیرا شخص مغالطه کننده می‌تواند با سوء استفاده از ویژگی مزبور مدّعی شود که شرایط محقق شدهٔ خارجی با مدعای اولیه منافات ندارد و با تفسیر و توجیه دربارهٔ مصادیق واژه‌های استعمال شده آن مدعا را کماکان، صادق و درست جلوه دهد.

ما گفته بودیم که در سه هزار هکتار، محصولات کشاورزی **خوبی** به شما تحویل خواهیم داد و مطمئناً با توجه به شرایط **نامساعد** سال گذشته و امکانات **کمی** که در اختیار داشتیم، محصولات برداشت شده در حد **رضایت‌بخشی خوب** است.

---

1. appeal to ambiguous words

مغالطهٔ توسل به معنای تحت‌اللفظی[۱]

مغالطهٔ توسل به معنای تحت‌اللفظی این است که کسی از کلماتی استفاده کند که به طور متعارف معنای خاصی از آن فهمیده می‌شود، اما هنگام ضرورت از آن معنا عقب نشینی کرده و به یک معنای تحت اللفظی از کلمات متوسل شود؛ به عنوان مثال اگر در شهر تهران بگویند که جایزهٔ فلان مسابقه، بلیط رفت و برگشت به یکی از شهرهای زیارتی ایران است و بعد به عنوان جایزه، بلیط شرکت واحد اتوبوسرانی به فرد برنده بدهند، مرتکب این مغالطه شده‌اند، زیرا معنای متبادر به ذهن عموم مردم تهران از بلیط رفت و برگشت به یکی از شهرهای زیارتی ایران معمولاً بلیط هواپیما یا قطار به مشهد یا دست‌کم قم است، اما برگزارکنندگان مسابقه چه از روی طنز و شوخی و چه به علت کمبود بودجه، چنین ادعا می‌کنند که دو عدد بلیط برای رفت و برگشت از تهران به حضرت عبدالعظیم با اتوبوس شرکت واحد نیز مصداق بلیط رفت و برگشت به یک شهر زیارتی ایران است!

وقوع این مغالطه از آن‌جا ناشی می‌شود که هر لفظ (اسم یا فعل) یک معنای تحت‌اللفظی و اصلی دارد، ولی برای برخی الفاظ، بنابر استفاده‌های خاص از آن لفظ در فرهنگ یک جامعه، به‌تدریج معانی فرعی و زایدی به معنای اصلی و تحت‌اللفظی اضافه می‌شود، مانند لفظ خانه که در زبان فارسی به تدریج به مجموعهٔ خانه، حیاط، آشپزخانه، باغچه و ... اطلاق می‌شود. مطابق این اختلاف معانی، عده‌ای برای این‌که دروغ نگفته باشند از اطاق به حیاط منزل می‌روند و برای طلب‌کار پیغام می‌دهند که به او بگویید فلانی خانه نیست!

گاهی نیز از آغاز، استعمال یک لفظ در یک معنا همراه با یک سلسله معانی زاید است که خود لفظ، آن معانی زاید را نمی‌رساند، اما معمولاً با استعمال آن لفظ آن

---

۱. این مغالطه در کتاب‌های انگلیسی با نام extensionol pruning شناخته می‌شود که می‌توان آن را «هَرَسِ مصداقی» ترجمه کرد و به معنای پیراستن و حذف مصادیق دیگر و معانی متعارف و اکتفا به اصل معنای تحت اللفظی است.

معانی زاید نیز فهمیده می‌شود؛ مثلاً «تلویزیون دیدن» به این معنا فهمیده می‌شود که تلویزیون در حال پخش برنامه باشد و عده‌ای به تماشای آن برنامه نشسته باشند، اما خود لفظ «تلویزیون دیدن» ممکن است به‌معنای نگاه کردن به دستگاه تلویزیون باشد، اگرچه دستگاه تلویزیون خاموش باشد. در هر دو صورت، چه وضع لفظ تعیّنی باشد (مانند خانه)، چه تعیینی (مانند تلویزیون دیدن)، ارتکاب مغالطهٔ توسل به معنای تحت‌اللفظی این است که کسی از اختلاف معنای تحت‌اللفظی و معنای متعارف، برای فریب مخاطب خود استفاده کند. در حالی که اگر معنای مشترکی از الفاظ و عبارات در میان گوینده و شنونده وجود نداشته‌باشد، اساساً هیچ گفت وگویی امکان‌پذیر نخواهد بود، اما شخص مغالطه کننده با علم به عدم اشتراک معانی، لفظی را می‌گوید و معنایی را مغایر با معنای مورد نظر شنونده در نظر می‌گیرد. مغالطهٔ توسل به معنای تحت اللفظی به دو شکل انجام می‌شود: گاهی شخص از آغاز برای گمراه کردن و فریب مخاطب، لفظی را استعمال می‌کند که می‌داند مخاطب او آن لفظ را همراه با معانی زاید می‌فهمد، در حالی که گوینده تنها معنای تحت‌اللفظی را در نظر داشته است. و گاهی نیز خود گوینده معنای متعارف را در نظر می‌گیرد، اما در شرایطی مجبور می‌شود که از آن معنا عدول کند و متوسل به معنای تحت‌اللفظی بشود. گاهی نیز گوینده در نقل قول و تفسیر سخن شخص دیگر متوسل به‌معنای تحت‌اللفظی برخی کلمات می‌شود.

در تاریخ چنین آمده است که وقتی خواجه نصیرالدین طوسی همراه با سپاه مغول به فرماندهی هولاکوخان وارد بغداد شدند و می‌خواستند آخرین خلیفهٔ عباسی را اعدام کنند، خواجه نصیر دستور داد که او را درون یک نمد بپیچند و آن‌قدر مالش دهند تا جان دهد. خواجه نصیرالدین این کار را برای اجتناب از وقوع برخی مشکلات در جامعهٔ سنی مذهب آن عصر انجام داد، زیرا آن‌ها اعتقاد داشتند که پیامبر اکرم ﷺ فرموده است: «کسی خون خلفای مرا بر زمین نمی‌ریزد، مگر این‌که به جهنم می‌رود». خواجه نصیر در صورت اعتراض به او می‌توانست ادعا کند که چون **خون** خلیفه را بر زمین نریخته، مشمول آن حدیث نمی‌شود.

استفاده از این مغالطه در قول و قرارها، قرار دادها و تعهدات گوناگون بسیار متداول است و باید در مواردی که گمان ارتکاب چنین مغالطه‌ای می‌رود با روشن

کردن الفاظ از وقوع آن جلوگیری کرد.

ما گفته بودیم تا این تاریخ برای شما یک خط تلفن می‌کشیم که کشیدیم، اما نگفته بودیم که حتماً تا این تاریخ تلفن شما کار خواهد کرد.

معمولاً کسانی که مرتکب چنین مغالطه‌ای می‌شوند، در آغاز سخن خود از عبارات خاصی استفاده می‌کنند؛ مثلاً می‌گویند: «تمام آن‌چه من گفته بودم این بود که ...» یا می‌گوید: «اگر دقیقاً به کلمات من توجه کنید می‌فهمید که ...». در بیش‌تر مواردی که کسی از چنین عبارت‌هایی استفاده می‌کند می‌توان فهمید که مرتکب مغالطهٔ توسل به معنای تحت‌اللفظی شده است.

اگر به متن خبری که ما به روزنامه اعلام کردیم و چاپ هم شد مراجعه کنید می‌بینید که ما گفته بودیم با حضور رئیس جمهور این کارخانه افتتاح شد، ما نگفتیم که کارخانه راه‌اندازی و بهره‌برداری شد.

قرآن کریم به داستانی اشاره می‌کند که گروهی از بنی‌اسرائیل مرتکب این مغالطه می‌شدند و قرآن کریم به شدت از آن‌ها به بدی یاد می‌کند.

وَسْئلهم عن القرية التی کانت حاضرة البحر اذ یعدون فی السبت اذ تأتیهم حیتانهم یوم سبتهم شرعا ویوم لا یسبتون لا تأتیهم کذلک نبلوهم بما کانوا یفسقون[1]؛

داستان این گروه چنین‌است که خداوند متعال برای بزرگ‌داشت روز شنبه و این‌که در این روز به عبادت خدا پرداخته شود، مقرراتی وضع کرده بود. از جمله این‌که یهودیان آن شهر که در کنار دریا قرار داشتند از صید ماهی در روز شنبه منع شده بودند. اما ماهیان به‌دلیل احساس امنیت و یا دستور الهی و برای آزمایش مردم آن شهر، فقط در روزهای شنبه به طرف ساحل می‌آمدند و بر روی آب ظاهر می‌شدند. عده‌ای از یهودیان سودجو نتوانستند از این منفعت بسیار چشم بپوشند و طریق حیله گری در پیش گرفتند تا هم از منفعت صید ماهی بی‌نصیب نمانند و هم در ظاهر فرمان خدا را اطاعت کرده‌باشند. آن‌ها شبکه‌ها و حوضچه‌هایی درکنار ساحل ساختند ودریچه‌های آن‌ها را در روز شنبه باز می‌گذاشتند و روز یکشنبه، ماهی‌ها را صید می‌کردند!

این گروه وقتی از سوی مؤمنان و صالحان بنی‌اسرائیل نهی می‌شدند، می‌گفتند:

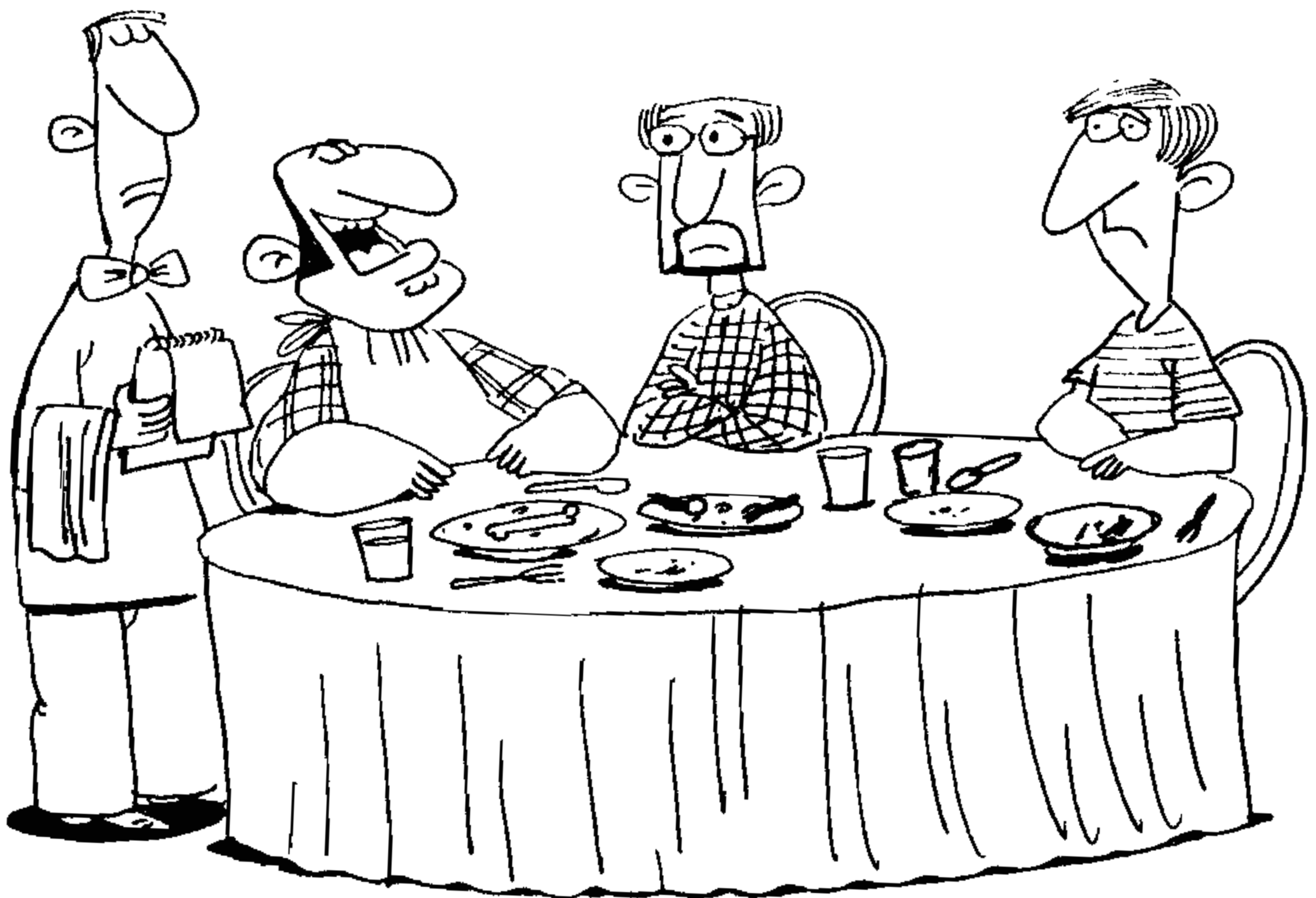
---

۱. اعراف (۷) آیهٔ ۱۶۳.

«خداوند فرموده در روز شنبه ماهی صید نکنید، ماهم به این فرمان عمل کرده و ماهی صید نکرده‌ایم. تنها کاری که می‌کنیم این است که در روز شنبه درِ حوضچه‌ها را می‌بندیم!». قرآن کریم در جای دیگر از این رفتار و این سخن گروه مذکور چنین یاد می‌کند:

ولقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی السبت فقلنا لهم کونوا قردة خاسئین * فجعلناها نکالا لما بین یدیها و ما خلفها و موعظة للمتقین[1]؛

[ای قوم یهود] کسانی از خودتان را که در روز شنبه [از دستورات الهی] سرپیچی کردند، خوب می‌شناسید که [بر ایشان فرستادیم] و گفتیم: بوزینگان مطرود باشید، و این [داستان] را مایهٔ عبرت مردم حال و آینده و اندرزی برای پرهیزکاران ساختیم.



من گفته بودم که اگر به رستوران بیایم پول غذا را حساب می‌کنم که حساب هم کردم، شد ۲۳۵۰ تومان؛ اما من نگفته بودم که پول غذا را من پرداخت می‌کنم.

---

۱. بقره (۲) آیات ۶۵ ـ ۶۶.

مغالطهٔ تغییر تعریف[۱]

مغالطهٔ تغییر تعاریف وقتی اتفاق می‌افتد که کسی برای توجیه اظهارات اولیهٔ خود هنگام برخورد با موارد نقض و خلاف، معنای کلمات را تغییر دهد. با تغییر معنای کلمات در واقع، شخص به یک اظهار نظر جدید قائل شده است:

شما هیچ تجربه‌ای در مدیریت ندارید.

اما من فارغ التحصیل این رشته هستم و مسئولیت چند گروه دانشجویی را به عهده داشته‌ام و در چند کارخانه مدیر داخلی بوده‌ام و ... .

منظورم این بود که شما هیچ تجربه‌ای در مدیریت زمان ندارید، برنامه شما بی‌نظم است!

در زمینهٔ این مغالطه باید توجه داشت که کلمات مورد استفاده در هر زبان، مطابق قواعد قرار داد تثبیت شده در فرهنگ آن زبان، میان مردم رد و بدل می‌شود و تمام مردم باید به قواعد و قرار دادهای موجود در زبان مورد مکالمهٔ خود پای‌بند باشند. حال اگر کسی سخنی بگوید و خطابودن آن سخن آشکار شود و بخواهد با تغییر معنای کلمات از مدعای خود دفاع کند، اساساً هیچ امکانی برای سخن گفتنِ معقول و منطقی باقی نمی‌ماند.

در تغییر تعاریف علت وقوع مغالطه این است که مفهومی بطور پنهانی، جایگزین مفهوم دیگری می‌شود، با این بهانه که می‌خواهیم معنای اصلی کلمات و منظور واقعی خود را توضیح دهیم. اما مسلماً ادعای اول دارای دلایلی بوده که آن‌ها دیگر نمی‌توانند در این جایگزینی مفهومی، مورد استفاده قرار گیرد. هم‌چنین موارد نقض ادعای اول، به مفهوم بازسازی شده، زیانی وارد نخواهد کرد.

بله، ما گفته بودیم که این قطار تأخیر نخواهد کرد، اما منظورمان این بود که قبل از قطار بعدی می‌رسد نه این‌که اصلاً تأخیر نخواهد داشت!

در عالم سیاست مغالطهٔ «تغییر تعاریف» بسیار اتفاق می‌افتد؛ مثلاً گاهی سیاست‌مداران و یا نامزدهای انتخاباتی وعده‌هایی می‌دهند و بعد که آن وعده‌ها

---

۱. نام انگلیسی این مغالطه definitional retreat به معنای «عقب‌نشینی تعریفی» است.

عملی نمی‌شوند، مرتکب این مغالطه می‌شوند. مثلاً شخصی در نطق انتخاباتی خود می‌گوید: اگر من انتخاب شوم رفاه عمومی را افزایش خواهم داد. بعد وقتی نمی‌تواند به وعدهٔ خود عمل کند، به عنوان توجیه ادعای خود میزان تولیدات داخلی را به رخ می‌کشد که تولیدات داخلی مثلاً ده برابر شده است، در حالی که تولیدات داخلی، ربطی به رفاه عمومی ندارد و باید آن را با صادرات و واردات کالا و میزان عرضه و تقاضا در گذشته مقایسه کرد.

نقل شده که وقتی چرچیل و حزب او حاکمیت انگلستان را در اختیار داشتند، در یک انتخابات فرعی و میان‌دوره‌ای چرچیل ادعا کرده بود که حزب ما پیروز می‌شود. اما اتفاقاً در آن انتخابات فرعی حزب چرچیل رأی نیاورد. چرچیل در جواب خبرنگاران گفته بود من ادعا کردم که در انتخابات فرعی پیروز می‌شویم و الان هم می‌گویم که پیروز شده‌ایم، کدام پیروزی از این بالاتر که قدرت ما به حدی برسد که به مخالفان خود حق سخن گفتن و اجازهٔ آزادی و فعالیت بدهیم؟ بزرگ‌ترین پیروزی یک حزب همین است!

مغالطهٔ تغییر موضع[1]

تاکنون با سه مغالطهٔ توسل به واژه‌های مبهم، توسل به معنای تحت‌اللفظی و تغییر تعاریف آشنا شدید. چهارمین نوع از این مغالطات دفاعی که هدف همهٔ آن‌ها توجیه ادعای اولیه است، مغالطهٔ تغییر موضع می‌باشد. در این مغالطه نیز پس از آشکار کردن خطای یک مدعا، شخص برای این‌که به آن خطا اعتراف نکند از موضع جدیدی وارد می‌شود و می‌گوید که آن مدعا از موضع و از دیدگاه دیگری مطرح شده بود.

چون آن جلسه یک جلسهٔ عمومی بود، من به عنوان یک شخص عادی اظهار نظر کردم و گفتم این طرح، طرح بدی نیست، اما اگر بخواهیم برخورد کارشناسانه داشته باشیم، همان طور که آقایان فرمودند نقاط ضعف این طرح خیلی زیاد است.

تغییر موضع از این نظر مغالطه است که از سویی، مدعیات قبل شخص را غیر قابل نقد می‌کند و از سوی دیگر، به او این امکان را می‌دهد که با اتخاذ مواضع جدید هدف

---

1. shifting ground

خود را به گونهٔ دیگری دنبال کند.

مردی به دروغ ادعای پیامبری کرد و چون مردم از او معجزه می‌خواستند، رو به درختی کرد و گفت: ای درخت حرکت کن و نزد من بیا. اما پس از چند بار تکرار درخت از جای خود تکان نخورد. مرد که دید همهٔ جمعیت علیه او بلند شده‌اند، آن‌ها را ساکت کرد و گفت: ای مردم تکبر شایستهٔ پیامبران نیست، حال که این درخت نزد من نمی‌آید، من خود به نزد او می‌روم!

یکی از مواضع مهم ارتکاب این مغالطه در قول و قرارها، به ویژه در عالم سیاست است، به این ترتیب که وقتی یک سیاست‌مدار سخنی بگوید و یا تحلیلی ارائه کند و بعد معلوم شود که این سخن با آن تحلیل نادرست بوده، معمولاً برای حفظ اعتماد عمومی به خطا بودن سخن خود اعتراف نمی‌کند، بلکه موضع خود را تغییر می‌دهد و در موضع جدید سعی در توجیه آن خطا خواهد داشت.

توجه داشته باشید که آن‌چه ما در سال گذشته گفتیم در دورانی بود که این دو حزب ائتلاف نکرده بودند و در صورت عدم ائتلاف آن‌ها کماکان وعدهٔ ما پابرجا باقی می‌ماند، اما در شرایط جدید همه چیز عوض شده است.

برخی معتقدند که استفاده از مغالطهٔ تغییر موضع و دیگر مغالطات دفاعی که برای توجیه مدعای اولیه انجام می‌شود، در آموزش و پرورش اشکال ندارد. عده‌ای از کارشناسان مسائل تعلیم و تربیت، مانند جان دیویی توصیه می‌کنند که معلم باید با مطالعه و آمادگی کامل سر کلاس درس حاضر شود، اما اگر سخن خطایی از دهان او خارج شد، نباید به خطا بودن آن اعتراف کند، اگر چه اعتراف به خطا در حد خود مطلوب و نشانهٔ صداقت معلم است، اما اگر این مسئله از حدی بیش‌تر شود موجب می‌شود که دانش‌آموزان معلم خود را بی‌سواد بدانند و به این ترتیب اعتماد آن‌ها به معلم خود ـ که رکن مهمی در آموزش و پرورش است ـ از بین خواهد رفت. لذا در صورت وقوع هر نوع لغزش در گفتار، معلم باید سعی کند حتی المقدور سخن اول را توجیه و آن خطا و لغزش را ترمیم نماید.

بله، اشکال شما درست است، اما توجه کنید آن‌چه من دربارهٔ نیروی جاذبهٔ عمومی گفتم دربارهٔ جاذبهٔ عمومی بر روی کرهٔ زمین بود، اما دربارهٔ جاذبه بر روی همهٔ کرات و سیارات می‌توان حرف شما را نیز پذیرفت.

مغالطهٔ استثنای قابل چشم‌پوشی[1]

البته می‌دانیم که استثناها همواره قاعده‌ها را نقض می‌کنند، اما علی‌رغم این مسئله بسیاری از مردم وقتی ادعایی می‌کنند و بعد به یک مثال نقض برمی‌خورند، ادعا خواهند کرد که این استثنا قابل چشم‌پوشی است و نقشی در ادعای اولیه ندارد؛ یعنی حرف ما به قدری عمومیت و کلیت دارد که پیدا شدن یک مثال نادر نه تنها آن را نقض نمی‌کند، بلکه نشان‌دهندهٔ صحت آن است.

پیش‌رفت‌های پزشکی همواره مبتنی است بر تحقیقات بسیار سخت و پر مشقت و هرگز ناشی از وقایع اتفاقی و تصادفی نیست. البته می‌دانم که کشف پنی‌سیلین کاملاً اتفاقی بود، اما این یک استثنا و قابل چشم‌پوشی است.

نکتهٔ مهم این است که حتی یک استثنا قاعدهٔ کلی را نقض می‌کند. به اصطلاح منطق‌دانان هر قاعده یک موجبهٔ کلیه است، مثل «هر الف، ب است»، حال اگر یک مورد یافت شود که الف بود، اما ب نبود، قاعدهٔ کلی فوق (هر الف ب است) نقض می‌شود.

در قرون وسطی به قوانین کلی و جهان شمول زیادی اعتقاد داشتند، مثلاً می‌گفتند: هر روز خورشید یک‌بار طلوع می‌کند و یک‌بار هم غروب، و یا می‌گفتند: همهٔ قوها سفید هستند و هیچ قویی سیاه نیست. اما کشف مناطقی از قطب شمال که ماه‌ها در تاریکی شب فرو می‌رود باعث ابطال اعتقاد اول شد و یافتن قوهای سیاه رنگ در استرالیا اعتقاد دوم را رد کرد. البته بسیاری از مردم می‌پسندند که در جهانی آکنده از اعتقادهای یقینی زندگی کنند که از هر طرف بتوانند با قوانین کلی و جهان شمول به تفسیر جهان بپردازند، اما به تدریج سر و کله استثناها پیدا می‌شود و موجب شک و عدم اطمینان می‌گردد. چارهٔ آن‌هااستفاده از این مغالطه است تا از شر استثناها خلاص شوند و ادعا کنند که مانند سابق می‌توان به آن حرف کلی و اعتقاد عام خود پای‌بند بود.

فلاسفه همیشه سرشان به کار خودشان گرم بوده و در عالم خیالات و توهمات و امور انتزاعی

---

1. the exception that proves the rule

خود به سر می‌برده‌اند و هیچ توجهی به مسائل اجتماعی نداشته‌اند.
پس در مورد فلاسفه‌ای، مانند سقراط، افلاطون، هیوم، راسل و ... چه می‌گویی؟
این‌ها استثناهایی هستند که می‌توان از آن‌ها صرف‌نظر کرد.

استثنای قابل چشم‌پوشی مغالطه‌ای است که افرادی که با شدت و قوت از عقیدهٔ خود طرفداری می‌کنند به آن علاقه دارند. آن‌ها تمام ابعاد جهان را به طبقات خاصی تقسیم می‌کنند و احکام کلی و جهان شمول صادر می‌کنند و میل ندارند محتوا و مفاد ادعای خود را با طرح استثنایی لکه‌دار ببینند. به نظر آن‌ها تمام نوازندگان حرفه‌ای معتاد هستند و تمام جوانان سر به هوا می‌باشند و همهٔ سردبیران مجلات و روزنامه‌ها افراد بی‌سواد و شهرت طلبند و ... این عده هرگاه با مورد نقضی برای اعتقادات کلی و تقسیم‌بندی‌های عام خود برخورد نمایند، به راحتی از مغالطه استفاده می‌کنند و می‌گویند: «این مورد استثنایی است که ادعای ما را نقض نمی‌کند». ویژگی اصلی این مغالطه این است که هر قاعده‌ای نسبت به هر سخن مخالف، به صورت قطعی و غیر قابل نقض در خواهد آمد و تمام سخنانی که یک عقیده را به راحتی نقض می‌کنند، می‌توان با استفاده از این مغالطه به دور ریخت.

ممکن است مقداری پول به پسر من قرض بدهید. می‌دانید که ما همواره در بازپرداخت وام خود خوش‌حساب بوده‌ایم.
اما پسر شما هنوز قرض قبلی خود را پس نداده است!
خوب این یک استثناست و در خوش‌حسابی ما نقش ندارد.

مغالطهٔ خودت هم[1]

این مغالطه شیوع بسیار زیادی دارد و وقتی به کار می‌رود که شخصی به دیگری اعتراض کند و خطایی را به او تذکر دهد، شخص دوم برای نپذیرفتن اعتراض او

---

۱. نام این مغالطه برگرفته از نام لاتین آن to quoque به معنای «شما نیز» است. در کتاب‌های انگلیسی از این مغالطه با سه عنوان متفاوت یاد می‌شود: گاهی از همین نام لاتین استفاده می‌شود و گاهی از ترجمهٔ انگلیسی آن، یعنی you also و گاهی از عبارت two wrong make a right به معنای دو خطا یک صحیح یا دو باطل یک حق می‌سازند.

می‌گوید: خودت هم همین خطا را مرتکب شده‌ای. گویا اگر او به تنهایی مرتکب آن شده بود خطا به حساب می‌آمد، اما حال که هر دو آن را انجام داده‌اند، درست و صحیح است.

پدر! چطور مرا به دلیل سیگار کشیدن سرزنش می‌کنی و برایم استدلال می‌کنی، در حالی که خودت تعریف می‌کردی که در نوجوانی سیگار می‌کشیدی؟!

جنبهٔ مغالطی در این‌جا نیز این است که هیچ توجهی به خود سخن و ادله موافق و مخالف آن نمی‌شود، بلکه به جای آن به گوینده آن سخن پرداخته می‌شود و این امر هیچ ربطی به صحت و سقم یا اعتبار و عدم اعتبار آن سخن ندارد، زیرا بر فرض هم که شخص مغالطه کننده درست بگوید؛ یعنی شخصی که اعتراض کرده، خود مرتکب آن خطا شده باشد، اما به هر حال باید دید آن اعتراض صحیح است یا نه. در زبان فارسی ضرب‌المثل غلطی وجود دارد که معمولاً مورد استفاده قرار می‌گیرد و ارتکاب این مغالطه را آسان‌تر و به ظاهر پذیرفتنی می‌سازد. به این ترتیب که وقتی شخصی دربارهٔ خطایی تذکر می‌دهد که خود مرتکب آن خطا شده، شخص مغالطه کننده در جواب از این ضرب‌المثل استفاده می‌کند که:

دیگ به دیگ می‌گه، روت سیاه

ارتکاب خطا هم خطاست، هر چند یک خطاکار آن را مطرح کند. سیاه بودن روی دیگ یک حقیقت است، اگر چه این حقیقت از سوی یک دیگ روسیاه بیان شود، ولی باید آن را پذیرفت.

این مغالطه دارای انواع مختلفی است. یک نوع همان است که توضیح داده شد؛ یعنی شخصی در جواب اعتراض به خطای گوینده و برای نقد سخن او آن خطا را به خود او هم نسبت می‌دهد و می‌گوید: خودت هم همین خطا را انجام داده‌ای. در نوع دوم مسئلهٔ اعتراض وجود ندارد، اما شخص مغالطه کننده برای نقد سخن کنونی یک شخص سعی می‌کند مورد نقضی از گفتار و رفتار سابق او بیابد و به او می‌گوید: خودت هم این حرف را قبول نداری، زیرا موضع قبلی تو چیز دیگری بوده است.

حرف‌های او دربارهٔ مسائل کنترل جمعیت هیچ ارزشی ندارد، زیرا خود او کسی است که در گذشته طرح کمک به خانواده‌های پر جمعیت را داده بود.

باید توجه داشت که اگر سخن کسی با رفتار و گفتار سابق او تناقض داشته باشد، به هیچ وجه دلیل بطلان آن سخن نیست، زیرا ممکن است شرایط تصمیم‌گیری در گذشته و حال تغییر کرده باشد، علاوه بر آن ممکن است آن شخص در عقاید گذشتهٔ خود تجدید نظر کرده باشد و به عقیدهٔ جدیدی رسیده باشد که باید در این‌جا نیز این عقیده را مستقلاً مورد نقادی قرار داد و به ادلهٔ آن پرداخت نه این‌که شخصیت گوینده یا دیگر گفته‌های او را دلیل بر بطلان سخن او تلقی کرد.

استیضاح و منازعاتی که در پارلمان انگلیس انجام می‌شود، منازعات p.q (parliomentary question) نام دارد. در سال‌هایی که کشورهای اروپایی همدیگر را متهم به فروش اسلحه به جمهوری اسلامی ایران می‌کردند، یکی از اعضای پارلمان انگلیس گفته بود این منازعات پارلمان را باید از p.q تبدیل کنیم به منازعات T.q؛ یعنی در واقع، این‌ها منازعات پارلمانی نیست، بلکه ارتکاب مغالطهٔ «خودت هم» است. هر کسی، دیگری را متهم می‌کند که به جمهوری اسلامی سلاح فروخته و او در جواب می‌گوید: خودت هم سال گذشته فروخته‌ای و کسی بحث نمی‌کند که فروختن اسلحه به ایران چرا درست نیست.

مغالطهٔ تبعیض‌طلبی[1]

منظور از تبعیض‌طلبی به عنوان یک مغالطه، این است که کسی انتظار داشته باشد رفتار و گفتار او با معیاری متفاوت با دیگران مورد قضاوت قرار گیرد. به عبارت دیگر، توقع دارد که او از یک قانون کلی استثنا شود و با او به نظر حمایت رفتار شود.

با ما به از آن باش که با خلق جهانی!

(همهٔ خلق جهان همین اعتقاد را دارند!)

تبعیض‌طلبی یک حالت روانی است. علت این حالت روانی، همان حب ذات و خودخواهی انسان است. اکثر قریب به اتفاق ما انسان‌ها، این‌طور هستیم که در شرایط مساوی با دیگران، دوست داریم مزایا و نکات مثبت بیش‌تری را به خود اختصاص دهیم و خود را برتر و بالاتر از آن‌ها بدانیم. دلمان می‌خواهد که مانند دیگران دربارهٔ ما سخت‌گیری نشود و با آسان‌گیری و تساهل با ما رفتار شود. رعایت نکردن نوبت در

1. special pleading

صف را از سوی هیچ‌کس نمی‌پذیریم، اما انتظار داریم دیگران، عذر ما را بپذیرند. هزینه‌های زیادیِ زندگی خود را چنین توجیه می‌کنیم که مورد نیاز ماست، اما دیگران را برای رفتار مشابه، محکوم به ولخرجی و اسراف می‌کنیم و ... این خود خواهی معمولاً گسترش می‌یابد و در شرایط خاص به حمایت بی‌دلیل از خانواده، دوست، گروه و همشهری و... نیز کشیده می‌شود.

اما جنبهٔ مغالطی در این‌جا این‌است‌که خودخواهی و تبعیض‌طلبی سبب خطای در قضاوت می‌شود، زیرا وقتی به دیدهٔ حمایت به رفتار یا گفتار یا عقیده‌ای نگاه کردیم، طبعاً نکات مثبت آن بیش‌تر برای ما جلوه خواهد کرد و از نکات منفی آن راحت‌تر و با چشم‌پوشی بیش‌تر عبور می‌کنیم. عذر و بهانه‌ای راکه در دیگر موارد موجه قلمداد نمی‌کنیم، انتظار داریم در آن امر خاص از سوی دیگران موجه قلمداد شود.

> اگر چه به طور کلی درست است که نباید در زندگی شخصی افراد دخالت کرد، اما این مسئله را بر من به عنوان یک خبرنگار خرده نگیرید.

در بعضی از کتاب‌ها از این مغالطه با عنوان «امتیاز کشیشان» نام برده شده است، زیرا در قرون وسطی پاپ و دربار واتیکان، قانونی را تصویب کرده بودند که کشیشان و همهٔ کسانی که ارتباطی با کلیسا دارند، اگر مرتکب جرمی شدند باید در دادگاه ویژهٔ کشیشان محاکمه شوند و هدف از این قانون، مدارا و تساهل بیش‌تر دربارهٔ کشیشان بود. اما به تدریج علاوه بر جرایم فردی دامنهٔ این قانون به حقوق مدنی هم کشیده شد و وقتی کشیشی با یکی از شهروندان در مسئله‌ای اختلاف پیدا می‌کرد آن‌ها را به دادگاه ویژهٔ کشیشان احضار می‌کردند و به تدریج اعتراض مردم باعث شد که این قانون لغو شد و کشیشان نیز در دادگاه‌های عمومی محاکمه شوند. حال منظور از مغالطهٔ امتیاز کشیشان این است که عده‌ای انتظار دارند که آن‌ها در دادگاه خاص و با معیارهای خاص و جداگانه و با تساهل و اغماض بیش‌تر مورد محاکمه قرار گیرند.

قرآن کریم به این صفت انسان توجه کرده و انسان‌ها را برحذر داشته از این‌که ملاک‌های عمل جداگانه‌ای برای خود برگزینند. در آیهٔ ۴۴ سورهٔ بقره خطاب به علما و دانشمندان یهودی نکته‌ای ذکر شده که می‌تواند دستوری برای همه مخاطبان قرآن کریم باشد:

اتامرون الناس بالبرو تنسون انفسکم و انتم تتلون الکتاب افلا تعقلون[1]؛

آیا مردم را به نیکی دعوت می‌کنید اما خودتان را فراموش می‌کنید با اینکه کتاب (آسمانی) را (هم) می‌خوانید. آیا هیچ تعقل نمی‌کنید؟

در این‌جا مناسب است که این سخن زیبای امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را نیز نقل کنیم که فرمودند:

یا بنی اجعل نفسک میزانا فیما بینک و بین غیرک فاحبب لغیرک ما تحب لنفسک واکره له ما تکره لها[2]؛

فرزندم! خودت را ملاک و میزانی برای قضاوت در مورد آن چه میان تو و دیگران رخ می‌دهد قرار بده. پس برای دیگران دوست بدار آن‌چه را برای خود دوست می‌داری و ناپسند بشمار آن‌چه را برای خود ناپسند می‌شماری.

همان طور که ذکر شد ارتکاب این مغالطه هنگام قضاوت و یا مقایسه رفتار خود یا خانواده، دوست، گروه و ... خود با دیگران است. این مغالطه وقتی است که دو یا چند نظریه یا مکتب را با هم مقایسه کنیم و پیشاپیش گرایش به یکی از آن‌ها داریم و در واقع، قبل از مقایسه می‌خواهیم برتری یکی را ثابت کنیم. در چنین مواردی ما نکات مثبت و مزایای نظریهٔ خود را برجسته می‌کنیم و آن را با نکات منفی و نقایض نظریهٔ مقابل می‌سنجیم، در حالی که ملاک و معیاری برای مقایسه اخذ نکرده‌ایم؛ به عنوان مثال می‌توان به نزاع طرفداران سوسیالیسم و طرفداران سرمایه‌داری یا لیبرالیسم به ویژه از جنبهٔ اقتصادی اشاره کرد که در سال‌های پیش از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به بحث‌های زیادی در کتب و مجلات و روزنامه‌های هر دو گروه دامن زده بود. یک جنبهٔ مغالطی در بیش‌تر این نزاع‌ها این بود که سوسیالیست‌ها جنبهٔ تئوری و نظری مکتب خود را به رخ می‌کشیدند (سوسیالیسم در مقام نظریه) و طرفداران سرمایه‌داری، موفقیت‌ها و پیشرفت‌های لیبرالیزم در صحنهٔ اجتماع و عمل را مطرح می‌کردند (سرمایه‌داری در مقام عمل)، در حالی که توجه به این مطلب در نقد و مقایسهٔ دو مکتب (و در واقع، مقایسهٔ دو چیز) بسیار مهم است، به این معنا که ملاک

---

۱. بقره (۲) آیهٔ ۴۴.

۲. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

قضاوت و مقایسه باید مشخص باشد؛ مثلاً باید هر دو مکتب را در مقام علم و یا هر دو را در مقام نظر و تئوری با هم مقایسه کرد و یا در مقایسهٔ دو شخصیت به عنوان مثال، علم آن‌ها، اخلاق آن‌ها، التزام آن‌ها به دین دیگر ملاک‌ها باید به طور یک‌سان مورد نظر باشد و نمی‌توان سواد و معلومات شخصیت مورد نظر خود را با جوانی یا بی‌تجربگی دیگری مقایسه کرد.

مغالطهٔ رها نکردن پیش‌فرض[1]

حالت طبیعی این است که هر یک از ما اجازه دهد که وقایع و حقایق خارجی، پیش فرض‌ها و پیش‌داوری‌های ما را اصلاح کند؛ یعنی اگر با حقیقتی برخورد کردیم که با پیش‌فرض‌های ما مغایرت داشت، باید به تصحیح پیش‌فرض‌های خود بپردازیم و آن‌ها را مطابق با آن حقیقت سازیم؛ مثلاً اگر گمان می‌کنیم که اجسام سنگین‌تر با سرعت بیش‌تری سقوط می‌کنند و آزمایش‌های مختلف این اصل را باطل کرد، طبعاً از این پیش‌فرض دست بر می‌داریم و به سرعت مساوی اجسام در سقوط آزاد معتقد می‌شویم. حال اگر کسی مبنای قضاوت را پیش‌فرض‌های خود قرار دهد و آن‌ها را ملاک قبول یا رد حقایق خارجی بداند، مرتکب مغالطهٔ رها نکردن پیش‌فرض شده است.

> همهٔ پزشک‌ها تنها و تنها برای منافع شخصی خودکار می‌کنند. اگر در جایی دیدید که آن‌ها خدمات رایگان ارائه می‌کنند، بدانید که کاسه‌ای زیر نیم کاسه است و یک منفعت مخفی وجود دارد.

یک مثال معروف برای مغالطهٔ رها نکردن پیش‌فرض، برخورد کشیشان قرون وسطی با گالیله است. کشیشان به دلیل پذیرش هیأت بطلمیوسی و نیز تأکید کتاب مقدس، معتقد بودند که تنها هفت فلک وجود دارد. گالیله این اعتقاد قدیمی را نقض کرد و با استفاده از تلسکوپ برای اولین بار به این نتیجه رسید که تعداد افلاک هشت عدد است. گالیله تعدادی از روحانیون معروف مسیحی را دعوت کرد و به آن‌ها گفت: شما پشت این تلسکوپ بایستید و نگاه کنید، تعداد افلاک چند عدد است. کشیشان

---

1. apriorism

مسیحی چنین پاسخ دادند:

ما نیازی نداریم که از پشت تلسکوپ نگاه کنیم، زیرا می‌دانیم که تنها هفت فلک وجود دارد، اگر تو بیش‌تر از هفت فلک می‌بینی، یا چشمت عیب دارد یا تلسکوپ خراب است.

رابطهٔ میان پیش‌فرض‌ها با حقایق خارجی رابطهٔ پیچیده‌ای است. این مسئله به طور جدی و عمیق در معرفت‌شناسی[1] مورد بررسی قرار می‌گیرد و گفته می‌شود که چنین نیست که همواره باید اصول و پیش‌فرض‌های ما با واقعیات و حقایق خارجی تصحیح و با آن‌ها وفق داده شوند، زیرا اگر ما بعضی از پیش‌فرض‌ها را نداشته باشیم، هیچ واقعیت و حقیقتی نمی‌تواند برای ما حاصل شود؛ به عنوان مثال برای درک این واقعیت که الان روز است یا شب، ما نیاز به اصول و پیش‌فرض‌های زیادی داریم مانند این‌که پیشاپیش پذیرفته باشیم که جهان خارجی وجود حقیقی دارد، شناخت جهان ممکن است و نیز حواس ما با شرایط خاص می‌تواند حکم معتبر داشته باشد، عقل ما نیز با شرایط و قیود خاص دارای احکام معتبری است و ... بدون پذیرش هر یک از این اصول و پیش‌فرض‌ها ما نخواهیم توانست دربارهٔ یک مسئلهٔ ساده، مانند روز یا شب بودن قضاوت کنیم. چنین اصول و پیش‌فرض‌هایی به مصاف واقعیت نمی‌روند و نباید انتظار داشت که در برخورد با واقعیات و حقایق خارجی، این پیش‌فرض‌ها هم مورد نقد و اصلاح قرار گیرند، زیرا این اصول و پیش‌فرض‌ها قبل از شناخت و فهم هر چیزی مورد استفاده قرار می‌گیرند.

اما از این اصل معرفت‌شناسی که بگذریم، بقیهٔ اصول و پیش‌فرض‌ها بعد از اعتقاد به واقعیات و حقایق خارجی شکل می‌گیرند. ارتکاب مغالطهٔ رها نکردن پیش‌فرض‌ها وقتی است که کسی اعتبار بیش از حد به پیش‌فرض‌های خود بدهد، به طوری که نخواهد و اجازه ندهد که مشاهدات و درک جدید حقایق آن پیش‌فرض‌ها را نقد و اصلاح کند. اگر چنین شخصی بخواهد به طور صریح حرف و اعتقاد خود را بیان کند، چنین خواهد گفت:

فکر و ذهن من شکل گرفته، آن را با حقایق مغشوش نکنید!

---

1. Epistemology

دلیلی برای ارتکاب این مغالطه وجود ندارد. اما می‌توان **علت** آن را جست وجو کرد. منظور این است که اگر کسی مرتکب این مغالطه شود نمی‌تواند دلیل عقلی برای کار خود ارائه کند که چرا از پیش‌فرض‌های خود دست بر نمی‌دارد. اما می‌توان با نگاه از بیرون، علت چنین کاری را پیدا کرد؛ یعنی باید پرسید که چه چیز باعث شده که این شخص بر پیش‌فرض‌های خود اصرار کرده و آن‌ها را رها نکند، مخصوصاً این‌که کدام علت روانی شخصیت او را با آن پیش‌فرض‌ها گره زده است؟

ـ آقای سعیدی چقدر چاق شده‌ای!

ـ ببخشید آقا! گویا اشتباه گرفته‌اید.

ـ سر به سر ما می‌گذارید آقای سعیدی راستی عینکی هم شده‌اید!

ـ آقا اشتباه گرفته‌اید. لطفاً مزاحم نشوید.

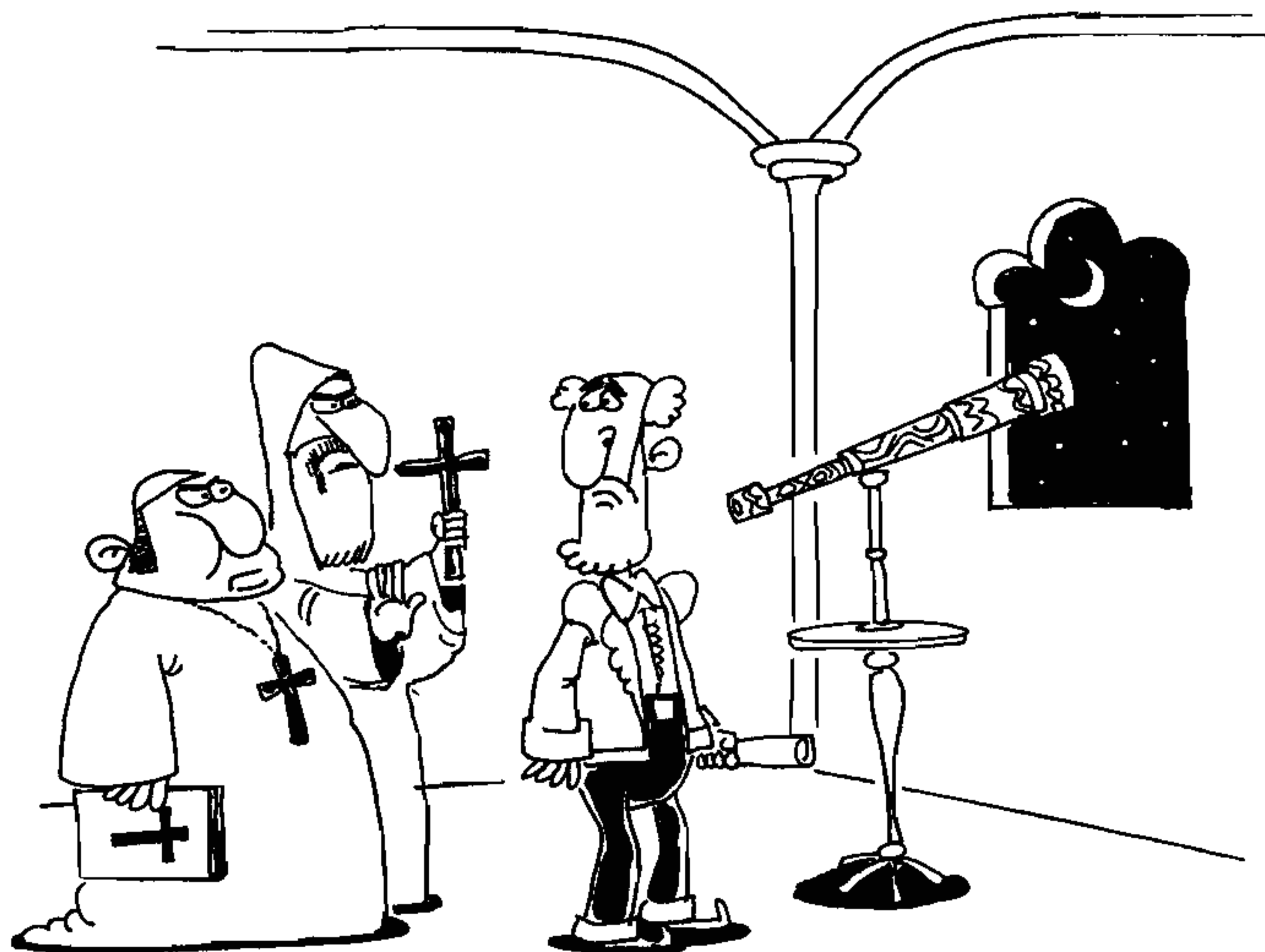
ـ شما این قدر بداخلاق نبودید آقای سعیدی!

ـ آقا اشتباه گرفته‌اید. اسم من حسینیان است.

ـ عجب! اسمتان را هم عوض کرده‌اید!

نمونهٔ جدی مغالطهٔ رها نکردن پیش‌فرض بحث برخی از دانشمندان غربی دربارهٔ منشأ پیدایش دین است. این دانشمندان که پیشاپیش شخصیتی لامذهب و مخالف با تعالیم ادیان داشته‌اند و یا به علت گرایش‌های نفسانی و مادی‌گرانهٔ خود نمی‌خواستند به دستورات دینی ملتزم شوند. دین و مذهب را نوعی انحراف در اعتقادات بشر تلقی می‌کرده‌اند. این عده در تحلیل‌های جامعه شناسانه دربارهٔ منشأ پیدایش دین و این‌که چرا بشر در همهٔ اعصار و قرون و در همهٔ سرزمین‌ها نوعی گرایش به مسائل دینی داشته، پاسخ‌های عجیبی داده‌اند. برخی گفته‌اند منشأ دین، ترس بشر از حوادث طبیعی است؛ یعنی انسان‌ها در برخورد با حوادثی مانند سیل، زلزله و دیگر خطرات طبیعی سعی می‌کردند به امر مقدسی پناهنده شوند. عده‌ای دیگر منشأ پیدایش دین را آرامش و تسکین طبقهٔ ضعیف جامعه برای ظلمی که به آن‌ها می‌شده، دانسته‌اند. برعکس، عدهٔ دیگر گفته‌اند: طبقهٔ حاکم و اشراف جامعه برای سرگرم کردن مستضعفان دین را ساخته‌اند. عدهٔ دیگر این نظریه را ابداع کرده‌اند که منشأ دین همان سحر و جادو و خرافات در جوامع ابتدایی است و ... .

شهید مطهری در تحلیل خود در زمینهٔ منشأ پیدایش دین به ارتکاب مغالطهٔ رها نکردن پیش‌فرض‌ها از سوی این دانشمندان اشاره می‌کند و می‌گوید: این عده این اصل پیش‌فرض را مسلم گرفته‌اند که دین از یک راه غیر طبیعی وارد فرهنگ انسان‌ها شده و باید آن را نوعی انحراف و آفت به شمار آورد، مثل این‌که بپرسیم فلان شخص چگونه وارد این اتاق شده، آیا از پنجره آمده یا از لوله بخاری یا دیوار را سوراخ کرده یا ...؟ در حالی که در این اتاق باز است و عقل سلیم ابتدا می‌گوید که این شخص از در وارد شده‌است. دانشمندان‌غربی نیز اگرچه مشاهده کرده‌اند که در همهٔ جوامع و دوران همهٔ انسان‌ها گرایش به‌دین داشته‌اند، اما نخواسته‌اند به‌فطری بودن دین اعتراف‌کنند.[۱]



ما نیازی نداریم که از پشت تلسکوپ تو نگاه کنیم، زیرا می‌دانیم که تنها هفت فلک وجود دارد، اگر تو بیشتر از هفت فلک می‌بینی، یا چشمت عیب دارد یا تلسکوپ خراب است.

۱. مرتضی مطهری، مجموعهٔ آثار، ج ۳، ص ۵۶۴.

مغالطهٔ البته، اما [1]

مصداق بارز وقوع این مغالطه در جایی است که کسی هنگام سخن گفتن خطایی را مرتکب شود و گمان کند اشاره و توجه به آن خطا برای مبرا کردن او از آن خطا، کافی است. به عبارت دیگر، شخص برای این‌که نسبت به ارتکاب آن خطا مورد اعتراض قرار نگیرد به خطا بودن آن سخن اشاره کرده و گمان یا وانمود می‌کند که چون او این خطا را جاهلانه و غافلانه انجام نمی‌دهد، نباید مورد اعتراض قرار گیرد.

البته من توجه دارم که وقت من تمام شده و ده دقیقه هم گذشته، اما خوب است به این نکته هم توجه داشته باشید که ...

نامیدن این مغالطه به «البته، اما» به همین دلیل است که ابتدا در عبارت «البته ...» یا عبارتی مشابه آن اشاره‌ای به خطای مورد نظر صورت می‌گیرد و هدف گوینده از آن این‌است که نشان دهد به آن خطا توجه دارد، سپس در عبارت «اما ...» گوینده مرتکب آن خطا می‌شود و گمان می‌کند که توجه به یک خطا توجیه آن خطا نیز هست.

هر چند شعر خواندن در شب مکروه است و فرموده‌اند شب ها شعر نخوانید، اما به قول حافظ:

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس　　　توبه‌فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند!

خطاهای مورد نظر در این مغالطه معمولاً خطاهای اخلاقی در گفتار است که می‌توان آن‌ها را گناهان زبانی نامید.

شاید بگویی غیبت می‌شود. نمی‌خواهم غیبت او را بکنم، اما آدم خیلی تنبلی است.
(اگر بخواهی غیبت کنی، او چطور آدمی است؟!)

اما حالت کلی این مغالطه منحصر به موارد فوق نمی‌شود و همهٔ مواردی را که در آن از ترکیب «البته ... اما ...» برای توجیه خطایی استفاده می‌شود، در بر می‌گیرد، حال چه آن خطا مربوط به گفتار باشد یا رفتار و یا مربوط به خود گوینده، یا مربوط به دیگران، ملاک آن همان است که ذکر شد؛ یعنی شخص گمان می‌کند صرفاً اشاره و

---

1. of course, but

توجه به یک خطا، توجیه‌گر آن خواهد بود.

جناب سروان من هم قبول دارم که چراغ قرمز را رد کردم، اما شما مرا جریمه نکنید.

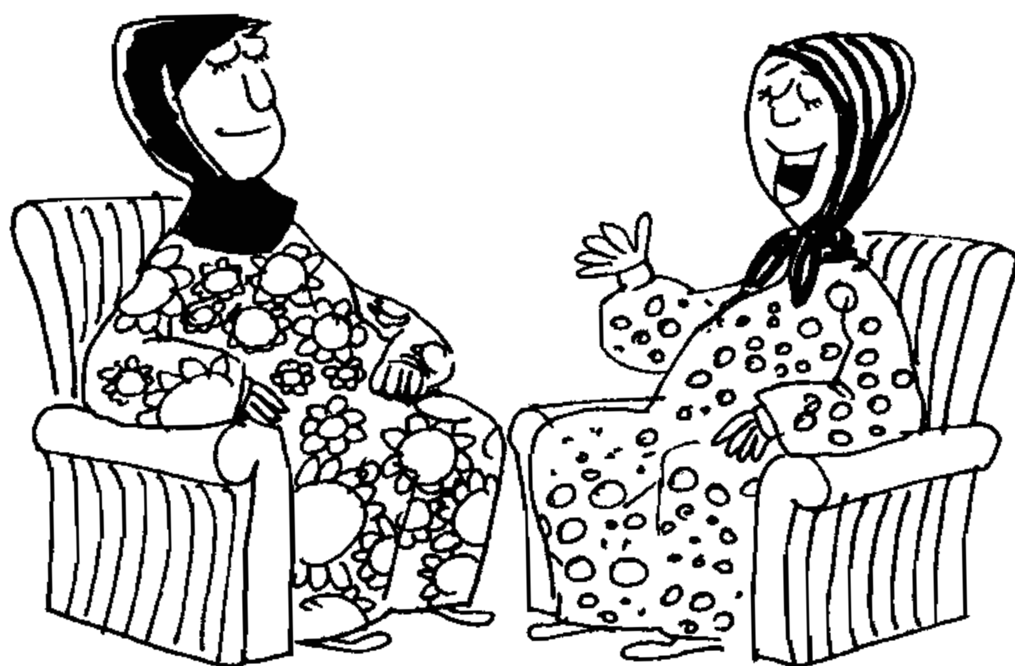
بهترین راه جلوگیری از این مغالطه این‌است که به‌جای عبارت «اما...» قبل از بیان گوینده و یا در پاسخ او یاد آور شویم که اگر خطا بودن مورد قبول است باید با آن به عنوان یک خطا برخورد کرد.

ـ البته استاد! توجه دارم که این نوشته را نامنظم و بدخط نوشته‌ام، اما امیدوارم نمره‌ای از من کم نشود.

ـ این نوشته نامنظم و بدخط است و نمرهٔ کامل را نمی‌گیرد.

آن‌چه ذکر شد مربوط به وقتی است که شخص قبل از نقد و اشکال دیگران، موضع دفاعی بگیرد و سعی کند با عبارت «البته ... اما ...» پیشاپیش نقدهای احتمالی را دفع کند. اما گاهی پس از ایراد انتقادها نیز شاهد ارتکاب این مغالطه می‌باشیم، به این صورت که شخص ابتدا تظاهر می‌کند که انتقاد را پذیرفته است، اما هم‌چنان بر موضع خطای خود باقی می‌ماند.

بله، البته حرف شما کاملاً متین است و من اشکالتان را قبول دارم، اما شما هم توجه داشته باشید که ما حق داریم این موضع را بگیریم.



نمی‌خواهم غیبت او را بکنم اما آدم خیلی تنبلی است.

تمرین‌های فصل چهارم ـ مغالطات مقام دفاع

تعیین کنید در هر یک از موارد زیر چه مغالطه‌ای به کار رفته است:

۱. بله. درک می‌کنم. اشکال شما دربارهٔ این‌که سیاست‌گذاری این مجمع در پنج سال گذشته اشتباه بوده کاملاً وارد است و حرف منطقی و درستی می‌زنید. اما درخواست من این است که شما اجازه دهید ما یک سال دیگر همین سیاست را دنبال کنیم.

۲. قبل از نقد مقاله‌ای که راجع به سنت و تجدد نوشته شده بود و نویسنده در آن به شدت از سنت‌های ایرانی و اسلامی دفاع کرده بود، باید عرض کنم این بحث‌ها از کسی که در زندگی خودش بویی از فرهنگ ایرانی و اسلامی نبرده است، هیچ ارزشی ندارد. کسی که در تمام ابعاد زندگی خود هم‌رنگ عصر جدید شده، چطور دم از سنت‌های فراموش شده می‌زند؟

۳. ـ خدمات شرکت ما در چند بخش خلاصه می‌شود: یکی تولید بسته‌های نرم‌افزاری، دوم ارائهٔ مشاوره و سوم برگزاری دوره‌های آموزشی. در مورد بسته‌های نرم‌افزاری تولیدات ما از لحاظ کیفیت و کارایی مشابه تولیدات خارجی است و ....

ـ نکند این مشابه‌بودن از آن نوع است که می‌گویند: روزی کسی نزد بقالی رفت و گفت: مرگ موش دارید؟ بقال گفت: مشابه آن را داریم و یک گربه گذاشت روی پیشخوان!

۴. ممکن است ایشان راضی نباشند که بنده این مطالب را در غیاب ایشان مطرح می‌کنم، ولی ایشان حتی یک مقاله هم در نشریات علمی عرضه نکرده است.

۵. درست است که ما در اطلاعیه خود نوشته بودیم دانشجویان از پرداخت ۵۰ درصد شهریهٔ این کلاس‌های ورزشی مستثنا هستند، اما منظورمان شهریهٔ کلاس‌های تئوری بود. اما جلسات تمرین، شهریهٔ خاص خود را دارد.

۶. شما چطور می‌گویید که حافظ شاعر عارف و اهل معنی بوده است در حالی که در هر غزل او سخن از می و مطرب و شاهد و... است. تحقیقات تاریخی و ادعای شما در مورد معانی اصطلاحات عرفانی هر چه باشد، من نمی‌توانم این حرف‌ها را قبول کنم.

۷. ما وعده داده بودیم که وضعیت اقتصاد کشور را اصلاح کنیم و بر هیچ کس پوشیده نیست که

ساماندهی اقتصاد آشفتهٔ این کشور کار عظیمی را می‌طلبد که در درازمدت ثمر می‌دهد. البته این کار نیازمند انجام مقدماتی بود و در این مدت کوتاه، زمینه‌های ساماندهی این اقتصاد آشفته را فراهم نموده‌ایم. بنابراین روشن می‌شود که ما در جهت تحقق وعده‌های خود حرکت کرده‌ایم.

۸. ـ نظر من به عنوان یک فیلمساز این است که سینما نباید فدای تبلیغات تجاری شود، بلکه باید به عنوان هنری اصیل و پویا به فکر القای مفاهیم انسانی به مردم باشد.

ـ شما که خودتان برای فیلم‌های قبلی‌تان با شرکت‌ها و مؤسسات تبلیغاتی و تجاری قرارداد بسته بودید.

۹. ـ به نظر شما چه علتی داشته که خداوند در قرآن این قدر داستان بیان نماید؟

ـ البته داستان‌های قرآن با داستانهای بشری فرق دارد. اصولاً ما سه سبک داستان داریم. داستان‌های واقعی، داستان‌های خیالی و داستان‌های اسطوره‌ای. البته هر کدام از این‌ها نیز سبک‌های مختلفی دارد، مثلاً یک داستان می‌تواند از قول خود نویسنده باشد و یا از قول شخص ثالث، البته نکتهٔ مشترک همهٔ اینها آن است که سعی دارند وقایع و اتفاقات را در قالب کلمات به تصویر بکشند.

۱۰. ما گفته بودیم با طرح جدید، ضایعات توزیع میوه و تره‌بار کاهش چشمگیری خواهد داشت و مسملاً کاهش بیش از ۳ درصدیِ این ضایعات در سال گذشته چشمگیر و قابل توجه است.

۱۱. ـ زنان هیچ‌گاه نمی‌توانند جلودار حرکت‌های اجتماعی باشند و در حد وسیع در جامعه منشأ اثر شوند.

ـ پس زنانی مثل تاچر، گاندی و یا بالاتر از آن‌ها حضرت زهرا و حضرت زینب را چه می‌گویی؟

ـ خوب این‌ها تنها استثناهایی هستند که خدشه‌ای به حرف ما وارد نمی‌کنند.

۱۲. آقای شجاعیان به عنوان کارشناس اقتصادی مقاله‌ای در روزنامه نوشته‌اند. خلاصهٔ مقاله این است که در دنیای امروز سیستم اقتصادی بسته محکوم به شکست است و ما باید برای رشد و شکوفایی اقتصاد کشورمان. زمینه‌های سرمایه‌گذاری خارجی را فراهم کنیم. اما جالب است بدانید چند سال پیش در همین روزنامه ایشان مقاله‌ای نوشته بود در طرفداری از نظام اقتصادی بسته و گفته بود سیستم اقتصاد باز موجبات چپاول ثروت‌های کشورمان را توسط بیگانگان فراهم می‌کند. باید آن مقاله را پیدا کنم و همراه این مقاله برای ایشان ارسال نماییم.

۱۳. بنده در سخنرانی‌ام گفتم که حزب ما از دو سال پیش فعالیت‌های خود را آغاز کرده، ولی این

بدین معنی نیست که رسماً و علناً وارد فعالیت‌های سیاسی شده باشد بلکه ما شروع به فعالیت‌های تحقیقی و جذب نیرو کرده‌ایم.

۱۴. ـ به نظر بنده عملکرد این مؤسسهٔ تحقیقاتی در سال گذشته با توجه به بودجه‌ای که در اختیار آن‌ها قرار گرفته بسیار نامطلوب می‌باشد.

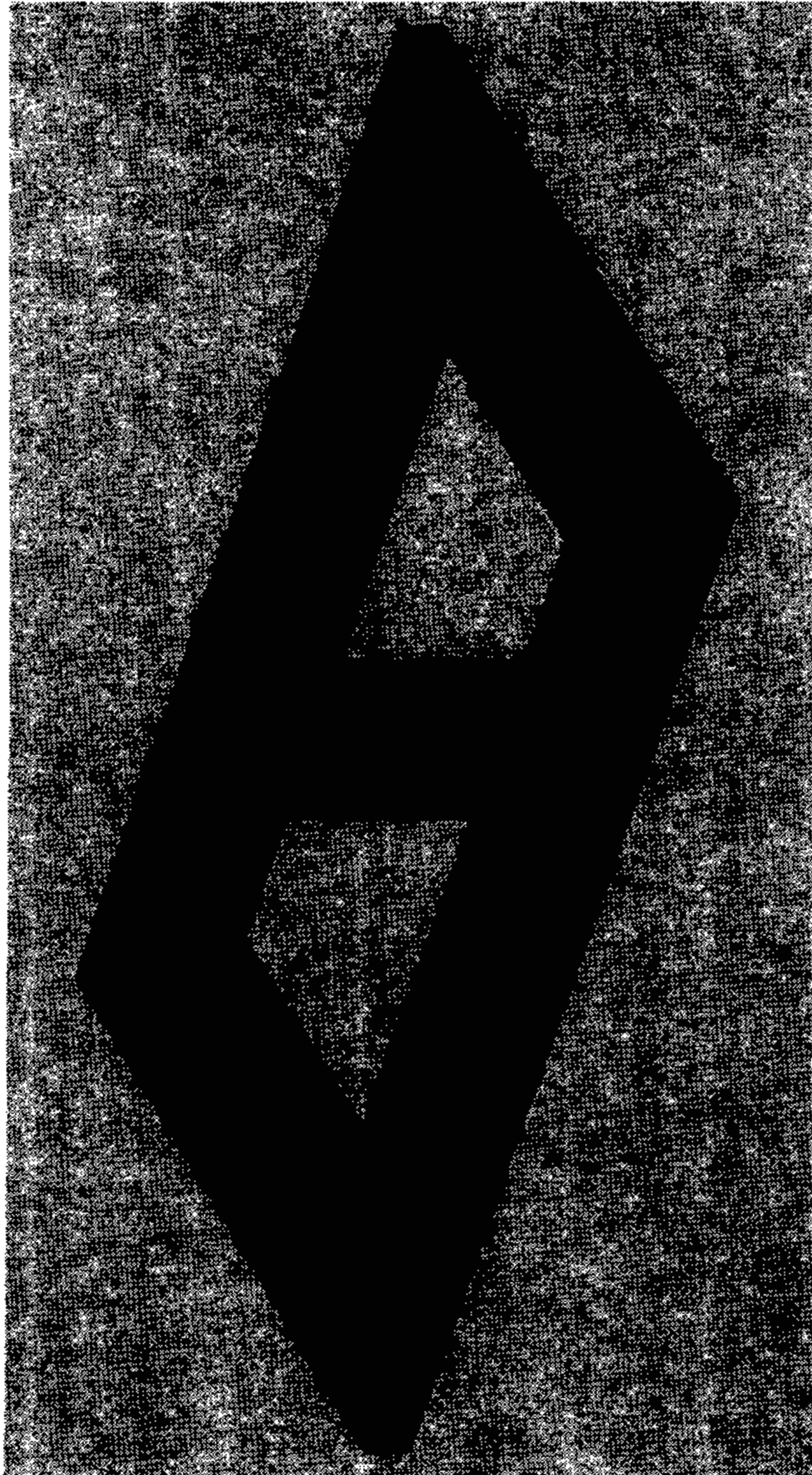
ـ کمی انصاف بده، همهٔ افرادی که ما برای کمیته‌های تحقیقاتی در این مؤسسه به کار گرفته‌ایم، افرادی هستند که از لحاظ علمی در سطح بالایی قرار دارند و از سوی دیگر در تعهّد و وجدان کاری آن‌ها تردیدی نیست.

۱۵. درست است که روان‌شناسان به این مسأله پی برده‌اند که هر قسمت مغز انسان مربوط به دسته‌ای خاص از رفتار و اوصاف رفتاری انسان است، اما به اعتقاد من رفتارهای انسان ربطی به مغز انسان ندارند، بلکه کاملاً مربوط به روح انسان می‌باشند که امری است غیرمادّی.

۱۶. من شوخی کردم گفتم که می‌خواهم تغییر رشته بدهم. در حقیقت چنین قصدی ندارم.

۱۷. ـ مگر خدا در قرآن نمی‌گوید: ما آدم را از خاک و جن را از آتش آفریدیم. اگر این‌طور باشد چرا شیطان که مخلوق از آتش است دیده نمی‌شود؟

ـ اتفاقاً دیده می‌شود. برو در آیینه نگاه کن او را می‌بینی.



فصل پنجم

مغالطه در استدلال (۱)
مغالطات صوری [1]

اشاره

تاکنون با مغالطاتی که در مقام بیان یک مدعا و یا در نقد و دفاع از آن رخ می‌دهد، آشنا شده‌اید. این مغالطات به گونه‌ای هستند که برای اعتراض مورد نظر، استدلال دقیقی مشتمل بر مقدمات و نتیجه ارائه نمی‌کنند، بلکه حیله یا ترفندی را جایگزین استدلال می‌کنند. اما مهم‌تر از این مغالطات، مغالطاتی هستند که در فرایند خود استدلال لغزش و خطا ایجاد می‌کنند. اهمیت مغالطات اخیر به قدری است که در بسیاری‌از کتب‌منطقی، اصطلاح مغالطه‌را به‌عنوان استدلال غیرمعتبر تعریف‌می‌کنند.

عدم اعتبار یک استدلال ممکن است به یکی از دو دلیل زیر باشد:

۱ ـ یکی از مقدمات، استدلال نادرست باشد.

۲ ـ علی‌رغم درستی مقدمات، نظم و صورت استدلال نادرست باشد.

استدلال از این نظر شبیه ساختمانی است که باید هم مصالح آن سالم و بدون عیب

---

1. formal fallacies

باشد و هم شکل آن بر اساس اصول صحیح ساخته شده باشد.

مغالطاتی که در این فصل به توضیح آن‌ها می‌پردازیم، استدلال‌هایی هستند که در آن‌ها نظم و صورت صحیح رعایت نشده و لذا آن‌ها را مغالطات صوری می‌نامند. عوامل ارتکاب این مغالطات عبارت‌اند از:

- تکرار نشدن حد وسط به طور کامل و دقیق. (مغالطهٔ عدم تکرار حد وسط)
- در یک قضیهٔ شرطی، با فرض تالی، تحقق مقدّم را نتیجه گرفتن. (مغالطه وضع تالی)
- در یک قضیهٔ شرطی، با رفع مقدّم، رفع تالی را نتیجه گرفتن. (مغالطهٔ رفع مقدّم)
- نتیجه‌گیری از قیاسی که هر دو مقدمه‌اش سالبه است. (مغالطهٔ مقدمات منفی)
- استنتاج از قیاسی که مشتمل بر دو مقدمهٔ متناقض است.(مغالطهٔ مقدمات ناسازگار)
- از قضایای کلی، نتیجهٔ جزئی گرفتن. (مغالطهٔ افراد غیر موجود)
- برای موجبهٔ کلی، عکس کلی و برای سالبهٔ جزئی، عکس قائل بودن. (مغالطهٔ ایهام انعکاس)
- تعمیم یافتن حدی (موضوع یا محمول) در نتیجه، بدون تعمیم آن در مقدمات قیاس، هم‌چنین استنتاج از قیاسی که حد وسط در هیچ‌یک از دو مقدمه تعمیم یافته نیست. (مغالطهٔ سوء تألیف)

مغالطهٔ عدم تکرار حد وسط[1]

قبل از بیان این مغالطه لازم است به تعریف اصطلاح «حد وسط» بپردازیم. به قیاس زیر توجه کنید:

هوا جسم است.

هر جسمی دارای وزن است.

پس هوا دارای وزن است.

1. quarternio terminorum

هر یک‌از الفاظ هوا، جسم، دارای وزن در قیاس فوق یک حد نامیده‌می‌شود. آن‌چه باعث به دست آمدن نتیجه، یعنی «هوا دارای وزن است» می‌شود، جسم بودن است که از هوا جسم است و هر جسمی دارای وزن است، به دست می‌آید. به این علت به کلمهٔ جسم و آن‌چه در نقش آن باشد حد وسط، گفته می‌شود، زیرا باعث ارتباط دو حد دیگر می‌شود. اما نکتهٔ مهم در قیاس این است که به علت تکرار حد وسط در مقدمهٔ اول و دوم، تعداد حدود در یک قیاس سه عدد است نه کمتر و نه بیش‌تر.

منطق‌دانان گفته‌اند که در یک قیاس محور و مدار اصلی همان حد وسط است و کوچک‌ترین اخلال در آن موجب اخلال در کل قیاس خواهد شد. حد وسط دارای دو شرط اساسی است که عدم توجه به هر یک از این شروط باعث ارتکاب نوعی مغالطه خواهد شد.

شرط اول این است که حد وسط در هر دو مقدمه به یک معنا باشد و شرط دوم این است که حد وسط در هر دو مقدمه به طور کامل تکرار شود. عدم رعایت شرط اول موجب ارتکاب مغالطه اشتراک لفظی است که در مغالطات زبانی به آن اشاره کرده‌ایم و عدم رعایت شرط دوم موجب مغالطه‌ای است که هم اکنون درصدد توضیح آن هستیم، یعنی مغالطهٔ عدم تکرار حد وسط.

دیوار موش دارد و موش هم گوش دارد، پس دیوار گوش دارد!

عجب مغالطه‌ای! هر چند داشتیم دربارهٔ این مسئله سخن می‌گفتیم که حد وسط در دو مقدمه باید یک‌سان و به‌طور کامل تکرار شود، ممکن است هنوز هم تشخیص این مغالطه برای مبتدیان آسان نباشد. برای سهولت بیش‌تر به شکل منطقی‌تر استدلال فوق توجه می‌کنیم:

دیوار دارای موش است.
موش دارای گوش است.
پس دیوار دارای گوش است.

حد وسط یا آن‌چه در ظاهر نقش حد وسط را دارد، در مقدمهٔ اول «**دارای موش**» و در مقدمهٔ دوم «موش» است. بنابراین، شرط لازم حد وسط، یعنی تکرار به طور کامل آن رعایت نشده است.

من به او بدهکار هستم و او هم به شما بدهکار است، پس من به شما بدهکارم.

اگر مغالطه بودن این استدلال کاملاً آشکار نیست می‌توان به جای وصف بدهکار از وصف بدبین استفاده کنیم در این صورت خواهیم داشت:

من به شما بدبین هستم، زیرا من به سعید بدبین هستم و سعید به شما بدبین است.

در مورد این مغالطه یک تبصره یا نکتهٔ قابل ذکر است و آن این‌که ممکن است کسی اعتراض کند و بگوید که مطابق بیان فوق آیا استدلال‌های زیر را باید مغالطه به حساب آورد. الف از ب بزرگ‌تر است، ب از ج بزرگ‌تر است، پس الف از از ج بزرگ‌تر است. یا الف با ب مساوی است، ب با ج مساوی است، پس الف با ج مساوی است. و ده‌ها استدلال دیگر نیز از این نوع وجود دارد که اگر چه حد وسط در آن‌ها به طور کامل تکرار نشده، اما در عین حال، صحیح و معتبر هستند.

در پاسخ به سؤال و اعتراض فوق لازم است اصطلاح «مفاهیم تعدی‌پذیر» را تعریف کنیم. برای این کار یکی از استدلال‌های فوق را به شکل منطقی با تکرار کامل حد وسط می‌نویسیم:

الف بزرگ‌تر از ب است.

ب بزرگ‌تر از ج است.

پس الف بزرگ‌تر از ج است.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود در مورد بزرگ‌تر بودن، تنظیم یک قیاس بدون اشکال است و می‌توان از آن نتیجه صحیح را اخذ کرد. هم‌چنین است مفاهیم مساوی بودن، بهتر بودن، بلندتر بودن و کوچک‌تر و کوتاه‌تر بودن و ... اصطلاحاً چنین مفاهیمی را مفاهیم تعدی‌پذیر می‌نامند. استفاده از این مفاهیم در قیاس و به عنوان حدوسط اشکال ندارد، حتی اگر چنین مفاهیمی در دو مقدمه قیاس به طور کامل تکرار نشوند. اما مفاهیمی، مانند بدهکار بودن و بدبین بودن، دوست یا دشمن بودن و ... مفاهیم تعدی‌پذیر نیستند و از این‌که الف و ب دارای یکی از این روابط ب و ج نیز دارای همان رابطه است نمی‌توان نتیجه گرفت که الف و ج دارای آن رابطه هستند. به علت مأنوس بودن ذهن با مفاهیم تعدی‌پذیر معمولاً حکم آن‌هابه مفاهیم دیگر نیز سرایت داده و موجب ارتکاب مغالطه می‌شود.

شکل پیچیدهٔ این مغالطه وقتی است که مفاهیم تعدی‌پذیر و تعدی‌ناپذیر با هم در مقدمات قیاس استفاده شود.

شما که از من کوچک‌تر هستید به من احترام می‌گذارید، من هم که از پدرتان کوچک‌تر هستم، به او احترام می‌گذارم. پس از شما توقع می‌رود که به پدرتان احترام بگذارید.

مغالطهٔ وضع تالی[1]

قبل از توضیح این مغالطه بهتر است به توضیح چند تعریف و قاعدهٔ منطقی بپردازم. در یک جمله شرطی به صورت «اگر الف، آن‌گاه ب»، قسمت «اگر الف» مقدّم، و قسمتِ «آن‌گاه ب» تالی نامیده‌می‌شود. یک جمله شرطی، مانند «اگر باران بیاید زمین خیس می‌شود» را در نظر بگیرید. حال در این‌جا یک قاعدهٔ منطقی وجود دارد که بر مبنای آن یک‌نوع قیاس واستدلال ساخته‌می‌شود وآن این‌که هرگاه با داشتن یک جملهٔ شرطی، قسمت مقدّم آن اثبات یا محقق شود، می‌توان اثبات یا تحقق قسمت تالی را نتیجه گرفت؛ مثلاً با داشتن جملهٔ شرطی فوق می‌توان چنین قیاسی را تشکیل داد:

اگر باران ببارد، زمین خیس می‌شود.
باران می‌بارد.
پس زمین‌ها خیس می‌شوند.

این استدلال صحیح و معتبر است و قاعدهٔ بالا «وضع مقدّم» نامیده می‌شود و نام قیاس مذکور در منطق کلاسیک «قیاس استثنایی متصل» است. حال ممکن است ذهن به علت آشنایی و پذیرش قاعدهٔ وضع مقدم گاهی به خطا بیفتد و بخواهد در یک جملهٔ شرطی، تالی را اثبات کند و مقدّم را نتیجه بگیرد.

اگر باران ببارد زمین‌ها خیس می‌شوند.
زمین‌ها خیس شده‌اند.
پس باران باریده است.

این استدلال یک مغالطه است و نام آن را «وضع تالی» می‌گذاریم. علت مغالطه

---

1. affirming the consequent

بودن وضع تالی این است که یک واقعه، مانند خیس شدن زمین، ممکن است علاوه بر علت مذکور در جملهٔ شرطیه، یعنی باریدن باران، از علل و عوامل گوناگون دیگری ناشی شود، بنابراین، با تحقق آن واقعه نمی‌توان مطمئن بود که حتماً همان علت خاص سبب وقوع آن شده است.

اگر کشور همسایه به‌دنبال صلح باشد، به ارتباطات فرهنگی و ورزش توجه خاصی خواهدکرد.
شواهد بسیاری نشان می‌دهد که آن‌ها پشتیبانی و حمایت زیادی از ارتباطاتی این چنین به عمل می‌آورند.
به این نتیجه می‌رسیم که آن‌ها به دنبال صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز هستند.

شاید استدلال فوق ظاهری موجه و مقبول داشته باشد، اما احتمال دارد علل و اهداف شوم دیگری در ذهن مسئولان کشور همسایه باشد.

یکی از موارد ارتکاب این مغالطه در دادگاه‌هاست، آن‌گاه که شخص مدعی شاهد عینی برای اثبات مدعای خود نداشته باشد، به قضایایی متوسل می‌شود که از طریق اثبات تالی مدعای خود را اثبات کند.

در این‌که این شخص قاتل است نباید تردید داشت، زیرا اگر قصد کشتن مقتول را داشت، او را مسموم می‌کرد. می‌دانیم که این شخص هفتهٔ قبل از جنایت مقداری سم خریداری کرده و به خانه آورده است.

این مقدمات درست است، اما چه دلیلی وجود دارد که مقتول خودکشی نکرده یا اشتباهاً از سم‌ها مصرف نکرده باشد، یا این‌که کسی دیگر او را مسموم نکرده باشد؟

برای رد این مغالطه، بهترین کار این است که در پاسخ، یک «وضع تالی» دیگر انجام شود؛ یعنی اگر شخص مغالطه کننده با اثبات تالی درصدد اثبات مقدّم است و هدف خاصی را دنبال می‌کند می‌توان با یک جملهٔ شرطیهٔ دیگر نشان داد که علل و عوامل دیگری (مغایر با هدف و انگیزهٔ شخص مغالطه کننده) می‌تواند سبب تحقق این تالی شود.

او در بحث‌ها و فعالیت‌های گروهی شرکت نمی‌کند. هر کس در کودکی دچار سرخوردگی روانی و عقدهٔ حقارت باشد چنین رفتاری از خود بروز می‌دهد.
اتفاقاً انسان‌های وارسته و دانشمند هم در بحث‌ها و فعالیت‌های گروهی شرکت نمی‌کنند.



.اگر حصبه گرفته باشد، تب خواهد داشت. او تب دارد. پس حصبه گرفته است.

مغالطهٔ رفع مقدّم [1]

همان‌طور که در مغالطهٔ «وضع تالی» ذکر شد، در یک جملهٔ شرطی، قسمتِ «اگر الف» را مقدّم و قسمت «آن‌گاه ب» را تالی می‌نامیم. چنان که ذکر شد از اثبات و وضع مقدّم در یک جملهٔ شرطی می‌توان تالی را نتیجه گرفت و یک قیاس استثنایی متصل تشکیل داد. شکل دیگر این قیاس، از یک قاعدهٔ دیگر منطقی به نام «رفع تالی» استفاده می‌کند. طبق این قاعده اگر قسمت تالی از یک جمله شرطی نفی شود، می‌توان نفی مقدّم آن جملهٔ شرطیه را نتیجه گرفت.

اگر باران بیاید زمین‌ها خیس می‌شوند.
زمین‌ها خیس نشده‌اند.
پس باران نیامده است.

این استدلال یک قیاس معتبر است. اما در این‌جا نیز ذهن به علت قبول قاعدهٔ «رفع تالی» ممکن است به خطا بیفتد و گمان کند با رفع مقدّم نیز می‌توان رفع تالی را نتیجه گرفت.

اگر باران بیاید زمین‌ها خیس می‌شوند.
باران نیامده است.
پس زمین‌ها خیس نشده‌اند.

این استدلال نمونه‌ای از مغالطهٔ رفع مقدّم است. در این مغالطه نیز باید تذکر داد که یک واقعه ممکن است دارای علل گوناگونی باشد. بنابراین، با نفی یک علت نمی‌توان مطمئن بود که آن واقعه منتفی است.

اگر کسی پرخوری کند، مبتلا به بیماری‌های مختلفی خواهد شد و من با اجتناب از پرخوری، خود را از انواع بیماری‌ها بیمه کرده‌ام.
(پس می‌توانید هرگز مسواک نزنید و مقداری خرده شیشه بخورید و شب‌ها با لباس‌تر بیرون از اتاق بخوابید!)

در استدلال فوق ما می‌توانیم مقدّمِ جملهٔ شرطیه را اثبات کنیم و بگوییم فلان کس

---

1. denying the antecedent

پرخوری می‌کند و نتیجه بگیریم که حتماً مبتلا به بیماری‌های مختلفی خواهد شد. هم‌چنین می‌توانیم تالی را نفی کنیم و بگوییم فلان کس سال‌هاست که به بیماری خاصی مبتلا نشده است و نتیجه بگیریم که حتماً از پرخوری اجتناب می‌کند. این دو نوع استدلال که اصطلاحاً «وضع مقدّم» و «رفع تالی» نامیده می‌شوند، هر دو معتبر و صحیح هستند، اما غیر از این دو حالت استفاده دیگر از جملهٔ شرطیه مذکور، مانند استدلال نخست، مغالطه خواهد بود.

ممکن است این اشکال و اعتراض در این‌جا مطرح شود که گاهی نفی مقدّم نه تنها مغالطه نیست، بلکه استنتاج کاملاً معتبری را ایجاد می‌کند.

اگر خورشید در آسمان باشد الان روز است.

خورشید در آسمان نیست.

پس الان روز نیست.

علاوه بر رفع مقدّم، وضع تالی که به عنوان یک مغالطه ذکر شد نیز دربارهٔ استدلال فوق بدون ارتکاب مغالطه قابل اجراست، یعنی می‌توان گفت: الان روز است پس خورشید در آسمان است.

در پاسخ این اشکال باید گفت: علت این‌که در مواردی، هم‌چون استدلال فوق، وضع تالی و رفع مقدّم، مغالطه به حساب نمی‌آید این است که جملهٔ شرطی نه یک جمله، بلکه در واقع، دو جمله است، مثلاً صورت واقعی جمله شرطی فوق چنین است: «اگر و تنها اگر خورشید در آسمان باشد الان روز است». هم‌چنین می‌توان این جمله را چنین نشان داد: «اگر خورشید در آسمان باشد الان روز است» و «اگر الان روز است خورشید در آسمان است». چنین جملاتی اصطلاحاً دو شرطی نامیده می‌شوند و در آن‌ها، مقدّم علت منحصر برای تالی به حساب می‌آید و یا به عبارت دیگر، مقدّم و تالی لازم و ملزوم یکدیگرند. نتیجهٔ این امر آن است که می‌توان جای مقدّم و تالی را عوض کرد و بنابراین رفع مقدّمِ چنین جملهٔ شرطیه‌ای در حکم رفع تالی و وضع تالی در حکم وضع مقدّم است و می‌دانیم که «وضع مقدّم» و« رفع تالی» دو قاعدهٔ معتبر منطقی هستند.

مغالطهٔ مقدمات منفی[1]

شکل طبیعی و کامل یک استدلال که اصطلاحاً قیاس نامیده می‌شود، از دو مقدمه و یک نتیجه تشکیل می‌گردد. مقدمات در واقع، شواهد و دلایل استدلال هستند و نتیجه، قضیه‌ای است که از آن‌ها استنباط می‌شود. یکی از شرایط قیاس این است که نباید هر دو مقدمه، منفی باشند، چرا که در غیر این صورت، نتیجهٔ درست و مقبولی نمی‌توان از آن‌ها به دست آورد. مغالطه‌ای که این قاعدهٔ منطقی را زیر پا بگذارد، اصطلاحاً مغالطهٔ مقدمات منفی می‌نامیم.

هیچ دست‌فروشی نانوا نیست و هیچ نانوایی ماهی‌گیر نیست، بنابراین، هیچ دست‌فروشی ماهی‌گیر نیست.

ممکن است استدلال فوق صحیح و بدون اشکال به نظر برسد، اما علم منطق پیشاپیش به ما کمک می‌کند تا قبل از موشکافی‌های خسته کننده دربارهٔ تک تک قیاس‌ها بتوانیم استدلال‌های مغالطه‌آمیز را کشف کنیم. اگر در استدلال فوق به جای ماهی‌گیر وصف دیگری قرار دهیم، مغالطه بودن آن بیش‌تر آشکار می‌شود.

هیچ دست‌فروشی نانوا نیست و هیچ نانوایی کور نیست، پس هیچ دست‌فروشی کور نیست.

منظور از مقدمات منفی در مقابل مقدمات مثبت، همان است که در علم منطق قضایای سلبی در برابر قضایای ایجابی نامیده می‌شود. گاهی در یک قضیه، خبر از نوعی رابطه یا حمل میان موضوع و محمول می‌دهیم، مانند «الف ب است»؛ گاهی چنین رابطه و حملی را نفی می‌کنیم، مانند «الف ب نیست». نوع اول قضایا را ایجابی یا مثبت و نوع دوم را سلبی یا منفی می‌نامیم.

علت وقوع مغالطه در یک استدلال با مقدمات منفی روشن است. به زبان ساده در چنین مقدماتی گفته می‌شود که موضوع اول با موضوع دوم رابطه‌ای ندارند، هم‌چنین موضوع دوم با موضوع سوم رابطه‌ای ندارند. اما آیا از چنین مقدماتی می‌توان نتیجه گرفت که موضوع اول با موضوع سوم بدون رابطه است؟ مسلماً جواب منفی است.

---

1. negative premises

بعضی از کتاب‌فروش‌ها ثروت‌مند نیستند و بعضی از ثروت‌مندان باسواد نیستند، پس بعضی از کتاب‌فروش‌ها باسواد نیستند!

شنیده‌اید کتاب‌فروشی بی‌سواد باشد؟ اصلاً نباید به نتیجهٔ استدلال توجه کرد، زیرا ثروت‌مندانی که کتاب‌فروش نیستند، الزاماً همان‌هایی نیستند که بی‌سوادند. اگر این توضیحات کمی گیج‌کننده به نظر می‌رسد، باید آن دستورالعمل و قاعدهٔ منطقی را به خاطر سپرد که از دو مقدمهٔ منفی هیچ نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود. پس نمی‌پذیریم که بعضی از کتاب‌فروش‌ها با سواد نباشند، و می‌دانیم همهٔ کتاب‌فروش‌ها باسوادند؟

این رابطه وجود دارد که اگر عدد اول از عدد دوم کوچک‌تر باشد و عدد دوم نیز از عدد سوم کوچک‌تر باشد، می‌توان نتیجه گرفت که عدد اول از عدد سوم کوچک‌تر است. اما این تصوری خطاست که گمان کنیم اگر مجموعهٔ اول شامل مجموعهٔ دوم نباشد و مجموعهٔ دوم هم شامل مجموعهٔ سوم نباشد، پس مجموعهٔ اول شامل مجموعهٔ سوم نیست. به مثال زیر توجه کنید:

شما هیچ امیدی ندارید که عضو یکی از احزاب سیاسی شوید، زیرا شرایط عضویت در گروه ما را ندارید و تازه گروه ما هم هنوز به عنوان یک حزب سیاسی تأیید نشده است.

(اتفاقاً بر عکس! باید گفت که این شخص امید بیش‌تری دارد، زیرا این گروه باید به عنوان حزب سیاسی تأیید شود که کار دشواری است، اما آن شخص می‌تواند به‌راحتی در گروه‌های دیگری که به عنوان حزب سیاسی فعالیت می‌کنند، عضو شود.)

مغالطهٔ مقدمات ناسازگار[1]

در یک استدلال و قیاس معتبر و صحیح، همان طور که نیاز به رعایت قوانین استنتاج داریم، نیازمند وجود مقدمات صحیح نیز هستیم. اشکالی که در مغالطهٔ مقدمات متناقض وجود دارد این است که مقدمات آن نمی‌توانند با هم درست باشند؛ یعنی اگر استدلال دارای دو مقدمه باشد، اگر یکی از مقدمات درست باشد، مقدمهٔ دیگر نادرست خواهد بود و بر عکس. به عبارت دیگر، ما می‌توانیم مطمئن باشیم که

1. contradictory premises

یکی از مقدمات نادرست است و مسلماً چنین استدلالی نمی‌تواند نتیجهٔ درستی دهد.

همهٔ انسان‌ها صلح جو و مهربانند، اما این آدم ذاتاً شرور است و به دنبال مردم آزاری می‌گردد، بنابراین، اصلاً نباید او را انسان به حساب آورد.

نکتهٔ جالب در این مغالطه این است که در ظاهر، همهٔ قواعد منطقی رعایت می‌شود. برای افرادی که با علم منطق آشنایی ندارند این مسئله عجیب است که بشنوند با مقدمات متناقض و ناسازگار می‌توان هر نتیجه‌ای را ثابت کرد، اگر چه آن نتیجه نسبت به مقدمات کاملاً بی‌ربط باشد. اگر در مقدمات نوعی ناسازگاری وجود داشته باشد، با رعایت قواعد منطقی می‌توان هر نتیجهٔ عجیبی را استنتاج کرد. البته باید توجه داشت که رعایت قواعد منطقی به معنای معتبر بودن استدلال نیست، زیرا چنان که ذکر شد علاوه بر آن به مقدمات صحیح نیز نیاز داریم. مغالطهٔ مقدمات ناسازگار مغالطه‌ای است که می‌تواند در یک قیاس کاملاً منطقی ثابت کند که ماست، سیاه است! شخصی هنگام طلوع آفتاب ممکن است چنین استدلال کند:

ما می‌توانیم بگوییم الان روز است و الان روز نیست، حال می‌توانیم بگوییم اگر درست باشد که «الان روز است» هم‌چنین درست است که یا الان روز است یا ماست سیاه است؛ قبول کردیم که یا الان روز است یا ماست سیاه است، اما در مقدمه گفتیم که الان روز نیست، بنابراین، ماست سیاه است.

هیچ خطای منطقی در استدلال فوق وجود ندارد، ولی توجه به تناقض و ناسازگاری موجود در مقدمهٔ اول باعث می‌شود که عدم اعتبار استدلال فوق آشکار شود زیرا «الان روز است» و «الان روز نیست» دو جملهٔ متناقض و غیر قابل قبول هستند که نباید با هم وارد مقدمات یک قیاس شوند و الا همان‌طور که مشاهده می‌شود می‌توانند هر مدعایی را ثابت کنند.

منطق‌دانان در کتاب‌های منطقی بحث مفصلی را دربارهٔ تناقض و انواع قضایای متناقض و شرایط بر قراری تناقض میان دو قضیه مطرح می‌کنند که از بیان آن بحث در این‌جا صرف‌نظر می‌کنیم و تنها این نکته را یادآور می‌شویم: که تعریف تناقض تعریف دقیقی است که به وسیلهٔ آن می‌توان انواع قضایای متناقض را به راحتی شناخت، منطق‌دانان تناقض را چنین تعریف می‌کنند: «اختلاف دو قضیه به طوری که

اگر یکی از آن دو درست باشد دیگری حتماً نادرست خواهد بود». به عنوان مثال دو قضیهٔ زیر نمونه‌ای از شکل منطقی دو قضیهٔ متناقض هستند. «هر الف، ب است»، «بعضی از الف‌ها ب نیستند». از این دو قضیه تنها یکی می‌تواند درست باشد؛ مثلاً در مثال اول داشتیم که «هر انسانی صلح‌جو و مهربان است» و «بعضی از انسان‌ها صلح‌جو و مهربان نیستند». بنابراین، دو قضیهٔ متناقض نمی‌توانند هر دو صحیح باشند و استفاده از آن‌ها در یک استدلال باعث نتیجه‌گیری نادرست است.

معمولاً استفاده از دو قضیهٔ متناقض در مقدمات استدلال باعث اعتراض مخاطب می‌شود، اما شخص مغالطه کننده با سهولت بیش‌تر از دو مقدمه ناسازگار استفاده می‌کند. منظور از مقدمات ناسازگار این است که چه بسا دو مقدمه، شکل منطقی قضایای متناقض را نداشته باشند، اما تعریف تناقض بر آن‌ها صدق می‌کند و نمی‌توان هر دو قضیه را درست دانست و پذیرفت.

او در رشتهٔ خود کاملاً ماهر و کارکشته است، البته گاهی مانند آماتورها و افراد مبتدی مرتکب اشتباه‌های بزرگ هم می‌شود.

شخص گوینده یا نویسنده از مقدمات ناسازگار به گونه‌ای استفاده می‌کند که مخاطب هر دو را بپذیرد و با تسامح آن‌ها را درست بپندارد. اما چنان‌که ذکر شد وارد کردن چنین مقدماتی مسلماً موجب ارتکاب مغالطه خواهد شد. یکی از علائم مغالطه این است که نتیجهٔ استدلال ممکن است کاملاً به نقیض آن تبدیل شود؛ مثلاً در مثال اخیر از مقدمات مذکور می‌توان نتیجه‌گیری کرد که او شایستگی سرپرستی یک گروه را دارد، هم‌چنین می‌توان نتیجه گرفت که او باید هنوز در کنار افراد مبتدی کار کند.

مغالطهٔ افراد غیر موجود[1]

این قاعدهٔ منطقی ممکن است عجیب به نظر رسد که گاهی یک جمله و عبارت، یک حکم عام و کلی را بیان می‌کند، اما نمی‌توان حکم کلی را دربارهٔ بعضی از افراد آن موضوع به‌کار برد.

---

1. existential fallacy

همهٔ خطاهای او بخشیده می‌شود.

(این جمله می‌گوید: اگر او خطایی انجام دهد آن خطا بخشیده می‌شود، ولی از این جمله نمی‌توان نتیجه گرفت که او خطایی انجام داده است که بخشیده شود.)

جمله‌ای که دربارهٔ بعضی از افراد یک مجموعه حکمی می‌دهد، به طور تلویحی وجود افراد آن مجموعه را فرض گرفته است.

بعضی از خطاهای او بخشیده می‌شود.

(از این جمله می‌توان فهمید که او خطاهایی انجام داده است که بعضی از آن‌ها بخشیده می‌شود.)

مغالطهٔ «افراد غیر موجود» وقتی صورت می‌گیرد که شخص در یک استدلال نتیجه‌ای بگیرد که دلالت بر وجود افراد موضوع آن دارد، در حالی که از مقدمات استدلال چنین چیزی فهمیده نمی‌شود. به ویژه اگر مقدمات یک استدلال دربارهٔ همهٔ افراد یا یک موضوع سخن بگوید یا دربارهٔ هیچ‌یک از افراد سخن نگوید و نتیجه دربارهٔ بعضی از افراد حکم کند، آن استدلال دچار مغالطه شده است.

هیچ حیوانی در کرهٔ مریخ نمی‌تواند تنفس کند و حیوانی که نتواند تنفس کند به دلیل کمبود اکسیژن به زودی می‌میرد. بنابراین، برخی حیوانات در کرهٔ مریخ در اثر کمبود اکسیژن به زودی می‌میرند.

در اصطلاح علم منطق به «هر» یا «هیچ» سور عمومی یا سور کلی گفته می‌شود و «برخی یا بعضی» سور وجودی نام دارند. در جملهٔ «بعضی الف‌ها، ب هستند»، وجود افراد الف قطعی است؛ یعنی می‌توانیم بگوییم: بعضی از انسان‌ها دانشمند هستند؛ اما نمی‌توانیم بگوییم: بعضی از انسان‌های بال‌دار دانشمند هستند، زیرا انسان بال‌داری وجود ندارد تا دربارهٔ او حکم کنیم، اما در جملهٔ «هر الف، ب است» وجود افراد الف لازم نیست؛ یعنی می‌توان گفت: هر انسان بال‌داری بال دارد. این جمله صادق است، زیرا نمی‌گوید که هم اکنون انسان بال‌داری وجود دارد که بال داشته باشد.

بیش‌تر منطق‌دانان معتقدند: در تحلیل دقیق منطقی، جملهٔ «هر الف ب است» را می‌توان به یک جملهٔ شرطی تبدیل کرد که می‌گوید: «اگر موجودی الف باشد، آن‌گاه

آن موجود دارای وصف ب است»، اما این جملهٔ شرطی به ما نمی‌گوید که آیا موجودی هست که الف باشد یا نه؟ با این توضیحات روشن شد که نمی‌توان از جملهٔ «الف ب است»، جملهٔ «بعضی الف‌ها ب هستند» را نتیجه بگیریم.[۱]

همهٔ افراد زندهٔ بالای شصت سال بازنشسته می‌شوند و افراد بازنشسته برای خانوادهٔ خود مستمری خواهند گرفت، پس برخی افراد بالای شصت سال برای خانوادهٔ خود مستمری می‌گیرند.

(چطور ممکن است که چنین افرادی وجود نداشته باشند، اما برای خانوادهٔ خود مستمری بگیرند.)

از نظر قواعد منطقی به هیچ وجه نمی‌توان از جمله‌ای با سور کلی، نتیجه‌ای گرفت که دارای سور وجودی باشد، اما در استعمالات روزمره گاهی چنین استنتاجی صورت می‌گیرد، بدون این‌که جنبهٔ مغالطی داشته باشد. رمز این مطلب و معیاری که بتوان به وسیلهٔ آن استدلال‌های مغالطی را تشخیص داد، این است که باید به موضوع قضیهٔ کلی نگاه کرد، اگر موضوع قضیهٔ کلی دارای افراد موجود باشد، می‌توان از آن قضیه، قضیهٔ دیگری با سور وجودی استنتاج کرد، در غیر این صورت، استدلال انجام شده مغالطی خواهد بود.

مغالطهٔ ایهام انعکاس[۲]

یکی از مباحث مهم در کتاب‌های منطقی بحث «عکس قضایا» است. منظور از عکس یک قضیه این است که جای طرفین آن قضیه را عوض کنیم؛ یعنی در قضیهٔ حملی، جای موضوع و محمول و در قضیهٔ شرطی جای مقدّم و تالی را عوض می‌کنیم؛ مثلاً عکس قضیهٔ «هر ایرانی مسلمان است». چنین خواهد بود: «هر مسلمانی

---

۱. این مطلب در ترجمه چنین جملاتی از زبان محاوره‌ای به زبان منطق ریاضی بهتر فهمیده می‌شود. «هر A ، B است» چنین ترجمه می‌شود $(x)(Ax \rightarrow Bx)$ و می‌خوانیم به ازای هر x اگر آن x، A باشد، آن‌گاه آن x، B است. و ترجمه «بعضی A ، B است» عبارت است از: $(\exists x)(Ax \& Bx)$ ؛ یعنی حداقل یک x وجود دارد که هم A باشد و هم B.

2. false conversion

ایرانی است» و قضیهٔ «اگر کسی در ایران به دنیا آمده باشد زبان فارسی می‌داند» عکس آن چنین است: «اگر کسی زبان فارسی بداند در ایران به دنیا آمده است».

مغالطهٔ ایهام انعکاس وقتی صورت می‌گیرد که کسی گمان کند که چون یک قضیه درست است، پس عکس آن نیز درست خواهد بود. البته این مغالطه در مورد قضایای شرطی کم‌تر اتفاق می‌افتد و خطاها و مغالطات مربوط به قضایای شرطی بیش‌تر به شکل اثبات تالی و نفی مقدّم صورت می‌گیرد که توضیح داده شد. لذا در این‌جا مغالطهٔ ایهام انعکاس را تنها دربارهٔ قضایای حملی توضیح خواهیم داد.

هر انسان خوشبختی ثروت‌مند است. بنابراین، شما در راه جمع‌آوری ثروت نباید از خود کوتاهی و سستی نشان دهید، زیرا ثروت‌مندی هر کسی خوش‌بختی اوست.

اگر بپذیریم که هر انسان خوش‌بختی ثروت‌مند است، آیا می‌توان نتیجه گرفت که هر ثروت‌مندی خوش‌بخت است؟ برای پاسخ به این سؤال خوب است به چند قاعدهٔ کوچکِ منطقی اشاره کنیم. این بحث شاید مشکل و پیچیده باشد اما ارزش یادگرفتن دارد. به طور کلی چهار نوع قضیهٔ حملی وجود دارد:

۱ـ هر الفی ب است.

۲ـ بعضی الف‌ها ب اند.

۳ـ هیچ الفی ب نیست.

۴ـ بعضی الف‌ها ب نیستند.

قواعد منطقی به ما می‌گوید که تنها نوع دوم و سوم دارای عکس مقبول هستند و اگر کسی از قضایای نوع اول و چهارم بخواهد عکس آن‌ها را نتیجه بگیرد، مرتکب مغالطهٔ ایهام انعکاس شده است.

بعضی از دانش‌جویان معلم هستند، پس بعضی از معلمان دانش‌جو هستند.

هیچ دانش‌جویی، دانش‌آموز دبیرستانی نیست، پس هیچ دانش‌آموز دبیرستانی، دانش‌جو نیست.

این دو استدلال که مبتنی بر استفاده از عکس قضایای نوع دوم و سوم است، هر دو معتبر و صحیح هستند، اما اگر کسی بخواهد از این‌که «هر دانش‌جویی دیپلمه است»

استفاده کند که «هر دیپلمه‌ای دانش‌جو است»، مرتکب خطا شده است، البته می‌تواند بگوید: «برخی دیپلمه‌ها دانش‌جو هستند». هم‌چنین در شکل (چهارم) از این‌که «بعضی از انسان‌ها ورزش‌کار نیستند» نمی‌توان نتیجه گرفت که «بعضی از ورزش‌کاران انسان نیستند».

بنابر توضیحات فوق نتیجه می‌گیریم که با پذیرش جملهٔ «هر انسان خوش‌بختی ثروت‌مند است» این نتیجه که «هر ثروت‌مندی خوش‌بخت است» مغالطه خواهد بود. ذکر این نکته لازم است که این مغالطه در قضایای نوع (اول) کم‌تر اتفاق می‌افتد،[1] زیرا اگر کسی بگوید: «همهٔ گربه‌ها حیوان هستند، پس همه حیوان‌ها گربه هستند»، خطا و مغالطه بودن سخن او آشکار است و مخاطبان به او اعتراض خواهند کرد. مغالطهٔ ایهام انعکاس بیش از هر شکل دیگر در قضایای نوع (چهارم) اتفاق می‌افتد که از فریبندگی بیش‌تری برخوردارند و تشخیص مغالطه در آن‌ها بیش‌تر است.

بعضی از مسلمانان طرفدار انقلاب نیستند، لذا به این نتیجه می‌رسیم که بعضی از طرفداران انقلاب، مسلمان نیستند.
(هیچ مسلمان عاقلی به چنین نتیجه‌ای نمی‌رسد!)

مغالطهٔ سوء تألیف[2]

مغالطهٔ سوء تألیف یکی از مغالطه‌های مشهور و شناخته شده از قدیم است که به وسیلهٔ ارسطو مطرح شده و همواره در کتاب‌های منطق کلاسیک به آن اشاره می‌شود. منطق‌دانان قدیم شکل‌های مختلف قیاس را توضیح می‌دادند و شرایط صحت هر یک را نیز بیان می‌کردند. پس در بحث صناعت مغالطه می‌گفتند: اگر در استدلالی یکی از قواعد و شرایط تألیف قیاس رعایت نشود، در آن استدلال، مغالطهٔ سوء تألیف صورت گرفته است. فقدان شرایط در تألیف قیاس ممکن است کاملاً آشکار باشد و

---

۱. منطق‌دانان این نکته را تذکر داده‌اند که این نوع قضایا اگر چه عکس کلی ندارند چون عکس موجبهٔ کلیه همیشه موجبهٔ کلیه نیست اما عکس آن‌ها می‌تواند به صورت موجبهٔ جزئی در نظر گرفته شود تا در همهٔ موارد صادق باشد، مثلاً از قضیهٔ «هر ژاپنی آسیایی است» می‌توان نتیجه گرفت «برخی از آسیایی‌ها ژاپنی هستند».

2. illicit process

تشخیص آن برای همگان امکان‌پذیر باشد، مانند مثال زیر:

بعضی از دانش‌جویان کارگر هستند.

بعضی از کارگران کوشا هستند.

همهٔ دانش‌جویان کوشا هستند.

در برخورد با استدلال فوق هر کسی متوجه اشکال می‌شود و خواهد گفت که از مقدمات جزئی نمی‌توان نتیجه کلی گرفت، اما چنان‌که به برخی مثال‌های آن اشاره خواهیم کرد، گاهی سوء تألیف در قیاس بسیار مبهم و مخفی است و استدلال در ظاهر معتبر به نظر می‌رسد. تشخیص چنین مغالطاتی آسان نیست و گاهی ظرافت مطلب به حدی است که تنها اهل فن و افراد آشنا به همهٔ قواعد و شرایط قیاس‌ها می‌توانند از عهدهٔ تشخیص مغالطه برآیند.

در کتاب‌های منطق قدیم توضیح بیش‌تری دربارهٔ مغالطهٔ سوء تألیف وجود ندارد و در واقع، برای اجتناب از این مغالطه، نوآموز منطق به کلیهٔ قواعد و شرایط قیاس‌ها ارجاع داده می‌شود. در این‌جا قاعدهٔ مفیدی را معرفی می‌کنیم که به وسیلهٔ آن می‌توان مغالطات زیادی راکه ناشی از سوء تألیف هستند، کشف کرد. این قاعده ما را نسبت به بسیاری از قواعد و شرایط انواع قیاس‌ها بی‌نیاز می‌کند. قبل از بیان این قاعده لازم است به توضیح اصطلاح «حد فراگیر»[1] بپردازیم. حد فراگیر کلمه‌ای است که در دو جا قرار می‌گیرد:

الف) موضوع قضایای کلی (چه مثبت و چه منفی)، مانند هر *الف* ب است، هیچ *الف* ب نیست.

ب) محمول قضایای منفی (چه جزئی و چه کلی)، مانند بعضی از *الف‌ها* ب نیستند، هیچ *الف* ب نیست.

منظور از حد فراگیر این است که در جملهٔ به‌کار برده شده، حکمی که بیان می‌کنیم دربارهٔ همهٔ افراد آن کلمه است؛ مثلاً در این جملهٔ «هر ایرانی آسیایی است»، کلمهٔ ایرانی موضوع قضیهٔ کلی مثبت و لذا یک حد فراگیر است.

---

۱. Distubuted term؛ حد فراگیر یا حد تعمیم یافته یا حد منبسط.

حال با تعریف این اصطلاح به بیان آن قاعده می‌پردازیم: اگر کلمه‌ای در نتیجهٔ یک استدلال، حد فراگیر باشد باید در مقدمات نیز حد فراگیر باشد. با دانستن قاعدهٔ فوق اکنون به مثال‌هایی از مغالطات گوناگون که ناشی از سوء تألیف هستند اشاره می‌کنیم:

همهٔ دوچرخه سواران دارای فکر اقتصادی هستند و هیچ کشاورزی دوچرخه سوار نیست، پس هیچ کشاورزی دارای فکر اقتصادی نیست.

شاید به نظر رسد که این استدلال، استدلال درستی است، اما از دو راه می‌توان مغالطی بودن آن را آشکار کرد: یکی این‌که، اگر به جای فکر اقتصادی داشتن از کلمهٔ دیگری، مثل مردن استفاده کنیم، استدلال فوق چنین نتیجه می‌دهد که هیچ کشاورزی نمی‌میرد!

راه دیگر، استفاده از قاعدهٔ مذکور است. کلمهٔ دارای فکر اقتصادی در نتیجهٔ قیاس، محمول یک قضیهٔ منفی است، بنابراین، این کلمه در نتیجهٔ استدلال یک حد فراگیر است. اما در مقدمه اول محمول یک قضیهٔ کلی مثبت است، بنابراین، در مقدمه یک حد فراگیر نیست.[1] مثال دیگر این‌که:

بعضی از دانش‌جویان کارگرند و بعضی از دیپلمه‌ها کارگر نیستند. بنابراین، بعضی از دانش‌جویان دیپلمه نیستند.

به نظر می‌رسد که این قیاس، قیاس درستی باشد، اما نتیجهٔ آن نامقبول است. با توجه به قاعده می‌توان به اشکال این استدلال پی برد و آن این‌که کلمهٔ دیپلمه در نتیجهٔ قیاس، محمول یک جملهٔ منفی است. بنابراین، حد فراگیر است، اما در مقدمهٔ دوم، این کلمه حد فراگیر نیست، زیرا موضوع یک قضیه جزئی است[2]

همهٔ پلیس‌ها ورزش‌کارند و همهٔ پلیس‌ها قد بلندند، بنابراین، همهٔ ورزش‌کاران قد بلندند.

در این استدلال نیز می‌توان مشاهده کرد که کلمهٔ ورزش‌کاران در نتیجه، حد

---

۱. شکل منطقی استدلال فوق قیاس شکل اول است و می‌دانیم که شرط صحت و انتاج قیاس شکل اول موجبه بودن صغرا و کلیه بودن کبراست و استدلال فوق شرط اول؛ یعنی موجبه بودن صغرا را ندارد. (هیچ کشاورزی دوچرخه سوار نیست.)

۲. شکل منطقی این قیاس، مانند شکل دوم است که شرط کلی بودن کبرا در قیاس فوق رعایت نشده و بنابراین، نتیجهٔ آن غیر معتبر است.

فراگیر است، زیرا موضوع یک قضیهٔ کلی قرار گرفته است. اما این کلمه در مقدمهٔ اول، محمول یک قضیهٔ کلی است و فراگیر نیست، بنابراین، نمی‌توان از چنین مقدماتی نتیجهٔ مذکور را به دست آورد.[۱]

همان‌طور که مشاهده می‌شود مغالطات مربوط به سوء تألیف دارای اشکال و مثال‌های گوناگونی هستند که تعداد زیادی از آن‌ها به وسیلهٔ قاعدهٔ مذکور قابل تشخیص می‌باشند. در این‌جا مناسب است به قاعدهٔ مشابه دیگری اشاره کنیم تا برخی دیگر از مغالطات ناشی از سوء تألیف قیاس را بتوانیم تشخیص دهیم. طبق این قاعده در یک قیاس باید حد وسط دست کم در یکی از دو مقدمه حد فراگیر باشد؛ به عنوان مثال اگر در قیاس زیر:

همهٔ عکاسان هنرمندند، همهٔ نقاشان خردمندند، پس همهٔ عکاسان نقاشند.

کلمهٔ هنرمند حد وسط باشد، اما چون در هر دو مقدمه، محمول یک قضیهٔ کلی مثبت قرار گرفته، بنابراین، در هیچ موردی حدفراگیر نیست، لذا نتیجهٔ قیاس فوق مقبول نمی‌باشد.[۲] قاعدهٔ مذکور ما را در تشخیص مغالطات مخفی‌تر یاری خواهد داد؛ مثلاً:

همهٔ دروازه‌بان‌ها فوتبالیست هستند، بعضی از فوتبالیست‌ها گلزن هستند، بنابراین، بعضی از دروازه‌بان‌ها گلزن هستند.

نتیجهٔ این استدلال این می‌شود که اگر بعضی از دروازه‌بان‌ها گلزن باشند، حتماً باید به تیم خود گل بزنند! اما قاعدهٔ منطقی فوق به ما می‌گوید که این استدلال مغالطی است، زیرا حد وسط، یعنی «فوتبالیست» در هیچ‌یک از دو مقدمه، حد فراگیر نیست. استدلال فوق، مانند این است که بگوییم: همهٔ گربه‌ها حیوانند و بعضی از حیوان‌ها سگند، پس بعضی از گربه‌ها سگند.[۳]

نکتهٔ قابل توجه این که مثال‌هایی که تاکنون ذکر شد همه به شکل ساده و بدون

---

۱. شکل منطقی استدلال، مانند شکل سوم قیاس‌های اقترانی است که شرایط لازم را دارد، اما نتیجهٔ چنین حالتی باید جزئی باشد نه کلی.

۲. این قیاس به شکل دوم است که در آن، شرط اختلاف دو مقدمه در سلب و ایجاب رعایت نشده است.

۳. شکل منطقی دو استدلال فوق، مانند شکل اول قیاس است که در آن شرط کلیت کبرا رعایت نشده است.

زواید است. گاهی همین مثال‌ها اگر از حالت و شکل منطقی خود خارج شده و با عبارت‌پردازی‌های مختلف در یک متن بیان شوند، تشخیص مغالطی بودن آن‌ها بسیار مشکل‌تر خواهد بود.

شغل معلمی شغل محترم و شریفی است و می‌دانیم که در کشور ما افرادی که بیش‌ترین فایده را برای جامعه و محیط علمی و فرهنگی کشور دارند، آموزگاران مدارس هستند. اعضای این مجتمع علمی افرادی هستند که سال‌های زیادی از عمر خود را در این شغل شریف صرف کرده‌اند. بنابراین، فایدهٔ زیادی به جامعهٔ علمی و فرهنگی کشور رسانده‌اند.

شکل منطقی استدلال فوق در قالب یک قیاس چنین است:

بعضی از آموزگاران فایدهٔ زیادی به کشور رسانده‌اند، اعضای این مجتمع علمی آموزگارند (یا بعضی از آموزگاران اعضای این مجتمع علمی هستند)، پس اعضای این مجتمع علمی فایدهٔ زیادی به کشور رسانده‌اند.

در این استدلال نیز مشاهده می‌شود که حد وسط در هیچ‌یک از دو مقدمه حد فراگیر نیست.[1]

---

۱. البته می‌توان استدلال فوق را مثالی برای مغالطه تقسیم نیز دانست.

تمرین‌های فصل پنجم ـ مغالطات صوری

تعیین کنید در هر یک از موارد زیر چه مغالطه‌ای به کار رفته است:

۱. این شرکت دارای مشکلات مالی فراوانی است؛ زیرا ۴۰ کارگر و کارمند دارد و همهٔ آن‌ها در مسائل مالی دارای مشکل هستند.

۲. اگر کامپیوترهایی در دوره رضاخان در ایران مونتاژ شده باشند، سرعت و حافظه پایینی دارند. با این حال خوب است برخی از این کامپیوترها نه از جهت استفاده کاری، بلکه از جهت قدمت تاریخی نگاه داشته شود.

۳. بعضی از اروپایی‌ها صهیونیست نیستند و هیچ صهیونیستی مسلمان نیست. بنابراین بعضی از اروپایی‌ها مسلمان نیستند.

۴. آقای مسعودی‌مهر که دیروز در این داگاه محاکمه شد، متهم به اختلاس است، زیرا شنیده‌ام که افراد متهم به اختلاس در این دادگاه محاکمه می‌شوند.

۵. فلزها و چوب‌ها دو نوع ماده مجزا هستند و هیچ فلزی چوب نیست. از طرفی می‌دانیم که ساختمان مولکولی چوب‌ها به گونه‌ای است که هیچ چوبی نمی‌تواند به شکل مایع باشد. به طریق اولی می‌توان نتیجه گرفت که هیچ فلزی به شکل مایع نیست.

۶. این کتاب طوری نوشته شده که به تمام سؤالات خواننده در مورد روشهای زنبورداری و تولید عسل پاسخ بگوید. البته اگر شما جواب چند سؤالتان را در آن نیافتید، بخاطر این است که نویسنده نیازی برای مطرح کردن برخی موضوعات احساس نکرده است. چنین کتاب‌های جامعی در همهٔ رشته‌ها مورد نیاز است.

۷. هر زن معدن‌کار در ایران از وضعیت سخت کاری و دست‌مزد کم خود ناراضی است. بهتر است تلاش کرد تا حد ممکن ساعات کاری بخشی از این معدن‌کاران را کاهش و دستمزدشان را افزایش دهیم.

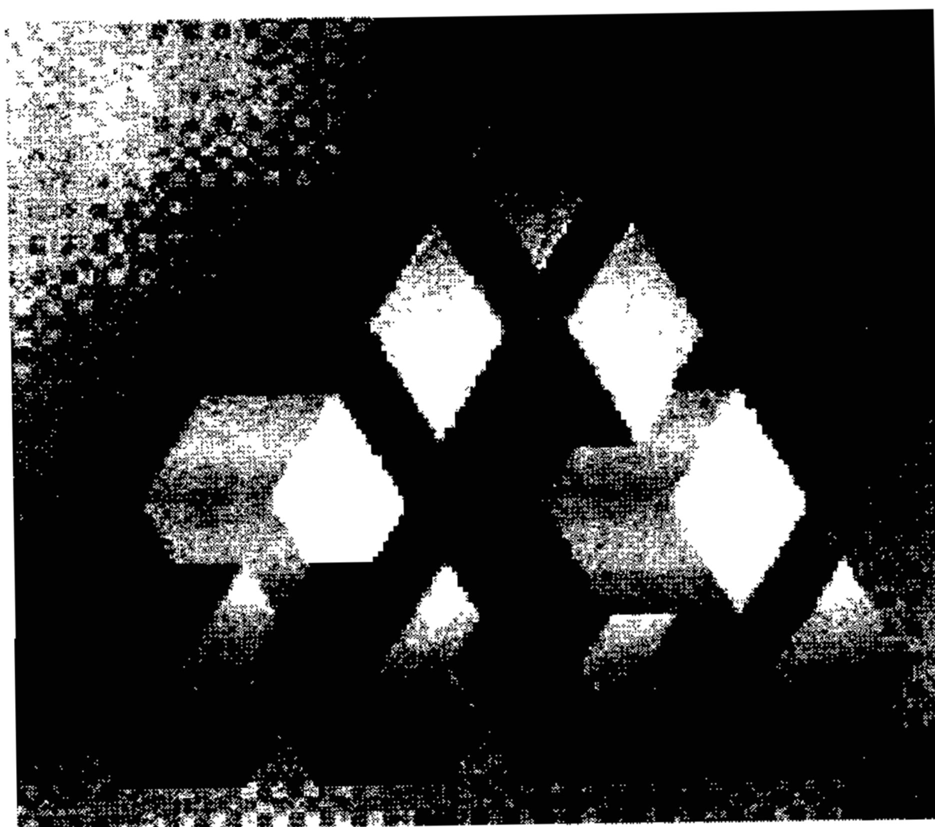
۸. اگر کشوری از حالت تک‌محصولی بودن اقتصاد خارج شود، درآمد ارزی آن بالا خواهد رفت.

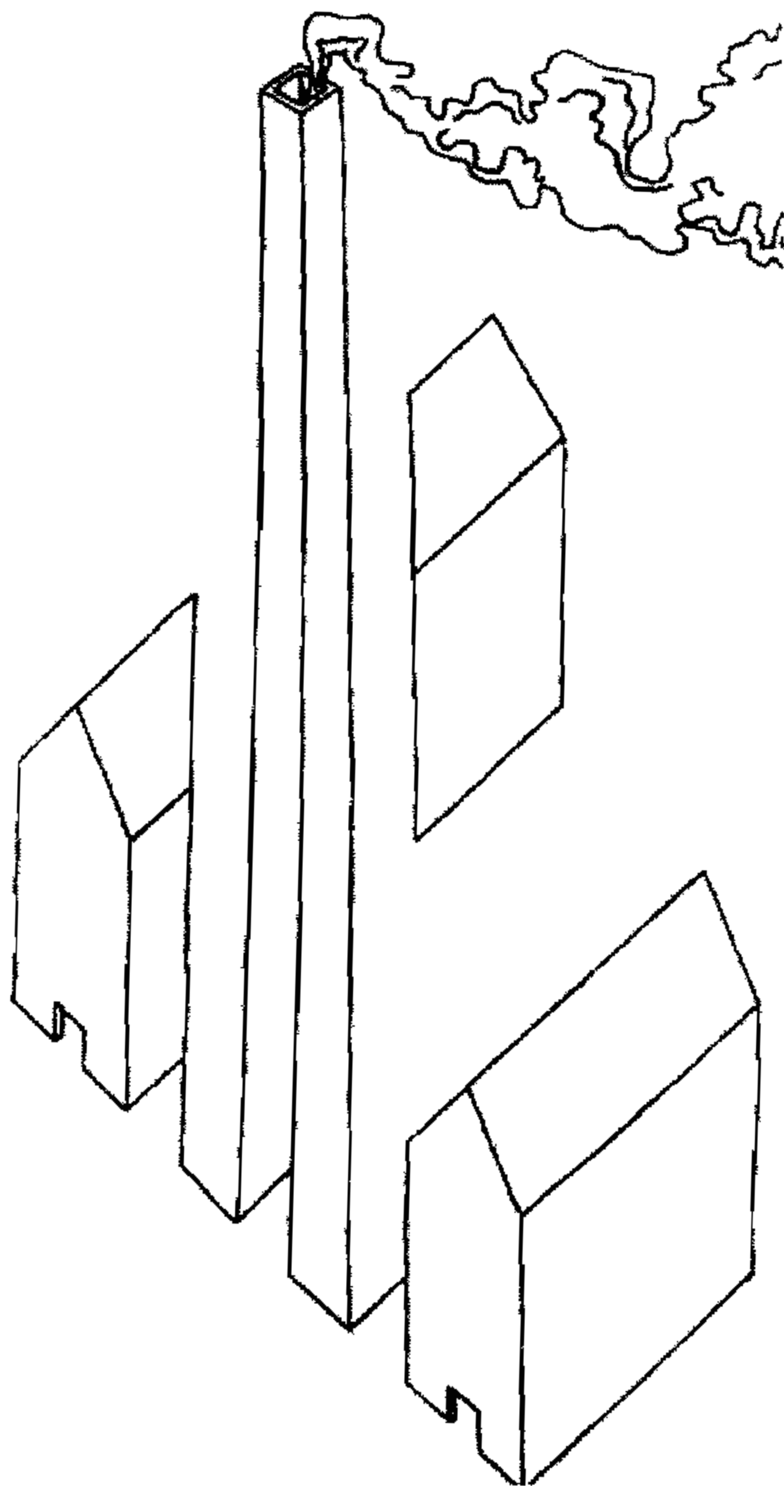
۹. در مسیر حرکت خود دقت کنید که اگر به جنگلی با درختان سرسبز و انبوه رسیدید، بدانید که در شمال دریاچه هستید. زیرا طبق اطلاعاتی که در مورد جغرافیایی این منطقه به دست آورده‌ایم، شمال دریاچه را جنگلی انبوه از درختان سرسبز پوشانده است.

۱۰. او شخصیت مرموز و پیچیده‌ای دارد. زیرا می‌دانید که دارای فعالیتهای سیاسی گسترده‌ای است و طبعاً مرموز و پیچیده بودن هم صفت اجتناب‌ناپذیر فعالیت‌های سیاسی است.

۱۱. اگر همسرتان دارای تحصیلات دانشگاهی باشد در مسائل علمی تفاهم خوبی خواهید داشت. اما متأسفانه همسرتان تحصیلات دانشگاهی ندارد، لذا انتظار نداشته باشید که در مسائل علمی به تفاهم برسید.

۱۲. برخی از عشایر اهل زراعت هم هستند. زیرا می‌دانیم اگر چه همهٔ عشایر دامدارند اما بعضی از دامداران زراعت هم می‌کنند.





فصل ششم

مغالطه در استدلال (۲)

مغالطات ناشی از یک پیش‌فرض نادرست[1]

اشاره

در فصل قبل با مغالطات صوری به عنوان دسته‌ای از استدلال‌های مغالطه‌آمیز آشنا شدید، اما چنان که گفته شد، نادرستی استدلال، علاوه بر شکل و صورت ظاهری، ممکن است ناشی از نادرستی مقدمات آن نیز باشد. به استدلال زیر توجه کنید:

حمید انسان است
هر انسانی شاعر است
پس حمید شاعر است

استدلال فوق از نظر صورت و رعایت قوانین استدلال اشکالی ندارد، اما در عین حال، استدلال نادرستی است، زیرا مقدمهٔ دوم که کبرای قیاس نامیده می‌شود، به صورت کلی می‌گوید: «هر انسانی شاعر است»، اما این فرض، فرض درستی نیست.

---

1. wrong presuppositions

با توجه به مثال بالا می‌توان این نکته را دریافت که با جایگزین شدن پیش‌فرض‌های خطای دیگر به جای مقدمهٔ دوم (کبرای قیاس). بی‌نهایت استدلال نادرست قابل تصور است که به معنایی، هر یک از آن‌ها مغالطه و خطایی در اندیشه است. اما در میان انواع گزاره‌های نادرست، موارد خاصی وجود دارد که از شیوع و رواج بیش‌تری برخوردار است و معمولاً شاهد هستیم که این گزاره‌ها به عنوان پیش‌فرضِ بیان‌نشده در یک استدلال مورد استفاده قرار می‌گیرند و موجب عدم اعتبار آن استدلال می‌شوند. بعضی از این پیش‌فرض‌ها عبارت‌اند از:

ـ هر پدیده یا عقیدهٔ به یادگار مانده از گذشته مقبول و درست است. (مغالطهٔ سنت‌گرایی)

ـ هر پدیده یا عقیده‌ای که در گذشته سابقه نداشته باشد، مردود و نادرست است. (مغالطهٔ عدم سابقه)

ـ هر پدیده یا عقیدهٔ نو و جدید، مقبول و درست است. (مغالطهٔ تجدد)

ـ هر پدیده یا عقیدهٔ به یادگار مانده از گذشته مردود و نادرست است. (مغالطهٔ سنت‌گریزی)

ـ افراد فقیر و تهی‌دست دارای شخصیت مثبت و افکار درست هستند. (مغالطهٔ برتری فقر)

ـ افراد ثروت‌مند و متمول دارای شخصیت مثبت و افکار درست هستند.(مغالطهٔ برتری ثروت)

ـ هر موضوعی که اکثریت مردم نسبت به آن نظر مساعد داشته باشند، درست است.(مغالطهٔ توسل به اکثریت)

ـ در هر دو حادثهٔ متوالی، حادثهٔ اول علتِ حادثهٔ دوم است. (مغالطهٔ علت شمردن امر مقدّم)

ـ در هر دو حادثهٔ هم‌زمان، یک حادثه علتِ حادثهٔ دیگر است. (مغالطهٔ علت شمردن امر مقارن)

ـ اگر اجزای مجموعه‌ای دارای وصفی باشند، کل آن مجموعه نیز دارای آن وصف

خواهد بود.(مغالطهٔ ترکیب)

ـ اگر کل مجموعه‌ای دارای وصفی باشد، اجزای آن مجموعه نیز دارای آن وصف خواهند بود. (مغالطهٔ تقسیم)

ـ در هر بحثی که با دو نظریه یا طرح مخالف روبه‌رو هستیم، همواره، باید نظریهٔ میانه و بینابین را به عنوان نظریهٔ و طرح صحیح انتخاب کنیم. (مغالطهٔ میانه‌روی)

ـ در وقوع یک امر محتمل نتیجهٔ مراتب قبلی در مراتب بعدی مؤثر است. (مغالطهٔ قماربازان)

مغالطهٔ سنت‌گرایی[1]

مغالطهٔ سنت‌گرایی وقتی صورت می‌گیرد که کسی کهنه و قدیمی بودن مطلبی را دلیل درستی یا خوبی آن بداند؛ یعنی گمان کند که چون این اعتقاد یک اعتقاد قدیمی است، پس درست است، یا چون این کار از قدیم انجام می‌شده، پس خوب و پسندیده است.

مطمئناً این کار ضرری برای شما ندارد. این شیوه‌ای است که همیشه انجام می‌شده و ما هم همان را ادامه خواهیم داد.

نمونهٔ برجستهٔ این مغالطه، تئوری ادموند بورک (Edmond Burke) است که محافظه کاری را شعار خود قرار داده بود و استدلال می‌کرد که مثلاً فلان روش سیاسی نزد گذشتگان مقبول بوده و مطابق آن عمل می‌شده است. و در آن اداره و تدبیر حکومت تاکنون با مشکل خاصی برخورد نکرده؛ پس آن روش سیاسی درست بوده است و ما نیز از همان روش پیروی خواهیم کرد.

سنت‌گرایی و میل به پذیرش اعتقادات گذشتگان، گرایش رایجی میان همهٔ مردم است، اما مسلماً قدمت یک اعتقاد هرگز نمی‌تواند دلیلی بر صحت آن باشد. می‌توان علل گوناگونی برای ارتکاب این مغالطه در نظر گرفت، مانند گرایش‌های باطنی و

---

1. argumentum ad antiquitam

تعلق خاطر به برخی اندیشه‌ها، آداب و رسوم و نیز صرفه‌جویی و به تعبیر درست‌تر، سستی و تنبلی در فکر کردن. بسیاری از مردم ترجیح می‌دهند از اندیشه‌ها و شیوه‌های قبلی خود یا گذشتگان خود دست بر ندارند تا زحمت طاقت‌فرسای نقد و بررسی و تغییر و تحول را برخود هموار نکنند. کسانی که مرتکب مغالطه سنت‌گرایی می‌شوند، گاهی استدلال خود را با مسئلهٔ ادامه دادن راه گذشتگان موجه‌تر جلوه می‌دهند:

پسرم! پدران ما جد اندر جد نقاش بوده‌اند و تو باید سعی کنی که این شغل را در خاندان ما زنده نگه‌داری.

جنبهٔ دیگر مغالطهٔ سنت‌گرایی، مسئلهٔ عادت است. افراد با تکرار یک عمل خاص و مداومت بر شیوه‌های خاصّ زندگی، با آن مأنوس می‌شوند و به سختی می‌توانند در رفتاری که به آن عادت کرده‌اند، تغییر ایجاد کنند. در این حالت می‌توان به خوبی مشاهده کرد که روحیهٔ تنبلی و عدم پویایی و تحرک، باعث می‌شود که فرد بر عادات پیشین خود اصرار ورزد و از تغییر آن‌ها خودداری کند. مغالطه در این‌جا هنگامی رخ می‌دهد که شخصی مسئلهٔ عادت خود را برتر از استدلال و منطق بداند و گمان کند که اگر فردی به کاری عادت کند که دارای اشکالات و نواقصی است، این عادت دلیل خوبی برای انجام آن کار بوده و باعث می‌شود که کسی نتواند به او خرده بگیرد و خطای او را تذکر دهد.

من از بچگی عادت کرده‌ام که به حالت درازکش کتاب بخوانم، باز می‌گویی از نظر علمی درست نیست؟!

سخت‌ترین حالت این مغالطه عادات اجتماعی است که می‌توان از آن به آداب و رسوم تعبیر کرد. البته آداب و رسوم ملل مختلف طبعاً متفاوت است و نمی‌توان بدون دلیل بعضی را بهتر از بقیه دانست، اما جنبهٔ مذمومِ تعصبِ بر آداب و رسومِ خاص، این است که با این که خطا بودن یکی از آداب و رسوم، قطعی و یقینی است، ولی باز هم عده‌ای نمی‌خواهند از آن دست بردارند، لذا این سخن موهوم و غیرمنطقی را شعار خود قرار می‌دهند که پیشینیان و نیاکان ما چنین می‌کرده‌اند و ما باید این سنت را

زنده نگه داریم. نمونهٔ چنین آداب و رسومی در برخی سنت‌های خرافی و غیر عقلی کشور خود ما نیز وجود دارد که می‌توان به مسئلهٔ چهارشنبه سوری و پریدن از روی آتش و دیگر مسئلهٔ سیزده بدر اشاره کرد.

قرآن کریم بارها و بارها به مسئلهٔ سنت‌گرایی به عنوان یکی از لغزش‌های بزرگ عقل اشاره کرده است. از جمله:

وَ کَذٰلِکَ ما أَرسَلنا مِن قَبلِکَ في قریةٍ مِن نَذیرٍ إلاّ قالَ مُترَفوها إنّا وَجَدنا آبائَنا عَلیٰ أُمّةٍ وإنّا عَلیٰ آثارِهم مُقتدونَ * قالَ أَوَلَو جِئتُکُم بِأَهدیٰ ممّا وَجَدتُم عَلَیهِ آباءَکُم قالوا إنّا بِما أُرسِلتُم بِهِ کافِرونَ[1]؛

و هم‌چنین در هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیامبر بیم‌دهنده‌ای نفرستادیم، مگر این‌که اشراف و افراد خوش‌گذران گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و از رفتار آن‌ها پیروی می‌کنیم. (پیامبرشان) می‌گفت: حتی اگر من آیینی هدایت بخش‌تر از آن‌چه پدرانتان را بر آن یافتید آورده باشم (آیا باز هم از آن‌ها پیروی می‌کنید) می‌گفتند: (آری) ما به آن‌چه شما به آن مبعوث شده‌اید، کافریم!

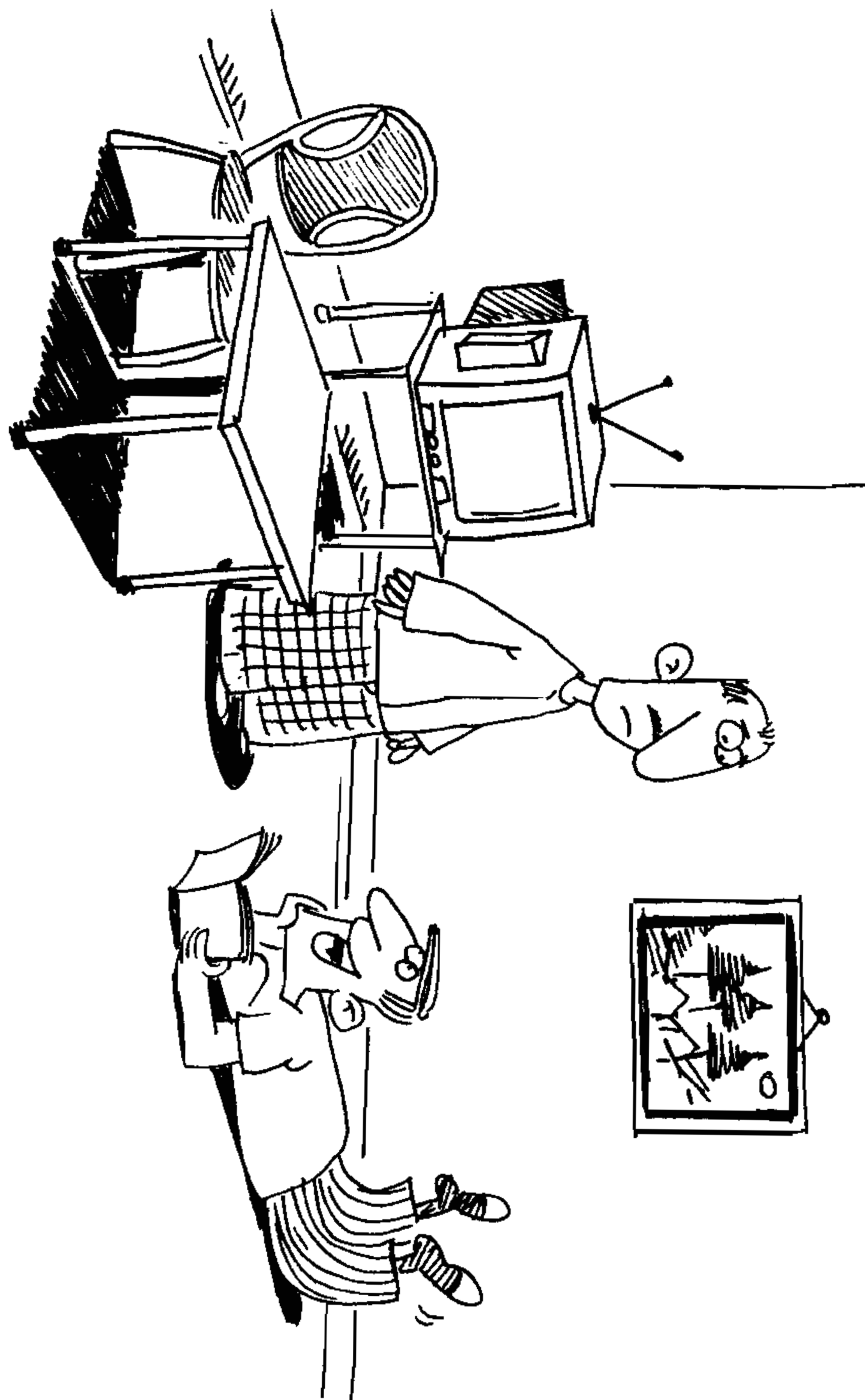
پاسخ پیامبران الهی بهترین روش برخورد با این مغالطه را به ما می‌آموزد. همان‌طور که در آیهٔ فوق ملاحظه کردید، پیامبران به جای توجه به قدمت یک اندیشه توجه مخاطبان خود را به محتوای اندیشه‌ها معطوف می‌کردند و می‌فرمودند که باید به تعالیم آیین‌های مختلف نگاه کرد و دید کدام یک به هدایت نزدیک‌تر است. در برخی موارد و در آیات دیگر قرآن کریم به نقد اندیشه و شیوهٔ گذشتگان به عنوان راهی برای پاسخ به این مغالطه اشاره شده است.

وَإذا قیلَ لَهُمُ اتّبِعوا ما أَنزَلَ اللهُ قالوا بَل نَتّبِعُ ما أَلفینا عَلیهِ آبائُنا أَوَلَو کانَ آباؤُهُم لایَعقِلون شَیئاً وَلا یَهتدونَ[2]؛

و هنگامی که به آن‌ها گفته شود: از آن‌چه خداوند نازل کرده پیروی کنید گویند: نه، بلکه ما از آن‌چه پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می‌کنیم. آیا اگر پدرانشان چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت نشده بودند، آیا باز هم از آن‌ها پیروی می‌کنند؟!

---

۱. زخرف (۴۳) آیات ۲۳ و ۲۴.
۲. بقره (۲) آیهٔ ۱۷۰.



من از بچگی عادت کرده‌ام که به حالت درازکش کتاب بخوانم، باز می‌گویی از نظر علمی درست نیست؟

مغالطهٔ عدم سابقه[1]

مغالطهٔ عدم سابقه ریشه در این طرز فکر دارد که هر چیز خوب و با ارزشی، تاکنون انجام شده و هر مطلب درستی تاکنون بیان شده است. این مغالطه بیش‌تر در مسائل علمی مطرح است، به این ترتیب که عده‌ای گمان می‌کنند قدما و گذشتگان به اندازهٔ کافی هوش و درایت داشته‌اند که اگر کاری مفید و با ارزش می‌بود، حتماً تاکنون آن را تشخیص داده بودند و به انجام آن اقدام می‌کردند. لذا کاری که تازه مطرح می‌شود، به علت عدم سابقه مردود و خطاست؛ یعنی در مفید و با ارزش بودن آن باید تردید کرد.

> اگر ورزش صبحگاهی این قدر که شما می‌گویید برای تندرستی مفید بود، پس چرا قدیمی‌ها تا حالا این کار را انجام نداده‌اند.

مغالطهٔ عدم سابقه رابطهٔ نزدیکی با سنت گرایی دارد، اما می‌توان میان آن‌ها تفکیک قائل شد. در سنت‌گرایی به قدمت یک اندیشه یا عمل برای درست بودن آن استدلال می‌شود؛ یعنی شخص یا گروهی که به کاری عادت کرده‌اند یا اندیشه‌ای را از گذشتگان به ارث برده‌اند، آن گاه که آن عمل یا اندیشه مورد نقد قرار می‌گیرد، این افراد، قدیمی و سنتی بودن آن را دلیل درستی آن دانسته و به این وسیله از آن عمل یا اندیشه دفاع می‌کنند. اما مغالطهٔ عدم سابقه حربه و وسیله‌ای است برای مخالفت با هر پیشنهاد جدید و چنین استدلال می‌شود که اگر این کار و این پیشنهاد خوب و مفید بود، گذشتگان تاکنون آن را انجام داده بودند.

> مردم تا حالا هیچ‌وقت به این همه برنامه تفریحی در رادیو و تلویزیون احساس نیاز نکرده‌اند، امروزه نیز مردم به چنین برنامه‌هایی در این حد گسترده نیاز ندارند.

مغالطهٔ عدم سابقه را می‌توان مغالطهٔ محافظه کاران دانست. سیاست محافظه کاری این است که شخص تمام تلاش خود را معطوف حفظ وضعیت موجود و مخالفت با هر نوع تغییر و تحول می‌کند. نمونه‌ای از محافظه کاری و ارتکاب مغالطهٔ عدم سابقه

---

1. Non - anticipationa

را می‌توان در دوران پیش از انقلاب اسلامی از سوی روحانیون مخالف حضرت امام خمینی ﷺ نشان داد. حضرت امام در این‌باره می‌فرمایند:

حالا چند صد سال است که تبلیغ کرده‌اند، به طوری که خود آخوندها هم باور کرده‌اند، خود آخوندها هم باور کرده‌اند که «ما را چه به سیاست؟ ... آقا ما چه کار داریم به سیاست؟! سیاست را بگذار برای اهلش، ما مسائل دین می‌گوییم»[1]

استدلال بسیاری از این روحانیون چیزی نبود جز مغالطهٔ عدم سابقه، آن‌ها می‌گفتند: ما باید تنها به مسائل دینی و عبادی بپردازیم و مسئلهٔ سیاست، حکومت، ولایت فقیه و... به ما ربطی ندارد و اساساً کار درستی نیست، زیرا اگر کار درستی بود تا حالا علما و روحانیون قدیم آن را مطرح کرده بودند. ما می‌بینیم که پرداختن به مسائل حکومت و ولایت سیاسی فقیه میان علمای گذشته سابقه ندارد، پس درست نیست!

قرآن کریم به ارتکاب این مغالطه از سوی کفار اشاره کرده و می‌فرماید: آن‌ها برای رد دعوت پیامبران الهی چنین استدلال می‌کردند که سخنان شما در میان گذشتگان ما، سابقه ندارد، پس خطاست و ما آن را نمی‌پذیریم:

فَلَمّا جاءَهُم موسیٰ بآیاتِنا بیِّناتٍ قالوا ما هذا إلاّ سِحرٌ مُفتَریٰ وَ ما سَمِعْنا بِهذا في آبائِنا الأوّلِیَن[2]؛

هنگامی که موسی با معجزات روشن ما به سراغ آن‌ها آمد گفتند: این چیزی جز سحر نیست که به دروغ به خدا نسبت داده می‌شود. ما هرگز چنین چیزی را از نیاکان خود نشنیده‌ایم.

مغالطهٔ تجدّد[3]

همان‌طور که اگر کسی گمان کند قدمت یک اندیشه و عمل نشانهٔ درستی آن است، دچار مغالطه می‌شود، هم‌چنین توهم درستی و صحت چیزی به دلیل تازه و جدید

---

۱. صحیفهٔ نور، ج۲، ص ۲۷، ۵۶/۱۱/۲۹.
۲. قصص (۲۸) آیهٔ ۳۶.

3. argumentum ad novitam

بودن آن هم یک مغالطه است. مغالطهٔ تجدد وقتی صورت می‌گیرد که کسی بخواهد از جدید و نو بودن چیزی، صحت و اعتبار آن را نتیجه بگیرد.

شما که با حرف من مخالفت می‌کنید، هیچ می‌دانید که این حرف مطابق با جدیدترین نظریه‌ها و تحلیل‌های جامعه‌شناسی است؟

شاید قبول این نکته عجیب باشد که هم قدمت و هم تجدّد که دو امر به ظاهر متعارض هستند، دست‌مایه و موجب ارتکاب مغالطه شوند. بیش‌تر انسان‌ها، هم اطمینان و امنیت امور قدیمی و سنتی را می‌خواهند و هم آراستگی و درخشش امور جدید و مطابق با روز را می‌پسندند. هر یک از این احساسات، اگر باعث کنار گذاشتن عقل و استدلال در نقد و بررسی‌های ما شوند، موجب ارتکاب مغالطه خواهند بود. مغالطهٔ تجدّد در نقطهٔ مقابل سنت‌گرایی قرار دارد و مبتنی بر این فرض است که همه چیز در حال رشد و پیش‌رفت می‌باشد، به همین علت هر چیز جدید و نوی که خبر از رشد و پیش‌رفت بیش‌تر دهد، باید پذیرفته شود.

ما از این پس غذاهای خود را مطابق با بهترین شیوه‌های طبخ غذا، یعنی شیوه‌های جدید تهیه خواهیم کرد!

ریشه‌های تاریخی اندیشهٔ تجدّد را می‌توان در دو مرحله جست و جو کرد: یکی پایان قرون وسطی و آغاز رنسانس که زدودن گرد و غبار سنگینِ چند صد ساله همه چیز را فرا گرفته بود و پیدایش انقلاب صنعتی و حرکت و جهش در علوم تجربی باعث ایجاد چنین توهمی شد که بشریت بر مرکب علم و دانش سوار شده و به پیش می‌تازد، بنابراین، هرگامی که علم به پیش برمی‌دارد و بلکه به طور کلی هر تحفه جدیدی که بشریت به ارمغان می‌آورد، نشانه رشد و تکامل است و در صحت و درستی آن نباید تردید روا داشت.

نقطهٔ عطف تاریخی دیگر در مسئلهٔ تجدّد، شخصیت و اندیشه‌های **هگل** است. هگل که در قرن هجده و نوزده (۱۷۷۰ ـ ۱۸۳۱ م.) می‌زیست و به مسئلهٔ پیش‌رفت و تکامل، جنبهٔ فلسفی بخشید و با پیش کشیدن مسئلهٔ تضاد درونی همهٔ موجودات و سیر آن‌ها به سوی وضعیت برتر (تز، آنتی‌تز و سنتز) چنین ادعا کرد که وضع جهان

طوری است که همهٔ موجودات رو به بهبودی و تکامل می‌روند. حالت اولیهٔ جهان حالت ما نامطلوبی بوده است، (اما جهان آهسته آهسته رو به پیش‌رفت و ترقی سیر می‌کند. هگل دامنهٔ این اصل را به همه چیز گسترش می‌داد، حتی مدعی بود که فلسفهٔ او نتیجه و سنتز فلسفه‌های فیلسوفان گذشته است، به همین دلیل از آن‌ها بهتر و برتر است. بعد از هگل اندیشهٔ تجدّد و پیش‌رفت چنان جا افتاد که همهٔ مردم تحصیل کرده و غیر تحصیل‌کرده، حتی عامی‌ترین مردم و افراد بی‌سواد نیز قائل به اندیشهٔ پیش‌رفت شدند. نمونهٔ بارز این تفکر در میان مکاتب فکری، از سوی مارکسیست‌ها ابراز شد که با اخذ فلسفهٔ هگلی معتقد بودند هر نوی از هر کهنه‌ای بهتر است. امروزه نیز در دنیای غرب شعار «پیش به سوی سال ۲۰۰۰» و نوید آغاز قرن بیست و یکم، حربهٔ کارآمدی است برای صحیح و موجه جلوه دادن هر فکر و برنامهٔ جدید.

به طور طبیعی، یکی از زمینه‌هایی که ارتکاب مغالطهٔ تجدّد در آن شیوع فراوان دارد، مسئلهٔ آگهی‌های تجاری، تبلیغات و تلاش برای به فروش رساندن هرچه بیش‌تر کالاهای تازه تولید شده است. در این زمینه سیطره و غلبهٔ تبلیغات بر افکار مردم باعث شده که جدید بودن یک کالا واقعاً به معنای بهتر بودن آن فهمیده شود. تبلیغات چنین وانمود می‌کند که کارخانه‌ها همواره با تولیدات جدید خود، محصولات بهتر و پیش‌رفته‌تری را به بازار عرضه می‌کنند. پودر لباس‌شویی جدید، خمیردندان جدید، خودکار جدید، پارچه جدید و ... همه و همه به دلیل جدید بودنشان خوب و با کیفیت بهتر و بالاتر هستند!

زندگی بهتر با محصولات جدیدتر!

نمونه و زمینهٔ مهم دیگر مغالطهٔ تجدّد، به ویژه در کشورهای جهان سوم و کشورهای مسلمان مسئلهٔ تضاد ارزش‌های جدید و پیش‌رفت‌های علمی و صنعتی با ارزش‌های سنتی و دینی است. در این میان، عده‌ای دچار مغالطهٔ سنت‌گرایی شده و به طور کلی از همهٔ اندیشه‌ها و ارزش‌های قدیمی و سنتی طرفداری کرده و مهر بطلان

به هر چیز جدید زده‌اند و حتی استفاده از دست‌آوردهای علمی و صنعتی، مانند رادیو، تلویزیون، تلفن، هواپیما و ... را جایز نشمرده‌اند.

از سوی دیگر، عده‌ای گروه اول را متحجر و کهنه‌پرست نامیده‌اند و معتقد شده‌اند که باید با پیش‌رفت علم و دانش پیش‌رفت و هر چیز کهنه را به زباله‌دان تاریخ انداخت. این عده، راز پیش‌رفت کشورهای صنعتی را همین امر می‌دانند و معتقدند که مانیز باید از همین دستور العمل پیروی کنیم و در درستی هر چیز جدید و نو و هر دست‌آورد تازه بشر تردیدی به خود راه ندهیم.

اندیشهٔ تجدّد که امروزه بیش‌تر با نام توسعه مطرح می‌شود، اندیشهٔ غالب و رایجی است که متأسفانه در کشور ما نیز به‌طور گسترده وجود دارد و در کتاب‌ها و مطبوعات مختلف شاهد نشر این طرز تفکر هستیم. از آن‌جا که هدف این مجموعه صرفاً معرفی أنواع مغالطات است، بنا نداریم به نقد اندیشه‌های گوناگون بپردازیم، اما به علت این‌که اندیشهٔ تجدّد و ارتکاب این مغالطه، بیش‌تر در قالب طرز تفکر مذکور صورت می‌گیرد، در این‌جا تذکر سه نکته را لازم و مفید می‌دانیم:

۱ ـ چنان‌که بارها تذکر داده شد، برای نقد هر اندیشه‌ای تنها باید به محتوای آن توجه کرد و منطق و استدلال را به عنوان مؤید آن برگزید و نه چیز دیگر را، لذا جایگزین کردن «جدید بودن یک اندیشه» به جای منطق و استدلال برای نتیجه‌گیری صحت و درستی آن، کار معقول و مقبولی نیست.

۲ ـ کلمهٔ پیش‌رفت در اندیشهٔ تجدّد و توسعه، کلمهٔ مبهمی است. کلمهٔ پیش‌رفت دارای شش معناست. به تعبیر دیگر، در شش زمینه می‌توان پیش‌رفت انسان را در نظر گرفت که این معانی باید حتماً در هر موضوع مربوط به تجدّد و توسعه لحاظ شده باشند. آن شش زمینه عبارت‌اند از: علوم تجربی، صنعت و فن‌آوری، رفاه، آرمان‌های اجتماعی و سیاسی، اخلاق و سرانجام توانایی‌های ذهنی و روانی انسان. لذا هرگاه کلمهٔ پیش‌رفت مطرح می‌شود باید توجه داشت که کدام پیش‌رفت مد نظر است.

۳ـ در نقد اندیشهٔ تجدّد، سخن شهید مطهری را یادآور می‌شویم که می‌فرمود: آیا با پیش‌رفت علم، اخلاق هم پیش‌رفت کرده یا به انحطاط و انحراف کشیده شده است؟ اگر باید از پیش‌رفت اتم‌شناسی پیروی کرد، آیا از ساختن بمب اتم هم باید دنباله‌روی نمود؟ اگر صنعت و فن‌آوری پیش‌رفت به حساب می‌آید، آیا باید ساخت و نشر موسیقی و فیلم شهوت‌انگیز را هم پیش‌رفت به حساب آوریم؟ اگر علم شیمی روز به روز رشد می‌کند، آیا ساختن مواد مخدر و توزیع آن میان جوانان نیز نشانهٔ رشد است؟[۱]

مغالطهٔ سنت‌گریزی[۲]

تاکنون از سه مغالطه بحث کرده‌ایم که هر یک به گونه‌ای، جدید یا قدیمی بودن مطلبی را دلیل درستی یا نادرستی می‌دانستند؛ این سه مغالطه را می‌توان چنین خلاصه کرد:

این مطلب قدیمی است، پس درست و مقبول است. (سنت گرایی)
این مطلب جدید است، پس درست و مقبول است. (تجدد)
این مطلب جدید است (و در قدیم نبود)، پس نادرست و نامقبول است. (عدم سابقه)

همان‌طور که از خلاصهٔ مذکور فهمیده می‌شود می‌توان برای مجموعهٔ فوق، قسم چهارمی را نیز تصور کرد و آن این‌که گفته شود: این مطلب قدیمی است، پس نادرست و نامقبول است. این جمله خلاصه و اساس اندیشهٔ نادرستی است که نام مغالطهٔ سنت‌گریزی بر آن نهاده‌ایم.

در مورد این بحث سه نظریهٔ اصلی وجود دارد: نظریهٔ اول از سوی متفکران قرون وسطا ارائه شده و چون نظریه‌ای قدیمی است از آن صرف نظر می‌کنیم، اما نظریهٔ دوم ... .

مقتضای تفکر عقلی و منطقی این است که برای قضاوت دربارهٔ هر مدعایی، به محتوای آن مدعا و دلایل و براهین آن توجه کنیم و امور جانبی و غیر مرتبط، مانند

---

۱. مرتضی مطهری، نظام حقوق زن در اسلام، ص ۱۲۳ ـ ۱۲۴.

2. anti-traditionalism

شخص گوینده یا زمان ابراز سخن را در اعتبار آن دخیل ندانیم. بنابراین، برای نشان دادن خطای یک اندیشه و مدعا باید مستدلانه سخن گفت و نمی‌توان صرفاً به دلیل قدمت، اندیشه‌ای را نادرست خواند.

قوانین جزایی اسلام، ۱۴۰۰ سال پیش ارائه شده و نباید انتظار داشت که این قوانین بتوانند به مشکلات حقوقی جوامع امروزی پاسخ دهند.

ریشهٔ اصلی روانی ارتکاب مغالطهٔ سنت‌گریزی گرایش افراطی به تجدد، نو کردن و نو خواستن همه چیز است. این طرز تفکر گاهی در مسائل سطحی زندگی، خود را نشان می‌دهد که مثال بارز آن گرایش به مدها و مدل‌های جدید در لباس و کفش و کلاه و سایر زندگی و کنار گذاشتن هر چیز قدیمی در این زمینه‌هاست.

نو که می‌آد به بازار، کهنه می‌شه دل‌آزار!

اما این طرز فکر در مسائل جدی‌تر و عمیق‌تر زندگی نیز ظهور و بروز پیدا می‌کند، به طوری که عده‌ای گرایش به تجدّد و پیش‌رفت را مجوزی برای سنت شکنی و انتقاد و اعتراض برای هر اندیشه یا رفتار قدیمی می‌دانند، از این رو، معمولاً مغالطهٔ سنت گریزی با مغالطهٔ تجدد همراه می‌شود.

شما تا کی می‌خواهید انسان‌های چند قرن پیش را الگوی خود قرار دهید؟

اگر به پیش‌رفت و توسعهٔ جهان جدید باور دارید و می‌خواهید از این قافله عقب نمانید، چاره‌ای ندارید جز پشت کردن به الگوها و چهارچوب‌های قدیمی.

قرآن کریم از سوی کفار نقل می‌کند که وقتی در بارهٔ مسئلهٔ قیامت و معاد و زنده شدن پس از مرگ سخن می‌گویند، چون برای انکار این مسئله دلیل و برهانی ندارند می‌گویند: این یک ادعای قدیمی است که قبل از ما به پدرانمان هم داده شده و این چیزی جز اساطیر و افسانه‌های گذشتگان نیست:

وَقالَ الّذینَ کَفَروا أَإذا کُنّا تُراباً وَآبائُنا أَئِنّا لَمخرَجونَ * لَقَد وُعِدنا هٰذا نَحنُ وَآبائُنا مِن قَبلُ إن هٰذا إلّا أَساطیرُ الأَوَّلینَ.[1]

---

۱. نمل (۲۷) آیات ۶۷ ـ ۶۸؛ مؤمنون (۲۳) آیات ۸۲ ـ ۸۳



در مورد این بحث سه نظریهٔ اصلی وجود دارد: نظریهٔ اول از سوی متفکران قرون وسطا ارائه شده و چون نظریه‌ای قدیمی است از آن صرف‌نظر می‌کنیم. اما نظریهٔ دوم ...

مغالطهٔ برتری فقر[1]

افراد فقیر گرچه ممکن است واقعاً افراد صادق، ساده و قابل ترحمی باشند، اما این به آن معنا نیست که همواره حق هم به جانب آن‌هاست. این یک مغالطه است که گمان کنیم به علت این‌که کسی فقیر است، پس نسبت به کسی که ثروت‌مند است، از حقانیت بیش‌تری برخوردار است.

او تقریباً تارک دنیاست و آه ندارد که با ناله سودا کند. می‌توانی به او اعتماد کنی.
(آیا دلیل دیگری هم برای اعتماد به او وجود دارد؟!)

فقر و تنگ‌دستی هیچ ارتباط و نقشی در اعتبار یا عدم اعتبار یک استدلال ندارد، چنان که پول و ثروت نیز نقشی در این باب ندارد. این مغالطه مبتنی بر این فرایند خطاست که در آن به جای اصل سخن و ادعای فرد به شخصیت خود آن فرد و مسئلهٔ فقر او توجه می‌شود. البته ممکن است از این نکته دفاع شود و کسی بگوید که فرد فقیر کم‌تر در معرض اغوا و وسوسه امور دنیایی قرار می‌گیرد و در نتیجه، کم‌تر در معرض لغزش قرار دارد، اما نباید فراموش کرد که از آن سو هم متقابلاً افراد ثروت‌مند کم‌تر در فشار گرسنگی، بیماری، ذلت خواری و انواع درد و رنج قرار دارند و در نتیجه، برای فرار از وضعیت نامطلوب خود کم‌تر دچار وسوسه می‌شوند که کار خطایی انجام دهند.

بهترین دیدگاه دربارهٔ این مسئله را من از زبان یک دست‌فروشِ دوره‌گرد شنیدم که می‌گفت ... .
(او احتمالاً فرد نکته‌دان و زیرکی بوده، اما دست‌فروش بودن او تأثیری در صحت ادعای او ندارد.)

استدلال دیگر به نفع این مغالطه چنین است که گفته شود از کسی که از جمع‌آوری پول و ثروت اجتناب می‌کند می‌توان دریافت که به دنبال اهداف مادی نیست، همین امر دلیل و نشانه‌ای بر حقانیت اوست. اما باید به یاد داشت که افراد مختلف اهداف

---

1. argumentum ad lazarum

گوناگونی را دنبال می‌کنند که اهداف مادی یکی از آن‌هاست. ممکن است کسی به دنبال جاه و مقام باشد و یا سعی در اعمال نفوذ و تأثیر بر شخصیت افراد اطراف خود و یا اهداف دیگر داشته باشد، ولی در هیچ‌یک فقر و تنگ‌دستی نمی‌تواند نشانه‌ای برای حقانیت باشد.

از عوامل گرایش به این مغالطه فرهنگ و ادبیات خاصی است که در بیش‌تر کشورها رواج دارد و سعی می‌کند چهرهٔ افراد فقیر و بی‌بضاعت را چنان ترسیم کند که گویا همهٔ آن‌ها همواره کم‌تر در معرض خطا قرار دارند و در نتیجه، کم‌تر اشتباه می‌کنند، هم‌چنین با قصد ترویج عرفان و تصوف یا هر چیزی دیگر سعی می‌کند نقصانِ فقر را با نسبت دادن عقل و فضیلت و حتی زیبایی به افراد جبران نماید.

او با سر و وضع ژولیده و لباس مندرس خود هیبت و ابهتی پیدا کرده بود که آشکارا از دیگران متمایز می‌شد.

(آیا تمایز او به دلیل حقارت او نبوده است؟!)

مغالطهٔ برتری ثروت[1]

در این مغالطه چنین فرض می‌شود که پول و ثروت افراد، ملاک اندازه‌گیری درستی، صحت گفتار و کردار آن‌هاست؛ به این معنا که هر کس دارای پول بیش‌تری است، احتمال درست بودن نظریه‌اش بیش‌تر است.

این نظرخواهی دربارهٔ فعالیت‌های اقتصادی آینده، دارای اهمیت زیادی است و باید دربارهٔ پیشنهادهای ارائه شده خیلی سرمایه‌گذاری کرد، زیرا همهٔ افرادی که از آن‌ها نظر خواهی شده ماهانه دارای درآمدی بیش از دویست هزار تومان بوده‌اند.

(باید نظرخواهی کرد که آیا چنین درآمدی موجب عصمت و مصونیت از خطا می‌شود؟!)

این امر بسیار خوب و پسندیده است که کسی دارای پول، ثروت و درآمد زیاد باشد. هم‌چنین بسیار پسندیده‌است که شخص دارای افکار صحیح و نظریات درست و مطابق با واقع باشد، اما هیچ حد وسطی وجود ندارد که ثروت‌مندی شخص را با

---

1. argumentum ad crumenan

درست‌بودن افکار او مرتبط کند. جنبهٔ مغالطی نیز در این‌جا همین است که به جز دلیل و برهان یک عقیده و رأی، عامل دیگری در صحت و درستی آن دخیل دانسته شده است.

مردم قبول دارند که پول و ثروت همه چیز نیست، اما گمان آن‌ها غالباً این است که از صد چیز، نود چیز را پول تشکیل می‌دهد و از ده چیز باقی‌مانده نه چیز را می‌توان با پول خرید و حتی کاری کرد که فقدان یک چیز باقیمانده هم امکان‌پذیر و قابل تحمل باشد!

کسی که در چند بانک جهانی دارای حساب کلان است ممکن نیست در تحلیل شرایط موجود کاملاً اشتباه کرده باشد.
(ممکن است!)

یک جنبه از ارتکاب این مغالطه وقتی است که شخص بخواهد به جای برهان و استدلال، درستی سخن خود را با استناد به پول و ثروت خود به اثبات رساند.

این کار را باید مطابق این روش انجام دهیم، زیرا بهترین روش ممکن است و خودم حاضرم هفتاد درصد هزینه انجام آن‌را تقبل کنم.
(حتی اگر همهٔ هزینه را تقبل کنی ثابت نمی‌شود که روش پیشنهادی شما بهترین روش است)

قرآن کریم بارها به ارتکاب این مغالطه از سوی کفار و مشرکان در برخورد با پیامبران الهی اشاره کرده است. از جمله:

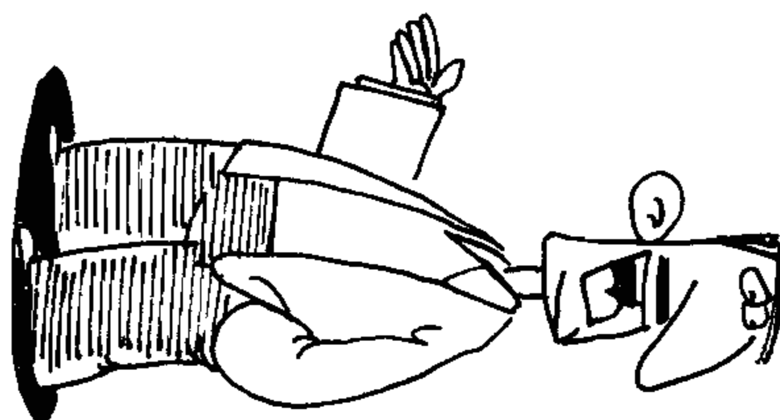
وَنادىٰ فِرعَونُ في قَومِهِ قالَ يا قَومِ أَلَيسَ لي مُلكُ مِصرَ وَهٰذِهِ الأَنهارُ تَجري مِن تَحتي أَفَلا تُبصِرونَ * أَم أَنَا خَيرٌ مِن هٰذَا الَّذى هُوَ مَهينٌ وَ لا يَكادُ يُبينُ * فَلَولا أُلقِيَ عَلَيهِ أَسوِرَةٌ مِن ذَهَبٍ أَو جاءَ مَعَهُ المَلائِكَةُ مُقتَرِنين[1]؛

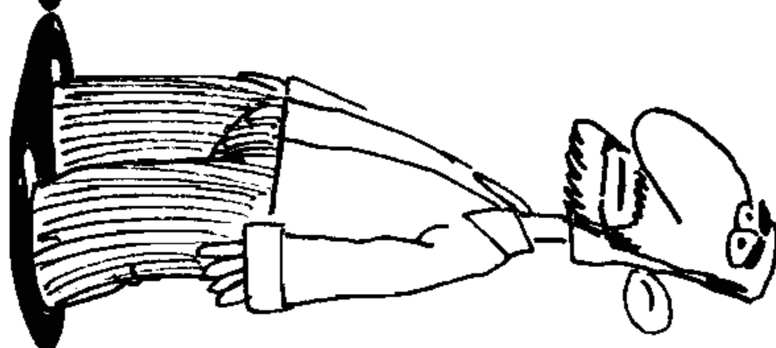
و فرعون در میان قومش ندا سر داد که ای مردم آیا فرمان‌روایی کشور مصر از آنِ من نیست؟ و آیا این رودها از زیر [قصر] من جاری نیست؟ آیا [جلال و شکوه مرا] نمی‌بینید؟ آیا من [برای فرمان‌روایی] بهترم یا چنین فردی [موسی] که خوار و بی‌مقدار است و نمی‌تواند سخن واضحی بگوید؟
[اگر او رسول خداست] چرا دست‌بندهای طلا به او داده نشده یا چرا فرشتگانی با او همراه نیامده‌اند؟

---

۱. زخرف (۴۳) آیات ۵۱ ـ ۵۳.







کسی که در چند بانک جهانی دارای حساب کلان است ممکن نیست در تحلیلِ شرایط اقتصادی موجود کاملاً اشتباه کرده باشد.

مغالطهٔ توسل به اکثریت[1]

خلاصهٔ مغالطهٔ توسل به اکثریت این اعتقاد است که «حق با اکثریت است»؛ یعنی اگر در مجموعه‌ای تعداد زیادی از اعضا از یک نظریه حمایت کردند باید به صحت آن نظریه اذعان کرد. به تعبیر دیگر، این مغالطه وقتی صورت می‌گیرد که تعداد زیاد طرفداران یک مطلب را دلیل بر درستی و صحت آن مطلب بدانیم. در حالی که حکم عقل و مطالعهٔ تاریخ نشان می‌دهد که هرگز اعتقاد اکثریت مردم، نشانهٔ درستی یک اعتقاد نبوده و نیست. نه زیاد بودن طرفداران یک مطلب نشانهٔ درستی آن است و نه کم بودن آن‌ها نشانه و دلیل خطا و نادرست بودن آن.

در شهرهای بزرگ هم اکنون همهٔ شهروندان در آپارتمان‌های کوچک زندگی می‌کنند. شما هم باید این زندگی را بپذیرید!

این مسئله در علم سیاست صورت جدی‌تری به خود می‌گیرد. می‌دانیم که نظام دموکراسی بر همین رأی اکثریت استوار است و البته این نظام دارای مخالفانی هم می‌باشد. از جمله مهم‌ترین اعتراض‌هایی که بر نظام دموکراسی وارد شده این است که در این نظام به همهٔ افراد به یک اندازه حق قضاوت و داوری داده می‌شود. در حالی‌که بسیاری از مردم دربارهٔ مسائل سادهٔ زندگی نیز توانایی داوری درستی ندارند. رأی چنین افرادی هیچ ارزشی ندارد و نباید آن را معادل رأی دانشمندان و فرزانگان جامعه قرار داد.

اعتراض و اشکال دیگر که بر نظام دموکراسی وارد شده این است که بر فرض همهٔ افراد حق رأی مساوی داشته باشند، اما آیا این مسئله که بیش از پنجاه درصد مردم به مطلبی رأی موافق دهند، نشانهٔ درستی آن مطلب است؟ و یا رأی پنج درصد مردم به مطلب دیگر آیا نشانهٔ نادرستی آن مطلب است؟ مسلماً جواب منفی است.

---

1. appeal to number

چهل میلیون نفر به او و به برنامه‌هایش رأی داده‌اند. آیا می‌خواهی بگویی همهٔ آن‌ها اشتباه کرده‌اند؟!

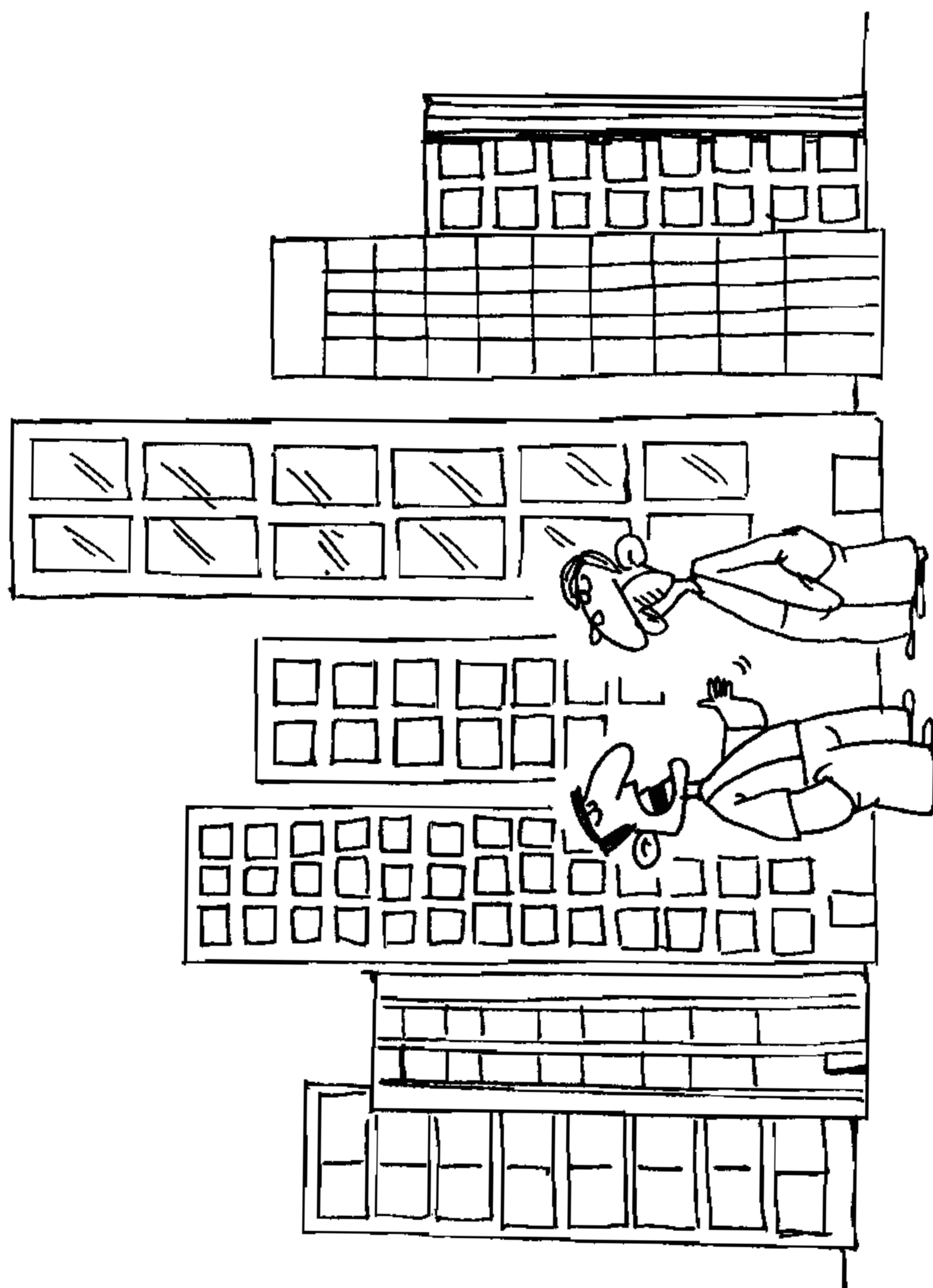
(می‌خواهم بگویم بهتر است دربارهٔ خود برنامه‌ها بحث کنیم)

اگر بنا بود صحت یک اندیشه از روی تعداد طرفداران آن شناخته شود هیچ اندیشه و ایدهٔ جدیدی پذیرفته نمی‌شد. همواره یک ایدهٔ جدید به عنوان یک نظریهٔ بی‌اهمیت مطرح می‌شود که طرفداران اندکی دارد، اما به تدریج شواهد عملی یا دلایل عقلی بیش‌تر و بیش‌تری آن نظریه را تأیید می‌کند، تا این‌که می‌تواند بر نظریه‌های موجود برتری جوید.

به عنوان مثال، زمانی همهٔ مردم معتقد به این اندیشه خطا بودند که کرهٔ زمین مرکز منظومهٔ شمسی و حتی مرکز جهان است، اما ابن هیثم برای اولین بار گفت که زمین به دور خورشید می‌چرخد و این ایده به تدریج درستی خود را ثابت کرد. اما برای مردم آن زمان، سخت و غیر قابل قبول بود که از اندیشهٔ خود دست بکشند، زیرا می‌دیدند که در تاریخ همواره همهٔ انسان‌ها و همهٔ دانشمندان، آن نظریه را ابراز داشته‌اند.

این یک کتاب خوب خواندنی است. تاکنون بیش از یک میلیون نسخه از آن به فروش رفته است.

در مورد مغالطهٔ توسل به اکثریت، نکتهٔ اساسی و آن‌چه برای اجتناب از آن باید به خاطر داشت، این است که اعتقاد همگانی به یک عقیده هرگز ثابت نمی‌کند که آن عقیده معقول و صحیح است. پذیرش عمومی یک روش نشانهٔ درستی آن روش نیست. استعمال گسترده از یک کالای خاص، دلیلی بر مفید بودن آن کالا نمی‌باشد. رأی و اقبال اکثریت مردم شاید به عنوان یک مؤید و شاهد پذیرفتنی باشد، اما پیش از آن و بیش از آن، برای اطمینان از درستی یک اعتقاد و یا یک عمل باید دلیل‌های عقلی و منطقی هر ادعایی را مورد توجه قرار داد.



در شهرهای بزرگ همهٔ شهروندان در آپارتمان‌های کوچک زندگی می‌کنند، شما هم باید این زندگی را بپذیری.

مغالطهٔ علت شمردن امر مقدم[1]

ارتکاب این مغالطه ناشی از این پیش فرض خطاست که هر گاه دو حادثه‌ای که متعاقباً پس از یکدیگر اتفاق می‌افتند، صرفاً به دلیل تعاقب و تقدّم و تأخر می‌توان حادثهٔ اول را علت حادثهٔ دوم به حساب آورد.

نوشیدن آب زرشک برای رفع سردرد مفید است. یک بار من در حالی‌که از سردرد شدید رنج می‌بردم مقداری آب زرشک نوشیدم، در ظرف کم‌تر از دو ساعت سردردم مرتفع شد.

البته این پیش‌فرض باعث نمی‌شود که از هر تعاقب و اتفاق افتادن پی در پی دو حادثه، شخص به توهم علیت دچار شود؛ مثلاً پس از این‌که شخص موهای خود را شانه می‌زند اگر زنگ تلفن به صدا در آید چنین توهمی پیش نمی‌آید که شانه زدن مو باعث به صدا در آمدن زنگ تلفن می‌شود، زیرا در این‌جا معلول امر شناخته شده‌ای است و به علت مناسب خود ارجاع داده می‌شود. اما در مواردی که علت چیزی کاملاً شناخته شده نباشد، معمولاً افراد به دنبال علت‌های موهوم می‌روند، به ویژه در جست و جوی این هستند که معلول مورد نظر پس از چه اموری واقع شده است تا آن معلول به یکی از آن امور اسناد داده شود.

عطسه نحس است. من تجربه کرده‌ام که اگر بعد از عطسه دست به اقدامی بزنیم، دچار پشیمانی می‌شویم.

ارتکاب این مغالطه در میان کودکان رواج زیادی دارد. مثال بارز این امر وقتی است که کودکان در انجام یک بازی، یا یک مسابقه، به عنوان مثال، لباس خاصی برتن می‌کنند یا انگشتان خود را به شکل خاصی در می‌آورند یایک چشم خود را می‌بندند یا حالات فیزیکی خاصی به خود می‌گیرند و گاه موفقیت و پیروزی در این شرایط باعث می‌شود که کودکان آن شرایط خاص و اتفاقی را با نتیجهٔ بازی و مسابقه مرتبط کنند. البته ارتکاب مغالطه به همین شکل در میان بزرگ‌سالان نیز دیده می‌شود.

---

[1] این مغالطه معمولاً با نام لاتین آن شناخته می‌شود؛ یعنی Post hoc ergo propter hoc به معنای «بعد از آن، پس به سبب آن».

بسیاری از ورزش‌کاران و کسانی‌که در بازی‌های مبتنی بر شانس و اتفاق یا در شرط بندی‌های مختلف شرکت می‌کند و نیز همهٔ افراد خرافی و معتقد به امور خیالی و موهوم معمولاً دچار این توهم می‌شوند که اگر یک شیء خاص یا یک فعل خاص دارای فلان اثر و نتیجه شد، در مواضع و دفعات دیگر هم می‌تواند چنین تأثیری بگذارد.

هر وقت کاپیتان بازوبند قرمز رنگ بسته این تیم باخته. او باید این بازوبند را به دور بیندازد.

گاهی جهل و نادانی نسبت به پدیده‌های مختلف و ناتوانی در توجیه و شناخت علل و عوامل آن موجب برقراری رابطهٔ علیت میان آن‌ها می‌شود. این امر در جوامع و اقوام بدوی به ویژه در مورد پدیده‌هایی، چون سیل، زلزله، توفان، خسوف و کسوف و ... قابل مشاهده است. مردم این جوامع که از شناخت و توجیه این پدیده‌ها ناتوان بودند، آن‌ها را به علل و عوامل موهومی نسبت می‌دادند و مثلاً اگر در آن ایام شخص غریبه‌ای وارد قبیله شده بود، ورود او را نحس و عامل وقوع آن حادثهٔ طبیعی تلقی می‌کردند.

در تاریخ آمده است که در روز مرگ ابراهیم، پسر رسول خدا ﷺ خورشید گرفت و هوا به شدت تیره و تاریک شد. مردم گفتند: خورشید به علت مرگ ابراهیم گرفت. وقتی رسول خدا ﷺ این خبر را شنید بیرون آمد و در میان مردم ایستاد و پس از حمد و ثنای خداوند فرمود: «ای مردم، خورشید و ماه دو نشانه از نشانه‌های قدرت خدایند و برای مرگ و زندگی کسی نمی‌گیرد».

این جهل و نادانی و توهم مردم، اگر چه به ظاهر موجب اعتقاد و احترام به پیامبر شده و چه بسا باعث مسلمان شدن عدهٔ جدیدی می‌شد، کسانی که با خود فکر می‌کردند که پیامبر چنان ارزشی نزد خدا و دستگاه خلقت دارد که در مرگ فرزند او، خورشید می‌گیرد، اما پیامبر اکرم ﷺ این جهل و نادانی و توهم را وسیلهٔ تبلیغ دین و تحکیم جایگاه شخصیت خود قرار نداد و با سخنان روشن‌گر خود مردم را از آن خطا خارج کرد و از ارتکاب این مغالطه جلوگیری فرمود.

شکل‌های جدی‌تر ارتکاب این مغالطه در عصر ما در مباحث تاریخی و اجتماعی

قابل ملاحظه است علت مغالطه در این مباحث، همان‌طور که ذکر شد ناشناخته بودن علت وقایع، هم‌چنین ابهام و عدم قطعیت در مسائل تاریخی و اجتماعی است.

تاریخ نشان می‌دهد که شکل‌گیری جدی تصوف و عرفان در کشور ایران به قرن هفتم، یعنی مدتی پس از حمله مغول برمی‌گردد. مشاهده وحشی‌گری‌ها و خونریزی‌های قوم مغول و خرابی‌های ناشی از حملهٔ آن‌ها باعث ایجاد نوعی روحیهٔ افسردگی و روانی و انزوا و گوشه‌گیری در مردم ایران شد و این روحیه زمینه‌ساز شکل‌گیری جمعیت‌های متصوفه و عرفا گردید.

مغالطهٔ علت شمردن امر مقدّم از دیدگاه فلسفی نیز دارای اهمیت زیادی است. مباحث عمیق و گسترده‌ای در این زمینه وجود دارد. از نظر فلسفی بحث در این است که ما در چه مواردی می‌توانیم واقعاً قائل به رابطه علیت میان دو امر شویم و آن‌ها را علت و معلول بنامیم؛ به عنوان مثال موارد استثنا در رابطه‌های علّی، مانند معجزات را چگونه می‌توان توجیه کرد. اگر آتش علت گرما و سوزاندن است، چرا ابراهیم علیه‌السلام را نسوزاند.

مغالطهٔ علت شمردن امر مقارن[1]

در ارتکاب این مغالطه نیز این پیش‌فرض وجود دارد که هرگاه دو حادثه با هم اتفاق بیفتد می‌توان یکی را علت و دیگری را معلول به حساب آورد.

مثال لطیفه گونه‌ای در باب این موضوع وجود دارد که صرف تقارن دو واقعه نشان‌دهندهٔ رابطهٔ علیت میان آن‌ها نیست:

روزی یک جهان‌گرد در حالی که موز می‌خورد در قطار با یک زن و مرد روستایی برخورد کرد. زن و مرد روستایی تا آن زمان هرگز موز ندیده بودند، لذا مرد جهان‌گرد به هر یک از آن‌ها یک موز داد. مرد روستایی موز خود را پوست کند و به محض این‌که شروع به خوردن آن نمود، قطار وارد تونل شد و تاریکی همه جا را فرا گرفت مرد روستایی خطاب به همسرش فریاد زد: آن موز را نخور، کور می‌شوی!

---

۱. این مغالطه نیز مانند مغالطهٔ پیشین با نام لاتین آن شناخته می‌شود؛ یعنی Com hoc ergo propter hoc به معنای باهم (رخ داده) پس این به سبب آن (رخ داده).

البته مرد روستایی دچار دو خطا شده بود: یکی این‌که تاریکی اطراف خود را کوری خود شمرده و دیگر این‌که تقارن با خوردن موز باعث توهم علیت از سوی او شده بود. به هر حال، حکایت فوق، نمونه‌ای گویا از مغالطهٔ «علیت شمردن امر مقارن» است. البته ارتکاب این مغالطه در مسائل خبری زندگی نیز وجود دارد که به برخی مثال‌ها در این زمینه اشاره خواهیم کرد.

انسان‌هایی که از حقایق امور اطلاعِ اندکی دارند و وقایع مختلف را در زندگی خود به خوبی نمی‌شناسند و نمی‌توانند آن‌ها را به درستی تحلیل کنند، بیش از دیگران در معرض ارتکاب این مغالطه قرار دارند؛ به عنوان مثال ممکن است در یک سال حوادث نامطلوب زیادی در یک روستا اتفاق بیفتد، مانند قحطی، عدم بارندگی، مرگ چند نفر از اهالی، خسارت مالی در کار و کسب و ... بسیاری از افراد به طور ناخودآگاه این حوادث نامطلوب را با برخی وقایع دیگر که به طور هم‌زمان در آن سال رخ داده است، مرتبط می‌کنند و به عنوان مثال این حوادث را ناشی از ورود یک غریبه به روستا قلمداد می‌کنند. در جوامع بدوی چنین قضاوت‌هایی بسیار متداول بود. یکی از وظایف ساحران و جادوگران، بیان ارتباط وقایعِ گوناگون به حساب می‌آمد، به ویژه بیان امور خوش‌یُمن و بابرکت، و تفکیک آن از امور نحس و بر شمردن خواص هر یک از این امور.

یکی از علل وقوع این مغالطه این است که وقتی دو حادثه با هم رخ می‌دهند، عده‌ای سعی دارند یک حکم کلی بیان کنند و میان آن دو حادثه قائل به رابطهٔ علیت شوند.

آن آقایی که کلاه قرمز بر سر دارد، آدم نحسی است، تا حالا دو بار به مغازهٔ ما آمده و اتفاق ناگواری در مغازه افتاده، یک بار شیشهٔ ویترین شکست و یک بار حال یکی از مشتری‌ها در

... باعث شده که افراد از تعمیم ... اجتناب کنند. علم آمار با نمونه‌برداری گسترده و بررسی جانبه یک مسئله قادر است بیان کند که مثلاً این دو امر با ضریب پنج درصد خطا

(۹۵٪ احتمال) با یکدیگر مرتبط هستند، اما این دقت هنوز مانعی برای ارتکاب مغالطهٔ علیت شمردن امر مقارن به حساب نمی‌آید، زیرا ممکن است دو حادثه همواره با هم ارتباط داشته باشند، ولی در عین حال نتوان آن‌ها را علت و معلول دانست، بلکه احتمال دارد علت آن‌ها حادثهٔ سومی باشد که هم‌زمان با این دو حادثه روی می‌دهد و این دو معلول آن امر سوم باشند:

> یک محقق در علوم آماری به کشف شگفت‌آوری نایل شد. پژوهش‌های این محقق بر روی تکالیف درسی صدها دانش‌آموز هفت تا دوازده ساله صورت گرفته است و نشان می‌دهد که خوش‌خطی دانش‌آموزان باشمارهٔ کفش آن‌ها رابطهٔ دقیقی دارد. نتیجهٔ پژوهش با ضریب ۹۹٪ این حقیقت را نشان می‌دهد که کودکانی که دارای پای بزرگ هستند از خوش‌خطی کم‌تری برخوردارند.

در مثال فوق تحقیق بر روی صدها کودک نشان می‌دهد که رابطهٔ مذکور میان خوش‌خطی و شمارهٔ کفش یک رابطهٔ اتفاقی نیست و آن محقق دچار تعمیم شتاب‌زده نشده است، اما آیا همین امر کافی است تا نتیجه بگیریم که بزرگ بودن پا سبب بدخطی کودکان می‌شود؟ مسلّماً خیر. چنان‌که محقق دیگر نشان داده که رابطهٔ مذکور ناشی از این حقیقت است که کودکان هفت ساله تکالیف درسی خود را با دقت بیش‌تری می‌نویسند و هر چه سن آن‌ها بیش‌تر می‌شود از دقت آن‌ها کاسته می‌شود، البته هر چه سن آن‌ها بیش‌تر می‌شود پای آن‌ها هم بزرگ‌تر می‌شود.

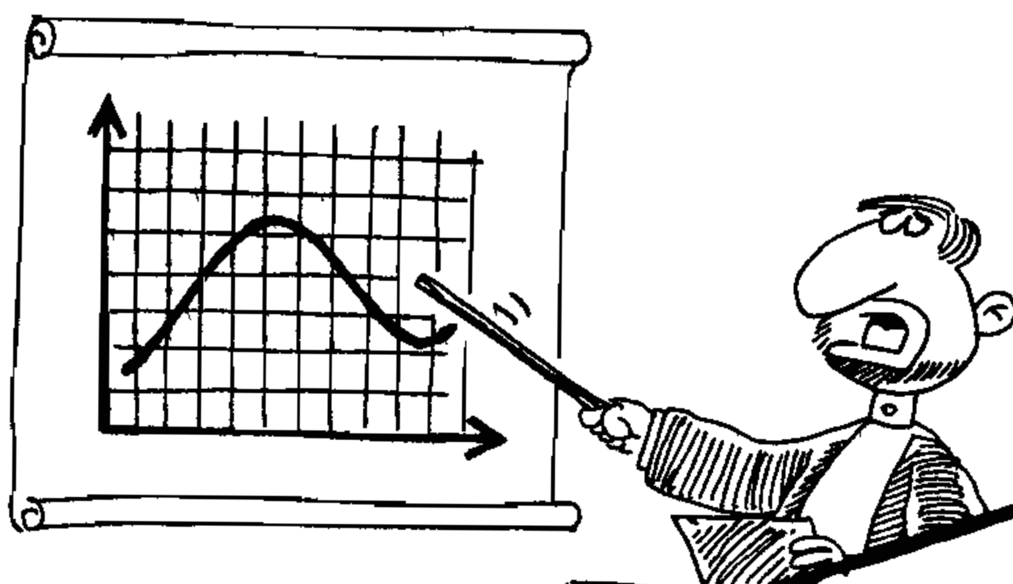
تحقیقات آماری مربوط به رفتار انسانی، به ویژه در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی معمولاً در دام این مغالطه می‌افتند. علت این امر آن است که تحلیل واقعی رفتار انسان کار مشکلی است و نیازمند تحقیق همه جانبه و شناخت کامل از عوامل گوناگون مؤثر بر اوست، در حالی که آمار به چند جنبهٔ محدود می‌نگرد و با مشاهدهٔ

رابطهٔ میان ... انتخابات باعث افزایش ... برگزار نند:

که در همهٔ ماه‌هایی که انتخابات برگزار

صورت می‌گیرد.

(اما آیا ممکن نیست که علت این امر آن باشد که دولت برای تشویق بیش‌تر شهروندان به شرکت در انتخابات در آن ماه‌ها سعی می‌کند مالیات کم‌تری اخذ کند و سطح قیمت‌ها را ثابت نگه دارد و حقوق کارمندان را به موقع بپردازد و ... آیا این عوامل علت اصلی افزایش معاملات تجاری نیست؟)



مغالطهٔ ترکیب[1]

ارتکاب این مغالطه در جایی است که وقتی اجزا یا افراد یک مجموعه دارای وصفی باشند، حکم شود که کل آن مجموعه نیز دارای آن وصف هستند.

این بهترین دستگاه است، زیرا تمام قطعات آن از بهترین نوع موجود می‌باشد.

البته چه بسا عده‌ای به سادگی متوجه این مغالطه نشوند و آن را استدلال درستی تصور کنند، اما همواره باید متوجه این نکته بود که اجزای یک مجموعه دارای اوصافی هستند که خود آن مجموعه ممکن است دارای آن اوصاف نباشد، بلکه شرایط دیگری برای اتصاف کل مجموعه به آن وصف لازم باشد. خوب و محکم، زیبا بودن مصالح ساختمانی یک بنا هرگز دلیل بر استحکام و زیبایی کل آن ساختمان نیست، زیرا ممکن است با چنان مصالحی یک ساختمان زشت و غیرشکیل با پایه‌های سست و رو به ویرانی بنا کرد. برخی مثال‌های این مغالطه بسیار ظریف است و تشخیص مغالطی بودن آن خیلی ساده نیست.

مردم ایرلند، جوان‌مرگ می‌شوند و زیاد عمر نمی‌کنند، بنابراین، فرهنگ و تمدن این کشور نباید در تاریخ سابقهٔ طولانی داشته باشد.

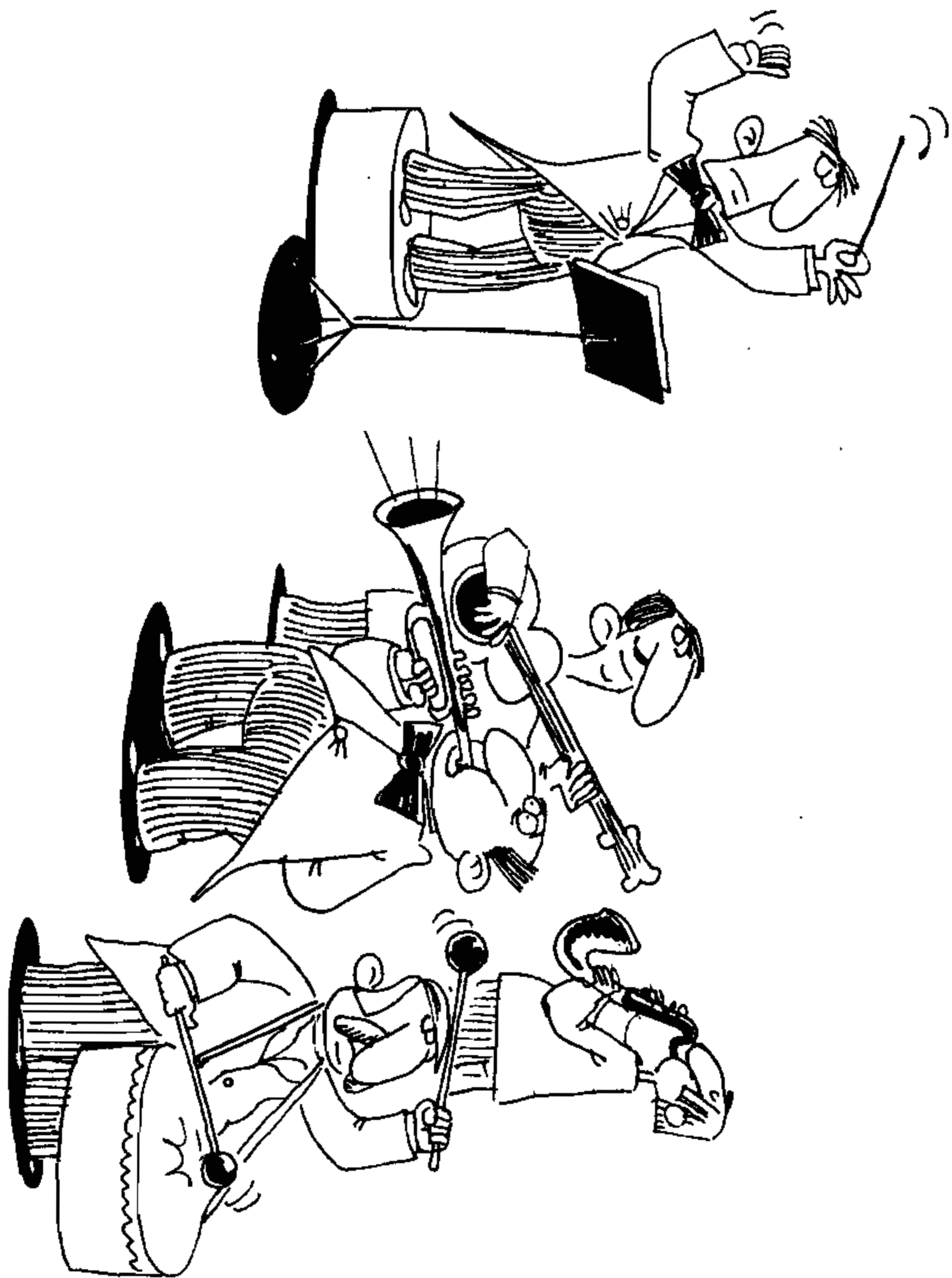
فدراسیون جهانی فوتبال «فیفا» معمولاً اقدام به انتخاب بهترین فوتبالیست‌های جهان و تشکیل یک تیم جهانی می‌کند که مرکب از بهترین گل‌زن‌ها، بهترین خط میانی و خط دفاعی و بهترین دروازه‌بان جهان است. تجربه نشان داده است که تیم بهترین فوتبالیست‌های جهان، بهترین تیم فوتبال جهان نیست و این تیم حتی از بسیاری از تیم‌های باشگاهی شکست می‌خورد.

نمونهٔ جدی این مغالطه در تئوری اقتصادی سرمایه‌داری است که عده‌ای می‌گویند: اگر مردم را به حال خود رها کنید هر صنفی اعم از کشاورزان، تولیدکنندگان صنعتی، تجار و بازرگانان، همه و همه به دنبال سود و منفعت خود خواهند بود و هر یک برای کسب حداکثر درآمد، برنامه‌ریزی و تلاش خواهد کرد بنابراین، از طریق اقتصاد آزاد، کل جامعه به بیش‌ترین درآمد و سود خواهد رسید. با توضیحات قبل روشن می‌شود که الزاماً چنین نتیجه‌ای وجود ندارد و برای شکوفایی اقتصاد در کنار رقابت گروه‌های اقتصادی به عوامل بسیار زیاد دیگری نیز نیازمندیم.

البته در این‌جا ذکر این نکته ضروری است که گاهی می‌توان حکم اجزا یا افراد یک مجموعه را به کل آن نسبت داد، مثل این‌که بگوییم: «همهٔ قطعات این دستگاه فلزی است، پس این دستگاه فلزی است.» یا «هر یک از درختان جنگل سبز است، پس جنگل سبز است.» و یا مثال مهم آن در بحث‌های کلامی در اثبات خداوند این است که بگوییم: «همهٔ پدیده‌هایِ جهان ممکن‌الوجود و نیازمند به غیر هستند، پس کل جهانِ خلقت ممکن الوجود و نیازمند به غیر است».

طبیعتاً برای افراد نکته سنج این سؤال پیش می‌آید که در چه صورت و تحت چه شرایطی می‌توان حکم اجزا یا افراد یک مجموعه را به کل آن مجموعه نسبت داد و در چه صورت نمی‌توان این کار را کرد، یعنی چرا گاهی این کار صحیح و منطقی است و گاهی خطا و مغالطی؟

پاسخ به پرسش فوق نیازمند یک بحث دقیق فلسفی است که در این‌جا از آن صرف‌نظر می‌کنیم و تنها این مطلب را دوباره تذکر می‌دهیم که همواره باید نسبت به این مسئله حساس باشیم که در موضوع مورد بحث آیا مجاز به نسبت دادن اوصاف اجزا و افراد به کل مجموعه هستیم یا نه؟ آیا در آن موضوع، اتصاف کل مجموعه تنها مبتنی بر اتصاف اجزا و افراد بر آن وصف خاص است یا این‌که برای اتصاف کل مجموعه شرایط دیگری نیز لازم است ؟



این ارکستر باید بهترین ارکستر باشد، چون نوازندگان برگزیدهٔ کشور در آن شرکت دارند.

مغالطهٔ تقسیم[1]

این مغالطه کاملاً عکس مغالطهٔ ترکیب است، ولی نکات مربوط به آن، مانند مغالطهٔ ترکیب است که به توضیح آن‌ها می‌پردازیم.

ارتکاب مغالطهٔ تقسیم در جایی است که اگر کل یک مجموعه دارای وصفی باشد حکم کنیم که حتماً اجزا و افراد آن نیز دارای آن وصف خواهند بود.

او در یک مؤسسه بسیار مهم و معتبر کار می‌کند. بنابراین، باید آدم مهمی باشد.

مغالطهٔ تقسیم را نیز ممکن است بسیاری از افراد، صحیح و معتبر بشمارند، اما در این‌جا نیز مانند مغالطهٔ ترکیب باید توجه داشت که حکم و وصف یک مجموعه با احکام و اوصاف اجزا و افراد آن تفاوت دارد و الزاماً دارای حکم واحد نیستند؛ به عنوان مثال از این مقدمه که «فلان دستگاه، ارزش‌مند، پیچیده و یا سنگین وزن است» نمی‌توان نتیجه گرفت که «هر یک از اجزا و قطعات آن دستگاه نیز ارزش‌مند، پیچیده و یا سنگین‌وزن است.»

او در رشتهٔ اقتصاد و مدیریت و علوم سیاسی تحصیل می‌کند، زیرا در دانشگاه آن‌ها این سه رشته تدریس می‌شود.

مثال فوق دربارهٔ افراد یک مجموعه است. از این مطلب که در دانشگاه سه رشته تدریس می‌شود می‌توان نتیجه گرفت که همهٔ دانشجویان آن دانشگاه در آن سه رشته تحصیل می‌کنند، اما نمی‌توان نتیجه گرفت که یک دانش‌جوی خاص نیز در هر سه رشته درس می‌خواند.

پنجاه درصد مردم این کشور گرایش به اسلام دارند، بنابراین، نیمی از گرایش‌های افراد به طرف اسلام است.

خطا بودن استدلال فوق، یعنی نسبت دادن میانگین یا معدل کل یک مجموعه در مورد موضوع به یک فرد خاص در استدلال زیر آشکارتر می‌شود.

در این کشور هر خانواده ۲/۵ فرزند دارد، بنابراین، خانواده آن‌ها باید ۲/۵ فرزند داشته باشد.

---

1. division

البته در این‌جا نیز باید یادآور شویم که گاهی می‌توان حکم یک مجموعه را بر اجزا و افراد آن نیز اطلاق کرد، مثل این‌که بگوییم: «این کتاب دست‌نویس و خطی است، پس همهٔ صفحات آن دست‌نویس و خطی است.» یا «تمام اجسام دارای جرم و حجم هستند، بنابراین، باید مولکول‌ها و حتی اتم‌ها نیز دارای جرم و حجم باشند.»

این تفاوت که در جایی برخی احکام کل مجموعه بر اجزا و افراد قابل انتقال و اتصاف است و در جای دیگر، نه عیناً همان است که در مغالطهٔ ترکیب توضیح داده شد؛ یعنی اگر وصفی که بر اجزا و افراد صدق می‌کند تحت شرایط قابل اطلاق بر کل مجموعه باشد، تحت همان شرایط وصف صادق بر کل مجموعه، بر اجزا و افراد نیز قابل اطلاق خواهد بود. ما در این‌جا بحث نمی‌کنیم که آن شرایط چیست، اما تنها تذکر می‌دهیم که همواره در انتقال و سرایت وصف یک مجموعه به اجزا و افراد آن باید هشیار باشیم که آیا چنین کاری جایز است یا نه. گاهی اوقات در عین علم به مغالطه بودن تقسیم و تجزیه حکم یک مجموعه و سرایت آن به اجزا و افراد، ردیابی و تشخیص مغالطهٔ تقسیم کار مشکلی است.

در این شهر زعفران کم‌یاب است و یافت نمی‌شود. بنابراین، حواستان جمع باشد که زعفران خانه را کجا می‌گذارید تا مبادا گم شود.

(زعفران در مجموع کم‌یاب است و به سختی یافت می‌شود نه یک مقدار خاص زعفران. زعفران گم شده در خانه فرقی با قوطی کبریت گم شده ندارد.)

مغالطهٔ میانه‌روی[1]

در مغالطهٔ میانه‌روی پیشنهاد می‌شود که بین دو نظر مخالف همیشه نظر میانه و بینابین به عنوان نظر صحیح انتخاب شود، بدون این‌که هیچ ملاک و معیار دیگری در این انتخاب لحاظ شود بنابراین، در این مغالطه، میانه‌روی نشانهٔ صحت و اعتبار یک سخن است.

---

1. argumentum ad Temperantiam

این نکته مشهور است که اگر قرار باشد مغالطات گوناگون به ملیت‌های مختلف نسبت داده شود، مغالطه میانه‌روی از آنِ انگلیسی‌ها خواهد بود.

انجمن‌های کارگری در این جریان بیست درصد درآمدها را درخواست کرده‌اند، اما وزارتخانه تنها با ده درصد موافق است، اما آیا بهتر نیست که برای پایان دادن به این غائله و جلوگیری از اختلاف بیش‌تر، همهٔ گروه‌ها به پانزده درصد رضایت دهند؟
(اگر این کار را کردیم و دفعهٔ بعد انجمن‌های کارگری در خواست پنجاه درصد کردند چه؟!)

در مغالطهٔ میانه‌روی، درواقع، از این احساس فطری که هر چیزی در حال اعتدال از صحت و سلامت برخوردار است، سوء استفاده شده است. میانه روی در خوردن، میانه‌روی در نوشیدن، میانه‌روی در تفریح، میانه‌روی در کار و... ـ همه به معنای پرهیز از افراط و تفریط ـ چیزی است که از سوی بیش‌تر فیلسوفان و معلمان اخلاق توصیه شده است. شاید بتوان اعتدال و میانه‌روی ـ به معنای پرهیز از افراط و تفریط ـ را معیار و ملاکی در کنترل احساسات و عواطف و افعال انسانی به حساب آورد، اما میانه روی و پیروی از حد میانه و معتدل به هیچ وجه معیار و ملاک دقیق و منطقی برای به کار بستن در هر نوع استدلالی نیست؛ به عنوان مثال اگر از دو دیدگاه یا اظهار نظر هیچ کدام درست نباشند، دیگر بی‌معنا خواهد بود که نظر معتدل و راه میانهٔ آن دو را به عنوان اظهار نظر برتر بپذیریم. یا اگر بر فرض میان دو گروه اختلاف باشد و یک گروه بگویند که ۴ = ۲ + ۲ و گروه دیگر معتقد باشند که ۶ = ۲ + ۲، طبق دستورالعمل این مغالطه، برای پایان دادن به اختلاف آن دو گروه باید نظر هر یک از آن دو گروه را افراطی تلقی کنیم و راه میانه را انتخاب کنیم و بپذیریم که ۵ = ۲ + ۲ است.

من سعی کرده‌ام در دوره‌ای که این مقام و مسئولیت را به عهده داشته‌ام، سیاستی میانه اعمال کنم که نه جانب‌دارانه باشد و نه بی‌طرفانه، سیاستی معتدل بین هواداری و بی‌طرفی.
(و می‌توان اضافه کرد سیاستی میان صدق و کذب، میان فضیلت و رذیلت، میان خواب بودن و بیدار ماندن.)

در شهرها و مناطقی که به جای پایبند بودن به قیمت‌های ثابت، فرهنگ چانه زدن در خرید و فروش در میان مردم رایج است، هر یک از دو طرفِ فروشنده و خریدار سعی می‌کند مبلغ مورد نظر خود را به شکل افراطی‌تر بیان کنند تا پس از چانه زدن به «قیمت مطلوب میانه» برسند. عین همین جریان می‌تواند در مسائل عمومی زندگی نیز مطرح شود، به این ترتیب که شخص دیدگاه خود را به شکل افراطی و مبالغه‌آمیز

مطرح می‌کند تا به این وسیله نظر تعدیل شدهٔ نهایی، هر چه بیش‌تر به طرز تفکر مطلوب او نزدیک باشد. در کشور انگلستان کتاب‌های زیادی چاپ می‌شود با عنوان راه میانه (The Middle Way) که در آن‌ها این مغالطه معیاری برای هدایت و جهت دادن به سیاست و خط مشی عموم قرار می‌گیرد. احزاب آزاداندیش معمولاً مواضع و دیدگاه‌های معروف احزاب بزرگ را مطرح می‌کنند و هر یک را دیدگاه افراطی معرفی کرده و خود راه میانه و مطلوب را عرضه می‌دارند.

حزب کارگران از نمایندگی اتحادیه‌ها طرفداری می‌کند و حزب جمهوری‌خواه فرماندار را به عنوان نماینده تام الاختیار به رسمیت می‌شناسد. برای پرهیز از ادامهٔ اختلافات پیشنهاد ما به عنوان یک برنامهٔ موفق عبارت است از هم‌کاری بین فرماندار و اتحادیه‌ها.

(برای اذهان مبتلا به مغالطهٔ میانه‌روی این سخن مطبوعی است که احزاب دیگر باشتاب و بی‌توجهی خودگرفتار چنین افراط و تفریط‌هایی شده‌اند.)

مغالطهٔ قماربازان[1]

این مغالطه را از آن رو به قماربازان نسبت داده‌اند که این گروه معمولاً در مسئله وقوع شانس و اتفاق منطق خاص خود را دارند و گمان می‌کنند که در یک مسئلهٔ اجتماعی، مثلاً انداختن یک سکه و آمدن آن به رو یا به پشت، نتیجهٔ یک بار امتحان کردن در نتیجهٔ مرتبهٔ بعدی مؤثر است. خطای این گروه این است که احتمال یک حادثه را به طور مستقل با احتمال آن حادثه در سلسله حوادث خلط می‌کنند. در همان مثال انداختن سکه، احتمال این‌که سکه چهار بار متوالی به رو بیفتد را چنین محاسبه می‌کنیم: $\frac{۱}{۲}\times\frac{۱}{۲}\times\frac{۱}{۲}\times\frac{۱}{۲}=\frac{۱}{۱۶}$. حال اگر فرض کنیم چهار بار سکه به رو افتاده، در این حالت به رو افتادن سکهٔ بعدی $\frac{۱}{۳۲}$ نیست، بلکه احتمال آن $\frac{۱}{۲}$ است، زیرا این یک حادثهٔ مستقل است و نتایج حاصل در انداختن سکه در دفعات گذشته هیچ تأثیری در افزایش یا کاهش احتمال جدید ندارد. برای درک بهتر، تأکید بر این نکته ضروری است که هر حادثه احتمالی مستقل است و نسبت به حادثهٔ بعدی یا قبلی هیچ تأثیر و

1. gamblers

تأثری نمی‌تواند داشته باشد. مغالطهٔ قماربازان همین جاست که وقتی مثلاً یک سکه پنج بار به رو افتاد، شرط می‌بندند که بار ششم به پشت خواهد افتاد، در حالی که مطابق آن‌چه ذکر شد احتمال به پشت افتادن یا به رو افتادن سکه در هر بار همواره $\frac{1}{2}$ است.

او دارای سه فرزند است که هر سه دخترند، مسلماً فرزند بعدی او پسر خواهد بود. (نه خیر! ممکن است پسر و ممکن است دختر باشد).

گاهی از مغالطهٔ قماربازان در مواردی استفاده می‌شود که مربوط به وقایع و حوادث طبیعی است، به این معنا که استدلال شخص مبتنی بر این اصل است که حوادث طبیعی خاصی که همواره وقوع آن‌ها احتمال برابر دارند، گویا از نظم خاصی پیروی می‌کنند که بتوان از حادثه‌ای در گذشته حادثه‌ای را در آینده پیش‌بینی کرد.

به نظر من این منطقه برای سفر در تعطیلات نوروزی مناسب نیست، زیرا طبق آمار و اطلاعات موجود حدود نیمی از سال‌ها در یک قرن گذشته در ایام نوروز این منطقه بارانی بوده است، اما اگر بدانید که دو سال گذشته در ایام نوروز این منطقه آفتابی بوده شما نیز تصدیق خواهید کرد که به احتمال زیاد امسال این منطقه هوای بارانی خواهد داشت. (اما کماکان امکان آفتابی بودن هوا وجود دارد.)

از دیگر موارد ارتکاب این مغالطه در جایی است که شخصی برای اقناع مخاطبان و جلب هم‌فکری آن‌ها از استدلال قماربازان استفاده کند، هر چند شواهد و تجربیّات گذشته همه بر ضد آن شخص گواهی دهد.

برای واگذاری این مسئولیت در سازمان، این‌جانب کسی را در نظر دارم که به زودی با شیوهٔ او آشنا خواهید شد. البته من می‌دانم که سه چهار نفری که قبلاً برای برخی مسئولیت‌های سازمان معرفی کردم متأسفانه افراد نالایقی از آب در آمدند، اما می‌توانید مطمئن باشید که این بار نامزد معرفی شده، فرد شایسته‌ای خواهد بود.

عدد یا زوج است یا فرد، این عدد زوج نیست، پس فرد است.

این قیاس اصطلاحاً قیاس استثنایی منفصل نامیده می‌شود و از انواع استنتاج‌های معتبر است، البته به یک شرط و آن این‌که قضیهٔ فصلی، حقیقی یا مانعة الخلو باشد؛ یعنی این‌که می‌گوییم: عدد یا زوج است یا فرد؛ حالت سومی فرض نشود که عددی نه زوج باشد و نه فرد یا عددی هم زوج باشد و هم فرد.

صورت نمادین این قیاس چنین است:

$$\begin{array}{l} p \vee q \\ \underline{\sim p} \\ \therefore\ q \end{array}$$

مغالطه «یا این یا آن» در ظاهر، مانند قیاس استثنایی منفصل است، اما شرط این قیاس را رعایت نکرده است؛ یعنی در این مغالطه دو راه در برابر ما قرار می‌گیرد، در حالی‌که راه دیگر و انتخاب سومی هم وجود دارد.

مردم دنیا دو دسته‌اند: یا درس‌خوان و فهمیده‌اند و یا بی‌سواد و احمق. اگر نمی‌خواهی بی‌سواد و احمق باقی بمانی باید درس بخوانی.

در برخی کتاب‌ها این مغالطه به نام «سیاه و سفید»[1] شناخته می‌شود؛ یعنی گویا شخص مغالطه کننده با نادیده گرفتن رنگ‌های مختلف می‌خواهد، مانند فیلم‌ها و عکس‌های سیاه و سفید همه چیز را منحصر در دو رنگ کند.

اگر آن‌ها دوست ما نیستند، دشمن ما هستند.

برخی مفاهیم به گونه‌ای هستند که میان دو نقطهٔ مقابل آن، یک خط قاطع و مرز مشخص وجود دارد، اما میان دو نقطهٔ مقابل برخی مفاهیم دیگر چنین مرز مشخصی وجود ندارد، بلکه آن مفهوم دارای مراتب و درجات گوناگونی است؛ مثلاً میان فقیر و ثروت‌مند که دو مفهوم متقابل و متضاد هستند، درجات مختلفی از فقر و ثروت قابل تصور است، اما میان دو مفهوم متقابل زنده و مرده، چنین درجاتی وجود ندارد. گاهی مغالطهٔ «این یا آن» از طریق خلط این دو نوع مفهوم صورت می‌گیرد؛ یعنی در

---

1. black and white

مورد دو مفهوم متقابل که هر یک دارای درجات مختلفی است، چنان سخن می‌گویند که گویا با یک تقسیم قطعی مواجه هستیم و جز این یا آن، حالت دیگری وجود ندارد.

نمرهٔ درسی به عنوان یک محرک، هیچ تأثیری بر دانش‌جویان ندارد، زیرا یک دانش‌جو یا کوشا و علاقه‌مند به درس است که چنین دانش‌جویی بدون هیچ محرکی درس خود را خواهد خواند و یا یک دانش‌جوی بی‌سواد و تنبل است که نمرهٔ درسی به عنوان محرک هیچ تأثیری بر درس خواندن او نخواهد داشت.

(اتفاقاً عامل نمره خیلی مؤثر است، زیرا علاوه بر دانش‌جویان خودجوش و کوشا، دانش‌جویان تنبل و بی‌تفاوت، بیش‌تر دانش‌جویان کسانی هستند که از عامل نمره متأثر می‌شوند و برای کسب نمرات تلاش می‌کنند).

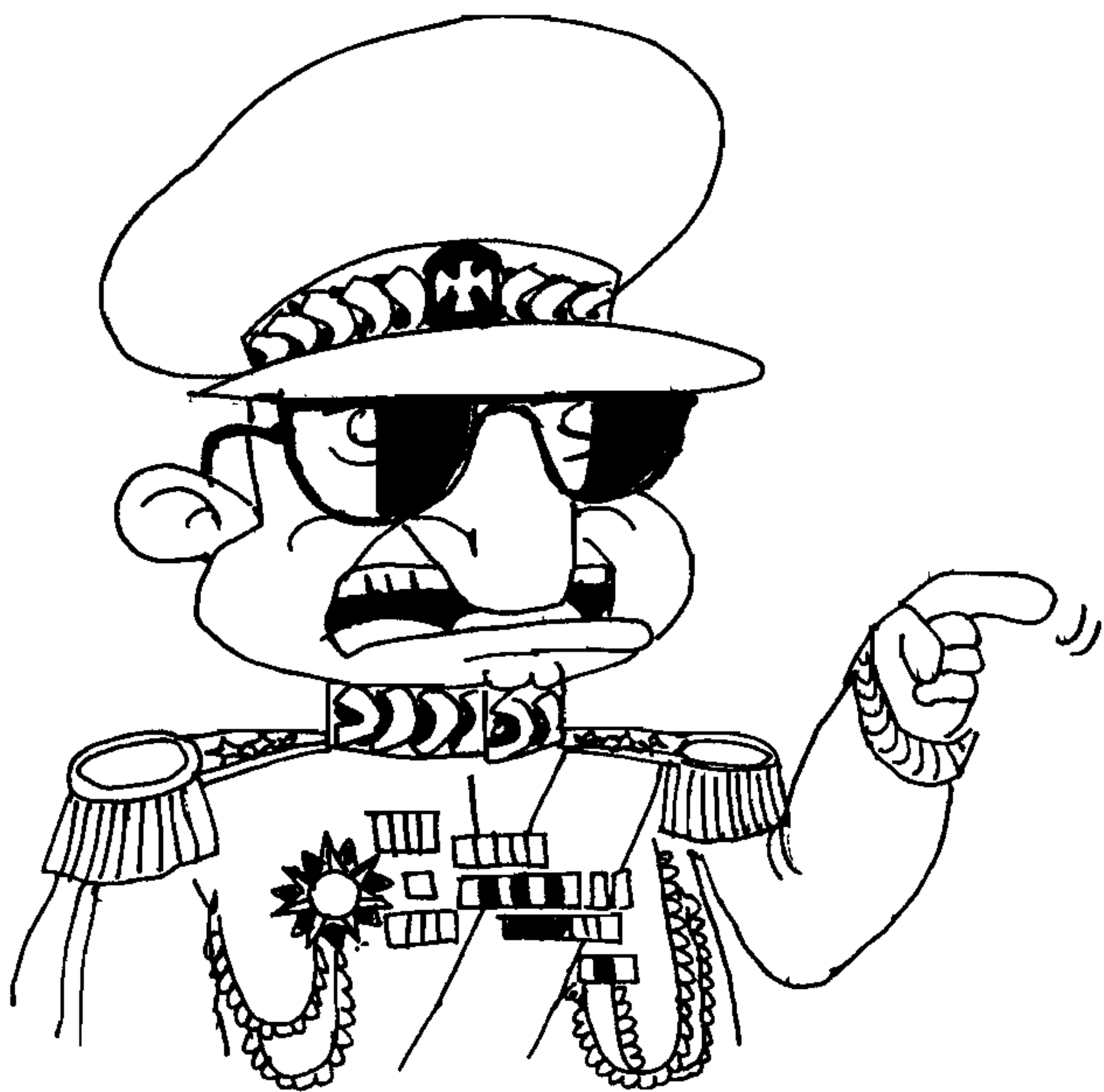
البته واضح است که ارتکاب این مغالطه تنها به تقسیم دوگانه از راه حل‌های موجود منحصر نمی‌شود، زیرا ممکن است در عین ارائه سه یا چهار راه حل باز با یک مغالطه رو به رو باشیم. اساساً این مغالطه درصدد محدود کردن شقوق مسئله و منحصر کردن آن‌ها در انتخاب‌ها و راه حل‌های پیشنهادی شخص مغالطه کننده است. معمولاً افراد ناآگاهی از این مغالطه استفاده می‌کنند که می‌خواهند طیف وسیع شقوق مختلف در مسئله را منحصر به مصادیق مورد نظر خود کنند.

یکی از موارد ارتکاب این مغالطه برخی پاسخ‌نامه‌های تستی و چند جوابی است که گاهی طراحان سؤال، آگاهانه یا ناآگاهانه پاسخ‌های ارائه شده را منحصر به چند مورد می‌کنند، در حالی‌که از کامل‌ترین پاسخ غفلت شده است. در این موارد، انتخاب یکی از پاسخ‌های ارائه شده به منزلهٔ تأیید نظر طراح سؤال و پاسخ‌نامه در حذف و بی‌توجهی نسبت به آن پاسخ کامل‌تر است.

مسلمان کسی است که:

الف) اسم اسلامی داشته باشد ☐ ب) در خانوادهٔ مسلمان متولد شده‌باشد ☐

ج) قرآن را کتاب مقدس بداند ☐ د) به سوی قبله نماز بخواند ☑



اگر او دوست ما نیست، دشمن ماست.

مغالطهٔ ذوالحدین جعلی[1]

این مغالطه نیز مانند مغالطهٔ «یا این یا آن» به صورت تحریف شده‌ای از یکی از انواع قیاس‌های معتبر است، بدون در نظر گرفتن حالت مغالطه‌ای، قیاس ذوالحدین یک نوع استدلال صحیح و معتبر است.

این قیاس از دو مقدمه تشکیل می‌شود: مقدمهٔ اول ترکیب عطفی از دوقضیهٔ شرطی است، مثل «اگر P، آن‌گاه q» و «اگر r آن‌گاه s». مقدمهٔ دوم یک ترکیب فصلی از دو قضیهٔ حملی است. البته این دو قضیه، مقدم قضایای شرطی قبل هستند، مانند «p یا r». این قیاس صحیح و منتج است و نتیجهٔ آن ترکیب فصلی تالی قضایای شرطی است؛ یعنی «q یا s». قیاس ذوالحدین در مثال زیر به خوبی فهمیده می‌شود.

> اگر فرزند ما پسر باشد نام او را مصباح می‌گذاریم و اگر دختر باشد او را هدی می‌نامیم. فرزند ما یا پسر است یا دختر. پس نام فرزند ما یا مصباح است یا هدی.

نمادین این قیاس به این شکل است:

$(p \rightarrow q) \wedge (r \rightarrow s)$

$p \vee r$

$\therefore q \vee s$

مغالطهٔ ذوالحدین جعلی یا دروغی، از لحاظ شکل و صورت، مانند قیاس ذوالحدین است. اما آن‌چه آن را تبدیل به یک مغالطه کرده این است که یکی از مقدمات آن نادرست است؛ مثلاً ممکن است در قضایای شرطی رابطهٔ شرطی میان مقدّم و تالی وجود نداشته باشد و یا ترکیب فصلی منحصر به موارد مذکور نباشد.

به طور خلاصه، در مغالطهٔ ذوالحدین جعلی گفته می‌شود که این عوامل متعدد دارای این نتایج هستند و چون ما ناگزیر به انتخاب یکی از این عوامل هستیم،

---

1. bogus dilemma

بنابراین، باید این نتایج را بپذیریم؛ در حالی‌که در جایی از این استدلال خللی وجود دارد. مثال قدیمی و معروف برای این مغالطه، سخن مادری است در یونان باستان که فرزند خود را از این‌که وارد عالم سیاست شود برحذر می‌داشت و چنین می‌گفت:

> پسرم این کار را نکن، زیرا در عالم سیاست اگر راست بگویی مردم از تو منزجر خواهند شد و اگر دروغ بگویی خدایان از تو روی گردان می‌شوند. بنابراین، از آن‌جا که چاره‌ای نداری جز این‌که یا راست بگویی یا دروغ ، به ناچار یا مورد تنفر مردم واقع می‌شوی و یا خدایان از تو روی‌گردان می‌شوند.

منطق‌دانان راه‌های مختلفی برای برخورد با مغالطهٔ ذوالحدین جعلی پیشنهاد کرده‌اند؛ به عنوان مثال در نمونهٔ مذکور، آن فرزند می‌تواند رابطهٔ شرطی را نفی کند و مثلاً بگوید: این‌طور نیست که مردم به دلیل راست‌گویی از من متنفر شوند، بلکه احتمالاً به من احترام هم خواهند گذاشت. این راه حل اصطلاحاً «گرفتن دو شاخ»[1] نامیده می‌شود؛ یعنی در این‌جا فرزند تقسیم‌بندی مادر را پذیرفته، ما در عین قبول آن تقسیم‌بندی، نتایج مذکور از سوی مادر را رد می‌کند. راه حل دیگر اصطلاحاً «عبور از میان شاخ‌ها»[2] نام دارد. در این حال شخص نشان می‌دهد که راه‌های انتخابی در مسئله، بیش از آن است که در سخن شخص مغالطه کننده آمده است؛ مثلاً در پاسخ مادر، آن فرزند هم‌چنین می‌توانست بگوید: این‌طور نیست که تنها دو راه راست‌گویی و دروغ‌گویی پیش روی من باشد. من می‌توانم گاهی راست بگویم و گاهی دروغ، و یا سخنانی بگویم که هم مشتمل بر مطالب صادق باشد و هم شامل مطالب کاذب، و یا می‌توانم در عالم سیاست، شغلی انتخاب کنم که اصلاً نیاز به سخن گفتن نداشته باشد.

راه سوم مواجهه با یک مغالطهٔ ذوالحدین جعلی، برگرداندن و زیر و رو کردن کل آن است. این کار مهارتی نیاز دارد تا شخص بتواند با استفاده از همان مقدمات به

1. grasning the dilemma by The horns.

2. going between the horns

نتیجه‌ای کاملاً عکس نتیجهٔ شخص مغالطه کننده برسد. البته خود چنین پاسخی هم درواقع، یک مغالطهٔ ذوالحدین جعلی خواهد بود، چنان که نقل شده آن پسر راه حل سوم را انتخاب کرد.

مادر! من واردکار سیاست خواهم شد، زیرا اگر دروغ بگویم مردم از من راضی می‌شوند و اگر راست بگویم مورد تأیید و رضایت خدایان خواهم بود، پس چه راست بگویم و چه دروغ، به هر حال مورد تأیید و رضایت خدایان یا مردم خواهم بود.

مثال معروف دیگر برای این مغالطه نیز از حکایات مربوط به یونان باستان است که گفته‌اند: پروتوگوراس، سوفیست مشهور با جوانی قرار داد بست تا به او فن خطابه و جدل و سفسطه را بیاموزد و قرار شد دست‌مزد او وقتی داده شود که آن جوان در یک دادگاه به عنوان مدافع از یک مجرم موفق شود و بتواند رأی دادگاه را آن طور که خود می‌خواهد تعیین کند. پس از آن‌که پروتوگوراس همهٔ آداب و مهارت‌های مربوط و لازم را به جوان آموخت، جوان از پرداخت دست‌مزد سر باز زد و میان آن‌ها مشاجره‌ای در گرفت و کار به دادگاه کشیده شد. در دادگاه ابتدا پروتوگوراس اقامه دعوا کرد و ماجرای خود با جوان را شرح داد و در آخر گفت:

اگر دادگاه به نفع من حکم کند که مسلّماً این جوان باید دست‌مزد مرا بپردازد، اما اگر دادگاه، ادعای جوان را بپذیرد و به نفع او حکم کند، این امر نشانهٔ موفقیت او در دادگاه است و بنابر قرارداد، باید به قول خود ملتزم باشد و دست‌مزد مرا بپردازد. بنابراین، چه دادگاه به نفع من و چه به ضرر من حکم کند، این جوان باید دست‌مزد مرا پرداخت نماید.

آن جوان که به نظر می‌رسد شاگرد خوبی بوده و درس مغالطه و سفسطه را به خوبی فراگرفته بود برخاست و از خود این‌گونه دفاع کرد:

اتفاقاً در هیچ صورت نباید پولی بپردازم، زیرا اگر دادگاه به نفع من حکم کند که خوب، به نفع من حکم کرده و من از پرداخت پول تبرئه می‌شوم، اما اگر در دادگاه به نفع پروتوگوراس حکم شود، این بدان معنا است که من نتوانسته‌ام در اولین جلسهٔ دفاعیه پیروز شوم؛ یعنی هنوز فن خطابه را نیاموخته‌ام و مطابق قرارداد نباید پولی به پروتوگوراس بپردازم. بنابراین، دادگاه چه به نفع من و چه به ضرر من حکم کند، در هیچ صورت نباید پولی بپردازم.

مغالطهٔ خلط نسبت[1]

منظور از نسبت، نوع رابطه‌ای است که میان دو مفهوم یا دو شیء، وجود دارد، مانند نسبت مشابهت، شادی، بزرگی، کوچکی، فوقیت، تحتیت و... مغالطهٔ خلط نسبت در دومورد واقع می‌شود: یکی در نسبت غیرمتقارن، دیگر در نسبت غیرمتعدی که برای آشنایی با آن‌ها باید ابتدا دو نوع نسبت متقارن و تعدی‌پذیر را توضیح دهیم.

نسبت متقارن نسبتی است که اگر میان الف و ب برقرار باشد، میان ب و الف نیز برقرار خواهد بود؛ مثلاً می‌گوییم اگر الف همسر ب است، ب نیز همسر الف است پس نسبت همسری یک نسبت متقارن یا جایگزین‌پذیر است. هم‌چنین نسبت تساوی میان دو عدد یا دو مقدار، چنان که می‌گوییم: اگر الف با ب مساوی باشد، ب نیز با الف مساوی است.

حالت اول مغالطهٔ خلط نسبت در جایی است که میان دو چیز نسبت متقارن وجود نداشته باشد، ولی ما با آن‌ها معاملهٔ نسبت متقارن داشته باشیم؛ یعنی از یک نسبت، نسبت دیگری را نتیجه بگیریم.

یقیناً این کارمند نزد رئیس محترم است، زیرا خودش خیلی به رئیس احترام می‌گذارد. (اما شاید احترام او چاپلوسانه ودروغین باشد و رئیس از او متنفر باشد!)

تقسیم دیگر نسبت به تعدی‌پذیر و تعدی‌ناپذیر است. نسبت تعدی‌پذیر نسبتی است که اگر میان الف و ب و هم‌چنین میان ب و ج برقرار باشد، میان الف و ج نیز برقرار خواهد بود؛ مثلاً می‌گوییم: اگر الف بزرگ‌تر از ب باشد، و ب بزرگ‌تر از ج باشد، الف بزرگ‌تر از ج خواهد بود. پس بزرگی یک نسبت تعدی‌پذیر است. هم‌چنین نسبت تساوی، یعنی می‌توان گفت: الف با ب مساوی است، ب با ج مساوی است، پس الف با ج مساوی است. اما نسبت دوستی تعدی‌پذیر نیست و الزاماً نمی‌توان گفت: الف با ب دوست است. ب با ج دوست است، پس الف با ج دوست است.

---

1. confusing the relations

حالت دوم مغالطهٔ خلط نسبت در جایی است که ما از یک نسبت تعدی‌ناپذیر چنان استفاده کنیم که گویا نسبت تعدی‌پذیر است.

گویا رابطهٔ آقای حمیدی با آقای متوسلی شکرآب است، زیرا آقای حمیدی چند روز است با آقای امینیان اختلاف نظر پیدا کرده‌اند و دعوا و مرافعهٔ آقایان امینیان و متوسلی را هم که همه می‌دانند.

استدلال فوق نادرست است، زیرا رابطهٔ «اختلاف نظر داشتن» نسبتی تعددی‌پذیر نیست و اتفاقاً با توجه به از مقدمات فوق بهتر است که نتیجه‌ای کاملاً مخالف گرفت و گفت: آقای حمیدی و آقای متوسلی احتمالاً رابطهٔ صمیمی و نزدیکی دارند، زیرا گفته‌اند که دشمنِ دشمنِ تو، دوست توست!

مغالطهٔ خلط نسبت باعث فهم راحت‌تر برخی خطاها می‌شود، در عین این‌که می‌توان این خطا را مصداقی برای مغالطهٔ عدم تکرار حد وسط نیز دانست.

دو، نصف چهار است و چهار، نصف هشت، بنابراین، دو، نصف هشت است.

در استدلال فوق حد وسط تکرار نشده، زیرا محمول در مقدمهٔ اول «نصف چهار» است و موضوعِ مقدمهٔ دوم «چهار». راه دیگر بیان خطای استدلال فوق همین است که بگوییم: نسبت «نصف بودن» تعددی‌پذیر نیست.

مغالطهٔ دلیل نامربوط[1]

در برخورد و ارزیابی یک استدلال بهترین کار تفکیک و سپس بررسی رابطهٔ میان ادله و مدعا با رابطهٔ میان مقدمات و نتیجهٔ استدلال است. گاهی به طور منطقی از ادله یا مقدمات استدلال چیزی استفاده می‌شود که در نتیجه نیز عیناً به همان مطلب اشاره شده که چنین استدلالی البته معتبر است. اما در غیر این صورت، با یک استدلال غیر معتبر و مغالطه‌آمیز مواجه خواهیم بود. عدم تطابق نتیجهٔ منطقی ادله یا مقدمات یا

---

۱. این مغالطه از زمان ارسطو شناخته شده است و لذا معمولاً بانام لاتین آن، یعنی ignoratio elenchi از آن یاد می‌شود. نام‌های دیگر این مغالطه عبارتند از: "missing the point" (گم کردن موضوع) "irrelevant conclusion" (نتیجهٔ بی‌ربط) و "irrelevant thesis" (مدعای بی‌ربط). همان‌طور که از توضیح مغالطه روشن خواهد شد، به نظر می‌رسد نام دلیل نامربوط مناسب‌تر و گویاتر باشد.

مدعا یا نتیجهٔ گرفته شده، سه حالت کلی دارد که هر سه مصداقی برای مغالطهٔ دلیل نامربوط هستند.

حالت اول وقتی است که اصطلاحاً دلیل اخص از مدعاست؛ یعنی دلیل یا ادلهٔ ارائه شده در استدلال نمی‌تواند مدعای مورد نظر را به طور کامل اثبات کند و تنها مؤید بخشی از آن است.

> در سال گذشته، تنها از طریق صادرات دانه‌های روغنی و خشک‌بار به‌کشورهای عربی و چند کشور اروپایی میلیون‌ها دلار عاید کشور شد، به نظر می‌رسد بهترین راه اصولی برای تنظیم اقتصاد کشور سرمایه‌گذاری جدی برای صادرات محصولات کشاورزی است.

در استدلال فوق دلیل ارائه شده حد اکثر نشان می‌دهد که احتمالاً صادرات دانه‌های روغنی و خشک‌بار در سال‌های آینده نیز سودآور است، اما از این دلیل نمی‌توان نتیجه گرفت که صدور محصولات مذکور، چه رسد صادرات محصولات کشاورزی، بهترین و سودآورترین نوع صادرات است، در حالی‌که نتیجهٔ استدلال فوق مدعایی کلی‌تر است و آن این‌که صدور محصولات کشاورزی بهترین راه اصولی برای تنظیم اقتصاد کشور است.

حالت دوم مغالطهٔ دلیل نامربوط وقتی است که به اصطلاح «دلیل اعم از مدعاست»؛ یعنی چیزی که از دلیل یا ادله فهمیده می‌شود مطلبی کلی است که مدعای مورد نظر تنها بخشی از آن را تشکیل می‌دهد و یا حالت خاصی از آن می‌باشد.

> در موقعیت فعلی، صادرات هرچه بیش‌تر همهٔ محصولات کشاورزی بهترین راه تنظیم اقتصاد کشور است، چرا که در حال حاضر، اقتصاد ما وابسته به فروش نفت است و در واقع، اقتصاد تک‌محصولی و ناپایداری داریم.

گوینده می‌تواند از دلیل خود نتیجه بگیرد که ما باید تلاش کنیم تا از اتکای اقتصاد کشور بر فروش نفت بکاهیم، اما برای این کار راه‌های متعددی پیش رو داریم که البته سرمایه‌گذاری برای صادرات غیرنفتی راه‌حل مهمی است، اما استنتاج «صادرات هرچه بیش‌تر همهٔ محصولات کشاورزی» از دلیل عام و کلی مذکور، نادرست است.

این حالت از مغالطهٔ دلیل نامربوط معمولاً در طرح‌ها و برنامه‌های عملی رخ می‌دهد، به این ترتیب که وقتی دلیل یا ادلهٔ ارائه شده تنها اصل یک طرح یا برنامه را

اثبات می‌کند، اگر شخصی بخواهد انجام آن طرح و برنامه همراه با قیود خاص را نتیجه بگیرد مرتکب این مغالطه خواهد شد.

با توجه به توصیهٔ اسلام مبنی بر ولیمه دادن در عروسی و استطاعت مالی خانوادهٔ داماد، در شب مراسم باید پنج نوع غذا، پنج نوع نوشیدنی و پنج نوع سالاد و دسر سفارش داد.

حالت سوم مغالطهٔ دلیل نامربوط در جایی است که دلیل یا ادلهٔ ارائه شده با نتیجه و مدعای مورد نظر بیگانه و بی‌ربط باشد.

برای جلوگیری ارتخلفات رانندگی، این طرح، پیشنهاد عملی و خوبی است، زیرا می‌دانیم که تخلفات رانندگی، اولاً، باعث تصادفات و انواع خسارت‌های جانی و مالی می‌شود، ثانیاً، پیامدها و مشکلات بعدی ناشی از تخلفات رانندگی، چه برای شخص متخلف و چه برای نهادها و سازمان‌های مربوط، بسیار طاقت‌فرسا و پرهزینه است، ثالثاً، ... .

(بسیار خوب! پذیرفتیم که تخلفات رانندگی پدیدهٔ اجتماعی نامطلوبی‌است، اما چرا این طرح یک پیشنهاد خوب و عملی است؟)

عواملی که در حالت اخیر مغالطهٔ دلیل نامربوط موجب فریب مخاطب می‌شود و به شخص مغالطه کننده اجازه می‌دهد که از مقدمات و ادلهٔ ارائه شده نتیجهٔ دیگری بگیرد و یا برای مدعای خود، و دلایل نامربوط ارائه کند، چند چیز است که از جملهٔ آن طولانی شدن استدلال است، به این ترتیب که مراحل مفصل یک بحث ممکن است موجب بی‌دقتی شده و امور نامربوط را از روی غفلت وارد بحث کند. از سوی دیگر، صحت دلایل ارائه شده عاملی است که توجه مخاطب را به خود جلب می‌کند و ارتباط مجموعهٔ ادله با مدعای مورد نظر را تحت الشعاع قرار می‌دهد. ازاین‌رو، در حالت اخیر مغالطهٔ دلیل نامربوط معمولاً ابتدا به مدعای مورد نظر که نتیجهٔ استدلال است اشاره می‌شود و سپس دلایلی ذکر می‌شود که در عین درستی، ربطی به آن مدعا ندارد و نمی‌تواند آن را اثبات کند.

نکتهٔ دیگری که دربارهٔ مغالطهٔ دلیل مربوط باید به یاد داشت، این است که تعریف این مغالطه (اعم، اخص، یا بیگانه بودن ادله نسبت به مدعا) بر بسیاری از مغالطاتی که تاکنون با آن‌ها آشنا شده‌اید صدق می‌کند، لذا همان‌طور که در ترتیب آموزشی، این مغالطه را پس از آن مغالطات آورده‌ایم، در تشخیص و اطلاق نام نیز باید مواردی را

مغالطهٔ دلیل نامربوط دانست که مصداق مغالطات دیگر نباشند.

مغالطهٔ مصادره به مطلوب[۱]

این مغالطه وقتی صورت می‌گیرد که شخص نتیجهٔ استدلال (مطلوب) را که باید اثبات شود، اثبات شده فرض کند. تعریف دیگر این مغالطه این است که شخص در مقدمات استدلال از همان نتیجه‌ای که درصدد اثبات آن است استفاده کند.

مغالطهٔ مصادره به مطلوب دارای انواع گوناگونی است که به علت اهمیت و ظرافت، هر یک را جداگانه توضیح داده، مثال می‌زنیم.

نوع اول مغالطه مصادره به مطلوب از طریق کلمات و عبارات است؛ به این معنا که شخص نتیجهٔ مطلوب خود را با عبارت‌پردازی و تفاوت در طرز بیان تکرار می‌کند و آن را به عنوان دلیلی بر مدعای خود جلوه می‌دهد.

> آزادی بیانِ کامل همواره برای افراد یک کشور مفید است، زیرا این‌که همهٔ مردم محدودیتی در ابراز احساسات و عواطف نداشته باشند و بتوانند آزادانه اعتقادات خود را بیان کنند، کاملاً به نفع جامعه است.

ارتکاب این مغالطه از آن جهت است که افراد برای اثبات مدعای خود به جست‌وجوی مقدمات و دلایلی برای اثبات مدعای مورد نظر می‌پردازند. حال اگر چنین مقدماتی نیافتند، درواقع، چاره‌ای نخواهند داشت جز تکرار و تأکید دوباره بر مدعای خود و این کار را با بیان دیگرِ آن مدعا انجام می‌دهند و این بازگویی و تقریر دوبارهٔ مدعای خود را، دلیل اثبات آن جلوه می‌دهند.

برخی نمونه‌های این حالت مغالطهٔ مصادره به مطلوب، به صورت ظریف و کاملاً ناآگاهانه در متون علمی و جدی اتفاق می‌افتد که در این‌جا به دو مثال اشاره می‌کنیم:

ابوالحسن اشعری، متکلم معروف و مؤسس فرقهٔ اشاعره در کتاب اللمع دربارهٔ نیاز

---

۱. نام و عبارت لاتین این مغالطه، یعنی petito principii در لغت به معنای «مسلم فرض کردن سر آغاز» است. به عبارت دیگر، این مغالطه آن‌چه را در نظر است اثبات شود مسلم فرض می‌کند. نام انگلیسی این مغالطه نیز begging the question است؛ یعنی گویا در خواست می‌شود موضوعی را که درصدد اثبات آن هستیم ثابت شده و مقبول فرض کنیم.

جهان به خالق و صانع چنین استدلال کرده است:

جهان مصنوع است.

هر مصنوعی نیاز به صانع دارد.

پس جهان نیاز به صانع دارد.

قاضی عبدالجبار، متکلم معروف معتزلی در کتاب شرح اصول خمسه این استدلال را نقد کرده و گفته است که این استدلال مغالطه و مصادره به مطلوب است، زیرا صغرای قیاس، یعنی این‌که جهان مصنوع است، همان نتیجهٔ قیاس است که می‌گوید: جهان نیاز به صانع دارد؛ یعنی این دو جمله عبارت اخرای یکدیگر هستند.[۱]

مثال دیگر، اشکال پوزیتیویست‌های منطقی پیرو اگوست کنت به برخی مطالب فلسفهٔ مابعدالطبیعه قدماست.

در این‌جا بدون این‌که بخواهیم قضاوت کنیم که آیا اشکال آن‌ها وارد است یا نه، این اشکال را نقل می‌کنیم: فیلسوفان مابعدالطبیعهٔ قدیم در توجیه علت رشد گیاهان و عدم رشد جمادات می‌گفتند که گیاهان دارای قوهٔ نامیه هستند و جمادات قوهٔ نامیه ندارند. سپس در توضیح قوهٔ نامیه می‌گفتند: که آن قوه‌ای است که باعث رشد موجودی می‌شود. اشکال آن‌ها این بود که این سخن مغالطه و مصادره به مطلوب است و چیزی را روشن نمی‌کند. آن‌ها به طور افراطی این سخن را سوق می‌دادند به این‌که گویا از کسی بپرسیم که چرا بعضی از افراد زمین می‌خورند و او در پاسخ بگوید: چون قوهٔ زمین خوردن در آن‌هاست.

دانی کف دست از چه بی‌موست؟ زیرا کف دست مو ندارد!

(و بهتر است بگوییم، زیرا کف دست قوهٔ نمو الشعر ندارد!)

پیروان اگوست کنت این اشکال را تعمیم داده و معتقد بودند که مباحث قوه و فعل، ماده و صورت، جوهر و عرض و ... نمونه‌های دیگری از همین خطای فیلسوفان است.

نوع دیگر مغالطهٔ مصادره به مطلوب، این است که برای اثبات یک جزئی از یک

---

۱. قاضی القضاة عبدالجبار بن احمد، شرح الاصول الخمسة، ص ۳۲۵.

حکم کلی استقرایی استفاده شود. اگر حکم مورد نظر استقرایی نباشد و از مجموع احکام افراد و مصادیق به دست نیاید، بلکه آن حکم کلی را از طریق دیگری کسب کرده باشیم، می‌توانیم از آن حکم کلی برای اثبات یک جزئی استفاده کنیم.

مثلاً اگر به ما خبر داده باشند که همهٔ افراد این گروه عرب زبان هستند، وقتی با یکی از افراد آن گروه مواجه شویم می‌توانیم حکم کنیم که آن فرد به زبان عربی سخن می‌گوید، زیرا در اینجا ما با یک قیاس رو به رو هستیم که حکم از کلی به جزئی منتقل می‌شود؛ یعنی می‌گوییم که هر فرد این گروه عرب زبان است، این فرد عضو این گروه است، پس عرب زبان است.

اما اگر آن حکم کلی از طریق استقرا به دست آمده باشد، درواقع، حکم از افراد جزئی به کلی منتقل می‌شود و نمی‌توان از حکم کلی برای اثبات یک مورد جزئی استفاده کرد.

> نیتروژن سبک‌تر از هواست، زیرا نیتروژن یک گاز است و می‌دانیم که گازهای گوناگون از هوا سبک‌ترند.

استدلال فوق مصادره به مطلوب است، زیرا برای این حکم کلی که «گازهای گوناگون از هوا سبک‌ترند» باید از جمله ثابت شده باشد که نیتروژن هم سبک‌تر از هواست و این همان مطلوب و مدعای استدلال فوق است.

نوع دیگر مغالطهٔ مصادره به مطلوب وقتی است که برای اثبات یک مدعا، ادعای صادقی را که از مدعای اول کلی‌تر و عام‌تر است، دلیل بیاوریم، اما ثابت نکنیم که مدعای اول یکی از مصادیق و نمونه‌های ادعای دوم است.

> تو باید به او احترام بگذاری، زیرا افراد فاضل و دانا واقعاً شایستهٔ احترام هستند.

به تعبیر منطقی، این نوع مغالطه یک قیاس شکل اول است که در آن صغرا ذکر نمی‌شود. صورت قیاسی استدلال فوق چنین است: هر فرد فاضلی شایسته احترام است، او فرد فاضلی است، پس او شایستهٔ احترام است. گوینده یا نویسنده در چنین استدلال‌هایی اگر صریحاً صغرای قیاس را ذکر کند مورد اعتراض و مخالفت واقع خواهد شد و خطای استدلال او آشکار می‌شود، لذا آن را مسکوت می‌گذارد و با بیان

یک حکم کلی که مورد تصدیق مخاطب است، سعی در اثبات مدعای خود دارد.

ـ برنامهٔ ما در این دورهٔ تربیت معلم این است که دانش‌جویان با سه زبان برنامه‌نویسی کامپیوتر آشنا شوند.

ـ اما سه زبان برنامه‌نویسی کامپیوتر برای دانش‌جویان تربیت معلم چه ضرورتی دارد؟

ـ افزایش مهارت‌های آموزشی برای این دانش‌جویان اجتناب‌ناپذیر و ضروری است.

مغالطهٔ استدلال دوری[1]

استدلال دوری شکل خاصی از مغالطهٔ مصادره به مطلوب است. در مغالطهٔ مصادره به مطلوب، شخص نتیجه‌ای را که درصدد اثبات آن است به گونه‌ای در مقدمات استدلال به کار می‌برد و به تعبیر دیگر، نتیجهٔ مطلوب را مفروض تلقی می‌کند. در استدلال دوری شخص برای اثبات نتیجه از مقدمه‌ای استفاده می‌کند که صحت آن مقدمه وابسته به صحت نتیجه است، به عبارت دیگر، در استدلال دوری از مقدمه‌ای استفاده می‌شود و این مقدمه وقتی موثق و مقبول خواهد بود که نتیجهٔ مورد نظر در آن استدلال درست باشد.

ـ شما می‌توانید به من اعتماد کنید و اگر بخواهید آقای مسعودی را ضامن خودم قرار خواهم داد.

ـ اما من آقای مسعودی را نمی‌شناسم.

ـ از بابت ایشان مطمئن باشید، فرد امین و قابل اعتمادی است!

علت مغالطه بودن استدلال دوری مانند مصادره به مطلوب است. در این‌جا نیز برای امور مجهول دلیلی اقامه نمی‌شود. تمام آن‌چه چنین استدلالی به ما می‌دهد، بیان دو امر مجهول است که البته نوعی ارتباط و تلازم میان آن‌ها وجود دارد. مثالی که غربی‌ها برای این مسئله می‌زنند این است که می‌گویند:

ما خدا را به وسیلهٔ کتاب مقدس می‌شناسیم و البته می‌دانیم که می‌توان به کتاب مقدس اعتماد کرد، زیرا کتاب مقدس کلام وحی شده خداوند است.

نمونه‌های جدی‌تر مغالطهٔ استدلال دوری در برخی مسائل سیاسی و اقتصادی

1. circulus in probando

قابل تشخیص است؛ به عنوان مثال دولت انگلستان در سال‌های ۱۹۶۴ ـ ۱۹۷۰ طی یک برنامهٔ اقتصادی گسترده مرتکب مغالطه شد. دولت یک برنامه اقتصاد ملی پیشنهاد کرد و طی آن از شرکت‌ها و کارخانه‌های مهم درخواست کرد که نرخ رشد اقتصاد ملی را برابر با ۳/۸ فرض کنند و مطابق با این عدد برنامهٔ شخصی خود را برای توسعه و رشد تنظیم نمایند. شرکت‌ها و مؤسسات اقتصادی و صنعتی پذیرفتند و برنامه‌های خود را مبتنی بر آن پیش‌فرض به دولت ارائه کردند. دولت انگلیس مجموعه این برنامه‌ها را به هم ضمیمه و اعلام کرد که مجموعهٔ برنامه اقتصادی و صنعتی کشور، رشدی برابر با عدد ۳/۸ را نشان می‌دهد!

گاهی برای این‌که این مغالطه مخفی‌تر باشد و مخاطب به دوری بودن آن پی‌نبرد، شخص مغالطه‌کننده میان مقدمه و نتیجه فاصله می‌اندازد و با عبارت‌پردازی و بیان مطالب نامربوط سعی می‌کند توجه مخاطب را از رابطهٔ مقدمه و نتیجه منحرف سازد و در ظاهر چنین وانمود می‌کند که برای مدعای خود استدلال کرده است. هم‌چنین ممکن است جملات و قضایای دوری بیش از دو عدد باشد، به این معنا که مثلاً برای اثبات قضیهٔ اول به قضیهٔ دوم استناد شود و برای قضیهٔ دوم قضیهٔ سوم شاهد آورده شود، اما قضیهٔ سوم به گونه‌ای باشد که درستی آن مبتنی بر درستی قضیهٔ اول باشد.

ـ از کجا مطمئن هستید که آقای رئیس شما را به عنوان معاون خود انتخاب می‌کند؟
ـ ایشان علاقهٔ خاصی به من دارد.
ـ علاقهٔ ایشان را از کجا فهمیده‌اید؟
ـ مسلماً ایشان به کسی که به او امیدوار است، علاقه دارد.
ـ چه امیدی ؟
ـ امید به این‌که وقتی معاون او شدم، کارهای شرکت را سر و سامان دهم!

مغالطهٔ تعمیم شتاب‌زده[1]

قبل از بیان این مغالطه بهتر است ابتدا توضیحی دربارهٔ استقرا داده شود. استقرا

---

1. hasty generalizatoin

استدلالی است که در آن ذهن از بررسی قضایای جزئی به یک نتیجهٔ کلی می‌رسد. استقرا بر دو قسم است: تام و ناقص. استقرای تام وقتی است که افراد موضوع مورد نظر محدود باشند و بتوان هر یک از آن‌ها را مورد بررسی قرار داد و حکم کلی در مورد آن‌ها صادر کرد؛ مثلاً مدار هر یک از سیارات منظومهٔ شمسی را بررسی کرد و مشاهده نمود که همهٔ آن‌ها دارای مداری بیضوی هستند، لذا می‌توانیم حکم کنیم همهٔ سیارات منظومهٔ شمسی دارای مداری بیضوی هستند.

اما استقرای ناقص در جایی است که افراد موضوع مورد نظر زیاد یا نامحدود باشند و امکان بررسی همهٔ آن‌ها وجود نداشته باشد، در این صورت، اگر تعداد زیادی از آن‌ها متصف به وصفی باشند یا در چند نمونهٔ متعارف آن‌ها یک وصف خاص دیده شود می‌توان آن وصف را تعمیم داد و گفت: همهٔ افراد آن کلی دارای آن وصف هستند؛ مثلاً وقتی ملاحظه می‌کنیم که اکثر اجسام در اثر حرارت منبسط می‌شوند حکم می‌کنیم که اجسام در اثر حرارت انبساط می‌یابند. البته در مورد استقرای ناقص این اشکال وجود دارد که ممکن است این تعمیم ما شامل همهٔ موارد نباشد و چه بسا موردی پیدا شود که آن حکم بر آن صادق نیست؛ به عنوان مثال اجسام پلاستیکی در اثر حرارت به جای انبساط، انقباض پیدا می‌کنند. به همین علت می‌توان گفت که استقرا موجب قطع و یقین نیست، اما موجب ظن قوی شده و حتی بسیاری از معلومات انسان از این طریق کسب می‌شود.

حال پس از این مقدمه می‌گوییم که تعمیم شتاب‌زده درواقع، نوعی استقرای ناقص است که در آن، شخص از یک یا چند مثال و تجربهٔ جزئی یا از چند نمونهٔ محدود، مطلبی را استنباط می‌کند و آن حکم را تعمیم می‌دهد، در حالی‌که آن مثال‌ها و نمونه‌ها برای اثبات آن حکم کلی بسیار کم، کوچک و غیرمتعارف هستند.

> روزنامهٔ امروز صبح مقاله‌ای داشت دربارهٔ نوجوانی که از مدرسه به جرم سرقت دستگیر و اخراج شده بود. به نظر من، همهٔ جوانان و نوجوانانی که نتوانند در مدرسه درس بخوانند به فساد و جنایت کشیده می‌شوند.

> (اگر بنا باشد تنها با استفاده از خبرهای روزنامه صبح امروز شرایط فرهنگی، اقتصادی،

سیاسی جامعه تحلیل و بررسی شود به مطالب عجیب و غریبی می‌رسیم. اما بهتر است روزنامهٔ روزهای دیگر را هم بخوانیم و از منابع دیگر هم استفاده کنیم. چه خواهید گفت اگر بشنوید که نوجوانی پس از محرومیت از تحصیل در مدرسه توانست به تنهایی سه زبان مهم جهانی را بیاموزد و بر آن‌ها مسلط شود.)

حالت دیگر تعمیم شتاب‌زده وقتی است که شخص چند نمونهٔ غیر متعارف را ملاک قرار دهد و از آن‌ها حکمی کلی استنباط کند و آن حکم را به همهٔ افراد آن موضوع تعمیم دهد.

استفاده و خرید و فروش مواد مخدر هیچ اشکالی ندارد، زیرا این مواد در بیماری‌ها و به ویژه برای تسکین انواع درد مفید هستند.

(تسکین درد استفادهٔ غیرمتعارف از مواد مخدر است و چون این نمونهٔ غیرمتعارف اشکال ندارد نمی‌توان چنین حکمی را به همهٔ موارد استعمال آن تعمیم داد).

نقل است که جهان‌گردی از روستایی عبور می‌کرد. در آن روستا با دو سه نفر برخورد نمود و از آن‌ها سؤالی کرد، اما اتفاقاً همهٔ آن‌ها کر بودند. آن جهان‌گرد در سفرنامهٔ خود نوشت که من از روستایی عبور کردم که همه مردم آن کر بودند.

ارتکاب مغالطهٔ تعمیم شتاب‌زده بیش از همه در میان مردم عوام و کسانی که دارای اطلاعات و معلومات اندکی هستند رخ می‌دهد. این عده به علت آگاهی کمی که دربارهٔ موضوعات گوناگون دارند با دریافت کم‌ترین اطلاعات به بیان حکم کلی و تعمیم شتاب‌زده دست می‌زنند.

سعی کنید همسر خود را از میان خانم‌های خانه‌دار انتخاب کنید، زیرا من کسانی را می‌شناسم که همسرشان شاغل یا مشغول تحصیل است، به همین دلیل مشکلات زیادی برای آن‌ها ایجاد شده است.

همان‌طور که ذکر شد استقرای ناقص (و نه تعمیم شتاب‌زده) اگر چه مفید قطع و یقین نیست، اما موجب ظن و گمان قوی می‌شود. آن‌چه باعث نزدیک‌تر شدن یک استقرا به نتیجهٔ درست می‌شود، یکی این است که نسبت به کل افراد مجموعهٔ مورد بررسی، باید سعی شود تعداد بیش‌تری از مثال‌ها و نمونه‌ها مورد ارزیابی قرار گیرند

و نکتهٔ دوم این که آن نمونه‌ها نمونه‌هایی تصادفی و متعارف باشند. گاهی با انتخاب و بررسی چند نمونه تصادفی و متعارف می‌توان حکم کلی دربارهٔ همهٔ افراد یک مجموعه داد، مانند مثال زیر:

این ماده برای موش‌ها کشنده است، زیرا آزمایش بر روی پانزده موش مختلف نشان می‌دهد که موش‌ها پس از خوردن چند گرم از آن خواهند مرد.

مغالطهٔ تعمیم شتاب زده حالت پیچیده‌تری دارد و آن وقتی است که این مغالطه به صورت علمی و به وسیلهٔ اعداد و ارقام آماری بیان شود. به علت اهمیت زیاد و جنبهٔ تخصصی این نوع مغالطات، ما آن‌ها را به طور مستقل در مجموعهٔ مغالطات آماری مورد بحث قرار می‌دهیم.

مغالطات آماری (۴): نمونهٔ ناکافی[1]

تعمیم شتاب‌زده که به عنوان نوعی مغالطه با آن آشنا شدید، دارای یک حالت تخصصی است که به صورت فنی و با زبان علمی انجام می‌شود، اما اساس آن چیزی جز مغالطهٔ تعمیم شتاب‌زده نیست. حالت تخصصی و علمی این مغالطه مربوط به علم آمار است. در فصل اول با برخی از مغالطات آماری آشنا شدیم، اکنون به بررسی برخی دیگر از مغالطات مرتبط به این علم خواهیم پرداخت.

آن‌چه که پایه و اساس آمار استنباطی را تشکیل می‌دهد «روش‌های نمونه‌گیری است که اتفاقاً این روش‌ها منشأ برخی مغالطات و ترفندهای آماری نیز هست. ازاین‌رو، توضیح مختصری دربارهٔ آن ارائه می‌کنیم.

فرض کنید در کیسه‌ای مقداری لوبیای سفید و قرمز کاملاً با هم مخلوط شده باشند و بخواهیم مقدار آن‌ها را به تفکیک مشخص کنیم. برای این کار باید به شمارش لوبیاها بپردازیم. اما برای سادگی می‌توان تعداد لوبیاها را برآورد کرد، بدین ترتیب که مشتی لوبیا برداشته، مقدار لوبیاهای سفید و قرمز را شمارش کنیم با این فرض که لوبیاها کاملاً مخلوط شده باشند، نسبت حاصل در این برآورد می‌تواند با حدود

---

1. deficient examples

اطمینان معینی نسبت لوبیای سفید و قرمز را در کل کیسه منعکس کند. این شمارش، مثال ساده‌ای برای بیان روش نمونه گیری است. در مثال فوق به کیسهٔ لوبیاها اصطلاحاً «جامعهٔ آماری»[1] و به مشتی لوبیا که مورد شمارش قرار گرفته، «نمونه»[2] گفته می‌شود.

اگر در روش نمونه گیری مقدار و نسبت «نمونه» به «جامعه آماری» به اندازهٔ کافی بزرگ بود و به طرز صحیح انتخاب شده باشد، غالباً می‌تواند معرف خوبی برای جامعهٔ آماری باشد، اما اگر نمونه به اندازهٔ کافی بزرگ نباشد، اگرچه اطلاعاتی را در خصوص جامعهٔ آماری در اختیار ما قرار می‌دهد، اما احتمال وقوع خطادر چنین حالتی بسیار زیاد است که مغالطهٔ «نمونه کافی» نیز در همین شرایط واقع می‌شود. که برای درک بهتر چگونگی وقوع این مغالطه به چند مثال اشاره می‌کنیم.

اگر سکه‌ای را چندین مرتبه بیاندازیم چند بار ممکن است شیر بیاید؟ بدیهی است که نیمی از دفعات، اما اگر کسی سکه‌ای را ده بار انداخته و مشاهده کند که هشت بار شیر آمده است، آیا می‌تواند ادعا کند که احتمال شیر آمدن در پرتاب سکه هشتاد درصد است؟

البته پاسخ منفی است، زیرا ده بار سکه انداختن نمی تواند نمونه‌ای کافی برای اثبات ادعای فوق باشد. شما نیز می‌توانید شخصاً این آزمون را تجربه کنید و به نتیجهٔ خاص خود برسید. اگر کسی حوصله کند و تعداد سکه انداختن را مثلاً تا حدود صد مرتبه برساند، خواهد دید که احتمال شیر آمدن به عدد پنجاه درصد بسیار نزدیک خواهد شد.

نکتهٔ مهمی که دربارهٔ مغالطهٔ «نمونهٔ ناکافی» باید به آن توجه کرد این است که کافی یا ناکافی بودن تعداد نمونه‌ها نسبت به جامعهٔ آماری امری نسبی است، به این معنا که متناسب با دقت برآورده قابل قبول از طریق نمونه‌برداری و میزان واریانس یا اختلاف جامعه آماری مورد مطالعه تعداد نمونه کافی تغییر خواهد کرد. برای فهم

---

1. population
2. sample

بهتر این مسئله توجه به دو مثال زیر مفید است:

فرض کنید می‌خواهیم میزان متوسط قد افراد یک جامعه را از طریق روش نمونه‌برداری تعیین کنیم. در این مسئله به نظر می‌رسد که یک نمونهٔ پنجاه نفری برای معرفی متوسط قد افراد آن جامعه کافی است و البته برای این کار ملاک قرار دادن پنج نفر موجب مغالطهٔ نمونه ناکافی خواهد شد.

حال فرض کنید می‌خواهیم از طریق نمونه‌برداری گزارشی از وضعیت روحی و روانی و اعتقادات و باورهای افراد یک جامعه ارائه کنیم. در این فرض یقیناً پنجاه نفر نمونه‌ای ناکافی است و نتایج حاصل به هیچ وجه قابل اعتماد نخواهد بود، زیرا حساسیت این موضوع و اختلاف فراوان افراد در آن به قدری است که برای به دست آوردن اطلاعاتی هرچه نزدیک‌تر به واقعیت، نیازمند نمونه‌ای بالغ بر چندین هزار نفر هستیم.

نتیجه‌ای که از نکتهٔ مذکور می‌گیریم این است که همواره در اطلاعات آماری به دست آمده از طریق روش نمونه‌برداری باید به این مسئله توجه کنیم که آیا در موضوع مورد نظر، تعداد نمونه‌ها در مقایسه با کل جامعه آماری راضی‌کننده و کافی هست یا خیر.

مغالطات آماری (۵): نمونهٔ غیر تصادفی[1]

در روش نمونه‌برداری برای به دست آوردن اطلاعات آماری کافی بودن افراد نمونه، اگرچه شرط لازم است، اما کافی نیست. برای موفقیت در این روش نیازمند شرایط دیگری نیز هستیم. یکی از این شرایط این است که نمونه‌ها باید تصادفی باشند.[2] برای آشنایی با مفهوم تصادفی بودن نمونه‌ها به مثال زیر توجه کنید:

در سال ۱۹۳۲ یک مؤسسهٔ بزرگ نظر سنجی توانست نتایج انتخابات ریاست جمهوری آمریکا را با دقت پیش‌بینی کند. این مؤسسه برای انتخابات سال ۱۹۳۶ نیز

---

1. deliberate examples
2. random sample

دست بـه نـمونه‌برداری عـظیمی زد و ده مـیلیون نـفر از مشـترکان مـجلهٔ لیتررری دایجست[1] را انتخاب کرد و از طریق تلفن با آن‌ها تماس گرفت و در مورد انتخابات نـظرخـواهـی کـرد. نـتیجهٔ نـظر خـواهـی ایـن بـود کـه لانـدون، کـاندیدای حـزب جمهوری‌خواه بر فرانکلین روزولت، کـاندیدای حـزب دمـوکرات پـیشی خـواهـد گرفت. نتایج این نظرسنجی بزرگ و پر هزینه اعلام شد و متناسب با آن پیش‌بینی‌ها، برنامه‌ریزی‌های مختلفی برای بعد از انتخابات صورت گرفت. اما بر خلاف پیش‌بینی مذکور، روزولت رئیس جمهور آمریکا شد و ایـن امـر مـوجب تـعجب و شگـفتی فراوان متخصصان گردید، زیرا کسی گمان نمی‌کرد که در یک نمونه‌برداری ده میلیون نفری چنین خطایی رخ دهد.

تحقیقات و پایان‌نامه‌های دانشگاهی متعددی، به ویژه از سوی لاندون و حـزب مغلوب جمهوری‌خواه دربارهٔ این واقعه به پژوهش پرداختند. نتیجهٔ تحقیقات ایـن بود که در آن سال‌ها عمدتاً افراد ثروت‌مند توانایی پرداخت حق اشتراک تلفن و مجله را داشتند و بیش‌تر افراد این طبقه از حزب جمهوری‌خواه طرفداری مـی‌کردند، لذا علی‌رغم گستردگی ده میلیونی نمونه‌ها در این نظر سنجی، افراد نمونه معرف خوبی برای کل جامعه نبودند و بیش‌تر مـردم بـه حـزب دمـوکرات و کـاندیدای آن، یـعنی روزولت گرایش داشتند و نمونهٔ نامناسب در نظر سنجی فوق بـاعث شـد ایـن امـر مخفی بماند.

حادثهٔ مذکور مثال خوبی است برای نشان دادن این‌که چگونه نمونهٔ غیر تصادفی موجب خطا در تحلیل اطلاعات آماری و استنتاج نـهایی نـادرست مـی‌شود. حـال معنای این جمله بهتر فهمیده می‌شود که گفتیم از شرایـط نـمونه‌برداری مـوفق ایـن است که نمونه‌ها تصادفی باشند، زیرا صرفاً کافی بودن، بلکه فراوانی نمونه‌ها، برای این‌که حکمی را به کل جامعهٔ آماری تعمیم دهیم، کـفایت نـمی‌کند. تـصادفی بـودن نمونه‌ها به این معنا است که نمونه‌ها نباید نماینده و بیان‌گر دسته و گـروه خـاصی از

---

1. Literary Digest

جامعه آماری باشند؛ مثلاً اگر بخواهیم به روش نمونه‌برداری میانگین محصولات درختان میوهٔ یک باغ را محاسبه نماییم، باید درختان متعددی را در شرایط و نقاط مختلف باغ انتخاب کنیم.

به دلیل تنوع، گستردگی و عدم قطعیت رفتار انسانی، مسئلهٔ تصادفی بودن نمونه‌ها در این زمینه اهمیت زیادی پیدا می‌کند. ازاین‌رو، در رشته‌هایی از علوم انسانی که در آن‌ها از اطلاعات آماری استفاده می‌شود، مانند روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد و ... و یا گزارش‌های اجتماعی و نظرسنجی‌ها، باید همواره به این نکته توجه داشت که افراد نمونه که مبنای جمع‌آوری اطلاعات آماری قرار گرفته‌اند، نمونه‌های تصادفی باشند و نه نمونه‌هایی که نماینده و معرف گروه خاصی از جامعه آماری هستند؛ به عنوان مثال اگر کسی در تحقیقات جامعه‌شناسی خود بخواهد دربارهٔ روحیات مردم شهر یا کشوری اظهار نظر کند نمی‌تواند مبنای تحقیقات خود را صرفاً مطالعه و بررسی رفتار عده‌ای در حال رانندگی و یا رفتار تماشاگران یک بازی فوتبال و ... قرار دهد، هر چند تعداد افرادی که او به عنوان نمونه به بررسی رفتار آن‌ها می‌پردازد، بسیار زیاد باشد.

برای دست‌یابی به نمونه‌های کاملاً تصادفی، به ویژه در مورد رفتارهای اجتماعی انسان، مشکلات زیادی وجود دارد، به این معنا که مثلاً محقق برای تصادفی بودن نمونه‌های خود در یک نظرسنجی، حتی اگر به خیابان برود و به طور تصادفی با بعضی از عابران مصاحبه کند باید متوجه باشد تعداد زیاد کسانی را که در منزل مانده‌اند نادیده گرفته است. از طرفی، اگر به تک تک خانه‌ها مراجعه کند، افراد شاغل که خارج از منزل هستند، فراموش می‌شوند.

نکتهٔ مهمی که برای جلوگیری از مغالطهٔ «نمونهٔ غیر تصادفی» همواره باید به آن توجه کرد این است که در روش نمونه‌برداری، افراد جامعهٔ آماری باید از شانس یکسان برای انتخاب شدن در نمونه‌برداری برخوردار باشند. برای تحقق این هدف، می‌توان افراد جامعهٔ آماری را به دسته‌ها و طبقات مختلف تقسیم کرد و درصد و نسبت هر یک از آن‌ها را با کل مجموعه مشخص کرد و در نمونه‌برداری نیز سعی کرد

این نسبت حفظ شود؛ مثلاً در یک جامعهٔ آماری از افراد یک کشور می‌توان تقسیم‌های زیر را در نظر گرفت: جنسیت (مرد و زن)، سن (کودک، جوان، میان‌سال، پیر)، سواد (بی‌سواد، تا دیپلم، دانشگاهی) سکونت (شهری، روستایی، عشایری، و...) و متناسب با این تقسیم‌ها بر فرض اگر می‌دانیم چهل درصد جمعیت کشور را افراد بالای ۲۵ سال تشکیل می‌دهند باید در حین آمارگیری نیز چهل و پنج درصد نمونه را افراد بالای بیست و پنج سال و مثلاً نیمی از آن‌ها را از مردان و نیمی را از زنان انتخاب کنیم و همین‌طور نسبت به تقسیم‌بندی‌های دیگر.[۱]

خلاصه و نکتهٔ اساسی این است که وقتی در جایی اطلاعات آماری به ما می‌گوید که مثلاً ۷۲ درصد از ایرانی‌ها موافق یا مخالف فلان موضوع هستند، برای جلوگیری از مغالطهٔ نمونه غیرتصافی باید پرسید که ۷۲ درصد از کدام ایرانی‌ها؟ آیا مرجع آماری مذکور می‌تواند اطمینان دهد که نظر همهٔ اقشار و طبقات جامعهٔ ایران را منعکس کرده است؟

مغالطات آماری (۶): عدم واقع‌نمایی نمونه‌ها[۲]

تاکنون با مغالطه‌های «نمونهٔ ناکافی» و «نمونهٔ غیرتصادفی» آشنا شدیم. حال به نظر می‌رسد اگر جمع‌آوری اطلاعات آماری به شیوهٔ نمونه‌برداری از نمونه‌هایی کافی و تصادفی استفاده شود، نتیجه و حاصل کار به واقعیت نزدیک خواهد بود و امکان وقوع خطا به حداقل خواهد رسید، بلکه از بین خواهد رفت. اما این‌طور نیست و هنوز موانع و لغزش‌گاه‌هایی وجود دارد که موجب می‌شود آمار، اطلاعاتی مغایر با واقعیت در اختیار ما قرار دهد. در این جا به یکی از این موانع و لغزش‌گاه‌ها اشاره می‌کنیم:

---

۱. روش مذکور اصطلاحاً «روش نمونه‌گیری تصادفی طبقه‌ای» نامیده می‌شود. برای این‌که کلیهٔ افراد جامعهٔ آماری از شانس یکسان برای انتخاب شدن در نمونه بر خوردار باشند، روش‌های دیگری نیز وجود دارد، مانند روش نمونه‌گیری تصادفی ساده، نمونه‌گیری تصادفی خوشه‌ای و نمونه‌گیری تصادفی سیستماتیک. برای تفصیل هر یک از این روش‌ها می‌توانید به کتاب‌های آماری مراجعه کنید.

2. irrealistic examples

در یک پرسش خانه به خانه در حد وسیع و در تمام طبقات و مناطق این سؤال مطرح شد که «اعضای خانواده شما چه مجله‌ای می‌خوانند؟» متخصصان پس از استخراج و تجزیه و تحلیل پاسخ‌های مختلف به نتیجه‌ای رسیدند که موجب شگفتی آن‌ها شد. آن نتیجه این بود که تعداد کسانی که مجلهٔ «هارپرز»[1] را می‌خوانند تقریباً برابر است با تعداد کسانی که مجلهٔ «ترواستوری»[2] را می‌خوانند. این در حالی بود که هارپرز مجله‌ای وزین و علمی و ترواستوری مجله‌ای سبک و سطحی بود و از سویی تعداد نسخه‌های چاپ و منتشر شده نشان می‌داد که فروش مجله ترواستوری ده‌ها برابر بیش‌تر از فروش مجله هارپرز است. چگونه ممکن بود این مسئله را پذیرفت؟ آیا تعداد نمونه‌ها کم و غیرکافی بوده است؟ خیر. آیا به افرادی که باید، مراجعه نشده بود؟ خیر. (زیرا از انواع مناطق مسکونی و در سرتاسر کشور این سؤال مطرح شده بود) متخصصان پس از تأمل به این نتیجه رسیدند که خطای حاصل، ناشی از امر دیگری بوده و آن این‌که بسیاری از مخاطبان این پرسش، حقیقت را نگفته بودند و برای ارضای عقدهٔ خودبزرگ‌بینی و غرور کاذب به دروغ مجلهٔ مورد علاقه خود را مجلهٔ هارپرز، مجله‌ای وزین و علمی، معرفی کرده بودند.

حال اگر در جایی بخوانید که مثلاً مردم فلان شهر یا کشور روزانه به طور متوسط ۱/۳ مرتبه دندان‌های خود را مسواک بزنند، آیا شایسته نیست که در این رقم تردید کنید؟ به ویژه این‌که بدانید این رقم از طریق پرسش شفاهی از خود افراد به دست آمده است، زیرا متأسفانه تعداد افرادی که صادقانه مسواک نزدن دندان‌های خود را بازگو کنند، اندک است.

مسئلهٔ عدم واقع‌نمایی نمونه‌ها، چنان‌که از مثال‌های فوق روشن می‌شود در نمونه‌برداری به روش پرسش شفاهی از جامعهٔ آماری انسان‌ها رخ می‌دهد. از موارد بسیار مهم و مشکل‌آفرین این امر، تهیهٔ آمار از حقوق و درآمد، هزینه‌ها و مخارج و میزان ثروت و دارایی افراد یک جامعه است.

---

1. Harper's
2. True story

مردم غالباً چنین فکر می‌کنند که با کم‌تر گفتن درآمد و دارایی و بیش‌تر گفتن مخارج خود، احتیاط و محافظه‌کاری کرده، با این کار جلوی خطرات احتمالی را خواهند گرفت.

از آن‌جا که دولت به وسیلهٔ سرشماری نفوس و اطلاعات آماری این چنین، درصدد به دست آوردن اعداد و ارقامی است تا در آینده‌نگری‌ها و برنامه‌ریزی‌های کلان و عمده، آن‌ها را مورد استفاده قرار دهد، عدم واقع‌نمایی همواره موجب بروز خطاهای جدی در به دست آوردن اطلاعات آماری دقیق است. عدم واقع‌نمایی در میان جمعیت‌های روستایی و عشایری به مراتب بیش‌تر است.

باید توجه داشت که مشکل «عدم واقع‌نمایی» عملاً به روش جمع‌آوری داده‌ها از طریق مصاحبه برمی‌گردد، چه مغالطهٔ نمونه‌ای باشد یا سرشماری. اصطلاحاً این گونه خلاف‌گویی‌ها در روش مصاحبه را «تورش مصاحبه‌کننده» و در برخی موارد «تورش مصاحبه شونده» می‌نامند. کلمهٔ تورش[1] به معنای انحراف است.

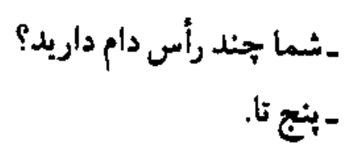
مغالطهٔ تمثیل[2]

قبل از توضیح دربارهٔ تمثیل به عنوان یک مغالطه لازم است مقداری دربارهٔ اشکال و حالات غیرمغالطی تمثیل توضیح داده شود.

تمثیل یکی از مباحث منطقی است و نوعی استدلال و استنتاج به حساب می‌آید. منطق‌دانان اقسام استدلال را که در آن ذهن از قضایای معلوم به قضیه‌ای مجهول می‌رسد، به حصر عقلی سه قسم دانسته‌اند: قیاس، استقرا و تمثیل. در تمثیل ذهن انسان نه از کلی به جزئی (قیاس) و نه از جزئی به کلی (استقرا)، بلکه از حکم یک امر جزئی به علت مشابهت، حکم امر جزئی دیگر را استنتاج می‌کند. مثل این‌که بگوییم: این دو نفر دارای روحیات مشابهی هستند. یکی از آن‌ها از این غذا خوشش می‌آید، پس دیگری هم این غذا را دوست دارد.

---

1. bias
2. analogical fallaey



ـ شما چند رأس دام دارید؟

ـ پنج تا.

منطق دانان گفته‌اند: تنها استدلالی که نتیجهٔ آن قطعی و یقینی است، قیاس است و استقرا تنها مفید ظن قوی است، اما تمثیل از لحاظ استنتاجی بسیار ضعیف است و فقط نوعی احتمال را می‌رساند، البته استدلال تمثیلی تحت شرایطی می‌تواند صحیح و معتبر نیز باشد.

کاربرد بسیار مهم تمثیل در شعر، خطابه و مسائل ادبی است. مخصوصاً شاعران برای انتقال مفاهیم مورد نظر و تأثیرگذاری بیش‌تر، استفادهٔ زیادی از تمثیل می‌کنند. برخی صناعات ادبی، مانند تشبیه و استعاره و بسیاری از کاربردهای مجازی مبتنی بر تمثیل است.

عاقلان نقطهٔ پرگار وجودند ولی عشق داند که در این دایره سرگردانند

در قرآن کریم نیز شاهد تمثیلات زیادی هستیم. تمثیل‌های قرآنی که معمولاً با عنوان مَثَل بیان می‌شوند و تعداد آن‌ها به ده‌ها مورد می‌رسد، غالباً برای بیان نکات اخلاقی و یا برای توضیح مسائل روحی و روانی انسان‌ها به کار رفته است.

مثل الفریقین کالاعمی والاصم والبصیر والسمیع هل یستویان مثلاً افلا تذکرون؛

مثل این دو گروه (کافران و مؤمنان) مانند «کور و کر» و «بینا و شنوا» است، آیا این دو با هم برابرند؟ چرا متذکر نمی‌شوید؟!

انواع تمثیل در بیان و توضیح مسائل پیچیده عقلی نیز بسیار مورد استفاده قرار می‌گیرد. بسیاری از فلاسفه و متکلمان در مقام توضیح و تبیین برخی مسائل پیچیده از تمثیل استفاده می‌کنند. در این موارد معمولاً مسائل عقلی و انتزاعی به امور محسوس و ملموس خارجی تشبیه می‌شوند و به این وسیله کمک زیادی به فرد نوآموز و مبتدی در درک آن مسائل صورت می‌گیرد؛ مثلاً فلاسفه برای بیان بسیاری از احکام وجود که امری بسیار پیچیده بوده و فهم آن بسیار سخت است، وجود را به نور محسوس تشبیه می‌کنند و یا متکلمان در بیان این‌که جهان خلقت که با این نظم دقیق در حال گردش است، نیاز به خالق و آفریننده‌ای دارد، جهان را به یک ساعت تشبیه می‌کنند که هر انسانی از مشاهدهٔ آن پی به وجود ساعت‌ساز می‌برد.

استفادهٔ مهم دیگر از تمثیل در فقه اهل سنّت است که پس از توضیح دربارهٔ

مغالطهٔ تمثیل به آن اشاره خواهد شد. مغالطهٔ تمثیل وقتی صورت می‌گیرد که ما میان دو شیء تشابهی برقرار می‌کنیم و از وجود این تشابه نتیجه‌ای بگیریم، اما آن تشابه به حدی نیست که بتواند چنان نتیجه‌ای را تأیید کند.

مشابهت‌های زیادی میان کرهٔ زمین که ما در آن ساکنیم و دیگر سیارات منظومهٔ شمسی، مانند زحل، مشتری، مریخ، زهره و عطارد وجود دارد. همهٔ این سیارات با فواصل مختلف، مانند زمین به دور خورشید می‌چرخند. آن‌ها همگی نور خود را، مانند زمین از خورشید می‌گیرند. بعضی از آن‌ها دارای گردش به دور خود نیز هستند و بنابراین، در آن سیارات هم توالی شب و روز وجود دارد. بعضی از این سیارات دارای قمری هستند که به طور غیرمستقیم نور خورشید را به آن‌ها منعکس می‌کند، چنان‌که ماه به ما نور می‌دهد. همهٔ این سیارات در حرکتشان تحت تأثیر قانون جاذبهٔ مشابهی هستند، چنان‌که کرهٔ زمین است. بنابر همهٔ این مشابهت‌ها بی‌دلیل نیست اگر حکم کنیم که بعضی از این سیارات، مانند زمین دارای موجودات زنده هستند.

استدلال فوق نمونه‌ای برای تمثیل مغالطی است، زیرا مشابهت کرهٔ زمین با دیگر سیارات منظومهٔ شمسی در گردش به دور خود و خورشید و نورگیری از آن یا داشتن قمر و یا داشتن نیروی جاذبه دلیل کافی و مقبول برای این نیست که آن سیارات نیز دارای موجودات زنده باشند.

ساختار اصلی یک استدلال تمثیلی چنین است:

شیء الف دارای اوصاف ۱، ۲، ۳ و ۴ است.

شیء ب دارای اوصاف ۱، ۲ و ۳ است.

بنابراین، شیء ب دارای وصف ۴ نیز می‌باشد.

همان‌طور که ذکر شد یک استدلال تمثیلی ممکن است صحیح و معتبر باشد؛ یعنی دارای نتیجهٔ مقبولی باشد، لذا برای تشخیص یک استدلال تمثیلیِ معتبر از یک تمثیل مغالطی نیاز به ملاک دقیقی داریم. برای این کار و برای بررسی یک استدلال که دارای ساختار فوق باشد باید دو دستور العمل زیر را به دقت انجام دهیم:

۱ ـ قدم اول تشخیص اوصاف ۱، ۲ و ۳ است که هر دو شیء در آن مشترکند؛ یعنی باید ببینیم دو طرف تمثیل در چه اموری مشترک‌اند.

۲ ـ قدم بعدی تشخیص وصف ۴ و رابطهٔ آن با اوصاف مشترک است؛ یعنی باید ببینیم که تمثیل درصدد اثبات چه وصفی برای شیء ب است و این وصف چه رابطه‌ای با اوصاف مشترک دارد. اگر اوصاف مشترک نسبت به وصف جدید حالت شمول داشت و آن را در بر می‌گرفت و نیز اگر اوصاف مشترک به منزلهٔ علت وصف جدید بود، استدلال تمثیلی صحیح و معتبر بوده و در غیر این صورت، مغالطی خواهد بود. برای روشن شدن این بحث دو دستورالعمل مذکور را در یک مثال تطبیق می‌کنیم:

> جریان الکتریسیته در یک سیم برق، مانند جریان آب درون یک لوله است. همان‌طور که یک لوله با قطر بزرگ‌تر می‌تواند مقدار بیش‌تری آب منتقل کند یک سیم برق با قطر بیش‌تر نیز می‌تواند حجم بالاتری از الکتریسیته را منتقل نماید.
>
> جریان الکتریسیته در یک سیم برق، مانند جریان آب درون یک لوله است. وقتی که یک لوله به صورت عمودی قرار داشته و آب از بالا به پایین در جریان باشد، فشار آب در طبقات پایین یک ساختمان مرتفع، بسیار بیش‌تر از فشار آب در طبقات بالای آن است. هم‌چنین ولتاژ برق در طبقات پایین ساختمان از ولتاژ طبقات بالا بیش‌تر است.

هر دو تمثیل مبتنی بر شباهت جریان مولکول‌های آب درون یک لوله و جریان الکترون‌ها در یک سیم برق است. هم‌چنین هر دو جریان آب و الکتریسیته امری کمّی و قابل اندازه‌گیری هستند. بنابراین، وصف مشترک در هر دو تمثیل جریان داشتن یک امر کمّی در یک مسیر ممتد است. در هر دو حالت رابطهٔ مستقیمی میان افزایش و بزرگ شدن مسیر جریان با مقدار جریان (آب / الکتریسیته) وجود دارد. بنابراین، در استدلال اول اوصاف مشترک میان جریان آب و جریان الکتریسیته رابطهٔ قوی علّی با وصف جدید (افزایش جریان در اثر بزرگ‌تر شدن قطر لولهٔ آب) دارند، از این رو، تمثیل اول یک استدلال صحیح و معتبر است. اما در استدلال دوم چنین رابطه‌ای میان اوصاف مشترک در وصف جدید (افزایش فشار در سطوح پایین) وجود ندارد، زیرا جریان مولکول‌های آب درون لوله تحت تأثیر نیروی جاذبهٔ زمین است و به علت این‌که آب دارای وزن است، فشار حاصل از وزن سطوح بالاتر آب باعث افزایش فشار سطوح پایین می‌شود. اما جریان الکتریسیته دارای وزن نیست و تحت تأثیر

نیروی جاذبه قرار نمی‌گیرد، بنابراین، تمثیل دوم مغالطی است.

مغالطهٔ تمثیل، کاربرد وسیعی در زمینه‌های گوناگون دارد. یکی از این زمینه‌ها مسئله تفسیر و تحلیل تاریخ، به ویژه مسئلهٔ تمدن ملل مختلف است. همهٔ تمدن‌ها این وصف را دارند که روزی نبوده‌اند و در دورانی به وجود آمده، رشد کرده و به نقطهٔ اوج خود رسیده‌اند، سپس افول کرده و نیست و نابود شده‌اند. این اوصاف زمینه ساز انواع تمثیل‌های مغالطی شده است. به این ترتیب که همواره تمدن‌ها را به یک گیاه تشبیه می‌کنند که روزی نبوده است بعد جوانه می‌زند و رشد می‌کند و سرانجام، روزی نیز پژمرده و نابود می‌شود. افراد مغالطه کننده علاوه بر تمثیل و تشبیه یک تمدن به یک گیاه یا درخت دامنهٔ تشبیه را به اموری می‌کشانند که هرگز معقول و منطقی نیست.

> اکنون که فرهنگ و تمدن ما شکوفا شده و به مرحله میوه‌دهی رسیده، شایسته است که جوانه‌هایی از آن در سرزمین‌های اطراف و دوردست کاشته شود تا هر چه زودتر تولید و تکثیر شود.

هم‌چنین است مغالطات زیادی که به منظور اثبات بعضی از نتایج غیرمقبول، جامعهٔ انسانی را به یک خانواده و یا تشکیلات حکومتی را به بدن انسان تشبیه می‌کنند. با چنین تمثیلاتی شخص مغالطه کننده می‌تواند تقریباً هر نتیجه‌ای را که در نظر داشته باشد، اثبات کند، مانند این‌که باید در خانوادهٔ اجتماع به اعضای آن پول تو جیبی داده شود و از اخراج و حتی تنبیه افراد متخلف جلوگیری کرد، بلکه آن‌ها را با مهر و محبت به پیوستن به دیگر اعضای خانواده ترغیب کرد. احزاب و تشکیلاتی که تازه شکل می‌گیرند، مانند طفل نوزاد می‌مانند که دیگر اعضای خانواده باید در مراقبت از آن‌ها بکوشند. همان‌طور که در بدن انسان تنها یک مرکز تصمیم‌گیری، یعنی مغز وجود دارد در یک حکومت نیز باید همهٔ تصمیم‌گیری‌ها و اوامر و فرامین در دست یک نفر باشد.

گاهی شخص مغالطه کننده میان دو امر ادعای تشابه می‌کند و تمثیلی می‌سازد تا ادعای خود را ثابت نماید. در حالی‌که میان آن دو هیچ تشابهی وجود ندارد و یا تشابه

موجود در حد تشابهٔ اسمی است که هیچ چیز را ثابت نمی‌کند. نمونه‌ای از چنین مغالطه‌ای به وسیلهٔ رونالد ریگان رئیس جمهور سابق آمریکا صورت گرفت. او در تلاش مفتضحانه‌اش برای سرپوش نهادن بر تناقض‌گویی خود در جریان رسوایی ایران‌گیت مرتکب این مغالطه شد. وقتی از ریگان سؤال شد که آیا از ماجرای فروش اسلحه و هدایت سرمایه به سوی قاچاقچیان نیکاراگوئه باخبر بوده است، ابتدا آگاهی خود را تأیید و سپس انکار کرد. آن‌گاه در یک کنفرانس مطبوعاتی برای این اظهارت ضد و نقیض خود چنین عذر آورد.

این مسئله طبیعی است که من آن جریان را فراموش کنم. چند نفر از شما می‌تواند به یاد آورد که در روز ۲۵ آوریل ۱۹۸۵ چه کاری انجام داده است؟ هر کس به یاد می‌آورد دستش را بالا ببرد ... من که دستی را نمی‌بینم.

اما فراموش کردن کارهای جزئی و عادی و تکراری از سوی مردم با فراموش کردن یک سلسله حوادث غیرقانونی و جنجال‌برانگیز که دارای نتایج بین‌المللی مهمی است، از سوی یک رئیس جمهور با تمام تشکیلات و دفاتر ثبت وبولتن‌های خبر و مشاوران و ... آیا این دو نوع فراموش کردن قابل تشبیه و تمثیل است؟

در میان کاربردهای مختلف مغالطهٔ تمثیل، بیش‌ترین تأثیر وقتی حاصل می‌شود که شخصی از تمثیل بیان شده از سوی مخاطب استفاده کند؛ یعنی اگر مخاطب از تمثیلی استفاده کرده، شخص به همان تمثیل برای اثبات نتیجهٔ دیگر استفاده کند. البته ممکن است هر یک از دو تمثیل، مغالطی و یا صحیح و معتبر باشند، اما به هر حال تمثیل دوم از نفوذ و تأثیر بیش‌تری برخوردار است و مانع می‌شود که نتیجه‌گیری تمثیل اول مقبول واقع شود.

ـ تو باید این‌طور فکر کنی که این دو برادر، مانند سیبی هستند که از وسط به دو نیمه تقسیم شده‌اند، بنابراین، نباید میان آن‌ها فرقی بگذاری.

ـ بله، حق با شماست. اما گاهی یک نیمهٔ سیب کرم خورده است!

این شکل از مغالطهٔ تمثیل دارای مثال‌های متنوع و زیادی است که از ذکر آن‌ها صرف نظر می‌کنیم.

همان‌طور که ذکر شد یکی از کاربردهای مهم تمثیل در علوم مختلف، استفاده

فقهای اهل تسنن از تمثیل در علم فقه و استنباط احکام شرعی است. البته ذکر این نکته لازم است که مسئلهٔ تمثیل در علم فقه و اصول اصطلاحاً قیاس نامیده می‌شود.

به جرأت می‌توان گفت که مسئلهٔ قیاس فقهی، مهم‌ترین مسئلهٔ مورد اختلاف میان شیعه و سنی در علم اصول فقه است، زیرا اختلاف نظر در این زمینه به حدی است که علمای اهل سنت آن را بعد از قرآن و سنت و اجماع، چهارمین دلیل استنباط احکام دینی دانسته‌اند، در حالی‌که علمای شیعه صریحاً آن را حرام شمرده‌اند.

هم‌چنین قیاس فقهی را می‌توان به دو نوع اصلی تقسیم کرد:

نوع اول: این که مثلاً کسی از معصوم علیه السلام می‌پرسد: من نمازم را با بدن و لباس نجس خوانده‌ام تکلیف من چیست؟ و جواب می‌شنود که باید نمازت را دوباره بخوانی. در چنین موردی اشکال ندارد که دربارهٔ شخص دیگری هم که همان شرایط را دارد، عیناً همان حکم را بیان کنیم، زیرا اگرچه در ظاهر حکم یک شخص را به شخص دیگر سرایت داده‌ایم، اما درواقع، می‌دانیم که علت اصلی حکم را به دست آورده‌ایم و درواقع، این حکم نه یک قیاس فقهی و تمثیل، بلکه یک قیاس منطقی است و به همین علت، فقهای شیعه این قیاس را می‌پذیرند.

نوع دوم: این که قیاس فقهی، علت حکم فهمیده نمی‌شود و صرفاً به دلیل شباهت دو مورد، حکم یکی به دیگری سرایت داده می‌شود؛ به عنوان مثال در دستورات اسلامی آمده است که برای گوسفند، شتر و گاو باید زکات پرداخت، حال آیا می‌توان در این‌جا قیاس یا تمثیل برقرار کرد و گفت چون شتر وسیلهٔ حمل و نقل در آن زمان بوده، به وسایل حمل و نقل امروز، یعنی به اتومبیل هم زکات تعلق می‌گیرد؟ مسلماً خیر، زیرا علت اصلی حکم زکات را نمی‌دانیم.

قیاس فقهی نوع دوم که در آن علت حکم معلوم نیست و صرفاً به علت شباهت دو چیز، حکم یکی به دیگری داده می‌شود، یک تمثیل منطقی است و به نظر فقهای شیعه هیچ اعتباری ندارد و عمل کردن طبق آن در مورد احکام و مسائل دینی حرام است. اما فقهای اهل سنت هر دو نوع قیاس فقهی را جایز می‌دانند و بسیاری از احکام خود را به این وسیله به دست می‌آورند.

تمرین‌های فصل هفتم ـ مغالطات ربطی

تعیین کنید در هر یک از موارد زیر چه مغالطه‌ای به کار رفته است.

۱. استاندار دوست خوب کشاورزان این منطقه است. خودش این مطلب را به کشاورزان گفته است. مسلماً دوست به دوست دروغ نمی‌گوید.

۲. این کتاب در زمینه آموزش زبان فرانسه از بهترین کتاب‌های موجود است. لذا تمام دانشجویان زبان فرانسه باید این کتاب را به طور کامل مطالعه کرده، همه مطالب آن را حفظ کنند.

۳. این داروی گیاهی چون شفابخش است، بدمزه نیست و شما هیچ مشکلی در خوراندن آن به فرزندانتان نخواهید داشت.

۴. بعید می‌دانم فردی که در یک خانوادهٔ فاسد رشد کرده باشد، بتواند انسان صالح و درست‌کاری شود. طبیعی است که در بین میوه‌های فاسدِ درخت آفت‌زده نمی‌توان انتظار داشت، یک میوهٔ سالم به وجود آید.

۵. اگر در تدریس دروس دوره ابتدایی سخت‌گیری شود، دانش‌آموزان نسبت به درس بی‌علاقه می‌شوند و اگر سخت‌گیری نشود پایه آن‌ها ضعیف خواهد شد و چیزی یاد نمی‌گیرند. از آنجا که جز این دو راه، راه دیگری نداریم، به نظر می‌رسد اکثر دانش‌آموزان در دورهٔ ابتدایی یا به درس بی‌علاقه می‌شوند و یا با پایه ضعیف وارد مقطع دیگر می‌شوند.

۶. به جرأت می‌توان گفت که میزان مطالعه در کشور نسبت به سال‌های گذشته افزایش چشمگیری داشته است. من هر وقت سری به کتاب‌خانه فرهنگ‌سرای شهر می‌زنم، می‌بینم مملو از جمعیت است.

۷. افزایش تعداد دانشجویان فلسفه غرب و زبان‌های خارجی چه لزومی دارد؟ اگر توجه داشته باشید در موقعیت فعلی ما باید به دنبال روش‌هایی باشیم تا بتوانیم فرهنگ ایرانی و اسلامی خویش را در عرصه جامعه ارائه و گسترش دهیم. به همین منظور باید در نشر ادبیات، معارف، تاریخ و هنر خویش، بیش از پیش سرمایه‌گذاری نماییم. شما نیز در وزارت آموزش عالی باید در این راستا قدم بردارید.

۸. تحقیقات تاریخی نیازمند این است که محقق اطلاعات عمومی بسیار گسترده‌ای داشته باشد، زیرا در یک پژوهش مربوط به حوادث و جریانات تاریخی، اطلاعات عمومی وسیع بسیار ضروری است.

۹. آن‌چه با عقل جور در می‌آید این است که قضای نمازهای دوران عادت هم بر زن واجب باشد، چرا که قضای روزه‌های این دوران بر وی واجب است و قطعاً فضیلت و اهمیت نماز کمتر از روزه نیست.

۱۰. امروزه رشته باستان‌شناسی هیچ ارزشی ندارد. دو تن از دوستان خود بنده فارغ‌التحصیل این رشته هستند. آن‌ها از رشته خود هیچ استفاده‌ای نمی‌کنند و به امر تجارت روی آورده‌اند.

۱۱. این‌که در شهربازی تونلی به نام تونل وحشت وجود دارد، چیزی بیشتر از یک اسم نیست؛ زیرا ترس و وحشت جدی‌ای ایجاد نمی‌کند. طبق یک آمارگیری، از کسانی که از تونل وحشت عبور کرده بودند (چه مرد، چه زن، چه کوچک و چه بزرگ) سؤال شد که آیا شما در تونل احساس ترس و وحشت داشتید؟ ۹۶ درصد پاسخ داده بودند: «خیر»؛ لذا برای ۴ درصد نباید آنجا را «تونل وحشت» نامید.

۱۲. جناب آقای قاضی، هیأت رئیسه محترم دادگاه! در مورد اتهام دزدی یک ساعت مچی از این فروشگاه که به من نسبت داده شده، باید عرض کنم که اگر شما دربارهٔ من تحقیق کنید متوجه می‌شوید که من شخص ثروتمندی هستم و لذا نسبت دادن چنین اتهامی در مورد من به هیچ‌وجه درست نیست.

۱۳. به نظر من محکومین به زندان نباید بیش از ۵ سال متوالی در زندان بمانند؛ زیرا طبق تحقیقات روان‌شناسی مضرات تنهایی بیش از حد، آن هم به مدت طولانی بسیار وحشتناک است.

۱۴. پسرم! تو باید یا مهندس عمران شوی و یا پزشک. ولی از آن‌جا که رشتهٔ تو ریاضی است و نمی‌توانی در کنکور پزشکی شرکت کنی، پس حتماً باید مهندس عمران شوی.

۱۵. شما گفتید که فیلم اخیرتان در زمرهٔ فیلم‌های فکری ـ فلسفی قرار می‌گیرد. آیا دلیلی هم بر این مدعا دارید؟

ـ بله. چون عمدتاً تماشاگران خاص، یعنی افراد تحصیل‌کرده و روشن‌فکران به این فیلم توجه نشان می‌دهند.

ـ به چه دلیلی تماشاگران این فیلم را جزء روشن‌فکران و افراد تحصیل‌کرده به حساب می‌آورید؟
ـ البته طبیعی است که این دسته از مخاطبان سینما، تنها به فیلم‌های فکری ـ فلسفی مانند فیلم این‌جانب توجه و علاقه بیشتری دارند.

۱۶. به نظر بنده بهتر است داخل جریانات اجتماعی نشوی، چرا که اگر از حق دفاع کنی مورد تعرض اکثریت قرار خواهی گرفت و اگر طرفدار باطل شوی، مورد بی‌مهری رهبران دینی قرار خواهی گرفت؛ پس خودت می‌بینی که چه طرفدار حق باشی و چه طرفدار باطل، یا مورد تعرض اکثریت خواهی بود یا مورد بی‌مهری رهبران دینی.



پاسخ‌نامه

پاسخ تمرین‌های فصل اول: تبیین‌های مغالطی

۱. مغالطهٔ سورهای کلی‌نما. عبارت «به ندرت شرکت ایرانی پیدا می‌شود که ...» به معنای «هیچ شرکت ایرانی پیدا نمی‌شود که ...» گرفته شده است.

۲. مغالطهٔ ابهام ساختاری. با قراردادنِ ویرگول، بعد از علوم انسانی، یا ایدئولوژی سیاسی، معنای جمله عوض می‌شود.

۳. مغالطهٔ اشتراک‌لفظ. معنای فیزیکیِ صدا ارتعاش هوا با طول موج‌های معین است، اما معنای عرفیِ صدا احساس سامعه است، لذا در مثال مذکور می‌توان هم مدعی وجود صدا و هم عدم صدا گردید.

۴. مغالطه کنه و وجه. نمی‌توان و نباید دنیا را صرفاً هوا و هوس و تعلقات کاذب به ظواهر فریبنده دانست، دنیا وسیلهٔ رسیدن به آخرت نیز هست.

۵. مغالطهٔ تفسیر نادرست. مؤلفان گفته‌اند ریاضی باعث پرورش ذهن می‌شود، اما راه‌های دیگر پرورش ذهن را نفی نکرده‌اند.

۶. مغالطهٔ ابهام ساختاری. معلوم نیست آیا شرکت سبلان رقیب مهمی است یا نه.

۷. مغالطهٔ علت جعلی. رشد در خورِ توجه جمعیتِ زنان تنها ممکن است یکی از علل پیروزیِ چشمگیر زنان در انتخابات اخیر باشد.

۸. مغالطهٔ نقل‌قول‌ناقص. سؤالِ تعجب‌آمیز پاپ با حذف پرسش خبرنگار، معنای‌دیگری یافته‌است.

۹. مغالطهٔ علت جعلی. رکود شدید بازار فرش را نباید صرفاً ناشی از بی‌دقتی قالی‌بافان دانست.

۱۰. مغالطهٔ بزرگ‌نمایی. بیان یک حقیقت با عبارات و از زوایای مختلف موجب شده اهمیت آن بیشتر جلوه کند.

۱۱. مغالطهٔ سورهای کلی‌نما. کم‌تر پیش می‌آید او عصبانی شود، نه اینکه هرگز پیش نیامده و نخواهد آمد.

۱۲. مغالطهٔ کوچک‌نمایی. گوینده سعی می‌کند با ترفندهای مختلف، وقایع نـامطلوب مـذکور را پیش‌پا افتاده و جزئی جلوه دهد.

۱۳. مغالطهٔ اهمال سور. حکم مذکور دربارهٔ همهٔ نویسندگان غربی و دربارهٔ همهٔ کتاب‌های آن‌ها صادق نیست.

۱۴. مغالطهٔ بزرگ‌نمایی. درصد پذیرفته‌شدگان در دانشگاه‌های مختلف مهم است، اما گوینده با بیان مجموع ۹۷٪ پذیرفته‌شدگان و با مقدم ذکرکردن دانشگـاه‌های دولتـی، سـعی در بـزرگ‌نمایی موفقیت آموزشگاه مذکور دارد، حـال آن‌کـه مـمکن است تـنها ۱۰٪ از دانش‌آمـوزان آنِ آمـوزشگاه توانسته باشند در دانشگاه‌های دولتی پذیرفته شده باشند.

۱۵. مغالطهٔ ابهام ساختاری. معلوم نیست کنفرانس علمی در شیراز است یا چاه‌های نفت.

۱۶. مغالطهٔ ترکیب مفصل. او از بهترین ورزشکاران اروپایی است، اما از بهترین عکاسان نیست.

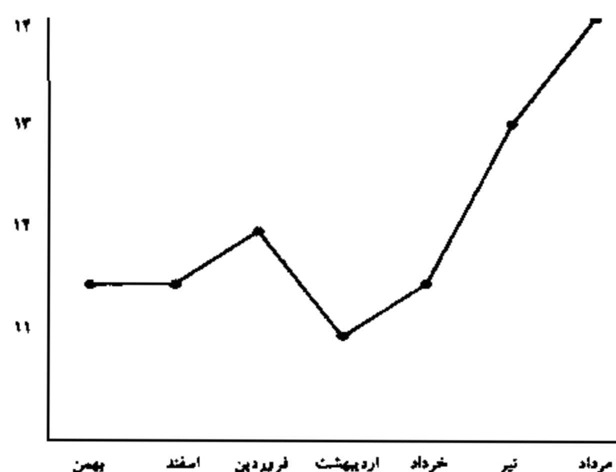
۱۷. مغالطهٔ علت جعلی. گوینده سعی دارد عملکرد هیأت مدیرهٔ جدید را تنها علتِ ناسامانی وضعِ مالیِ شرکت معرفی کند.

۱۸. مغالطهٔ واژه‌های مبهم. منظور از شرایط عالی و قیمتِ مناسب روشن نیست.

۱۹. مغالطهٔ کنه و وجه. فساد و بی‌توجهی به ارزش‌های اخلاقی از اوصاف غرب است، اما نباید گفت غرب غیر از این، چیزی نیست.

۲۰. مغالطهٔ اهمال سور. حکم مذکور دربارهٔ همهٔ ملی‌گرایان صادق نیست.

۲۱. مغالطهٔ نمودارهای گمراه‌کننده. نمودار صحیح باید چنین ترسیم شود:



۲۲. مغالطهٔ نقل قول ناقص. زیرا مسألهٔ اعتراض و انتقاد امیرالمؤمنین حضرت علی(ع) از خلفای اول تا سوم امری قطعی است، از جمله در نهج‌البلاغه درخطبهٔ سوم (شقشقیه) حضرت چنین می‌فرماید:

«به خدا قسم پسر ابی‌قحافه (ابوبکر) پیراهن خلافت را به‌تن کرد، در حالی که خود می‌دانست محور این آسیاسنگ منم ... شگفتا که او از مردم می‌خواهد در زمان حیاتش او را از تصدی خلافت معاف بدارند و در همان حال زمینه را برای دیگری بعد از زمان وفات خویش آماده می‌سازد و آن دو به قوت و شدت پستان خلافت را دوشیدند. سپس او زمان خلافت را در اختیار طبیعتی خشن (عمر) قرار داد که آسیب‌رساندن‌هایش شدید و تماس با او دشوار بود. لغزش‌هایش و سپس پوزش‌خواهی‌هایش از آن لغزش‌ها فراوان بود. کسی که می‌خواست با او همکاری کند مانند کسی بود که شتری چموش و سرمست را سوار باشد، اگر مهارش را محکم بکشد بینی‌اش را پاره می‌کند و اگر سست کند به پرتگاه سقوط می‌نماید ...».

علاوه بر مغالطهٔ نقل‌قول ناقص می‌توان به دو مغالطهٔ تفسیر نادرست و تحریف نیز در مثال مذکور قائل شد، زیرا اولاً کلماتی که در ستایشِ عمر گفته شده، کلمات زنی بود که حضرت علی(ع) می‌پرسد آیا آن زن در آن ستایش راست می‌گفته؛ ثانیاً برخی معتقدند اساساً همین جملات نیز از حضرت نقل نشده و سید رضی در آوردنِ این جمله‌ها در نهج‌البلاغه دچار اشتباه شده است.[1]

پاسخ تمرین‌های فصل دوم: ادعای بدون استدلال

۱. مغالطهٔ عوام‌فریبی. استفاده یک شخصیت مشهور علمی از یک نوار موسیقی دلیل مطلوبیت و مقبولیت آن نیست.

۲. مغالطهٔ تهدید.

۳. مغالطهٔ آرزواندیشی. جملات معاون صرفاً امید و آرزوی او با آرزوی مخاطبان او است و دلیلی برای آن اقامه نشده است.

۴. مغالطهٔ کمیت‌گرایی. اعتماد مردم به کیفیت محصولات امری قابل اندازه‌گیری نیست.

۵. مغالطهٔ توسل به جهل. عدم درج هیچ مقالهٔ نقادانه دلیلِ درستیِ طرح مذکور نیست.

---

۱. مرتضی مطهری، سیری در نهج‌البلاغه، ص ۱۵۶ ـ ۱۶۴.

۶. مغالطهٔ بار ارزشی کلمات. بدون ذکر دلیل، بی‌لیاقتی شخص مورد نظر مفروض گرفته شده است.

۷. مغالطهٔ بستن راه استدلال. با بیان جملهٔ اخیر راه استدلال برای اثبات یا نقد مدعای موردنظر بسته می‌شود.

۸. مغالطهٔ جلب ترحم.

۹. مغالطهٔ طرد شقوق دیگر. راه‌های دیگر مانند کشاورزی، تجارت، دامپروری و... فراموش شده است.

۱۰. مغالطهٔ کمیت‌گرایی. برای موضوع تطبیق نظام مدیریتی دو کشور که هیچ تحقیق آماری دربارهٔ آن صورت نگرفته، نباید از اعداد و ارقام استفاده کرد.

۱۱. مغالطهٔ تهدید.

۱۲. مغالطهٔ طلب برهان از مخالفین. گوینده به جای ارائهٔ دلیل برای اثبات مدعای خود از مخالفین می‌خواهد نظریهٔ او را نقد و نقض کنند.

۱۳. مغالطهٔ عوام‌فریبی. گوینده با استناد به عملکرد اساتید دانشگاه و پزشکان و مهندسان گرایش کاذبی در مخاطب در اذعان به درستی مدعای خود ایجاد می‌کند.

۱۴. مغالطهٔ بار ارزشی کلمات. گوینده با استفاده از کلمات خاصی، سعی دارد بدون ارائه دلیل، آیین‌نامهٔ مورد نظر را نادرست جلوه دهد.

۱۵. مغالطهٔ هر بچه مدرسه‌ای می‌داند. گوینده با ساده و بدیهی جلوه‌دادن مدعا خود را از ارائهٔ دلیل برای آن بی‌نیاز می‌کند.

۱۶. مغالطهٔ مسموم‌کردن چاه.

۱۷. مغالطهٔ طرد شقوق دیگر. نامطلوب‌بودن سه مورد دلیل بر مطلوب‌بودن مورد چهارم نیست.

۱۸. مغالطهٔ آرزواندیشی.

۱۹. مغالطهٔ فضل‌فروشی.

۲۰. مغالطهٔ کمیت‌گرایی.

۲۱. مغالطهٔ بار ارزشی کلمات.

۲۲. مغالطهٔ تله‌گذاری.

۲۳. مغالطهٔ توسل به قدرت یا تهدید.

پاسخ تمرین‌های فصل سوم: مغالطات مقام نقد

۱. مغالطهٔ این‌که مغالطه است. صرفاً با ضد و نقیض خواندن سخن مخاطب نمی‌توان نادرستی آن را نتیجه گرفت.

۲. مغالطهٔ ارزیابی یک‌طرفه. صرفاً به بیان ابعاد و صفات مثبت پیکان اشاره شده است.

۳. مغالطهٔ توهین. گوینده به جای نقد فلسفهٔ هایدگر به توهین و بدگویی به خود او می‌پردازد.

۴. مغالطهٔ خلط دلیل و علت. گوینده به جای تحلیل رابطهٔ علّی مورد نظر، به این نکته پرداخته که دلیل او در باور مذکور چیست.

۵. مغالطهٔ پهلوان‌پنبه. دلایل مذکور ثابت نمی‌کند اسلام تبعیض نژادی را قبول دارد.

۶. مغالطهٔ انگیزه و انگیخته. برای نقد میزان تأثیر فکری و فرهنگی روزنامهٔ مذکور نمی‌توان صرفاً به اهداف انتشار آن اشاره کرد.

۷. مغالطهٔ این‌که چیزی نیست.

۸. مغالطهٔ ارزیابی یک‌طرفه.

۹. مغالطهٔ منشأ. این که پوزیتویست‌ها مبدع منطق ریاضی بوده‌اند، دلیل مردود بودن آن نمی‌شود.

۱۰. مغالطهٔ بهانه.

۱۱. مغالطهٔ توهین.

۱۲. مغالطهٔ مناقشه در مثال.

۱۳. مغالطهٔ کامل نامیسر.

۱۴. مغالطهٔ انگیزه و انگیخته.

۱۵. مغالطهٔ پهلوان پنبه. گوینده تقریر ضعیفی از نظر طرفداران آزادی ارائه می‌کند که به راحتی قابل رد باشد. البته این مغالطه را می‌توان مصداقی برای مغالطهٔ تحریف و تفسیر نادرست نیز دانست.

۱۶. مغالطهٔ ارزیابی یک‌طرفه.

۱۷. مغالطهٔ کامل نامیسّر.

۱۸. مغالطهٔ اینکه چیزی نیست.

۱۹. مغالطهٔ منشأ.

۲۰. مغالطهٔ اینکه مغالطه است.

۲۱. مغالطهٔ پهلوان‌پنبه.

۲۲. مغالطهٔ خلط دلیل و علت.

۲۳. مغالطهٔ توهین و منشأ.

۲۴. مغالطهٔ مناقشه در مثال.

۲۵. مغالطهٔ انگیزه و انگیخته.

۲۶. مغالطهٔ پارازیت، وکیل متهم سعی دارد در گفتار شاکی خلل و وقفه ایجاد کند.

پاسخ تمرین‌های فصل چهارم: مغالطات مقام دفاع

۱. مغالطهٔ البتّه، اما. گوینده در ظاهر اشکال مخالفان را می‌پذیرد، اما هم‌چنان بر نظر خود باقی است.

۲. مغالطهٔ خودت هم. اینکه نویسندهٔ مذکور عملکردی مغایر با سخنان خود دارد، دلیلی بی‌ارزشی مقالهٔ او نیست.

۳. مغالطهٔ شوخی بی‌ربط.

۴. مغالطهٔ البته اما. گوینده به خطای خود اشاره می‌کند تا مورد اعتراض دیگران قرار نگیرد.

۵. مغالطهٔ تغییر موضع.

۶. مغالطهٔ رها نکردن پیش‌فرض.

۷. مغالطهٔ تغییر موضع.

۸. مغالطهٔ خودت هم.

۹. مغالطهٔ نکتهٔ انحرافی.

۱۰. مغالطهٔ توسل به واژه‌های مبهم.

۱۱. مغالطهٔ استثنای قابل چشم‌پوشی.

۱۲. مغالطهٔ خودت هم.

۱۳. مغالطهٔ توسل به معنای تحت‌اللفظی.

۱۴. مغالطهٔ نکتهٔ انحرافی.

۱۵. مغالطهٔ رهانکردن پیش‌فرض.

۱۶. مغالطهٔ تغییر موضع.

۱۷. مغالطهٔ شوخی بی‌ربط.

پاسخ تمرین‌های فصل پنجم: مغالطات صوری

۱. مغالطهٔ عدم تکرار حد وسط. ساختار منطقی قیاس فوق چنین است: این شرکت دارای چهل کارگر و کارمند است.

چهل کارگر و کارمند این شرکت دارای مشکلات مادی هستند.

نتیجه: این شرکت دارای مشکلات مالی است.

البته می‌توان مثال مذکور را مصداقی برای مغالطهٔ ترکیب نیز دانست.

۲. مغالطهٔ افراد غیر موجود. از حکم کلی و مشروط مذکور نمی‌توان نتیجه گرفت که چنین کامپیوترهایی موجودند.

۳. مغالطهٔ مقدمات منفی. از چنین مقدماتی نمی‌توان نتیجهٔ درستی اخذ کرد.

۴. مغالطهٔ ایهام انعکاس. از جملهٔ اخیر نمی‌توان نتیجه گرفت که هرکس در این دادگاه محاکمه شود متهم به اختلاس است.

۵. مغالطهٔ مقدمات منفی. از چنین مقدماتی نمی‌شود نتیجه گرفت.

۶. مغالطهٔ مقدمات ناسازگار. هم ادعا شده که به تمام سؤالات خوانندگان پاسخ داده شده و هم ممکن است پاسخ برخی سؤال‌ها یافت شود.

۷. مغالطهٔ افراد غیر موجود.

۸. مغالطهٔ اثبات تالی.

۹. مغالطهٔ ایهام انعکاس.

۱۰. مغالطهٔ عدم تکرار حد وسط. ساختار منطقی قیاس مذکور چنین است:

او دارای فعالیت‌های سیاسی است. فعالیتهای سیاسی مرموز و پیچیده است.

نتیجه: او مرموز و پیچیده است.

۱۱. مغالطهٔ رفع مقدم. عوامل زیادی غیر از تحصیلات دانشگاهی همسر می‌تواند زمینه‌ساز تفاهم در مسائل علمی شود.

۱۲. مغالطهٔ سوء تألیف. حد وسط یعنی «دامداران» در هیچ‌کدام از دو مقدمه تعمیم‌یافته نیست.

پاسخ تمرین‌های فصل ششم: مغالطات ناشی از یک پیشفرض نادرست.

۱. مغالطهٔ توسل به اکثریت. فروش بالای کتاب نشانهٔ علمی و دقیق‌بودن آن نیست.

۲. مغالطهٔ میانه‌روی.

۳. مغالطهٔ تقسیم. از ثروتمند بودن کشور آمریکا نمی‌توان ثروتمندی تک‌تک مردم آن را نتیجه گرفت.

۴. مغالطهٔ تجدد. نوساز بودن ساختمان دلیل استحکام و زیبا بودن آن نیست.

۵. مغالطهٔ تجدد.

۶. مغالطهٔ علت‌پنداشتن امر مقدم.

۷. مغالطهٔ سنت‌گرایی و عدم سابقه.

۸. مغالطهٔ قماربازان.

۹. مغالطهٔ ترکیب. مرغوب بودن رادیو و تلویزیون نیازمند عواملی بیش از مرغوب بودن تک‌تک اجزای آن است.

۱۰. مغالطهٔ عدم سابقه.

۱۱. مغالطهٔ توسل به اکثریت.

۱۲. مغالطهٔ ترکیب.

۱۳. مغالطهٔ عدم سابقه.

۱۴. مغالطهٔ فقربرتری.

۱۵. مغالطهٔ سنت‌گریزی.

۱۶. مغالطهٔ تقسیم.

۱۷. مغالطهٔ عدم سابقه.

۱۸. مغالطهٔ فقربرتری.

۱۹. مغالطهٔ علت‌پنداشتن امر مقارن (یا مقدم).

۲۰. مغالطهٔ قماربازان.

۲۱. مغالطهٔ ثروت‌برتری.

۲۲. مغالطهٔ سنت‌گرایی.

۲۳. مغالطهٔ عدم‌سابقه.

۲۴. مغالطهٔ سنت‌گریزی به علاوهٔ تجدد.

پاسخ تمرین‌های فصل هفتم: مغالطات ربطی

۱. مغالطهٔ مصادره به مطلوب. این که دوست به دوست (استاندار به کشاورزان) دروغ نمی‌گوید، مشتمل بر اصل مدعاست که استاندار دوست کشاورزان است.

۲. مغالطهٔ دلیل نامربوط. از دلیل مذکور نمی‌توان نتیجه گرفت که کتاب مذکور را باید به طور کامل مطالعه کرد و همهٔ مطالب آن را حفظ نمود.

۳. مغالطهٔ قیاس مضمر مردود. این مقدمه حذف شده که «هیچ داروی شفابخشی بدمزه نیست» که البته مقدمهٔ نادرستی است.

۴. مغالطهٔ تمثیل.

۵. مغالطهٔ ذوالحدین جعلی. می‌توان این مقدمه را رد کرد که اگر سخت‌گیری شود، دانش‌آموزان به درس بی‌علاقه می‌شوند. هم‌چنین می‌توان شقوق دیگری غیر از دو مفهوم کلی و مبهم سخت‌گیری و عدم سخت‌گیری در نظر گرفت. هم‌چنین می‌توان مدعی شد که در صورت سخت‌گیری پایهٔ علمی دانش‌آموزان قوی خواهد شد و عدم سخت‌گیری موجب علاقه‌مندی آن‌ها خواهد گردید!

۶. مغالطهٔ تعمیم شتاب‌زده.

۷. مغالطهٔ دلیل نامربوط. از مطالب بیان‌شده نمی‌توان نتیجه گرفت که افزایش دانشجویان فلسفه و زبان خارجی لزومی ندارد.

۸. مغالطهٔ مصادره به مطلوب.

۹. مغالطهٔ تمثیل.

۱۰. مغالطهٔ تعمیم شتاب‌زده

۱۱. مغالطهٔ عدم واقع‌نمایی نمونه‌ها. بیشتر افراد برای ظاهرسازی در برابر این سؤال که آیا شما در تونل، احساس ترس و وحشت داشتید، پاسخ منفی می‌دهند.

۱۲. مغالطهٔ قیاس مضمر مردود. این مقدمه حذف شده که شخص ثروتمند دزدی نمی‌کند. اما این

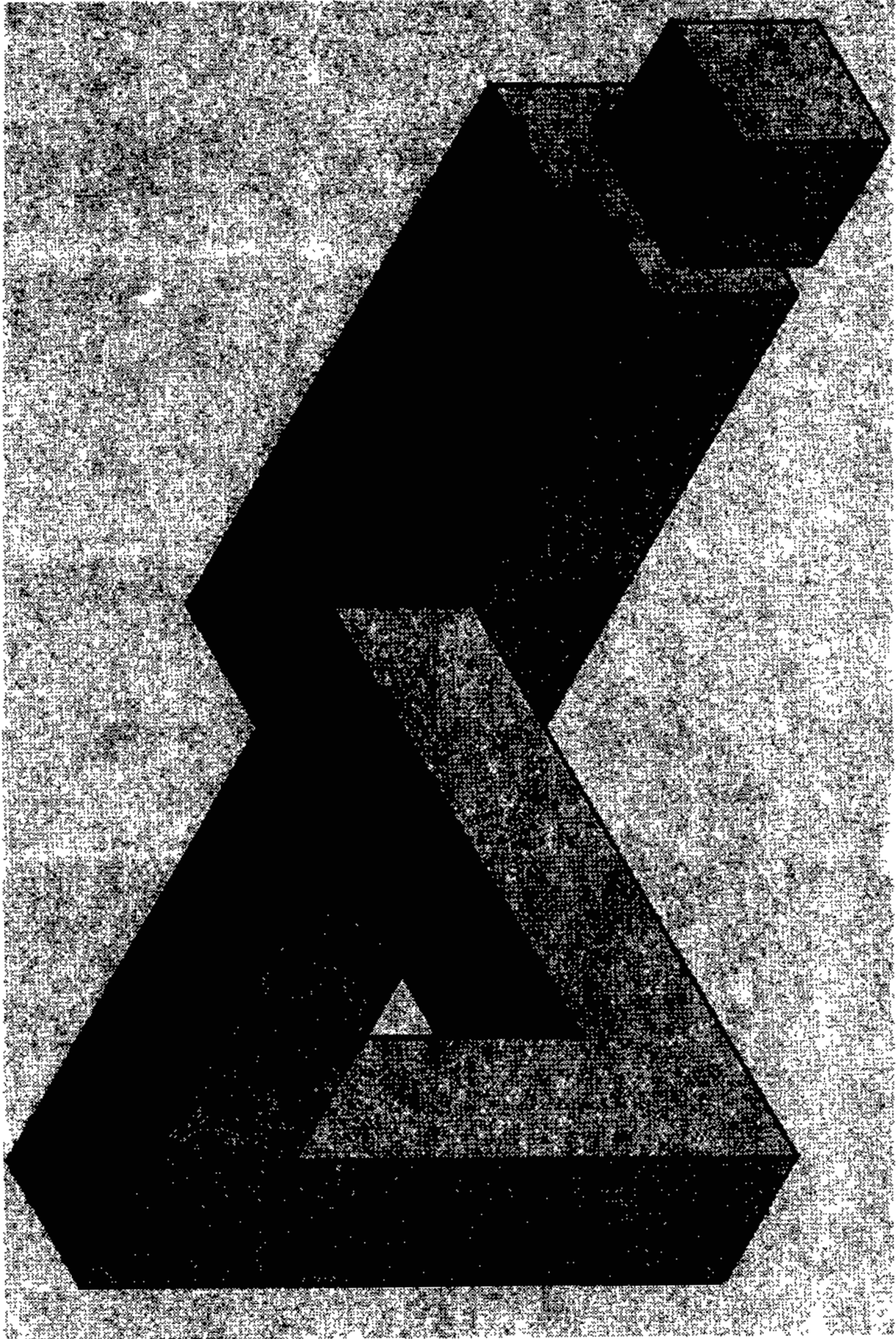
مقدمه نادرست است و لذا قیاس مزبور معتبر نیست.

۱۳. مغالطهٔ دلیل نامربوط.

۱۴. مغالطهٔ یا این یا آن.

۱۵. مغالطهٔ استدلال دوری. این ادعا که فیلم مذکور یک فیلم فکری و فلسفی است، وقتی درست است که تماشاگران آن جزو روشنفکران باشند، همین‌طور این ادعا که تماشاگران فیلم مذکور جزو روشنفکرانند وقتی درست است که فیلم مورد بحث یک فیلم فکری و فلسفی باشد.

۱۶. مغالطهٔ ذوالحدین جعلی. می‌توان در صحت گزارهٔ شرطی اول تردید کرد و گفت چنین نیست که هرکس از حق دفاع کند مورد تعرض اکثریت قرار خواهد گرفت و همچنین می‌توان همین شرطی را اخذ نمود و به توابع آن ملتزم بود، یعنی گفت که شخص از حق دفاع می‌کند، حتی اگر مورد تعرض اکثریت قرار گیرد.



کتاب‌نامه

۱ . پاپکین، ریچارد و الترول آورم، **کلیات فلسفه**، ترجمهٔ سید جلال الدین مجتبوی، تهران، انتشارات حکمت، رمضان ۱۴۰۲.

۲ . خرمشاهی، بهاءالدین، **سیر بی‌سلوک** (مقالات کژتابی‌های زبان)، تهران، نشر معین، ۱۳۷۰.

۳ . خوانساری، محمد، **منطق صوری** ج ۱ و ۲، تهران، مؤسسهٔ انتشارات آگاه، ۱۳۶۲.

۴ . سروش، عبدالکریم، **ایدئولوژی شیطانی**، تهران: مؤسسهٔ فرهنگی صراط، پاییز ۱۳۷۳.

۵ . ــــــــ **تفرج صنع**، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۶۸.

۶ . طوسی، خواجه نصیرالدین محمد بن محمد، **اساس الاقتباس**، به تصحیح مدرس رضوی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۱.

۷ . فنایی اشکوری، محمد، **معرفت‌شناسی دینی**، [بی‌جا]، انتشارات برگ، ۱۳۷۴.

۸ . قائمی‌نیا، علی‌رضا، **مجموعه یادداشت‌های منتشر نشدهٔ مغالطات** .

۹ . فرامرز قراملکی، احد، **منطق (۱) و (۲)**، تهران، انتشارات دانشگاه پیام نور، [بی‌تا].

۱۰ . کپی، ایروینگ، **مغالطات غیر صوری**، ترجمهٔ رضا محمدزاده، فصلنامهٔ پژوهشی دانشگاه امام صادق علیه‌السلام، سال اول، ش دوم، زمستان ۱۳۷۴.

۱۱ . کریمی، حسین، **حجاب‌های دانش**، تهران، جهاد دانشگاهی، ۱۳۶۲.

۱۲ . محمدزاده، رضا، **درآمدی بر مغالطات غیر صوری**، فصلنامهٔ پژوهشی دانشگاه امام صادق علیه‌السلام، سال اول، ش دوم، زمستان ۱۳۷۴.

۱۳ . مدرسی، علامه محمد تقی، ***نگاهی به منطق اسلامی***، ترجمهٔ حسین اکبری خنجی، تهران، مرکز انتشارات اسلامی، ۱۴۰۸ق.

۱۴ . مصاحب، غلامحسین، ***مدخل منطق صورت***، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۴.

۱۵ . مظفر، محمدرضا، ***المنطق***، الطبعة الثالثة، النجف الاشرف، مطبعة النعمان، ۱۳۸۸ق.

۱۶ . ملکیان، مصطفی، ***تفکر نقدی*** (جزوهٔ درسی)، قم، مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه‌الله.

۱۷ . فعالی، محمد تقی، ***درآمدی بر معرفت‌شناسی دینی و معاصر***، قم، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، ۱۳۷۷.

۱۸ . هاسپرس، جان، ***درآمدی به تحلیل فلسفی***، ترجمهٔ سهراب علوی‌نیا، تهران، مرکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۷۰.

۱۹ . هاف، دارل، ***ترفندهای آماری***، ترجمهٔ مرضیه کریم‌نیا، مشهد، مؤسسهٔ چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۴.

20. Arnauld, Antoine, ***The Art of Thinking***, Translated By James Dickoff, The Library of Liberal Arts, The Bobbs Merrill Company, 1964.

21. Barry V. E . and Rudinow J., ***Invitation to Critical Thinking Holt***, Rinehart, and Wiston, Inc, USA, 1990.

22. Cederblom J. and Paulsen D.W., ***Criticed Reanoning***, Third Edition, Wads Worth Publishing Conpany, USA, 1982.

23. Copi Irving, M, ***Introduction To Logic***,. 6th Edition, Mac Millan, Publishing Co, New York, 1982.

24. Govier Trudy, ***A Practical Study of Argument***, Wads Worth Publishing Conpony USA, 1985.

25. Hurley Patrick J., ***A Concise Introduction to Logic***, Fourth Edition Wadsworth Publishing Company. USA, 1982.

26. Kahane Haward, ***Logic and Contemporafy Rhetoric***, 7th Edition, Wadsworth Publishing co.1995.

27. Nolt John Eric, ***Informal Logic, Possible Worlds and Imagination***, Mcgrow - Hill Book Company, 1984.

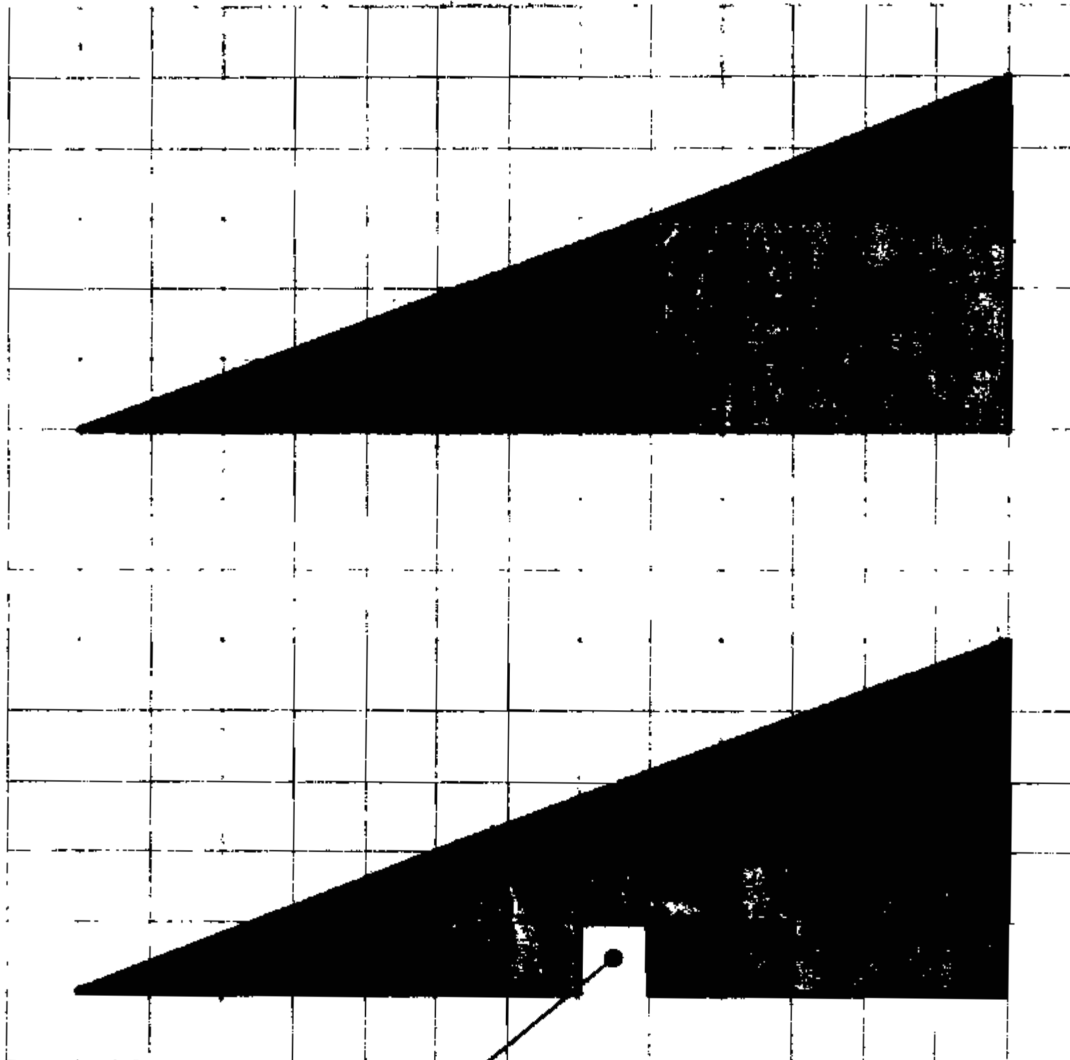
28. Pirie Madsen, ***The Book of The Fallacy***, Routledge and Kegan Paul Plc, 1985.

29. Paulsen David W., ***Critical Reasoning***, 3th Edition wadsworth Publishing Company, 1985.

30. Walton Dauglas, ***A Prgmatic Theory of Fallacy***, The Vniversity of Alabamas Press, 1995.

31. Walton Dauglas, ***Informal Logic***, Combridge University Press, Newyork, London, 1991.

این مسئله چگونه ممکن است؟



این چهار قطعه در تصویر پایین جابه‌جا شده‌اند.

اندازهٔ قطعات دقیقاً همان اندازهٔ تصویر بالا است.

این جای خالی چگونه پدید آمده است؟